

صد مقاله

به ضمیمه

مشکلات سیاسی ایران

مقالات ابوالحسن بنی صدر در روزنامه انقلاب اسلامی (۱۳۵۸)

فهرست

- | | | |
|--|--|--|
| ۶۸- آغاز سال تحصیلی (۶/۲۲)..... | ۳۳- مشکل انتخاب (۵/۹)..... | ۲- تجربه پیروز (۳/۲۹)..... |
| ۶۹- سیاست و علم در دانشگاه (۶/۲۴)..... | ۳۴- انتخاب سرنوشت (۵/۱۰)..... | ۳- شوراها (۳/۳۱)..... |
| ۷۰- دانشگاه و تضادها (۶/۲۵)..... | ۳۵- هدف وسیله را توجیه نمی‌کند (۵/۱۱)..... | ۴- بشارت باد... و برهم زدن میتینگ (۴/۲)..... |
| ۷۰- توحید و کمونیسم (۶/۲۷)..... | ۳۶- پیش و بعد از رأی (۵/۱۳)..... | ۵- اخلاق، حقوق، قانون (۴/۳)..... |
| ۷۱- توحید و رشد اقتصادی (۶/۲۸)..... | ۳۷- از مشروطیت تا جمهوریت (۵/۱۵)..... | ۶- روزنامه برای کیست؟ (۴/۴)..... |
| ۷۲- توحید، اخلاق و کیمیایی (۶/۲۹)..... | ۳۸- رهبری (۵/۱۶)..... | ۷- ابرقدرتها و بازیهایش (۴/۵)..... |
| ۷۳- توحید و حق تصمیم (۶/۳۱)..... | ۳۹- اجتماع غیرمتعهدها (۵/۱۷)..... | ۸- تولدی دیگر (۴/۶)..... |
| ۷۵- مصاحبه‌ای که امید داد (۷/۱)..... | ۴۰- جهاد سازندگی (۵/۱۸)..... | ۹- قیمت‌ها چرا بالا می‌روند؟ (۴/۹)..... |
| ۷۷- روحانی و دانشگاهی (۷/۲)..... | ۴۱- توقیف روزنامه‌ها (۵/۲۰)..... | ۱۰- فلج اقتصادی (۴/۱۰)..... |
| ۷۶- انزوای دانشگاه (۷/۳)..... | ۴۲- بانکها (۵/۲۱)..... | ۱۱- کسر بودجه (۴/۱۱)..... |
| ۷۷- علت‌های انزوا (۷/۴)..... | ۴۳- فرار مغزها (۵/۲۲)..... | ۱۲- مقدمه سازمان برنامه و بودجه (۴/۱۲)..... |
| ۷۸- علاج انزوا (۷/۵)..... | ۴۴- جنگ انحرافی (۵/۲۳)..... | ۱۳- فلج اداری (۴/۱۳)..... |
| ۷۹- گشودن افق امید (۷/۷)..... | ۴۵- چماق بدستان (۵/۲۵)..... | ۱۴- فلج سیاسی (۴/۱۴)..... |
| ۸۱- ترمیم (۷/۸)..... | ۴۶- روز قدس (۵/۲۷)..... | ۱۵- آفت‌های وحدت (۴/۱۶)..... |
| ۸۲- مهاجرت (۷/۹)..... | ۴۷- ۲۸ مرداد، روزی که بود و... (۵/۲۸)..... | ۱۶- در قوت و ضعف تنهایی (۴/۱۷)..... |
| ۸۳- گرانی روزافزون (۷/۱۰)..... | ۴۸- مجلس خبرگان و مسئولیت... (۵/۲۹)..... | ۱۷- در کنار آتش (۴/۱۸)..... |
| ۸۴- تورم از بین رفتنی است؟ (۷/۱۲)..... | ۴۹- حزب جهانی مستضعفان (۵/۳۰)..... | ۱۸- برای رفع ضعفهای تنهایی... (۴/۲۰)..... |
| ۸۵- نمی‌توان در بن بست ماند (۷/۱۴)..... | ۵۰- زمین و دهقان (۵/۳۱)..... | ۱۹- انقلاب و ضعف سازمانی آن (۴/۲۱)..... |
| ۸۶- وضعی که در آنیم (۷/۱۵)..... | ۵۱- تناقضها (۶/۱)..... | ۲۰- در انحصارطلبی و توطئه‌ها (۴/۲۳)..... |
| ۸۷- طرحی برای ارتش (۷/۱۶)..... | ۵۲- اعتیاد (۶/۳)..... | ۲۱- انحصارطلبی روحانیت (۴/۲۴)..... |
| ۸۸- فشار تضادها (۷/۱۷)..... | ۵۳- مشکل مسکن (۶/۴)..... | ۲۲- جنگ روانی (۴/۲۵)..... |
| ۸۹- جا و موقعیت اجتماعی ارتش (۷/۱۸)..... | ۵۴- ترور (۶/۵)..... | ۲۳- در معنویت انقلاب (۴/۲۶)..... |
| ۹۰- راه حلها (۷/۱۹)..... | ۵۵- خانواده (۶/۶)..... | ۲۴- قوت وحدت (۴/۲۷)..... |
| ۹۱- ارتش خلق (۷/۲۱)..... | ۵۶- جهاد سازندگی در خانه (۶/۷)..... | ۲۵- سی تیر (۴/۲۸)..... |
| ۹۲- مسائل جوانان (۷/۲۲)..... | ۵۷- آزادی‌های سیاسی (۶/۸)..... | ۲۶- نظریه و اجرائیه یا انقلاب و دولت (۴/۳۰)..... |
| ۹۳- جوان و انقلاب (۷/۲۳)..... | ۵۸- به‌گرد باید اعتماد کرد (۶/۱۰)..... | ۲۷- خودمختاری، بهانه توطئه؟! (۴/۳۱)..... |
| ۹۴- انقضاء ایدئولوژی و رهبری (۷/۲۴)..... | ۵۹- جوان و فرصت‌های عمل (۶/۱۱)..... | ۲۸- توطئه‌ها و سؤالها (۵/۱)..... |
| ۹۵- انقلاب ایران و خاورمیانه (۷/۲۵)..... | ۶۰- جوانی و آزادی (۶/۱۲)..... | ۲۹- ارتش: میان دو سنگ آسیاب (۵/۲)..... |
| ۹۶- بیکاری (۷/۲۶)..... | ۶۱- پیروزی و وظایف ناشی از آن (۶/۱۳)..... | ۳۰- تجربه تنهایی لبنان (۵/۳)..... |
| ۹۷- انقلاب اسلامی و آمریکا (۷/۲۸)..... | ۶۲- احتمال صدق و کذب خبر (۶/۱۴)..... | ۳۱- انقلاب و رمضان (۵/۴)..... |
| ۹۸- علاج بیکاری (۷/۲۹)..... | ۶۳- هفده شهریور (۶/۱۵)..... | ۳۲- چگونه وحدت را بارور سازیم؟ (۵/۶)..... |
| ۹۹- صدمین شماره (۷/۳۰)..... | ۶۴- اصالت زور (۶/۱۸)..... | ۳۳- میوه‌های ممنوعه انقلاب (۵/۷)..... |
| ۱۰۰- مشکلات سیاسی ایران..... | ۶۵- مرگ طالقانی (۶/۲۰)..... | ۳۴- انقلاب و ضد انقلاب در کردستان (۵/۸)..... |
| ۱۰۱- فهرست موضوعی..... | ۶۶- در سوگ قارنا (۶/۲۱)..... | |
| ۱۰۲- فهرست موضوعی..... | ۶۷- در سوگ قارنا (۶/۲۱)..... | |

تجربه پیروز

سه شنبه ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۸ - شماره ۱

و خدا خواست که روزنامه انقلاب اسلامی منتشر شود

روزنامه نه تنها بروی صاحبان عقیده باز می شد بلکه باید می توانست صفحات روزنامه را حتی المقدور محل بروز استعدادها از طریق بحث آزاد میان صاحبان عقاید و گرایشها می کرد. جمع آمدن گروهی از افراد آن هم خود را در خدمت عقیده بدانند و هم بتوانند اظهار عقاید دیگران را تحمل کنند و با آن ها به بحث آزاد بپردازند و بحث را بدون سانسور منتشر سازند، البته کار ساده ای نبود و امید می رود که انتشار روزنامه به نشان آن باشد که در جریان این تجربه این مشکل حل شده و چنین جمعی قدم به عرصه گذاشته است.

- در انعکاس واقعیت های جامعه، توانائی نسل انقلابی مسئول را به بوته آزمایش گذارد. در حقیقت «مطبوعات» زاده و پرورده رژیم سابق در جریان انقلاب نتوانستند خود را از آلابش آن رژیم پاک سازند، واقعیت ها همانسان که هستند در این مطبوعات منعکس نمی شوند. بر این مشکل، مشکل دومی افزوده می گردد و آن اینکه واقعیت های مسخ شده اسباب تحریک قرار می گیرند. طوریکه زبان روزنامه، زبان تحریک گشته است و با آنکه اینجا و آنجا کوشش هایی برای جایگزین کردن زبان تحریر حقیقت و جستجوی راه حل از راه ارزیابی و انتقاد ملاحظه می شود، اما در مجموع زبان روزنامه همچنان به قیود رژیم سابق مقید است. تمرین هایی که نویسندگان در دروان پیش از انتشار روزنامه انجام دادند، بر ما مسلم داشت که تغییر زبان تحریک بغایت مشکل است و توفیقی که در این تغییر به دست آمده سخت پربهاست. با وجود این نباید این تصور دست دهد که در این روزنامه هیچگاه زبان تحریک به کار نخواهد رفت. توفیق در تغییر زبان تحریک به زبان کاوش راه حل مشکلات که بر سر راه انقلاب وجود دارند و یا بوجود می آیند، بدان معنی نیست که از شر آن زبان به کلی آسوده شده ایم. وعده ای که می دهیم این است که به این کوشش گرانقدر برای راهی از این شر بزرگ ادامه دهیم تا به طور قطع زبان روزنامه، زبان تحریف و تحریک نباشد و به تدریج زبان جستجو و مسئولیت باشد.

بدینقرار، خواننده ای که روزنامه را در دست می گیرد، بداند که این روزنامه در عهده گرفته است که رشد کند. به عهده گرفته است که در قید مسئولیت های بزرگ زمان بماند و در خدمت انقلاب اسلامی و تلاش پیگیر نسل مسئولیت های بزرگ، نسل انقلابی ایران امروز بماند و در عین گزارش پیشرفت های این نسل در ساختمان جامعه توحیدی، در جستجوی راه حل ها نیز شرکت کند و چنان عمل کند که وحدت ملت که اسلحه اصلی در جریان رشد انقلاب است مستحکم تر گردد. بنابراین بر خواننده است که از تذکر نقائص و ارائه طریق خودداری نکند و بیازماید که آیا این روزنامه در ادعای خود که می خواهد زمینه و کشتزار استعدادهای نسل امروز باشد صادق است یا خیر. و تجربه به این است که استعداد خویش را با نوشتن و گفتن آنچه به نظرش نوشتنی و گفتنی می آید، بکار اندازد. تجربه این روزنامه را خویش ببیند، بیشتر از این، تجربه این روزنامه را تجربه انقلاب بداند و بکوشد که این تجربه پیروز گردد.

از خدا در انجام این تعهد و مسئولیت خطیر یاری می طلبیم.

اظهار نظر درباره قانون اساسی

چهارشنبه ۳۰ خردادماه ۱۳۵۸ - ۲۵ رجب ۱۲۹۹ - ۲۰ ژوئن ۱۹۷۹ - شماره ۲

متن قانون اساسی، مقدمه و اصول آن منتشر شده است تا همه مردم، همه آن هایی که نسبت به سرنوشت کشور احساس مسئولیت می کنند، درباره آن اظهار نظر کنند.

اینک معلوم است که امام در چند مورد اصلاحات جزئی را ضرور دانسته است و این اصلاحات جزئی که در اجتماع دیروز عده ای از تهیه کنندگان قانون اساسی با امام مورد گفتگو قرار گرفت، تغییری در قانون

روزنامه انقلاب اسلامی مولود و تجربه انقلاب پیروز ایران امروز است. فکر ایجاد این روزنامه در جریان انقلاب پیدا شده و به عمل در آمده است. در جریان انجام تجربه، استعدادهای انقلابی مقاوم برجا ماندند و بر آن شدند که از مشکلات باک به خود راه ندهند و در جمع خود و در محیط عمل خود مشکلات را از پیش پا بردارند و یک اساس استواری بگذارند تا:

- در تجربه انتشار روزنامه، توانایی انقلاب را در حل مشکلات بر هم انباشته شده دوران گذشته بیازمایند. اگر با وجود مشکلات بسیار و از هر نوع، تجربه انتشار روزنامه می تواند با موفقیت قرین گردد، مسائل دیگر را نیز با نیروی عظیم انقلاب می توان حل کرد. در این تجربه، انقلاب اسلامی ایران بود که استعداد خویش را در ایجاد و سازندگی می آزمود. موفقیت این آزمایش برای نسل مسئولیت و کار، نسل جوان امروز، نشانه آنست که وقتی خواست ایجاد بنیادهای جدید انقلابی برای پی ریزی جامعه انقلابی به تصمیم انجامید، و تصمیم با پی گیری بعمل در آمد، این بنیادها بوجود خواهند آمد و جریان انقلاب پیروز خواهد شد.

این تجربه به روشنی معلوم می کند که سازندگان جامعه انقلابی نو، در جریان ساختن، شخصیت وجود خویش را نشان می دهند. و این سخن که بهانه بسیار گندبها و ندانم کاریها گشته است که رژیم سابق «آدم» باقی نگذاشته است و ما آدم نداریم، سخن درستی نیست. حق این است که ما به تجربه های انقلابی کم دست زده ایم. پرورده های رژیم سابق به کار کار انقلاب نمی آیند و آن ها که به کار انقلابی می آیند خوشبختانه قادر به انطباق خویش با دستگاه فرسوده بجامانده از رژیم سابق نیستند.

در همین تجربه معلوم شد که بنای انقلاب را با ابزار کهنه و «مصالح» بجا مانده از رژیم سابق نمی توان ساخت. بهتر است کار خام اما با معیارها و ضابطه های انقلاب این دوران انجام پذیرد تا آنکه پخته گردد اما در شکل و محتوی خود بیان کننده نظام سابق باشد.

- اما اگر این ضرورت که روزنامه بیانگر انقلاب باید با شتاب در مسیر رشد به فراز رود، نبود شاید این مقدار وسواس ضرورت نداشت. اما با توجه به اینکه در ایران، رسم بر این بوده است که هر کار نخست خوب و بلکه عالی عرضه می شود و به تدریج بد و بدتر می شود، و با توجه به این امر که تکامل زبان انقلاب بنفسه در چند و چون تحریکات انقلابی جامعه اثر می گذارد، لازم دیده شد که پیش از انتشار از بهبود روزافزون محتوی و صورت روزنامه اطمینان حاصل گردد.

و این دو مشکل در سطح انسان های انقلابی باید حل می شد. به این ترتیب که هر کس در پی فرمان عقیده بدین کار آمده باشد و بتواند بر اساس عقیده با کسان دیگر تفاهم کند و مجموعه کسانی که در این انجام مهم قبول مسئولیت می کنند، با یکدیگر انسجام پذیرند و با هم یکدلی کنند و مشکلات را به نیروی ایمان از پیش پا بردارند. تجربه می گوید مشکلات هم در بیرون بوجود می آیند و می آورند و هم در داخل بوجود می آیند و می آورند و تا وقتی که انسجام کافی نباشد احتمال فلج کردن و از کار انداختن، هر زمان وجود دارد.

در عین حال عقیده نباید حصار گردد و به بهانه آن بروی استعدادهای بزرگ که زمان به زمان به بر می نشینند، درها بسته گردند. این روزنامه باید مبارزه با سانسور را وظیفه مقدم و اصلی خویش می شمرد و خود را برای انجام این وظیفه بزرگ آماده می کرد. از اینرو باید جمع منتشرکنندگان

اساسی به وجود نمی آورد. تنها به وضوح بیشتر آن کمک می کند، بدین قرار همین متنی که منتشر شده است با اظهار نظرهای مردم درباره آن در اختیار مجلسی که تشکیل می شود قرار خواهد گرفت.

در چند روزی که از انتشار قانون اساسی می گذرد، هنوز اظهار نظرها یا درباره طرز تصویب آنست و یا درباره فایده یابی فایده بودن اظهار نظر درباره آن و یا درباره سر و شکل آن و کلیات دیگر است.

مردم کشور با یک واقعیت آشکاری روبرو هستند و آن اینکه داد و فریاد کنندگان تا این زمان بخود زحمت کار و مطالعه درباره قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را نداده اند. برای کسانی که اهل انصاف بوده اند و در اظهار نگرانی ها، بدین تصور بوده اند که متن قانون اساسی پر از قید و بند خواهد بود، این متن قانون بیش از حد انتظار در انطباق با شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» است و جای هیچگونه نگرانی باقی نمی گذارد.

سئوال اساسی ما اینست آیا باید هر مسئله ای پیش می آید دست آویز برخوردها گردد؟ آنهم نه از راه خود مسئله و پرداختن به چند و چون آن بلکه به بهانه آن و در ورای آن؟ آیا انقلاب نباید هیچ تأثیری در رفتارهای آدمیان گذاشته باشد و لاقلاً درباره اساسی ترین مسئله ها که مسئله قانون اساسی است، رفتار و روش انقلابی در پیش گرفته شود؟

شرکت سودمند در رفع نقایص قانون اساسی بدین است که هر کس و یا هر گروه مقدمه و اصول قانون اساسی را انتقاد کند بدین ترتیب که از این مقدمه و آن اصول آنچه را که در خود تغییر می بیند مشخص نماید و پیشنهاد خود را با ذکر دلایل منتشر سازد. تا یک بحث به راستی انقلابی و خلاق درباره قانون اساسی برانگیخته شود و طرح و پیشنهادهایی که در اختیار مجلس خبرگان قرار می گیرد، کار آن مجلس را سبک کند و از رهگذر این کار روحیه جدیدی در کشور بوجود آید.

بر وسایل ارتباط جمعی از رادیو تلویزیون و روزنامه ها است تا هر چه بیشتر اسباب اینگونه انتقاد و ارزیابی قانون اساسی را بوجود آورند و لاقلاً این بزرگترین فرصت ها را درباره بزرگترین بحث های زمان از دست ندهند. بدانند که نسل امروز و نسل های آینده، نه سستی و کاهلی اهل فکر را خواهند بخشید و نه آن ها را که وسایل ارتباط جمعی را ابزار تخریب یکدیگر می سازند.

بر همه باید معلوم باشد که هر کوششی برای بهتر کردن متن قانون اساسی سخت پرهیاست. اصلاحات عبارتی و فنی و در آوردن اصول این قانون به بیان قانونی بهتر و پیشنهادهایی که به وضوح بیشتر اصول کمک می کنند و پیشنهاد اصول جدید که به کمال قانون مدد می رساند و هیچکس نباید اینطور به پندارد که چون شرکت در انتقاد قانون اساسی تنها کار اهل فن است، از اینکار مضایقه کند، قانون اساسی، اساس زندگانی اجتماعی ما را می گذارد و با زندگانی فرد فرد مردم سرو کار پیدا می کند از این رو کوچکترین مطلبی که به نظر کسی می رسد باید اظهار کند تا قانون اساسی از هرگونه نقیصه پدیده گردد.

امید که این فرصت بزرگ برای بحث خلاق درباره اصلاح قانون اساسی را همه مغتنم خواهیم شمرد.

شوراها

پنجشنبه ۳۱ خردادماه ۱۳۵۸، شماره ۳

شورای انقلاب قانون شوراها را از تصویب گذراند تا مردم مناطق مختلف کشور: استان ها، شهرستان ها و شهرها و روستاها از طریق انتخاب شورا در اداره امور خویش شرکت کنند و در مفهوم اسلامی کلمه خودمختار بگردند.

استانداران و فرماندهان و بخشداران و رؤسای دیگر دوائر دولتی در

حدود اختیارات شوراها موظف به اجرای تصمیمات آن ها شده اند و اختیارات این شوراها، آموزش و پرورش از ابتدائی تا عالی و بهداشت و بهداری و نظم و نسق محلی و ایجاد راه ها و احیاء اراضی و صنایع محلی و اظهار نظر درباره برنامه پیشرفت محل در محدوده برنامه عمومی کشور را شامل می گردد.

برای آنکه شوراها برای اجرای تصمیماتی که در جهت بهبود وضع محل اتخاذ می کنند از امکانات مالی برخوردار گردند، علاوه بر عوارض و استفاده از مالیات مستقیم از بودجه عمومی دولت نیز بهره مند می گردند. بدینقرار شورای هر استان دستگاه اجرائی را در حدود صلاحیت خود در خدمت خواهد گرفت و توانائی مالی برای اجرای برنامه ها پیدا خواهد کرد. در محدوده وحدت ملی، این قانون مشارکت مردم قسمت های مختلف کشور را در اداره امور خود فراهم می آورد. اینک که قانون اساسی منتشر شده است و اینگونه قانون ها نیز به تصویب می رسند، این حقیقت بیشتر بر همگان آشکار می شود که نه تنها وحدت مردم کشور و در نتیجه مبارزه استقلال و آزادی تنها در اسلام ممکن گشت، بلکه در اسلام است که قدم های استوار و اساسی در راه استقرار بنیادها و ارکان تضمین کننده رشد و آزادی مردم فراهم می گردد. در حقیقت وقتی اصل این است که هیچکس بر دیگری سلطه وجود و هیچ گروهی از راه استکبار بر گروه یا گروه های دیگر سوار نشود، راه بر قبول حق دخالت که قوم بر سر نوشت خویش همواره می شود. رژیم سابق و رژیم هایی که ایران در دوران تاریخ خویش، بخود دیده است، مردم مناطق مختلف کشور را در اختلاف نگاه می داشتند و وحدت را که از آن دم می زدند وحدت زوری بر پایه اختلاف بود. قرن ها و قرن ها مردم این سرزمین را در اختلاف ها و نابرابری هایی ظالمانه به عقب ماندگی و فقر محکوم کردند و موجب شدند اقدامی که با هم پایه و اساس فرهنگ مشترکی را گذاشته اند و در اسلام وحدت می جویند، بعضاً زیر سلطه دولت های دیگر بروند. امروز که انقلاب اسلامی راه تازه ای را به روی بشریت اسیر گشوده است، زمان آن است که همه از راه مسئولیت ملی و جهانی که داریم در امور زیر بیاندیشیم:

۱- در خارج اسلام ما نه می توانیم کشور را حفظ کنیم و نه می توانیم پیام استقلال و آزادی و رهائی از نظام ابرقدرت تاه به بشریت برسانیم.

۲- در اسلام است که خودمختاری به معنای شرکت در اداره امور خود در عین کوشش برای تحکیم مبانی وحدت ملی و وحدت اسلامی، واقعیت خود را به دست میآورد.

۳- بنا براین قبول حق مردم هر محل به اراده امور خویش، نه تنها موجب تجزیه کشور نمی شود، بلکه خود وسیله نجات ملت های مسلمان از سلطه سلطه گران نیز می گردد. زیرا برای نخستین بار موانع وحدت واقعی از میان می روند و مردم هر منطقه وقتی دیدند اسباب رشد و تعالی آن ها از هر جهت فراهم است و این اسباب از راه تعاون و وحدت کشور و بلکه امت اسلامی فراهم می شود، نه تنها آنرا خواهند خواست بلکه با اخلاص و فداکاری از آن دفاع به عمل خواهند آورد.

۴- در دنیای غول ها، در دنیای واحدهای بزرگ، ملت اسلام گرا نخواهد بمیرد و بخواید در مسئولیت رهبری این جهان شرکت کند، باید به جریان تجزیه پایان بخشد و روی به وحدت آورد. چه رسد به کشورهای اسلامی. تکلیف هر کشور واضح است: ایران متحد هنوز برای دفاع از استقلال و آزادی خویش، عوامل بسیاری را کم دارد. این حقیقت را فرد فرد این ملت باید بدانند که برای دفاع از موجودیت خویش تنها اسلحه ای که برایش باقی مانده وحدتی است که در اسلام به دست آورده است. اگر این وحدت را از دست بدهد، همه چیز از دست می رود. و دیگر صحبت کردن از شورا و شرکت در اداره امور و ... بی معنی می گردد.

این معنی بر همه ما معلوم باشد که هیچ قسمت ایران به تنهایی قادر به زیست مستقل نیست و معلوم است که این ملت تجزیه کشور را پایان حیات خویش می داند.

با توجه به این واقعیت که احدی قادر به انکار آن ها نیست، فرصت

تشکیل شوراهای، باید فرصت بروز بلوغ سیاسی و فرهنگ اسلامی ملتی گردد. اگر این فرصت، فرصت بروز هوش و نشان دادن درجه رشد نشود، لاجرم فرصت بروز تمایل به استبداد سپاه خواهد شد.

به این بیان که همان بیماری مزمن عود خواهد کرد که:

وحدت ایران در گروه تمرکز شدید اختیارات در دولت مرکزی و ایجاد بنیاد سیاسی پایدار با قدرت و اختیارات کامل است. یعنی همان شاهنشاهی به همان صورت یا با صورتی دیگر.

اینک زمان آزمایش فرا رسیده است. امید آنکه شوراها به همان ترتیب که قانون پیش بینی می کند، تشکیل گردند و مشارکت مردم در اداره امور محلی و از طریق آن و مستقیم در اداره امور کشور اساس وحدت ملی را تحکیم بخشد و تشکیلشان پایان قطعی نظام استبدادی باشد.

لایقید بمانند و بدانند که وقتی زور از نو مشروعیت خویش را به دست آورد و به نام اسلام اینگونه روش ها ممکن شد، بسیاری کسان که در کمینند تا عنان این زور را در دست بگیرند و وضعی مشابه وضع پاکستان و جاهای دیگر به وجود آورند.

و بالاخره وقتی راه حل انقلابی بحث آزاد وجود دارد، شما ای «دمکرات» ها و شما ای «مسلمانان» چرا از این راه استفاده نمی کنید؟ آیا نمی دانید وقتی راه حل درست را به دست خود از بین می برید، ناگزیر راه حل غلط تحمیل می شود؟

اخلاق، حقوق، قانون

یکشنبه ۳ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۵

نویسنده ای نقضی در پیش نویس قانون اساسی یافته است و آن اینکه در این قانون اخلاق جانشین حقوق شده است. ظاهراً وی هنوز در دام همان باور است که گویا قلمرو حقوق و اخلاق و در نتیجه قانون و اخلاق جدا است. سرمایه داری از ابتدا مدعی بود که اقتصاد و سیاست و قانون را از پایبند احکام اخلاقی آزاد کرده است. مارکسیسمی که در سرمایه داری بوجود آمد نیز این باور دروغ را مثل یک مرض مزمن به ارث برد و وقتی این دو راه و رسم به کشورهای زیر سلطه راه پیدا کردند، این بیماری با شدت تمام به جان گروندگان به این دو راه افتادند.

هر دو دروغ می گفتند و امروز تقریباً همه اندیشمندان دو طرز فکر، این دورغ را افشا می کنند. چرا که بر همه روشن شده است که نه حق، و نه قانون که بیانگر آن و معین کننده حدود آنست بدون اخلاق معنی پیدا نمی کند. در حقیقت وقتی قانون امری را واجب می کند بدان معنی است که آن امر خوب است. و وقتی امری را منع می کند یعنی اینکه هر کس آن را خوب دانست انجام می دهد و هر کس ندانست انجام نمی دهد و وقتی بهتر دید امری انجام پذیرد، یعنی اینکه انجام آنرا خوب می داند بدون اینکه ارزش آنرا داشته باشد که واجب گرداند. و بالاخره وقتی بهتر می بیند که امری انجام نپذیرد. یعنی انجام آنرا بد می داند اما نه بدان حد که ممنوع گرداند.

چیزی که هست سرمایه داری اخلاق خود را جانشین اخلاق مسیحی کرد و این اخلاق را از راه حکومت های دست نشانده به همه کشورهای زیر سلطه تحمیل کرد. زمینه هم وجود داشت. وقتی هر عملی متضمن و بیانگر یک رشته ارزش ها و روشننگر خوبی ها و بدی های پذیرفته شده است، چگونه می توان اخلاق را از حقوق و قانون جدا کرد؟ «اخلاق» زورمدای در مجموع این است که در رقابت، خراب کردن رقیب برای ساختن خود نه تنها بد نیست بلکه ارزش است. قوانین بر این اساس «اخلاقی» ایجاد می شوند و حقوق، حقوقی هستند که منعکس کننده این اصل «اخلاقی» است.

بدینقرار وقتی گفته می شود در جمهوری اسلامی اساس تقوی است، یعنی اینکه در این جمهوری مثل دوره «شاهنشاهی»، تبعیض اساس حق قرار نمی گیرد. در این جمهوری «نژاد»، «قومیت»، «فرهنگ خاص» اساس حق در حدودی قرار می گیرد که متضمن تبعیض و ترجیح نباشد. در یک کلام بر اساس این قانون، زورمداری پایه حق قرار نمی گیرد.

این مقدمه برای آن بود که بگوییم در عصر انقلاب، اسم ها و رنگ ها را نمی توان ملاک و ضابطه تشخیص افراد و گروه ها قرار داد. باید از اندیشه و عمل هر کس و هر گروه عنصر اخلاقی آنرا بیرون کشید و دید جانبدار زورمداری است یا مخالف با آن. البته نویسنده و گوینده ای که خود، خراب کردن و بی اعتبار کردن فکر و عمل مخالف و یا گروه مخالف را از هر راه که شد، طبیعی و حق طبیعی خود می پندارد، از یاد می برد که در ارزیابی خویش یک اصل اخلاقی را بازگو می کند و اساس کارش، اخلاق «شاهنشاهی» به مثابه صورتی از صورت های زورمداری است.

از اینرو، در جمهوری اسلامی و در عصر انقلاب وجه تشخیص باید

بشارت باد ... و برهم زدن میتینگ

شنبه ۲ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۴

بر هم زدن میتینگ دیروز دانشگاه به هیچ رو قابل توجیه نیست. هر چند راست است که:

- در جلساتی که برای بررسی قانون اساسی تشکیل می دهند، هیچ در صدد نیستند موازین «دمکراسی» را حفظ کنند. یعنی بحث آزاد درباره اصول این قانون انجام بگیرد. سخن ها یک طرفه گفته و نوشته می شوند.

- در اصول مورد بحث هر دخل و تصرفی را می خواهند می کنند و بر پایه دخل و تصرف های انجام گرفته، تفسیرهای دلخواه می کنند.

- نه تنها خود در صدد نمی شوند، بحث آزاد را برانگیزند بلکه دعوت همیشه معتبر به بحث آزاد را هم اجابت نمی کنند.

- با همه فریادی که علیه انحصارطلبی سر می دهند، با تلاش لجوجانه ای می کوشند انحصار تبلیغات را در دست داشته باشند و برای توفیق در اینکار هیچ مهم نمی شمردند که با مداحان رژیم سابق و ندامت نامه خوانان در تلویزیون همصدایی کنند.

- فرصت حمله یک گروه کوچک را مغتنم نمرده اند تا از آن ها دعوت کنند در بحث آزاد شرکت کنند و به این ترتیب علاقه واقعی خود را به شیوه های «دمکراتیک» نشان دهند.

با همه این ایرادها، حق داشته اند و حق دارند که آزادانه اجتماع تشکیل دهند و حرف خود را بزنند. اگر گروهی که در صدد بر هم زدن اجتماع برآمده است به راستی در پی تحقق آرمان اسلام بود، باید:

- اصل قرآنی بشارت باد به کسانی که قول ها را گوش می دهند و بهترین آن ها را بر می گزینند را زیر پا نمی گذاشت.

- در محل حاضر می شد و نه تنها خود نظم را بر هم نمی زد، بلکه مراقبت می کرد تا کسی نظم و آرامش میتینگ را برهم نزند.

- از اداره کنندگان میتینگ می خواست یا به او اجازه داده شود در پایان نظرهای خود را درباره شنیده ها بدهد و یا.

- از اجتماع دعوت می کرد پس از پایان میتینگ بمانند و به سخنان او گوش بدهند. مسئولیت مسلمان در مبارزه با سانسور یک مسئولیت بسیار سنگینی است. پیام اسلام یک پیام جهانی است و انقلاب اسلامی ما، یک مسئولیت جهانی در دنیای بحران زده امروز دارد. این انقلاب بر عهده دارد که انسان را در اسلام پیروز گرداند و به دنیا راه نوی نشان دهد. روش های زورمدارانه، نه تنها صافی این پیام را از میان می برد بلکه اصل پیام را از میان می برد و حیث است که ما به این رشته کارها دعوت خود را از بشریت به اسلام لغو کنیم.

مسئولان این انقلاب یعنی همه مردم نباید نسبت به اینگونه رویدادها

اخلاق باشد. اخلاق عقیده است وقتی جامه عمل بخود می پوشد. بر پایه این خط و ربط، روش روزنامه بر آن نیست که به صرف صفت «مسلمان» از کسی دفاع کند و به صرف صفت «نامسلمان» به کسی حمله کند، ملاک ارزیابی ما اندیشه و عمل است. در فکری که اظهار می شود و در عملی که انجام می گیرد، اخلاق دارنده فکر و انجام دهنده عمل، نمایان می گردد و ارزیابی تنها بر پایه اخلاق متبلور در اندیشه و عمل ممکن می شود. از اینرو قرآن، عمل صالح را ارج می گذارد و ملاک و ضابطه را عمل صالح قرار می دهد. انقلاب برای آن انجام گرفته است که اسم جای خود را به رسم بسپارد و انگ و رنگ مرامی به عنوان وسیله شناسائی جای خود را به اندیشه و عمل بسپرد، تا تشخیص پیروان واقعی «فرهنگ شاهنشاهی» از رهروان راه انقلاب اسلامی ممکن بگردد.

روزنامه برای کیست؟

دوشنبه ۴ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۶

روزنامه برای روشنفکران است؟ برای کارگران و دهقانان است؟ برای پیشه وران است؟ برای قشرهای متوسط است؟ برای کارمندان است و ... هر یک از این گروه ها، زبانی دارند و با مفاهیمی آشنا هستند. و بدتر از همه این است که در یک دوره طولانی تصویر جای محتوی را گرفته و تلویزیون و رادیو و روزنامه ها، به جای محتوی خواننده را به تصویر و تیتیر عادت داده اند و این تصور را به خواننده داده اند که روزنامه برای آن است که تیتیرهایش را بخواند و اگر حوصله کرد خبری را تا نیمه بخواند و آنرا در سطل آشغال بیندازد. شکستن این سنت ضدانقلابی و این بدترین سانسورها البته کاری به غایت مشکل است.

در حقیقت روزنامه باید در خدمت همه مستضعفان باشد. کارش باید تشریح کردن دردها و مسائل آن ها باشد. و حتی المقدور برای همه گروه های مستضعف مطلب به زبان خودشان داشته باشد. روزنامه انقلاب اسلامی هنوز به این کمال نرسیده است هنوز ترکیب مناسب را به دست نیآورده است اما اهل انصاف تصدیق می کنند که با سرعت در این جهت در تحول است.

کارگر عزیزی می نویسد که از زبان روزنامه سر در نمی آورد، روزنامه تیتیر و عکس ندارد. زبان روشنفکران «سطح بالا» است، حق با اوست، و کوشش ما بر این است که مطالب روزنامه را بر اساس واقعیت در زیر گرد آوریم:

- یک صفحه و در صورت جمع آوری کردن اخبار و اطلاعات، دو صفحه به مسائل زحمتکشان با زبان ساده اختصاص دهیم.

- یک صفحه و بیشتر را به روشنفکران مسئول که می خواهند به راستی در خدمت مستضعفان قرار گیرند اختصاص دهیم. بدان امید که به آنان در مسئولیت بزرگ زمانشان کمک گردد و در کار خطیرشان همکاری به عمل آید.

- و دو صفحه را هم به مسائل اساسی مردم کشور اختصاص دهیم و در قید گروه ها نمائیم بلکه عموم را مد نظر قرار دهیم. در حقیقت کار اصلی باید، طرح مسائل باشد و البته تا آنجا که امکان هست، باید زبان ساده باشد تا حداکثر کسان بتوانند آنرا بخوانند.

گفتیم کار اصلی طرح مسائل باشد. وقتی مسائل طرح شدند و تجزیه و تحلیل آن ها، جای تیتیرسازی و «شرح و تفصیلات» پردازی را گرفت، زبان تحریر و رنگ کردن از بین می رود. وقتی ذهن عادت کرد به تصویر و تیتیر به تدریج ساده بین می شود و به آسانی فریب می پذیرد. قدرت مندان غرب و هم شرق مدتهاست فهمیده اند مردم را نباید گذاشت فکر کنند. باید با یک رشته تصویر و تیتیر و فکر مردم شکل داد تا به قول عرفان خودمان

مجاز را حقیقت بیندازد و صورت را بجای محتوی بپذیرد. وقتی عکس و تفصیلات را بجای واقعیت امر پذیرفت کار تمام است چرا که خواننده و بیننده گیرنده است و به تدریج با تصویرهایی که می گیرد خود می کند و آن ها را حقایق مسلم می پندارد. فریب بزرگ اینست. این ترتیب کار تبلیغاتی که تصویر را به جای واقعیت نشانند باشد، امر تازه ای نیست که قدرت فرعون و طاغوتی بدین فریب نیاز مبرم دارد و تاریخ گواهی می دهد که از دیرباز این روش را به کار می برده اند. داستان ریسمان های ساحران فرعون در قرآن، یعنی همین تصویرها و تیتیرها که ساحران در نظر مردم واقعیت جلوه می دادند، روشننگر حقانیت دعوی ما است و معلوم می کند که از دیرزمانی این روش فریب و سانسور مردم، معمول زورمداران بوده است و ساحران زمان ما یا «روشنفکر نمایان» خدمتگزار زورپرستی و زورپرستان به صدها فن مجهز شده اند تا از عهده فریب و رنگ مردم به کمال برآیند. عصر ما عصر تصویر و «عکس و تفصیلات» و تیتیربازی شده است و عصای موسی باید، روشی باید تا که واقعیت تصویر و درون تصویر و محتوی و حقیقت تصویر را به ساحران و مردم بازنمایاند تا جای انکار نماند و ساحران خود حق را بپذیرند و از خدمت طاغوت و زورمداری بدر آیند و زبان حقیقت جای زبان فریب را بگیرد.

بدینقرار خوانندگان ما، بدانند که اگر روزنامه بخواهد به راستی در خدمت مستضعفان باشد قبل از هر کار باید زبان سحر و افسون و فریب را بی اثر سازد. باید نان ساحران را آجر سازد. باید آن ها را آزاد کند و همین کار ناگزیر در محتوی مطالب و زبان روزنامه اثر می گذارد. با اینهمه زبان روزنامه باید تا ممکن است ساده گردد. اما تنها تا حد باطل کردن سحرها می تواند ساده شود وقتی اینکار با موفقیت به انجام رسید، می تواند ساده تر بشود و حتماً خواهد شد.

پس بر خواننده معلوم باشد که روزنامه در خدمت مستضعفان و در کار باطل کردن سحرهای این زمان است. برای موفقیت در این کار مهم، ناگزیر باید به جای تیتیرها و «تفصیلات» محتوی و زبان مطالعه محتوی را بنشانند و مشکل کار وقتی حل می شود که به تدریج خواننده آن تصور باطل که مدعی بود به روزنامه ها باید نگاهی انداخت و آنرا در سطل خاک روبه انداخت، را از ذهن براند و روزنامه را دارای هدف و محتوی بیندازد و با حوصله مطالب آنرا بخواند و سپس آنرا با مردم محیط خود به بحث بگذارد و با اینکار با جریان یافتن حقیقت واقعیت ها، در باطل کردن سحرها و فریب ها شرکت فعال کند و به ما در این کار به غایت مهم و مشکل یاری رساند. تا وقتی سحرها و فریب ها را باطل نشده همه باید کار موسی (ع) کنند و کار این روزنامه در این مرحله همین است.

ابرقدرتها و بازبهاشان

سه شنبه ۵ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۷

دنیای جدید اما بینوای ما اسیر بازی های ابرقدرتها و قدرت ها شده است و سال ها و سالهاست بلکه فزون از دو قرن است که از راه بلعیدن ثروت های همین دنیا، قدرت ها بوجود آمدند و از میان آن ها هم ابرقدرتها بوجود آمدند.

این ابرقدرتها در کشورهای مختلف دنیا هدف های زیر را تعقیب می کنند:

۱- می خواهند منابع رو و زیر زمین (بخصوص نفت) را در دست نگاه دارند.

۲- برای بردن و خوردن منابع دنیا، می کوشند دولتهای دست نشانده را به کشورهای مختلف تحمیل کنند.

۳- می کوشند منابع تحت تصرف را در دست نگاهدارند و منابع و

امتیازات جدید را هر کجا پیدا شد، به چنگ آورند

۴- از طریق ایجاد سازمان برنامه و ارتش وابسته وسیله و ضامن قوی بوجود آورند تا همیشه منابع و ثروتهای جهان را در اختیار داشته باشند و تمام سرمایه هایی را که در جهان بوجود می آیند در جهت منافع خود به کار ببندازند.

۵- از کشورهای دست نشانده استفاده کنند و آنچه را برای خود زائد تشخیص می دهند به این کشورها بفروشند و مثل آشغال دانی از اینها استفاده کنند و هر چه را کم دارند از این کشورها به دست بیاورند.

۶- برای اینکه حاکمیتشان بر کشورهای زیر سلطه قطعی و دائمی بگردد، ناگزیر جانبدار تحمیل نظام اجتماعی متناسب با امتیازاتشان بر این کشورها هستند.

از راه سلطه همه جانبه بر این کشورها، گروه های اقلیت مثل زائنده و انگل بوجود آورده اند و به دست آن ها به نام «ترقی» عامل سلطه آن ها بر کشور خود شده اند. امروز در همه جای دنیا و از جمله در خاورمیانه- به خصوص خاورمیانه- این گروه ها عامل سلطه ابرقدرتها هستند و به جان ملت های خود افتاده اند:

- اگر از آقای تره کی پرسید شما در افغانستان چرا به زور حکومت می کنید، می گوید می خواهیم افغانستان را از عصر فئودالی به دوران سوسیالیسم متکامل برسانیم. باید به ایشان بگوییم: مگر تکامل محتاج یک نیروی اجتماعی خواهان تکامل و یک زمینه قبول در افکار عمومی نیست؟ شما نماینده کدام نیروی اجتماعی هستید و در کدام زمینه مساعد بدر «سوسیالیسم» را می کارید؟ چطور ممکن است اقلیتی به دستیاری ابرقدرت روسیه روی کار بیاید و حسب الامر آن ها عمل کند و باز عامل ترقی و رشد ملتی باشد؟

حق این است که اگر ملت افغانستان از بازیهای امریکا و روس در امان باشد با سرعت تمام رشد می کند.

- اگر از آقایان حسن البکر و انورسادات و ... پرسید شما چرا بساط حکومت مطلقه در کشورهای عرب گشوده اید، خواهند گفت که می خواهند عرب عقب افتاده را از ذلت عقب افتادگی نجات دهند و «حقوق» اعراب را از اسرائیل بگیرند. اما همه می دانیم که امریکا هم مشغول تبدیل ارتش اسرائیل به بزرگترین ارتش هاست و هم از طریق این دولتهای دست نشانده مانع ترقی واقعی ملت عرب است.

امروز ابرقدرتها در هر گوشه دنیا، و در هر کوجه، پس کوجه مشغول کشتن انسان است، هر انسان که در برابر منافع آن ها بیایستد. برای آنکه مردم این دنیا از سلطه ابرقدرتها آزاد شوند و مردمان «کشورهای بزرگ» را نیز آزاد سازند، باید برای عمل اجتماعی معیار پیدا کنند. معیاری که ما پیشنهاد می کنیم اینست که هر عملی را با ۶ هدف ابرقدرتها بسنجند و هر عملی از ناحیه هر گروهی با هدف های مزبور جور و سازگار باشد با آن مخالفت قاطع بکنند.

در حقیقت تا وقتی ابرقدرتها در تعقیب هدفهای خود، به بازی در کشورهای ما ادامه می دهند، آزادی و دموکراسی یعنی: مبارزه با عاملان ابرقدرتها و کوشش برای رهایی از سلطه آن ها. مردم خاورمیانه باید از مبارزه مردم ایران پند بگیرند و در راه بیرون رفتن از سلطه ابرقدرتها با متحد شدن نیروی انقلابی عظیمی بوجود بیاورند و بدان خود را آزاد سازند.

سیاست خارجی ایران باید تغییرات بنیادی پیدا کند و در مبارزه علیه هدفهای ابرقدرت ها فعال و انقلابی عمل کند. رویه کارپذیری و لاقیدی نسبت به مبارزه خلق های مستضعف مسلمان و غیر مسلمان در همه جای جهان، باید خود را به حضور فعال در همه صحنه های مبارزه بسپارد. و این امر بر همه کسانی که معرف ایران در کشورهای جهان هستند معلوم باشد که آزادی قطعی ما، استقلال قطعی ما در گرو استقلال و آزادی همه مستضعفان است. انقلاب ایران نه تنها در داخل کشور باید تعقیب هدف های ششگانه فوق را برای ابرقدرتها غیر ممکن گرداند، بلکه باید در همه جا به مبارزات رهایی بخش کمک رساند تا سپیده ای که بر می دمند، سپیده

استقلال و آزادی برای همه جهانیان بگردد.

تولدی دیگر

چهارشنبه ۶ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۸

این روز، سوم شعبان، روز تولدی دیگر است. مردی پایه به جهان می گشاید که در خود، جهاد در راه آزادی راستین، روش پیروز این مبارزه و تنها مبارزه در شأن انسان را، متبلور می کند. حسین، امام، آموزگار جهاد و پیروزی در شهادت است. این تولد، تولد دیگری است که با آن نه هم انسان الگو و امام متولد می شود بلکه روش های موفق، در جهاد آزادی، در عمل انقلابی او، بیان و الگو می شوند:

● هسته امام

در صحنه کربلا، تمامی کسانی که در کنار امام در جهاد آزادی شرکت کردند، شهید شدند و با این شهادت بی خدشه ترین پیروزی ها را در عرصه تاریخ به دست آوردند. بدینقرار، مبارزه بدون وجود یک هسته رهبری ممکن نمی شود و برای اینکه این هسته، پیروزی بدست آورد، باید در اندیشه و فکر راهنما، در اخلاق، در روش کار و سنجش شرایط آن یکدست باشند. هسته پیروز آن هسته ای است که از هرگونه تقابل قوا و برخورد و تضادی رها باشد. هسته باید بنفسه نمایشگر توحید باشد تا بتواند زیر فشارها در درون دچار اختلاف و در نتیجه پراکندگی نشود. این درس و درس بزرگ رهبری امام آزادگان حسین بن علی است.

● فکر راهنما:

هسته امام را بر اساس منافع و مصالح نمی توان تشکیل داد چرا منافع بنفسه بیانگر گوناگونی و نایکسانی است. بر اساس منافع، تقابل ها و اختلاف ها ضرور می گردند. بنابراین عمل انقلابی پیروز، در عرصه تاریخ، باید بیانگر فکر راهنمایی باشد که در حدود منافع و مصالح گروهی و فردی، ننگند:

نه تنها مجاهد باید به عمل خویش، عقیده خود را بیان کند و تبلور عینی عقیده خود باشد، بلکه ضرورت دارد که عقیده صاف و یکدست باشد. عقیده وقتی در اصول و فروع روشن و یکدست نیست، نه وحدت را در درون می توان حفظ کرد و نه می توان به عمل در آورد و نه می توان پیروز شد. این درس بزرگ تجربه انقلابی معلم جهان آزادی است و ما که در تشکیل حزب و گروه هیچگاه از خطر تجزیه و انشعاب محفوظ نبوده ایم بیش از همه به این درس نیاز داریم.

- نه تنها دین باید صاف و یکدست و روشن باشد، بلکه باید جامع باشد، به آدمی امکان بدهد نزدیک و دور و همه اطراف را ببیند و بسنجد. عقیده هر اندازه جامع تر باشد، افق دید انسان گسترده تر می شود. اگر امام در تجربه انقلابی موفق خویش افق دیدی گسترده تا پایان جهان و در ماورای این جهان، تا خدا، نمی داشت، چگونه می توانست روش شهادت حسینی، را برگزیند. ضرورت جامعیت دین درس بزرگ دیگر تجربه انقلابی امام است. موفقیت انقلاب اسلامی نیز از جمله به دلیل جامعیت روزافزونی بود که اسلام از نو پیدا می کرد. همه کسانی که در مطالعه و عرضه ابعاد اسلام کوشیدند، به نسل پرستولیت امروز امکان دادند میدان و عرصه عمل و مبارزه پیدا کنند و در اسلام، انقلاب پیروز این دوران را بسازند.

● روش:

روش، با فکر راهنما و هدف و کم و کیف کار باید سازگار باشد. روش مستقل از اینها نیست. نمی توان روش را از فکر و عقیده دیگری گرفت. نمی توان هدف معین کرد و آنرا در روش کار منعکس ساخت. نمی توان نیروی خود و دشمن را نسنجید، اوضاع و احوال روز و جهت تحول عمومی تاریخ را

ارزیابی نکرد و روشی مستقل از اینهمه در پیش گرفت. وقتی روش از فکر راهنما و از هدف و سنجش وضعیت مستقل شد، بناگزیب عرصه و زمینه عمل انقلابی سخت محدود می شود. ارتش هایی که نظم و نظامشان بهم می خورد و افرادشان خود به جان یکدیگر می افتند، به این دلیل است که روش (دیالکتیک) با هدف ها و سنجش ها و فکر راهبر (استراتژی ها) سازگار نمی شود. روش بازتاب و صورت عملی فکر راهنما و سنجش وضعیت و هدفها نمی گردد. چنین روشی راه به پیروزی می برد. اما برای اینکه راه به پیروزی ببرد، لازم است خود نیز در عمل آدمی تبلور جوید. این درس بزرگ هم از استاد روش تجربه انقلابی پیروز است.

● اخلاق:

و اگر در عمل آدمی است که فکر راهنما، روحیه کار دستجمعی و توانایی جزء جمع شدن و با جمع یک هویت و یک رنگ و بوم پیدا کردن و روش، تجلی می کند، پس رهبری، حزب پیش آهنگ، بدون اخلاق وجود ندارد. اما رنج و درد و صدمه و سختی های طاقت شکن و آن مرگ وصف ناکردنی را از راه ایثار تحمل نمی کند، اما اینهمه را از راه عشق به خدا، که عشق به خدا عشق جمعی است به آزادی انسان، می پذیرد و از آن همه سختی لذت می برد. هنر جهاد در مرتبه ای برتر از هنر ایثار قرار دارد. هنرمند جهاد، وقتی آئینه هنر خویش می شود، وقتی در خود و در سعی خویش این هنر را نشان می دهد، بیانگر اول و آخر، فکر راهنما و هدف هر دو می شود. اخلاق همین است. اخلاق انسان آزاده، اخلاق حسین (ع) است. در سعی او است که اسلام در همه ابعاد خویش بیان می شود. در تجربه انقلابی او است که اسلام جامع رنگ و بوم واقعی خویش را به دست می آورد.

بدینقرار اخلاق بعد از عمل بوجود نمی آید، اخلاق انقلابی بعد از تجربه انقلابی بوجود نمی آید، اخلاق انقلابی، چیزی جز به عمل آوردن فکر راهنمای انقلاب، هدف و روش و توانایی سنجش نیست و بنفسه گزارشگر پیشرفت انقلاب است. چنانکه انقلاب اسلامی ما در همان جریان که اخلاق اسلامی منزه می شد، رشد می کرد و راه پیروزی را هموار می ساخت. از عالی ترین نمونه ها و صاف ترین و بی غش ترین نمونه های یکسانی تجربه انقلابی و اخلاق انقلابی، اخلاق مجاهد بزرگ حسین (ع) است. امام، این درس ها و درس های سخت آموزنده دیگر است. تولد او، تولدی دیگر است، تولد عصری در آینده های دور است. در جامعه توحیدی و هسته امام او، در سعی او، در روش کار او، در اخلاق او، در یک کلام در اسلام او، رنگ و بوم جامعه توحیدی متعالی را به روشنی می توان دید. این تولد، آن تولد است.

قیمت ها چرا بالا می روند؟

شنبه ۹ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۹

در دوران انقلاب اسلامی با آنکه میل به مصرف کاهش یافته است، قیمت ها بالا رفته اند. نشانه ها و علائم می گویند بالاتر هم خواهند رفت. تورم در معنی بالا رفتن قیمت ها در ایران دست کم ۲۰ عامل دارد. ما در جای خود از این عوامل صحبت خواهیم کرد. در اینجا می خواهیم به یکی از این عوامل بپردازیم، به عاملی که مردم خود می توانند به نحو مؤثری با آن مبارزه کنند و غیر از مردم نمی توانند:

گوشت ارزان وارد می شود (نسبت به قیمت فروش والا گران وارد می شود) و مصرف کننده به چند برابر آنرا می خورد. میوه و تره بار به همین ترتیب. کالاهای صنعتی نیز گاه به ده برابر قیمت خرید فروخته می شود. چرا مردم باید جنس را تا به این حد گران بخرند؟ زیرا فروشندگان انحصار فروش

را دارند و تقاضای کالا در بازار بالاست و خریداران یعنی مصرف کنندگان از هرگونه حمایتی محرومند:

- اطلاعات صحیح از قیمت اجناس ندارند و وسایل تبلیغاتی مردم را از قیمت های واقعی آگاه نمی کنند.
- عرضه کالا در نقاط مختلف شهر با تقاضای کالا متناسب نیست.
- هیچگونه نظارتی بر بازار حکمروا نیست. نه دولت و نه خود مردم بر قیمت ها نظارت نمی کنند.
- میان فروشنده و تولیدکننده واسطه قرار دارد که با استفاده از قدرت مالی، عمده فروشی را به انحصار خود در آورده است.
- تأملی شدن بانک ها اعتبارات بانک ها یعنی انحصار پول هم در دست انحصارداران تولید و فروش کالاها بود.

- پولی که دولت خرج می کند به طور عمده در تهران و سه چهار شهر بزرگ دیگر است و البته در تهران و این دو سه شهر قوه خرید بوجود می آید و همین قوه خرید زیاد موجب می شود، که فروشنده خیالش راحت باشد که می تواند جنس را احتکار کند و در موقع خود گران و بسیار گران بفروشد.

- کم کاری موجب می گردد که تولید کم بشود و این فکر به وجود بیاید که در آینده جنس نایاب تر هم خواهد شد. وقتی همه بترسند که در ماه های آینده اجناس نایاب می شوند، البته خریدهای خود را بیشتر می کنند تا که احتیاط آینده را از دست ندهد باشند! وقتی بر اثر کم کاری تولید کاهش پیدا کرد و بر اثر انحصار پول و کالا در دست فروشندگان عرضه جنس به چند برابر قیمت واقعی ممکن شد، درآمدها دیگر کفاف مخارج را نخواهند داد. به سخن دیگر قربانی گرانی قیمت ها مستضعفان هستند.

اما در این اوضاع و احوال دولت نمی تواند به نحو مؤثر با گرانی روزافزون مبارزه کند چرا که یک عامل و مهمترین عامل گرانی زندگانی خود او است با خرج هایی که می کند. قوه خریدی که دولت با خرج های خود بوجود می آورد از ۴ برابر تولید واقعی غیرمتکی به واردات بیشتر است. اما دستگاه اداری برای کنترل قیمت ها هیچ کار آبی ندارد و کنترل دولت به ترتیبی که انجام می گرفت تأثیری چندانی هم بر کاهش قیمت ها ندارد. راه آنست که مردم خود کنترل قیمت ها را در دست بگیرند.

آن سنّت قدیمی را زنده کنند که از دو راه، جلو اجداف فروشنده را می گرفت:

- ترک مصرف و خودداری از خرید
- کنترل قیمت تمام شده کالا و قیمت فروش آنها توسط خود مردم

کار جهاد و انقلاب در هیچ زمینه ای نباید کنار گذاشته شود. مردم باید بدانند که کم کاری در تولید و افزایش بی رویه قیمت ها، موجب تشدید بحران اقتصادی و دست آخر فلج اقتصادی می شود و چاره جز تسلیم در برابر ضد انقلاب یعنی استبداد سیاه نمی ماند برای اینکه کشور به فلج اقتصادی گرفتار نشود باید دست به عملیات جراحی بزرگ زد:

- دولت نباید مؤسسات تولیدی را به حال خود رها کند. از روز نخست پیروزی انقلاب باید اداره این مؤسسات را در دست می گرفت. دولت باید، انحصارها را از بین ببرد.

- مردم نباید نسبت به افزایش قیمت ها لاقید بمانند. باید عمل کنند. ایجاد فروشگاه های تعاونی مفید است اما مشکل را حل نمی کند. حل مشکل به اینست که مردم از قیمت های واقعی کالاهایی که مصرف می کنند آگاه بشوند و آمادگی داشته باشند که به بیشتر از آن قیمت نخرند.

برای این منظور، روزنامه انقلاب اسلامی آماده است تا در تجربه انقلابی مردم شرکت کند. قیمت های واقعی و اطلاعات صحیح درباره قیمت ها را در صورتی که شما خوانندگان برسانید یا خود بتواند تحصیل کند، منتشر سازد. در خدمت گروه هایی که مردم برای مبارزه با گرانی و تحریم اجناس گران تشکیل می دهند، هر کار که در توان و عهده او است انجام دهد.

اگر مردم موفق بشوند این عامل گرانی قیمت ها را از میان ببرند، که می توانند، قیمت ها بسیار پایین خواهند آمد و راه برای بهتر کردن شرائط اقتصادی فراهم خواهد شد.

فلج اقتصادی

یکشنبه ۱۰ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۱۰

هر انقلابی برای تحکیم مبانی خود، عموم مردم را به کار بیشتر و توقعات کمتر دعوت می کند. چرا انقلاب روی می دهد؟ زیرا وضعیتی که رژیم سیاسی به وجود آورده است قابل دوام نیست. بنابراین انقلاب روی می دهد تا وضعیت را از اساس دگرگون سازد. وقتی مانع عمل نیروی انقلابی، یعنی رژیم سرنگون شده، از میان رفت نوبت کار و تلاش شبانه روزی می رسد، نوبت عملیات جراحی بزرگ می رسد، تا ساختمان اجتماعی که رژیم محکوم به وجود آورده بود، از بنیاد ویران گردد و اساس جدید برای ساختمان جامعه جدید گذاشته شود.

در ایران، کشوری که تحت رژیم شاه سابق در پرتگاه قرار گرفته بود و در همه جنبه ها، دچار بن بست شده بود، انقلاب روی داده است. عواملی که موجب سرنگونی رژیم شاه شد، عبارت بودند از بن بست سیاسی ناشی از تمرکز همه قدرتها در شخص شاه و تورم اداری و نظامی، و بن بست اقتصادی ناشی از فساد مالی و فزونی بیش از حد تحمل خرج کشور بر دخل آن، و بن بست اجتماعی ناشی از متلاشی شدن بافت اجتماعی و در عین حال جوان شدن جامعه ایرانی، و بن بست فرهنگی ناشی از شکست فرهنگ پهلوی یا همان غرب گرایی. اینک شاه رفته است اما اسباب بحران هایی که کشور را در پرتگاه قرار داده بودند همه بر جا هستند و بر اینها کم کاری و توقع امتیازات مالی بیشتر و کمبود مواد اولیه اضافه شده اند. رادیو و تلویزیون و روزنامه ها که وظیفه شان بررسی وضعیت و نشان دادن ابعاد خطر و بسیج تمامی خلق برای پیروزی در نبرد سرنوشت است، به کار سانسور و بدین سانسور مشغولند یعنی مسائل فرعی و در بسیار موارد مسائل جعلی پیش می آورند تا مسئله اصلی طرح نشود و جامعه اغفال گردد تا خطر در رسد و راه علاجی نماند. لختی از راه عبرت و دقت در نکات زیر دقت کنیم تا ابعاد خطر و نزدیکی آن معلومان شود:

- کارگاه های صنعتی بزرگ و غیر آن، که دستیاران رژیم سابق با غارت بی حساب اموال عمومی بوجود آورده بودند، اینک این کارگاهها را به حال خود رها کرده و رفته اند. این کارگاه ها موافق تصمیم شورای انقلاب ملی می شوند. اما ملی کردن آن ها حل مشکل نمی کند، بلکه باید با سعی و کار بسیار آن ها را به کار انداخت.
- کارگاههای صنعتی اغلب با اعتبارات بانکی کار می کرده اند، و بسیاری از کارگاه ها به مراتب بیشتر از سرمایه خالص خود، وام دادند. این صنایع نیز ملی می شوند اما همان مشکل به کار انداختن آن ها برجاست.
- مواد اولیه و مواد واسط رو به اتمام است.
- صنایعی هم که به خود متکی هستند، به علت وضعیت بلاتکلیفی، قادر به عمل نیستند و تولیداتشان در بهبود وضعیت اقتصادی اهمیت تعیین کننده ای ندارند.
- عده ای دلال ارز، از هر راه به کار خراج کردن ارز مشغولند و نوعی بورس بازی ارز به وجود آورده اند تا استفاده های کلان ببرند. اثرات این بازی بر تزلزل وضعیت اقتصادی جای ابهام و تردید ندارد.
- بلاتکلیفی وضعیت زمین های کشاورزی، همین کم کاری را به وجود آورده و مانع از سرمایه گذاری شده و می شود.
- در ادارات دولتی هم کم کاری و در پاره ای موارد بازگشت به شیوه های دوران طاغوتی و تورم شدید کارمند مانع از آن می شود که دولت

ابزار کارآمدی داشته باشد. اما همین دستگاه اداری تمامی درآمد نفت را می بلعد و در بودجه دولت دیگر رقمی که بتوان آنرا به سرمایه گذاری های تولیدی اختصاص داد، باقی نمی گذارد.

- در شهرها همان روحیه سودجویی فراوان به چشم می خورد و همانطور که در سرمقاله شماره پیش توضیح دادیم، گرانی قیمت ها به مقدار زیاد به علت همین سودجویی هاست.

- تعدد مراکز تصمیم گیری، بی ثباتی منازات ها یعنی بی ثباتی حقوق و تکالیف را غیر قابل تحمل نموده است و کسی دل به کار نمی دهد. در چنین موقعیتی اگر به سرعت عمل نشود و جامعه با همان روحیه انقلابی که با رژیم شاه مقابله کرد، با این مشکلات مقابله نکند، در آینده نه چندان دور کشور دچار فلج اقتصادی خواهد شد.

همه کارگران، همه دهقانان و همه کارمندی که احساس مسئولیت می کنند بدانند که این روزها در سرنوشت کشور، روزهای تعیین کننده ای هستند. هر کس که کار نمی کند و دعوت به بیکاری می کند، به میهن خویش خیانت روا می دارد. ایران بر سر دوراهی مرگ و زندگی نیست، در پرتگاه نابودی است. انقلاب اسلامی، ایران را از سقوط بازداشت، اما مادر میهن هنوز در انتظار دستهای قوی خلق است تا آن را از پرتگاه بیرون کشد.

کسر بودجه

دوشنبه ۱۱ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۱۱

کسر بودجه ایران یک مرض مزمن است. این مرض از عوامل مهم سقوط رژیم شاه بود. فلج اقتصادی زیر سر افزایش کسری بودجه بوده است و اینک این کسری هنوز برجاست و مردم می پرسند:

- با وجود قطع خریدهای نظامی
- با وجود قطع «سرمایه گذاری ها» در خارج
- با وجود قطع واردات خاص دربار و گروه های حاکم
- با وجود رفتن مستشاران و کارشناسان نظامی و غیرنظامی
- با وجود از بین بردن اکثر موارد فساد
- با وجود همه گونه صرفه جویی
- با وجود ...

چرا هنوز بودجه کشور کسر دارد؟ و معنی این کسر چیست؟ بودجه امسال کسری دارد، زیرا از تولید نفت کاسته اند و افزایش قیمت آن به زحمت جبران کاهش تولید آنرا می کند. به سخن دیگر درآمد نفت اندکی کاهش یافته و در عوض هزینه های اداری افزایش یافته است. مصیبت بزرگ اقتصاد ایران همین هزینه های اداری است. دستگاه اداری بر این است که تولید و رشد آنرا ممکن گرداند و تسهیل کند. اما در ایران تحت رژیم شاه، دستگاه اداری تولید بسیار کم و مصرف بسیار زیاد می کند. و مشکل اصلی اقتصاد ایران همین است. در حقیقت هر ده ریال که دولت بابت حقوق کارمندان و مخارج اداری می پردازد، به ۲۶ ریال قدرت خرید تبدیل می شود. به این ترتیب که کارمند دولت حقوق خود را خرج می کند و از فروشنده جزء ما بحتاج روزمره خود را می خرد و فروشنده جزء از فروشنده کل و فروشنده کل از کارخانه و کارخانه از فروشنده ماده اولیه و نیروی کار و ... خرید می کنند. در نتیجه پولی که دولت خرج می کند این همه دست می چرخد و به قوه خریدی برابر ۲/۶ برابر خود تبدیل می شود. بنابراین بودجه ۲۴۴۰ میلیارد ریالی، قوه خریدی برابر ۶۳۴۴ میلیارد ریال به وجود می آورد. تولید داخلی غیر متکی به واردات حدود یک چهارم این قدرت خرید است. اگر همه این قوه خرید متوجه بازار شود، از خارج باید حدود ۴۰۰۰ میلیارد کالا و خدمات وارد شود. اینهمه واردات محتاج درآمد نفتی بیشتر از ۲ برابر درآمد فعلی است.

اینهمه پول را باید از راه افزایش تولید و افزایش قیمت نفت، به دست آورد و وقتی ممکن نشد باید قرض کرد. قرض کردن هم به معنای اینست که نفت را پیش فروش کنیم. بدینقرار تا وقتی ترکیب بودجه کشور تغییر نکند، بحران اقتصادی تشدید خواهد یافت.

راه حل مشکل اقتصادی ایران، راه حلی اقتصادی نیست، راه حل سیاسی است. نخست جراحی سیاسی لازم است تا بتوان به دنبال آن جراحی های اقتصادی اساسی را با سرعت انجام داد.

حقیقت آنست که اقتصاد ایران به هیچ روی قادر به تحمل این بار سنگین هزینه های اداری و نظامی نیست و باید برای نجات خود این بار را زمین بگذارد. اداره برای رشد اقتصاد و سایر وجوه حیات اجتماعی یک ملت است. اداره برای ملت است. ملت برای اداره نیست. به گمان ما باید از ابتدا این حقایق را با کارمندان در میان می گذاشتند و به نسلی که انقلاب کرده بود، می گفتند: مشکل ما این است و جز با رها کردن میزها و پراکندن در شهرها و روستاها و رهبری جهاد یک ملت در راه نجات اقتصاد خویش، راه نجات دیگری نیست. با کمال تأسف به جای این زبان، همواره زبان امتیاز و افزایش و کاهش حقوق و اضافه حقوق و ... به کار رفته است.

بدینقرار مشکل اصلی این بودجه این نیست که کسر دارد- و باید گفت که کسر آن چندان نیست- بلکه مشکل آن در ترکیب بودجه است. در حقیقت در ازاء آن میان رفتن منابع نفت ایران و در ازاء اجبار به ادامه رابطه اقتصادی عصر طاغوت یعنی صدور نفت و وارد کردن کالا، دولت درآمدها را خرج اداره می کند و با این خرج آینده را هم پیش فروش می کند و هم ادامه همین رابطه را در آینده نیز اجباری می گرداند. اما چگونه می توان ترکیب بودجه را از طریق تغییر ترکیب درآمد و هزینه ها تغییر داد، وقتی که دولت خود را قادر به از میان بردن تورم اداری و کاهش جدی هزینه های اداری نمی بیند؟ به این دلیل گفتیم که انقلاب اقتصادی بدون انقلاب سیاسی ممکن نیست.

وقتی بودجه سرمایه گذاری ها یک سوم کل بودجه است، راه علاجی نیست. بودجه با همه اصلاحی که از جهت کاستن از حجم آن و اصلاح ترکیب هزینه های آن شده است، همچنان بودجه تشدید وابستگی به خارجه است. با توجه به از میان رفتن زمینه فعالیت های سوداگرانه، قوه خرید متوجه خروج از کشور و خرید کالا می شود و اثرات توری بسیار مهم پیدا می کند.

بدینقرار باید راه حل سیاسی برای کشور پیدا کرد و آن راه حل اینست که موجودیت کشور قربانی حفظ این اداره بزرگ و کم هنر نشود و فرزندان کشور موقعیت خطیر ایران را درک کنند و نه تنها جراحی سیاسی را تحمل کنند بلکه خود داوطلبانه در جهت موفقیت کامل این جراحی مشارکت کنند.

مقدمه سازمان برنامه بر بودجه

سه شنبه ۱۲ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۱۲

بودجه سال ۱۳۵۸ که سازمان برنامه تهیه کرده است، مقدمه ای سراسر «انتقاد از گذشته» دارد. این مقدمه حکایتی از وضعی است که در گذشته در این سازمان وجود داشته است و در بیانی نه چندان صریح جریان نابودی اقتصاد ایران را شرح می کند. و در هر نوبت می پرسد آیا صحیح است ملتی نفت بفروشد و پول نفت را از یک طرف صرف خرید خدمات و کالاها از کشورهای صنعتی کند و از طرف دیگر بابت «حقوق و مزایا» به کارمندان و کارکنان بدهد تا روزی که نفت تمام بشود؟

جای شکر بسیار دارد که سازمان برنامه زبان حقیقت را به کار گرفته است. سازمانی زبان حقیقت را به کار برده است که در گذشته مسئول

مستقیم سیاست نابود کردن اقتصاد کشور بوده است و به جای حقیقت دم از میزان رشد اقتصادی بی نظیر در جهان می زده است. این سازمان در گذشته مجری سیاستهای شرکت های بزرگ بین المللی بوده است و اینک در عصر انقلاب، اندکی پرده از روی کار برنامه گذاری نابودی اقتصاد ایران بر می دارد.

و برای توجه دادن به اهمیت اینکار، یادآور می شود که این نخستین بار است که یک مقام مسئول اقتصاد در دولت حاضر، واقعیت وضع اقتصاد کشور را تا حدودی بازگو می کند.

وقتی این زبان را با زبان مسئول شرکت نفت و رفتار اقتصادی وی، و یکی دو مسئول دیگر اقتصاد ایران مقایسه می کنیم، می بینیم:

- پنداری هیأت دولت یکبار، حتی مسئولان اقتصاد کشور تصور درستی از وضعیت اقتصاد مملکت نداشته اند.

- و در نتیجه هماهنگی میان کارهای مسئولان اقتصاد کشور وجود ندارد.

و وقتی این اعتراف نامه را با فعالیت مطبوعات و گروه های سیاسی در ۴ ماه گذشته می سنجیم، می بینیم:

- در وقتی که برای حفظ روحیه انقلابی مردم و فراخواندن آنان به تلاش و کوشش دستجمعی برای نجات کشور از ورطه نابودی، باید سعی تمام بکار می رفته است، این مطبوعات و گروهها به کلی نسبت به وضع بسیار خطیر اقتصاد کشور لاقید مانده اند، نه تنها لاقید مانده اند و هنوز نیز نخواستند خود را با خطر و عمق آن آشنا سازند، بلکه با لجبخت تمام کوشیده اند با طرح مسائل فرعی و در بسیاری موارد جعلی پرده بر واقعیتها بکشند.

- در نتیجه نه دولت در جهت تداوم انقلاب، رهبری ملت را در جهاد برای نجات حیات ملی بر عهده گرفته است و نه مطبوعات و گروه های سیاسی «انتقادی» به فریادی که ما از سال ۱۳۵۰ درباره خطر بزرگ تحول اقتصاد ایران سر داده ایم و طی چهار ماه گذشته هر روز خطر و ابعاد آنرا خاطر نشان کرده ایم، کمتر توجهی را کرده اند.

خانه از پای بست ویران است
خواجه در بند نقش ایوان است
باری در مقدمه بودجه آمده است که ۷۵ درصد بودجه دولت از نفت است و در ذیل همین حرف، می گویند بقیه درآمد هم غیر مستقیم از نفت است. حق این بود که در این باره با صراحت بیشتری با مردم صحبت می شد. در حقیقت بیشتر از صد در صد بودجه از نفت است زیرا که:

- بودجه ۳۳ میلیارد تومان کسر دارد. یعنی دولت به حساب نفت و درآمدهای احتمالی در آینده از نفت به دست خواهد آورد، پول قرض می کند و خرج می کند.

- درآمدهای گمرکی و مالیات بر حقوق کارمندان همانطور که در مقدمه شرح داده اند از درآمدهای نفتی حاصل می شود. به این ترتیب که با پول نفت از خارج خرید می کنند و از اجناسی خریداری، حقوق و عوارض می گیرند. باز با پول نفت «حقوق و مزایا» می دهند و از آن مالیات بر می دارند.

- مالیات از تولید داخلی - تولید واقعاً داخلی و نه تولید متکی به واردات - منفی است یعنی دولت برای آنکه بخش کوچکی از مصرف کنندگان اجناس نظیر گوشت و قند را ارزاتر بخرند، به جای مصرف کنندگان قسمت عمده ای از قیمت را خود می پردازد.

بدین قرار با توجه به کسر بودجه و تفاوت قیمت ها که دولت می پردازد. بیشتر از صد در صد بودجه متکی به نفت است و همه خطر اینجاست. در حقیقت مقدمه سازمان برنامه و بودجه، سخن دیروز ما را پذیرفته است که ترکیب بودجه، با همه اصلاحاتی که در آن شده است به لحاظ هزینه های سرسام آور اداری، قابل تغییر اساسی نبوده است. به سخن دیگر تا وقتی عملیات جراحی بزرگ انجام نیابد، ترکیب بودجه و در نتیجه ترکیب واردات و در نتیجه ترکیب اقتصاد ملی و در نتیجه جریان صدور نفت خام و وارد کردن کالا و خدمات تا پایان گرفتن منابع نفتی ادامه خواهد یافت. و پس از آن؟ فریاد انالله و ...

با توجه به این حقیقت بارز، بگوییم و به فریاد بگوییم، ای آن ها که

می‌توانید حرف بزینید و بنویسید و از همه چیز حرف می‌زنید، ایران در خطر است. از خطری که کشور شما را تهدید می‌کند، حرف بزینید. کینه‌ها و بغض‌ها را که ایجاد می‌کنید، روش‌های فاشیستی که برای خراب کردن یکدیگر بکار می‌برید، به روحیه انقلابی مردم کشور صدمه جدی می‌زند و موجبات غفلت عمومی را از خطرهای اصلی فراهم می‌آورد.

و شما ای مردم که احساس مسئولیت می‌کنید اگر این گروه‌ها تن به شنیدن این هشدار ندادند، برخورد با آن‌ها را به کنار بگذارید و وقت را به تمام، صرف آگاه شدن و آگاه کردن و قیام و اقدام آگاهانه بکنید و شما مسئولان امور کشور پندارهای ذهن بافته را رها کنید. واقعیت‌ها را آنسان که هست ببینید و وقت را به «امور جاری» صرف نکنید. مسئولان اقتصاد کشور را هماهنگ کنید و توانایی ملت را در جهت نجات کشور بکار بگیرید. رادیو و تلویزیون را آماده کنید تا در خدمت حقیقت و تمام حقیقت زبان توام با صراحت گردد تا همه چیز را به صراحت با مردم در میان بگذارید.

فلج اداری

چهارشنبه ۱۳ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۱۳

در دو نوبت درباره «تورم اداری» و نقش آن در فلج اقتصادی صحبت کرده ایم. مطلب این است که سازمان اداری بیش از حد بزرگ شده است و خود را هدف خویش می‌شناسد و تمامی درآمدهای نفت را می‌بلعد و هیچ هنر جدی ندارد و موافق محاسبه هر کارمند به طور متوسط در روز یکساعت و یازده دقیقه کار می‌کرده است. هنوز وضع از همین قرار است.

جای شکرش باقی است که بیشتر از این کار نمی‌کردند و نمی‌کنند زیرا سازمان‌های اداری چنان ساختی پیدا کرده‌اند، که جز در راه تخریب مبانی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نمی‌توانند کار کنند و اگر بیشتر کار می‌کردند یا بکنند، سرمایه‌های بیشتری را بر باد می‌دهند و خرابی‌های فراوانتری را به بار می‌آورند.

کارمایه‌های انقلابی کارمندان جوان و مسئولیت‌شناس هنوز در ساخت اداری موجود، مهار می‌شوند و در زمینه‌های تخریب مبانی موجودیت ایران به کار می‌افتند. باید این کارمایه‌ها را آزاد کرد و به این نسل امکان داد به جای خراب کردن، بسازد. ایران نو و زینده را بسازد.

این سخن را در کجای دنیا می‌توان بازگفت که سازمان ادار بیدر رژیم شاه بوجوده آمده است و کارش بلعیدن درآمدهای نفت و سازمان دادن توزیع واردات در کشور و جمع آوردن پول‌ها و ریختن آن‌ها در حسابهای چپاولگران داخلی و خارجی است؟

کجا می‌توان گفت که دستگاه اداری که حداکثر باید ۲۰ درصد بودجه را صرف خود کند، صد در صد بودجه واقعی را می‌خورد و نقش آن چه مستقیم و چه غیرمستقیم در تولید منفی است یعنی در هر زمینه بیشتر از آنچه تولید می‌کند، می‌خورد.

دستگاه اداری در رشد یک کشور موقعیت استراتژیک و تعیین‌کننده دارد. چرا که وسیله اجرای برنامه‌های رشد است. بدون یک دستگاه اداری کارآمد، نمی‌توان یک برنامه رشد واقعی را به اجرا گذاشت. فلج اداری ایران سه عامل دارد و به دلیل این عوامل وضع کشور را دچار بن‌بست ساخته است، و بدون علاج فلج اداری، اجرای برنامه رشد ممکن نمی‌شود و این فلج نیز بدون استمداد از خلق انقلابی ممکن نمی‌شود. این سه عامل اینها هستند:

۱- تورم اداری. اگر هر کارمند یکساعت و یازده دقیقه کار می‌کند، یک ششم تعداد کارمندان فعلی کافی است و حتماً وقتی یک ششم عده موجود بیشتر نماندند، کارآیی‌شان به حداکثر می‌رسد و سرمایه بزرگی آزاد می‌شود که می‌توان در صنعت و کشاورزی به کار انداخت و کارمایه عظیم

کارمندان فعلی را در فعالیت‌های تولیدی بکار واداشت.

۲- ساختمان و ترکیب سازمان اداری بر پایه تمرکز قدرت در یکجاست و در نتیجه احدی مسئولیت بر عهده نمی‌گیرد و کارها از مجاری روابط شخصی انجام می‌گیرند و انبوه عظیم کارمندان از جریان کارها برکنارند و سازمان جز از راه اعمال زور قادر به عمل نیست.

۳- به اشخاص، مشاغل بر اساس رابطه‌های شخصی داده می‌شوند و ضابطه‌ها کمتر در کار می‌آیند و همین امر موجب شده است که سازمان اداری خود به مزاحم بزرگ فعالیت و شکوفایی کارمندان تبدیل گردد.

این سه عامل دست به دست هم، دستگاه اداری را فلج ساخته‌اند طوری که به هیچ کار اساسی توانا نیست مگر آنکه تمامی قدرتها را به اداره بدهند و این قدرتها در مراکز تصمیم‌گیری جمع و متمرکز بشوند. اما درست مثل دوران شاه، وقتی همه اختیارات در دولت جمع شد، دستگاه اداری کاری جز افزودن بر ابعاد خویش و فدا کردن ایران برای بزرگتر کردن خویش نمی‌کند و نمی‌تواند هم بکند.

اینک انقلاب اسلامی، قدرت متمرکز استبدادی متکی به سلطه آمریکا را تا حدود زیاد از میان برده است و همین امر موجب گشته است که این قدرت استبدادی کاری انجام نمی‌دهد چرا که بدون بکار بردن زور قادر به کار نیست. بدینقرار این دستگاه اداری با ساختی که دارد فلج است و مضاف بر آن، اگر سرعت تمام فلج آن علاج نگردد و ساخت جدیدی بر پایه اصل لیاقت در توانایی رهبری و توزیع مسئولیت و از میان بردن فرصت‌های فساد پیدا نکند، ایران از بن بست بیرون نمی‌آید و ماندن ایران در بن بست به منزله مرگ شتاب گیر یک ملت بزرگ است.

بار دیگر هشدار که بیاید به این واقعیت‌های اساسی کشور بپردازیم. هر کس خود را انقلابی می‌شمرد، اینکه زمان عمل در رسیده است. همه باید بکشیم کارمندان و جامعه را آماده جراحی بزرگی بکنیم که باید سازمان اداری از فلج نجات دهد و کشور را از پر نگاه بیرون برد. هر کس احساس مسئولیت می‌کند، باید این مسائل را برای افکار عمومی توضیح دهد، آنسان که کشور عواقب جراحی سازمان اداری را تحمل کند و این فلج‌ها، فلج سیاسی پدید نیآورند. عوامل فلج سیاسی نیز همه موجودند و اگر فلج‌ها ادامه پیدا کند، فلج سیاسی آخرین مرحله سقوط خواهد بود.

اما ملتی که تاریکی استبداد را به روز آزادی بدل ساخت، حتماً می‌تواند این فلج‌ها را علاج کند و ساختمان ایران مستقل و آزاد در اسلام ممکن گردد.

فلج سیاسی

پنجشنبه ۱۴ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۱۴

وضعیت سیاسی کشور چه در رابطه با ابرقدرتها و چه در رابطه با قدرت‌های منطقه، چه در رابطه دولت و مراکز قدرت بیرون از دولت، و چه در رابطه با گروه‌های سیاسی و چه در رابطه با سازمان اداری، روی به فلج می‌نهد:

۱- ایران و ابرقدرتها

قدرت عمل دو ابرقدرت در ایران، برابر نیست. روسیه توانایی عمل محدودی در ایران دارد. ابزار این سیاست یعنی حزب توده بسیار ضعیف است و وابستگی‌های اقتصادی و فرهنگی و حتی اجتماعی (ساختمان گروه‌های حاکم به جا مانده از رژیم سابق که هنوز در دستگاه اداری و در «بخش خصوصی» فعالند) ایران به روسیه ناچیز است. تا وقتی رابطه تابعیت با روسیه مشروعیت بدست نیآورد، تا وقتی رابطه با روسیه افتخار آمیز نشود، روسیه قادر به ایجاد یک ستون پنجم قوی و یک گروه سیاسی آلت، نمی‌شود.

بنابراین امریکا مطمئن است که در عرصه سیاست ایران رقیب قوی ندارد و می تواند با صبر و حوصله، سیاست سلطه مجدد بر ایران را تعقیب کند. برای اینکه امریکا از نو بر ایران تسلط خویش را کامل گرداند، دو عامل را باید از میان بردارد: ۱- رهبری امام خمینی و ۲- از میان بردن وحدت مردم کشور.

برای از میان بردن رهبری امام خمینی، شیوه عمل روشن است: از سوئی ترور کسانی که در هسته رهبری امام جایی دارند و از سوی دیگر کاستن از اعتبار امام از راه تضعیف رهبری با ایجاد حادثه های گوناگون. ای قلم های دروغ پرداز و ای زبان های دروغ و ناسزاگو، بدانید که بسیاری آن ها که می دانند، می دانند که هر عملی در تعادل عمومی و موازنه قوا در سطح جهان و در سطح کشور، معنی پیدا می کند: زیر پوشش حمله به امریکا، خدمت به سیاست امریکا انجام می گردد که همین تضعیف رهبری است. در حقیقت در شرائط امروز کشور، هیچ نیرویی که بتواند مستقل از دو ابرقدرت از طریق تحریکات زمامدار کشور گردد، وجود ندارد. آن نیرویی که در برابر دو ابرقدرت به خصوص ابر قدرت امریکا ایستاده است، وحدت حق و رهبری قاطع امام خمینی است. شکستن این وحدت و تضعیف رهبری از راه تحریکات و شائناژ، خدمت مستقیم به سیاست امریکاست. چه کسی نمی داند که با وجود وابستگی اقتصاد و دستگاه اداری و نظامی و فرهنگ کشور به امریکا، اهرم های اصلی قدرت هنوز از دست امریکا بیرون نیامده است و هر زمان که وحدت مردم کشور از میان برود و رهبری امام به قدر کافی تضعیف گردد، کنترل اوضاع کشور برای امریکا چون آب نوشیدن، آسان می گردد.

در برابر آن ها که می خواهند با زبان دروغ و برچسب زنی و بهتان و ... و توسل به عملیات شائناژ، دروغ را به جای حقیقت به کرسی قبول بنشانند، همه مسئولان انقلاب اسلامی باید با کمال قاطعیت عمل کنند و بدانند که اگر ضعف در قبال شائناژها کار کشور را از لحاظ سیاسی نیز به بن بست کشاند، انقلاب بر باد می رود و این ملت گناه ضعف مسئولان را به آنان نخواهد بخشید و اینان در خور مجازات سخت خواهند بود.

۲- ایران و قدرت های منطقه:

در مقیاس منطقه، سیاست امریکا باید بر یک سه پایه استوار گردد. امید آنکه خوانندگان مقاله «درک رموز استراتژی امریکا در خاورمیانه» را در این روزنامه خوانده اند و می دانند که امریکا بنا دارد اسرائیل را به بزرگترین قدرت نظامی تبدیل کند. و بر محور این قدرت نظامی اصلی، ایجاد دو محور فرعی را لازم دیده است: یکی مصر و دیگری؟ انقلاب اسلامی ایران یکی از دو محور را شکسته است و لابد امریکا باید نخست پای شکسته را شکسته بندی کند. ماه ها پیش از آغاز انقلاب اسلامی ایران، امریکا خواب حکومتی را به ریاست دکتر امینی و همکاری «عناصر چپ میانه رو» می دید. رئیس این حکومت باید در پای پلکان هواپیما دست امام خمینی را به هنگام مراجعت از عراق می بوسید، اما ریش مملکت را به دم چیچی آخوند نمی داد!!

اینک همین عناصر در نقش «ضد امپریالیسم امریکا» مدافع «دمکراسی» و مدافع هر تحریکی که در هر گوشه کشور انجام می گیرد، وارد عمل شده اند. کسانی که مصاحبه هاشان با مطبوعات خارجی و عملیاتشان در دوران انقلاب، سراسر دعوت به سازشکاری بود ناگهان با بوق و کرنا فریاد برآورده اند «امپریالیسم امریکا»!!

چه کسی نمی داند جز در وحدت تمام عیاری که مردم کشور با اسلام و رهبری امام خمینی بدان دست یافتند، راهی از سلطه امریکا ممکن نمی شد؟ مردم کشور جز همین وحدت و این اسلام و این رهبری چه اسلحه کار آمدی دارند؟ این انقلاب را به کمک یک اقتصاد قوی، یک سازمان سیاسی - نظامی بزرگ، یک قیام نظامی، یک ... انجام دادند؟ آیا این انقلاب جز با وحدت کامل ممکن شد؟ آیا امپریالیسم جز از راه تجزیه و تضاد و تخاصم می تواند از نو سلطه خویش را کامل بگرداند؟ اگر نه، پس اینهمه

بازی و تحریک برای چیست؟

باری امریکا با توجه به لزوم ایجاد یک تعادل پایدار در منطقه بسود خود، نمی تواند از پایه سوم یعنی ایران صرف نظر کند. و با توجه به ضعف سیاست روسیه در ایران می داند که دستش برای مانور باز است. ضابطه صداقت هر گروه و هر شخص چگونگی عمل او در قبال این واقعیت روشن و بدیهی است. اگر نمی خواهیم امریکا ایران را پایه سوم تعادل منطقه خاورمیانه بگرداند، مسئله اصلی را حفظ وحدت ملی بر محور رهبری اسلامی امام خمینی قرار دهیم.

تنها مانع بازدارنده ایران از فلج سیاسی، آن وحدت و این رهبری است. وگرنه در مقیاس کشور عوامل فلج همه جمعند. در شماره آینده ما به تحلیل این عوامل و روابط آن ها و خطر سیاسی که کشور را تهدید می کند، می پردازیم.

آفت های وحدت

شنبه ۱۶ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۱۵

در شماره پیش موقع ایران را در قبال دو ابرقدرت توضیح دادیم و امکانات عمل هر یک از آن دو را شرح کردیم. اینک به آفت های وحدت مردم کشور می پردازیم. این آفت ها در صورتی که کارگر افتند، کشور دچار فلج سیاسی می شود و انقلاب اسلامی و ایران در خطر جدی خواهند افتاد. آفت ها اینها هستند:

۱- دیوان سالاری بجا مانده، بدون بازپس گرفتن قدرت هایی که در انقلاب از دست داده است فلج است و نمی تواند کار کند. با گرفتن این قدرتها نیز، همانطور که شرح شد، همان می شود که بود. از ابتدای پیروزی انقلاب یک مشکل بزرگ همین بود که دولت می خواست و می خواهد از تو قدرتها را در این دیوان سالاری جمع کند و مقاومت در برابر این کار، به صورت پیدایش مراکز متعدد تصمیم گیری درآمده است. برخورد و تضادشان از اسباب مهم ضعف دولت و رهبری سیاسی کشور شده است.

اگر از ابتدا دولت در پی تغییر بنیادی دیوان سالاری می رفت، وحدت ملی ما این آفت را پیدا نمی کرد.

۲- گروه های سیاسی و سیاسی - نظامی از دو طریق عمل می کنند. یکی از راه وسایل ارتباط جمعی و به طور عمده روزنامه ها و دیگری از راه ایجاد تشنج و گاه توطئه ها. این گروه ها زبان حالشان این است که انزوای تحمیلی را تحمل نمی کنند و تا وقتی در مسئولیتها شرکت داده نشوند، حق خود می دانند که از هر وضعی کمال بهره برداری را بعمل آورند. اما وقتی به موقع ایران در میان دو ابرقدرت توجه کنیم و امکانات عملی امریکا در ایران را در نظر بیاوریم، می بینیم هوشیاری سیاسی یک گروه سیاسی در صورتی که اصیل باشد، ایجا می کند که از راه شرکت فعال در پیشبرد انقلاب، به تدریج روحیه عمومی را با مشارکت خود در مسئولیت ها موافق گرداند. در حال حاضر و با تأسف بسیار این گروه ها آفت وحدت ملی ما شده اند.

۳- گروه هایی که از رژیم سابق بهره می بردند و می بایست در روزهای نخست انقلاب خلع ید کامل می شدند و نشدند، امروز بسیار فعال شده اند و می کوشند با استفاده از ضعف های موجود، رهبری جریان های سیاسی را بدست آورند و انقلاب را به ضد انقلاب تبدیل کنند. گروه ها در داخل و خارج، و به خصوص در مطبوعات حضور دارند و عمل می کنند. از ابتدا آفت کشور بوده اند و اینک وجود و فعالیت شان انقلاب را تهدید می کند. نگاهی به وضع اقتصاد کشور در ماه های بعد از انقلاب، برای آگاه شدن از بزرگی خطری که این گروه ها برای کشور و وحدت ملی ما دارند کفایت می کند.

۴- از دورترین زمان ها تا امروز، مردم کشور ما هیچگاه از منزلت های پایدار برخوردار نبوده اند. یعنی در هیچ زمان حقوق و تکالیف افراد و گروه

در قوت ضعف و تنهایی

یکشنبه ۱۷ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۱۶

بایسته این بود که سرمقاله امروز را به ملی کردن صنایع اختصاص می دادیم که تصمیمی بغایت مهم بود. اما ترجیح دادیم که این کار را به شماره فردا بگذاریم و در این شماره بحث درباره آفت های وحدت را دنبال بگیریم. چرا که بدون وحدت، این تصمیمات نه تنها نتایج لازم را ببار نمی آورد بلکه اثرات معکوس نیز به دنبال خواهد داشت.

انقلاب ایران پیروز شد و یک عامل بزرگ آن «تنهایی» رهبری و مردم ما بود. تنهایی به این معنی که رهبری نه تنها تکیه ای به ابرقدرت روس یا قدرت های اروپایی و غیراروپایی نداشت، بلکه در داخل کشور نیز تکیه را تنها به مردم کرد و سازمان های حزبی نقش تعیین کننده ای در جریان مبارزه نداشتند. شرکت بدون واسطه مردم در مبارزه تحت رهبری قاطعانه امام خمینی، محلی برای طرز فکرهای جانبدار سازش با رژیم سابق و یا روش هایی که بر «هژمونی» طلبی گروهی (همان اصل قیمومت که بنا بر آن یک گروه به نمایندگی خلق و «برای آزاد کردنش» باید قدرت را در دست بگیرد و بر خود خلق نیز جبارانه فرمان براند) مبتنی بودند، باقی نگذارد. حضور بلاواسطه خلق در میدان مبارزه انقلابی نه تنها مجال هیچگونه دخالت به هیچ گروه وابسته و غیروابسته نداد، بلکه سبب قوت جریان انقلابی و در نتیجه شتاب شگفتی آور آن گردید. انقلاب با سرعتی که جهانی را مات و مبهوت کرد به پیروزی رسید. این قوت رهبری و مردم بود و هست.

اما با پیروزی انقلاب، کار دیگر شد. دو جریان رویاروی شدند: یکی می خواست کارها را در مجاری گذشته به جریان اندازد و دیگری می خواست رژیم سابق را از اساس ویران سازد. در برخورد میان این دو جریان، ایادی رژیم سابق که روزنامه در آوردن و ناسزاگفتن را بهترین روش برای مصون ماندن از تعقیب یافتند، دست به کار «تشدید تضادها» شدند و بر آن شدند و هستند که حادثه های کوچک و بزرگ را بهانه کشاندن گروه های کوچک سیاسی به میدان سیاست کنند و با این کار، آن حادثه ها و این گروه ها را «به مسئله اصلی» کشور تبدیل کنند. در نتیجه گروه های سیاسی که در جریان انقلاب برای سرنگونی رژیم شاه، نقش مؤثری نداشتند، اینک مورد بهره برداری قرار گرفتند و می گیرند تا هیچ و پوچ جای مسائلی را بگیرد که به سرنوشت و حیات یک ملت راجعند. یک نگاه به عناوین روزنامه های صبح و تصاویر مجله ها که حالا سیاهی بوم خویش را با رنگ سرخ می پوشانند، حکایت آشکاری است از این توطئه.

در اینکار، اینها تنها نیستند، گروه های دیگری نیز وجود دارند که ناگهان بازار «کمونیست گشی» را بجای «... گشی» های سابق پررونق یافته اند و با طرح مسئله خطر «کمونیست» ها عملاً به سود آن ها تبلیغ می کنند. این کسان، «کمونیست» ها را محور اصلی همه فعالیت های یک نسل در یک برهه پرخطر تاریخ کشور می گردانند و با عملیات «سراسر زد و خورد» محیط متشنجی بوجود می آورند و عملاً از جلب توجه مردم به مسائل خطیر کشور مانع می شوند. و نباید بر کسی پوشیده باشد که خطر غفلت مردم از خطرهای اصلی تا کجا به زیان وحدت اسلامی و ملی مردم و در نتیجه سرنوشت انقلاب و کشور است. این ضعف تنهایی است.

در جریان بعد از انقلاب کوشش های بسیار بکار رفت تا زلال رهبری را کدر سازند. رهبری با قاطعیت تمام از صافی و یکدستی خود دفاع کرد. در برابر عملیات ترور و هم فعالیت های تخریبی برای بی اعتبار کردن هسته رهبری تا این زمان به خوبی ایستادگی کرد. «تبلیغات» دشمن پی در پی خبر از شدت گرفتن نارضایی و روی گردان شدن مردم از رهبری کرد. اما در تمامی فرصت ها که پیش آمد، مردم با هوشیاری تمام و با وحدت دشمن

ها معلوم و ثابت نبوده است. حقوق و تکالیف بازیچه دست قدرت حاکم بوده و این قدرت را با تصمیمات خلق الساعه حق را ناحق، و تکلیف را کم و زیاد می کرده است. در مقابل این رفتار دستگاه سلطنت، رهبری مذهبی جانبدار تثبیت دائمی حقوق و تکالیف و جانبدار حکومت پایدار قانون بوده است. اینک که انقلاب پیروز شده است و روحانیت در رهبری آن قرار گرفته است، ناگزیر همه در انتظار استقرار حکومت قانون و ثبات پیدا کردن حقوق و تکالیفند. اما در عمل به علت تعدد مراکز تصمیم گیری و فقدان یک قوه اجرائی توانا و مؤمن به انقلاب، تزلزل منزلت ها و ناپایداری حقوق و تکالیف بیشتر نیز شده است. این امر نه تنها از آفت های بزرگ وحدت ملی ما است بلکه خطری به غایت بزرگ برای حال و آینده کشور است. چرا که اگر خدای ناخواسته در ذهن مردم، این فکر قوت بگیرد که عمل از موضع جانبداری از «مشروعیت و قانونیت» رهبران دین، برای تحصیل قدرت بوده است، جامعه در برابر قدرت سیاسی احساس بی پشت و پناهی خواهد کرد و با تغییر وضع سیاسی، قدرتی که زمامدار می گردد، بدون مانع و مزاحم می تواند عمل کند. اینست که موقعیت روحانیت باریک است و بر او است که به هشدارهای پیاپی رهبر انقلاب گوش فرا دارد و به سرعت به همان موضع تاریخی دفاع از تثبیت حقوق و تکالیف بازگردد. بدینسان که تمامی کوشش خویش را موقوف یکی کردن رهبری و قوه اجرایی کشور بگرداند و متوجه باشد که خطر بسیار نزدیک است.

۵- باز روحانیت اسلام از زمان های دور تا امروز مظهر وحدت مردم کشور در برابر قدرتهای خارجی بود. پاسدار استقلال کشور بود و به همین صفت توانست انقلاب بزرگ اسلامی را رهبری کند. اگر روحانیت از موضع بیانگر وحدت مردم کشور اسلام بیرون برود، اولاً خود این وحدت به خطر می افتد، و ثانیاً توجه عموم از ابرقدرتها که خطرهای بالفعل برای موجودیت کشور ما هستند به امور جزئی و بر خورد های گروه ها معطوف می شود و همین غفلت نه تنها آفتی سخت زینبار برای وحدت ملی و دینی مردم است، بلکه موجب محرومیت کشور در حال و آینده از پاسداران استقلال کشور خواهد بود. از اینرو بجاست که روحانیان، اما خمینی رهبر انقلاب را یاری رسانند. از راه شرکت در مناقشات، او را تنها نکنند. وضع خطیر است و اگر با هشیاری و قاطعیت عمل نشود، این آفت ها کارگر می شوند و بر فلج های دیگر، فلج سیاسی نیز افزوده می شود و کار ایران ساخته می گردد.

۶- وحدت در اختلاف بر پایه تبعیض و ستم و زور، همان وحدتی بود که کشور ما در رژیم شاه از آن برخوردار بود. از اینرو اقوام مختلف ساکن این سرزمین که با یکدیگر تمدن اسلامی و ایرانی را ساخته اند و فرهنگ مشترک را می سازند، زمینه آماده ای برای تحریک پذیری دارند. عوامل بالا که در مجموع موجب ضعف رهبری می شوند، این زمینه تحریک را آماده تر می کند و در این زمینه آماده، بذر اختلاف ها و برخوردها به سرعت می روید. انقلاب اسلامی ایران از روز نخست شعارش این بود که می خواهد بجای استوار کردن وحدت صوری و قلابی مستقر بر پایه زور دولت مرکزی و تبعیض ها، با قبول حق خودمختاری، برای وحدت واقعیت کشور یکبار برای همیشه پایه های محکمی بسازد. چه دلیل دارد مردمی که قرنها با یکدیگر زیسته اند و با هم ایران را حفظ کرده اند و وحدت خودشان را در اسلام بیان کرده اند، اینک که ایران به یم رهبری اسلام پیروز شده است، روی به جدایی از یکدیگر آورند؟ چرا با وحدت، بنای ایران اسلامی آزاد و مستقل را نگذارند تا اقوام دیگر که با ما یک تمدن دارند، بخود تکان دهند و از زیر یوغ سلطه گر ها آزاد شوند و به ما ببیوندند؟

راست بخواهی قدرت های جهانی مسلط کر و کور نیستند و می شنوند و می بینند و می دانند که پیروزی انقلاب اسلامی ایران به منزله ایان دوران کارپذیری و تسلیم اقوام زیر سلطه است. اینست که به هیچ رو راضی نمی شوند که کار وحدت ما در اسلام سر بگیرد و هر چه توان دارند بکار می برند که این انقلاب شکست بخورد.

آیا در برابر این آفت ها، مردم کشور و رهبر انقلاب تنها هستند؟ در شماره آینده به بررسی این سؤال می پردازیم.

مأیوس کنی، پیوند خویش را با رهبری امام خمینی، نشان دادند. هدف این عملیات ضعیف گردانیدن رهبری از طریق مشغول کردن بلکه غرق کردن روزافزون او در «مسائل جاری» و ناتوان کردنش از عمل انقلابی در جهت ویران کردن بنای رژیم شاه، و ساختن پایه های استقلال و آزادی در حکومت اسلامی بود.

علاوه بر این و مهمتر از این هدف این بود و اینست که ملت از نو کارپذیر شود و گروه های سیاسی موافق و مخالف فعال گردند. دشمن همین تجربه را در دوران مصدق با موفقیت بکار برده بود. با کمال خوشوقتی هنوز مردم کشور در دام این فریب نیفتاده اند و جای خود را به واسطه ها نداده اند و این قوت رهبری و مردم است.

با این وجود، در مرحله سازندگی انقلاب، مقاومت در برابر ضد انقلاب و بازسازی کشور، سازماندهی لازم دارد. دیوان سالاری و هم آندسته از گروه های سیاسی که بیان کننده توقعات اویند، بر آنند که ضرورت سازماندهی را وسیله تحمیل خود قرار دهد. برای آنکه مردم در سازمان دادن به فعالیت انقلابی خویش، گروه های سیاسی را جایگزین خویش نزنند، ناگزیر باید که سازمان بتواند تمامی یک ملت را در خدمت انقلاب به حرکت شتاب گیر آورد. با وجود این ضرورت، یعنی ضرورت حضور همه گرایش های اسلامی دست در کار انقلاب در سازمان و در حرکت انقلابی، تمایلات گروه گرایی کار این سازماندهی را مشکل بلکه تا این زمان غیرممکن ساخته است. در روابط گروه ها، ناچار رابطه جای ضابطه را می گیرد و چون گذشته بر خورددهای کاهنده خوره وحدت می شود و با پوک کردن آن، انقلاب و کشور را به مخاطره می اندازد. این ضعف تنهایی است.

هنوز در این باره جای سخن بسیار است و راه حل باید جست. در شماره های آینده ما این بحث را دنبال خواهیم کرد. اما لازم است در اینجا این موضوع را توضیح دهیم که تحلیل و شمارش مشکلات عظیم، برای آن نیست که نسل مسئولیت های بزرگ را از ادامه راه انقلاب که به نیروی ایمان و اراده استوار گشوده است، مأیوس گردانیم. باز شمردن مشکلات و شرح بزرگیشان، دلیل بر اعتقاد استوار ما به ایمان نسل جوان کشور به انقلاب و توانایی او به حل مشکلات کشور است.

در کنار آتش ...

دوشنبه ۱۸ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۱۷

سرمایه داری در بطن اقتصاد آزاد به وجود آمد. با خیانت به فکر اقتصاد آزاد و به نام آن بوجود آمد و رشد کرد. آنرا از صحنه راند و خود جانشین شد. یکی شمردن اقتصاد آزاد و اقتصاد سرمایه داری از رایج ترین اشتباهات عصر ما است. با وجود این اقتصاد آزاد مبتنی بر آزادی بر پایه رقابت لاجرم به تمرکز و تکثیر قدرت می انجامد همانطور که در اروپا و امریکا انجامید.

طبق تعریف نظام اقتصاد آزاد به نظامی گفته می شود که در آن آزادی عمل و ابتکار اشخاص و بنگاه های اقتصادی تضمین می شود.

در اندیشه هواداران اقتصاد آزاد، امکان آزادی عمل و آزادی ابتکار بدان معنی نیست که هر عملی و هر ابتکاری به صرف آزاد بودن انجام می پذیرد. بلکه آندسته از اعمال و ابتکاراتی که در قلمرو اقتصاد تحقق می یابند که برای انسان حداکثر رضایت و خوشنودی را با حداقل زحمت و رنج تأمین می کند. آزاد بودن شرط اصلی انتخاب است. اگر حق انتخاب وجود داشته باشد انسان ها بهترین را بر می گزینند. تصور این امر مشکل نیست که اگر زمینه بی عدالتی و اجحاف و امکان استثمار وجود نداشته باشد، و وقتی انسان ها برای خود بهترین را بر می گزینند برای دیگران نیز حق انتخاب بهترین را قائل می شوند با وجود این بهترین ها همواره با هم یکی نمی شوند و گاه بر سر این بهترین ها به دلیل آنکه از هر چیز بحد وفور وجود ندارد، برخورد و

تضاد بوجود می آید و قدرت بدینسان پدیدار می شود و رشد می کند. به نظر می رسد در جامعه ای که در آن رعایت آزادی انسانها وجود دارد، وظیفه آگاه کردن و مطلع نمودن اعضای آن جامعه نیز به معنای واقعی انجام می گیرد.

وقتی انسان ها آزادند، آگاهند و انتخاب می کنند، بدون شک مسئولند. انسان آزاد و آگاه و مسئول، انسان متعادلی است که احتمال شکوفایی و خوشبخت شدن او بسیار است.

و اما، نظام سرمایه داری نظام بهره کشی است. نظام ساز و کارهایی است که بهره کشی انسان از انسان را عملی می سازد. در نظام سرمایه داری، سرمایه داران آزادند که سرنوشت انسان ها را در دست بگیرند و متأثر از برنامه های سرمایه گذاری خود کنند. در نظام سرمایه داری کارگران آزادند که خود را در مقابل «مزد» به این سرمایه دار یا به آن سرمایه دار بفروشند.

در نظام سرمایه داری مالکیت بر ابزار تولید به «گروهی محدود» اجازه می دهد که حاکمیت مطلق خود را بر نحوه استفاده از وسائل معاش انسان ها و تجهیزاتی که باید در راه مبارزه با سرکشی های طبیعت در جهت حفظ انسان بکار گرفته شوند، اعمال نمایند.

اساسی ترین ستونی که نظام سرمایه داری بر آن استوار است عدم آگاهی همه مردم از جریان امور می باشد. توزیع نابرابر اطلاعات و آگاهی ها امکان می دهد که زمینه استثمار فراهم آید. استثمار به گروهی محدود اجازه می دهد که بر امکانات مادی بیش از پیش گسترده ای دست یابند و قانون استثمار را بیشتر از گذشته حاکمیت بخشند.

آنچه که نظام سرمایه داری را نظام بهره کشی کرده است، آزادی نیست بلکه امکان استثمار و سازوکارهای مربوط به آنست. این ساز و کارها برخلاف ظاهر مصور، مانع واقعی آزادی بشر هستند.

نظام سرمایه داری بر اساس وجود دو روش مختلف جهت اجر نهادن و تعیین حقوق مربوط به مشارکت در تولید بنیان گذاشته شده است.

۱- تعیین حقوق متناسب با نتیجه فعالیت با ارزش کالاهای ساخته شده و خدمات ارائه گردیده این روش در مورد سرمایه گذاران و کلیه مشاغل آزاد اعمال می شود.

۲- تعیین حقوق طبق قرارداد تثبیت شده قبل از انجام فعالیت- این روش در مورد مزدبگیران پیاده می گردد.

در روش دوم دستمزد به وسیله قرارداد به قیمت بازار کار که در غایت امر همان هزینه تولید و مخارج نگهداری مزدبگیر است از قبل تعیین می شود. در نتیجه دستمزد مستقل از ارزش تولیدات است.

اگر در اوضاع اقتصادهای سرمایه داری دقیق شویم در می یابیم که گذشته از توزیع نامتناسب اطلاعات و آگاهی ها در بین افراد آنچه که زمینه استثمار را فراهم می آورد و به استثمار تحقق می بخشد وجود نظام مزدبگیری است که مزدبگیر را از تعقیب مراحل مختلف تولید دور می دارد و از نتیجه فعالیت خود بیگانه می سازد. بدون هیچ تردیدی مزدبگیری میراث نظام برده داری است. زیرا مزدبگیر برای زمان معنی از آزادی خود چشم می پوشد. بدون آنکه کارش به او مربوط باشد و یا برای او منفعتی بیاورد در مقابل قوتی لایموت و یا در بهترین حالت ها در مقابل گذران عادی زندگی، خود را در اختیار دیگری می گذارد. از آنچه که گفته شد شاید نتوان نتیجه گرفت که وجود نظام مزدبگیری است که بهره کشی از مزدبگیر را عملی می سازد و نه آزادی اقتصادی، اشتباه افراد در یکی گرفتن اقتصاد آزاد و نظام سرمایه داری از آنجا ناشی می شود که پیدایش اندیشه اقتصاد آزاد عملاً با بوجود آمدن نظام سرمایه داری مقارن بوده است.

در حال حاضر بخوبی روشن است که بهره کشی سرمایه داری می تواند در شریقی غیر از امکانات آزاد اقتصادی صورت پذیرد. مثال های مربوط به اقتصادهای انحصاری خصوصی یا دولتی به اندازه کافی گویا هستند. و بعکس ما شاهد بوجود آمدن شرکت های تعاونی نیز هستیم که در چارچوب اقتصادی کاملاً آزاد توسعه یافته اند.

در این روزها گروه‌های مختلف سیاسی و دولت اهمیت بسیاری به ملی کردن یا به عبارت صحیح‌تر و واقعی‌تر «دولتی کردن» بنگاه‌های تولیدی می‌دهند.

دولتی کردن بنگاه‌های تولیدی بمثابة مزدبگیر کردن کلیه کارکنان و دست‌اندرکاران آنست. آن‌ها که پر شتاب سنگ «دولتی کردن» را به سینه می‌زنند، همیشه مسئله استثمار و وابستگی بنگاه‌های تولیدی را به خارج پیش می‌کشند و پیشنهاد خود را به این ترتیب توجیه می‌کنند.

حال آنکه دولتی کردن تأسیسات وابسته تغییر در ماهیت آنها نمی‌دهد، منتهی سرمایه داری وابسته را به دولت وابسته بدل می‌سازد.

و واقعیت آنست که دولتی کردن بنگاه‌های تولیدی مسئله استثمار را نیز از میان نمی‌برد منتهی آنرا بزرگ می‌کند.

گسترش بنگاه‌های تولیدی دولتی شده آخر الامر به دولتی کردن کامل نظام اقتصادی یعنی به «سوسیالیسم» دولتی یا نظام مزدوری کامل می‌انجامد.

«سوسیالیسم» دولتی در موقعیت کارگران تغییری ایجاد نمی‌کند بلکه با توجه به قدرت دولت و مزدور شدن کارگران، استثمار آنان تشدید نیز می‌گردد و ابعاد دیگر انسانی خود را نیز از دست می‌دهند.

معنای حذف نظام مزدبگیری استقرار نظام دیگری است که در آن حقوق همه کارگران، بمثابة تولیدکنندگان مستقل، بخشی از ارزش تولید را به طور مستقیم تشکیل خواهد داد.

در جوامع اولیه نیز که انسان‌ها آزاد زندگی می‌کردند، مستقیماً از ثمره کار خود بهره می‌بردند. وقتی که کارگران و کارکنان واحدهای تولیدی و خدماتی مزدبگیر نباشند و هر کس متناسب با فعالیت خود از نتیجه نهایی فعالیت واحد مربوط بهره بگیرد و امکان مشارکت در اداره و رهبری تولید را داشته باشد و متناسب با کار خود در تصمیمات واحد تولید شرکت کند، بین کار و زندگی خود فاصله ای نخواهد دید.

بدیهی است که چنین طرحی جز در چارچوب اقتصاد توحیدی قابل پیاده شدن نیست زیرا در اقتصاد دولتی و سرمایه داری رهبری و نظارت بر بنگاه تولیدی معنی ندارد و همه مأمور اجرای تصمیمات «برنامه» هستند.

وقتی که انسان‌ها احساس کنند که ابتکار و خلاقیت آن‌ها مستقیماً در زندگی آن‌ها و دیگران مؤثر است و نتیجه آنرا در فراگرد کار خویش ببینند برای نوآوری و رفع مشکلات و تسهیل دشواری‌ها و تطبیق خود با تازه‌های روز از روحیه دیگری برخوردار خواهند شد و تحرک دیگری خواهند یافت.

ولی در عوض با گسترش روابط دولتی و اشاعه «مزدبگیری» تراکم قدرت در دست دیوان سالاران بوجود خواهد آمد. کارکنان و کارگران واحدهای تولیدی به مراتب بیشتر از نظام سرمایه داری با کار خود بیگانه می‌شوند و سنگینی بار حاکمیت گروهی غیر مسئول را بر دوش خود بیشتر احساس می‌کنند.

دلمرده یا دلدرسد از تکاپو باز می‌مانند و فقط برای تأمین حداقل لازم کوشش خواهند کرد. جای دارد که از شبیح «سوسیالیسم» دولتی با دیوان سالاران مخوفش و دستگاه قلع و قمع‌رهای ناپذیرش که تقریباً «بدون استثناء» در هر کجا که این نظام مستقر شده، بوجود آمده است نگران باشیم. با وجود این ملی کردن بنگاه‌های مختلف اعم از صنعت و بانکی می‌تواند مرحله باشد برای رهایی از شبکه تار عنکبوتی عده‌ای چپاولگر و قطاع‌الطریق که تجربه تلخ سالهای گذشته به اندازه کافی نقش بازدارنده آن‌ها را در مسیر تکامل نمایان کرده است.

اینک با ملی کردن صنایع که بخش عمده آن بدون پرداخت غرامت بعمل می‌آید، دولت امکان مقابله با خطر فلج اقتصادی را پیدا می‌کند.

کشور نمی‌تواند و نباید بیش از این بار تأسیساتی که برابر و دو برابر و سه برابر و ... دارایی خود بدهی دارند را به دوش بکشد. ملی کردن صنایع و بانک‌ها و اقدامات دیگر زمینه و شرایط لازم عملیات جراحی بزرگ را فراهم می‌آورد. با وجود این نباید در این مرحله باقی ماند، باید به سرعت بجای

اشاعه مالکیت دولتی، مالکیت اجتماعی به معنای واقعی کلمه اشاعه پیدا کند. امروز ملی کردن‌ها به منزله آتش است که می‌توانیم با هیزم‌های کم کاری و لاقیدی و امور را بحال خود رها کردن در آن بسوزانیم و نیز می‌توانیم در کنار آن از گرمایش برای ایجاد یک محیط پرنشاط و فعال تولید، کامیاب گردیم.

برای رفع ضعف‌های تنهایی چه باید کرد؟

چهارشنبه ۲۰ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۱۸

در شماره ۱۶، پاره‌ای از ضعفها و قوت‌های تنهایی را برشمردیم. اینک بایدمان که ضعفها را یک به یک بررسی کنیم و چاره آنها را بجوییم. برای اینکار، در هر نوبت به یکی از ضعفها می‌پردازیم تا ناگزیر از کوتاه نویسی و مشکل نویسی نشویم و خوانندگان نیز فرصت داشته باشند درباره ضعفها و راه علاج آنها بیاندیشند و ما را از هر نظر خود آگاه سازند. خوانندگان مسئول باید چنین کنند چرا که پای موجودیت انقلاب و کشور در میان است.

ضعف اول، تنهایی در منطقه و جهان است. ایران عصر انقلاب اسلامی به هیچ قدرت و ابرقدرتی متکی نیست و در منطقه نیز به حکم طبیعت رژیمهای حاکم، تنهاست و این تنهایی تا قیام خلق‌های منطقه ادامه خواهد داشت.

دوستان دولت در بیانیه ای می‌گویند: «از قرار، دولت، استعمار خارجی را فقط در حضور سرباز می‌بیند در حالیکه چنین نیست و امروزه استعمار نوین، استعمار اقتصادی و فرهنگی است. در استعمار نوین بهیچوجه نیروی خارجی حضور پیدا نمی‌کند ... اینجاست که یک نوع عدم تفاهم بین دولت و رهبران و یا پیشتازان انقلاب وجود دارد و امام خمینی از این جهت بیدارتر و هشیارتر است و همین دید ضعیف موجب می‌شود که دولت نسبت به آن گونه و آندسته از عواملی که از نظر استعماری و یا رابطه با استعمار جزو ضد انقلاب محسوب می‌شوند، سهل انگار باشد و این موجب ضعف می‌شود. زیرا وقتی که فهم و درک دولت با ملت متفاوت بود، دولت تصمیماتی می‌گیرد یا لوابیحی می‌گذراند و به اجرا می‌گذارد، در حالیکه مردمی که در این انقلاب خون دادند و زحماتی کشیدند و آرزو و آرمان‌هایشان طی سالها در رابطه با این مسائل شکل گرفته، نمی‌توانند ببپذیرند و عدم اطاعت مردم از برنامه‌ها و تصمیمات دولت خود بزرگترین عامل ضعف دولت است.»

هر چند این متن روشم تسن، معذک باید آنرا روشنتر کرد ...

۱- دولت و گروه‌های بسیاری حساب استبداد را از حساب استعمار جدا می‌دانند.

۲- برای جبران ضعف تنهایی، اگر نه همیشه «تکیه» به امریکا را لازم بدانند، «سهل انگاری» درباره این ابرقدرت را لازم می‌دانند. چرا که عامل بدبختی تاریخی ملت ایران را «استبداد» می‌دانند و برآنند که در آن دوره‌ها که ایران زیر سلطه خارجی نبود، استبداد وجود داشت. و از اینرو عامل اصلی استبداد است و باید نخست به علاج این بیماری مزمن جامعه ایرانی پرداخت.

۳- با توجه به دو برداشت فوق، دولت تصور روشنی از واقعیت سلطه خارجی ندارد و وقتی مشکل را نمی‌شناسد البته نمی‌تواند راه حل بایسته را بکار بندد.

۴- و وقتی راه حل درست را بکار نمی‌بندد، نظام حاکم بر ایران، اقتصاد زیرسلطه ایران، دستگاه سیاسی زیر سلطه ایران، فرهنگ زیرسلطه ایران، و بالاخره روابط اجتماعی که از رهگذر روابط مسلط - زیرسلطه میان غرب و ایران بوجود آمده‌اند، دست نخورده برجا می‌ماند. و ملتی که برای از

میان برداشتن آن نظام حاکم انقلاب کرده است، با دولتی که به خاطر این انقلاب سر کار آمده ناسازگار می شود.

۵- کار از اینهم بدتر است: نظام بجا مانده در صدد ترمیم خویش است و می خواهد اینکار را به دست رهبران انقلاب بکند و عملاً نظام پاسدار سلطه خارجی را تمام و کمال تجدید سازمان دهد و از نو حاکم بگرداند.

۶- بدینقرار چنان نیست که تضاد گروه ها با هم یا «روحانیت قدرت طلب» با دولت، تضاد عمده باشد: زمینه انقلاب همین سلطه خارجی بر ایران بوده و استبداد جز در محدوده رابطه سلطه گر- زیر سلطه، نمی توانست پدیدار گردد. بنابراین مشکل زمان ما، این مشکل است که برای از میان بردن سلطه امریکا و در نتیجه تعمیم آزادی ها، تنها اسلام می توانست وحدت مردم را بیانگر گردد. و اینک یا باید این وحدت به سود سلطه خارجی از میان برود و یا باید این وحدت سلطه خارجی و در نتیجه نظام داخلی ساخته آنرا از میان بردارد. زمینه اصلی نبرد، این زمینه است. راستگوها با تمام قوا می کوشند مردم را با وحدت در این میدان اصلی نبرد، به پیروزی رهبری کنند و دروغ گوها می کوشند مسائل فرعی و اغلب ساختگی را محور اندیشه و عمل و در نتیجه عامل از میان بردن وحدت دینی و ملی بگردانند و بدینکار دشمن را پیروز سازند.

یکی از مسائل که واقعیتی در بر ندارد و می خواهند آنرا زمینه اصلی قرار دهند، «آزادی مستقل از استقلال» است.

تحصیل این آزادی بعنوان زمینه کار و مبارزه و هدف انقلاب ایران جز فریب نیست و مایه اختلاف است. همانطور که می بینیم عمل در بیرون از زمینه اصلی یعنی زمینه استقلال، نیروی متحد و یکپارچه ملت را به نیروهای ناهمگون و در برخورد مبدل کرده است. اگر رهبری چه دولت و چه شوروی و چه امام، زمینه اصلی را رها کند، نمی تواند برای مسائل راه حل واقعی پیدا کند. وقتی راه حلها با مشکل ها را نخوانند، همین مشکلاتی را بوجود می آورند که اینک دولت با آنها روبروست. دولت برای حل این مشکلات راه حل را ادغام بیشتر ارگانهای رهبری و بطور عمده شورای انقلاب و دولت پنداشته است. حال آنکه تا وقتی دست از تصور نادرست و لجوجانه خود، یعنی تصور جدایی مسئله آزادی از مسئله استقلال برندارد و به تصحیح انقلابی راه حلها نبردازد، این ادغام در رهبری مشکلی را حل نخواهد کرد.

در حقیقت به دلیل آنکه مشخصه هر چهار وجه واقعیت اجتماعی ایران، وابستگی به غرب و امریکاست و ایران با ۵۷ رشته وابستگی ها به غرب وابسته است، «آزادی» تا این وابستگی ها وجود دارند و جامعه ایرانی را در بندهای خود اسیر کرده اند، سرایی بیش نیست. و بسیار مهمتر از آن، به دلیل آنکه استقلال و آزادی پشت و روی یک سکه اند و همواره، یعنی در گذشته و حال، بدون استقلال، آزادی مفهوم نداشته است و بعکس، زمینه اصلی عمل انقلابی زمینه مبارزه با سلطه خارجی است. وجه مشخصه این دوران اینست و انقلاب اسلامی باید با تحصیل استقلال و آزادی راه را برای استقرار حکومت اسلامی هموار گرداند.

اما این سخن که در گذشته ما مستقل بودیم ولی استبداد هم وجود داشت و بر ما حکومت سیاه خود را ادامه می داد، سخن درستی نیست. در حقیقت وجود و یا عدم آزادی و حدود آن با موقع کشور به عنوان سلطه گر یا زیر سلطه رابطه ای تنگاتنگ دارد. در گذشته ما «مستقل» نبودیم بلکه «مسلط» بودیم و عامل اجتماعی سلطه ما بر دیگران، اتحادیه ایل ها بود. یعنی ایل ها هم بر جامعه بم نشین و هم بر جامعه های دیگر مسلط بودند. و گرنه خوب است زمانی را نشان بدهند که در آن ایرانی یا قسمتی از آن نه مسلط و نه زیر سلطه یعنی مستقل بوده و استبداد هم وجود داشته است. بعکس هر بار که ایران یا قسمتی از آن از روابط سلطه آزاد شده است، از استبداد هم آزاد شده است.

بدینقرار برای حل مشکل تضادهای گروهها، باید به زمینه اصلی یعنی مبارزه با سلطه همه جانبه خارجی بازگشت و در این زمینه برای علاج ضعف تنهایی باید به اقدام های اساسی زیر دست زد:

۱- در ایران رهبری باید همچنان مردم را مستقیماً و بلاواسطه در

صحنه مبارزه تعیین کننده نگاهدارد. اگر مردم از صحنه بیرون بروند و وحدت و اختلاف کار انحصاری گروه های خرد و کلان سیاسی باز مانده از روزگار ماقبل انقلاب بگردد، به طور قطع و یقین انقلاب اسلامی دچار شکست خواهد شد. و این شکست همانطور که امام به درست هشدار می دهند، شکست مکتب اسلام تلقی خواهد شد.

۲- در مقیاس منطقه، صلاح انقلاب ما در اتخاذ یک سیاست خارجی فعال در حمایت از حرکت های انقلابی مردم منطقه است. خاورمیانه تنها از راه انقلاب عمومی مردم آن، خود را و وحدت خود را به دست خواهد آورد.

۳- در مقیاس جهان، مبارزه با پیوندهای آلی (همان وابستگی ها) که ایران را زیر سلطه غرب و شرق، امریکا و روس و قرار می دهد، باید اساس کار دولت را تشکیل دهد. بدینسان دولتی که در محل واقعی رهبری قرار گیرد، بیانگر خواست تمام ملت می گردد و می تواند رهبری واقعی مبارزه سرنوشت را در دست بگیرد.

انقلاب و ضعف سازمانی آن

پنجشنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۱۹

بخشهای گذشته درباره «آفت های وحدت» و «قوت و ضعف تنهایی» ما را به این نتیجه رساند که:

- بخش کوچک از نیروهای سیاسی در زمینه سلطه خارجی بوجود آمده اند. این بخش به سرعت رنگ عوض می کند و در مخالفت با انقلاب اسلامی با وجود موقعیت ملی و جهانی کشور، در جهت استقرار حاکمیت امریکا بر ایران عمل می کند یا نتیجه عملش به سود امریکاست.

- بخش دیگری در جریان انقلاب نه تنها بومش عوض نشده حتی رنگش هم تغییر چندانی نکرده است. همان طرز فکرها و همان روشهای ماقبل انقلاب را حفظ کرده است.

- و تمامی خلق که در خارج این گروه ها که با بوده اند و یا تشکیل شده اند، در زمینه استقلال، آزادی (که در اسلام مفهوم واقعی خود را بدست می آورند) انقلاب کرده اند و اینک مایحتاج سازماندهی متناسب با این مرحله از انقلاب هستند.

همانطور که درباره مفهوم استقلال و آزادی و ربط این دو به یکدیگر اختلاف وجود دارد، همانطور که درباره از بن برکندن رژیم سابق و یا «صلاح آن»، اختلاف وجود دارد، درباره سازمان دادن به فعالیت انقلابی خلق نیز اختلاف وجود دارد. در حقیقت وقتی دایره عمل به «مبارزه با استبداد» محدود می شود و وقتی بنا بر حفظ دیوان سالاری و ساختمان اجتماعی پیشین و اصلاح آنست، لاجرم تمایل به این می شود که مردم کار را به «کاردانان سیاسی» و بازی هایشان بگذارند و سازماندهی انقلاب در جمع و تفریق میان گروه های سیاسی و «ائتلاف» آن ها خلاصه گردد. به گمان ما بعد از ضعف در پیش، یعنی همان جدا کردن حساب استقلال از آزادی، بزرگترین ضعف ما، ضعف ناشی از برخورد دو طرز فکر و دو رفتار بالا است. توضیح آنکه:

- یک طرز فکر بر آنست که به فعالیت هر چه گسترده تر تمامی خلق سازمان باید داد.

- و یک طرز فکر بر آنست که ائتلاف گروه های سیاسی امور را در دست بگیرد و فعالیت سیاسی به این گروه ها منحصر شود و از عنایت به این امر بسیار مهم سر می پیچند که این گروه ها در طی ۳۰ سال گذشته همواره از بوجود آوردن یک رهبری یکدست و اتخاذ روش های مناسب و ارائه راه حلها عاجز مانده اند.

- درمان این ضعف، در پیگیری راهی است که امام خمینی با قاطعیت در پیش گرفت. اگر مردم کارپذیر شوند گروه های سیاسی ولو

وحدت کنند قادر به کاری نخواهند شد. و رهبری جنبش نیز ناگزیر خواهد روش باج دهی را در پیش بگیرد. هر روز یک گروه سبز خواهد شد و سهم خود را از رهبری مطالبه خواهد کرد. و اگر مردم منطبق سازند و در راه وحدت بزرگ خلق از خود بگذرند. بدینقرار راه حل مشکل سازماندهی اینست که رهبری بجای تکیه بر گروه ها، همچنان بخود خلق تکیه کند. نه تنها هیچ وضعیت جدیدی که ایجاد کند رهبری انقلاب ملت را رها کند و گروه‌ها را بگیرد بوجود نیامده است، بلکه سلامت انقلاب و حل مشکلات ایجاد می‌کند که بیشتر از گذشته مردم در صحنه بمانند و فعالیت عمل کنند.

برای آنکه مردم در صحنه فعال تر عمل کنند، انسجام روزافزون رهبری یک ضرورت اجتناب ناپذیر روز شده است. این انسجام از سه راه زیر بدست می‌آید:

۱- دولت و شورای انقلاب و شخصیت های معرف گرایش هایی که در جریان انقلاب شرکت فعال داشته و محصول انقلاب هستند در موضع امام که همان عمل در زمینه استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی است، قرار بگیرند. به بیان روشن تر، در ساختمان جامعه اسلامی، جهاد برای تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ایران را سعی مقدم بشمار آورند.

۲- روش ها را متناسب با جهاد فوق از بنیاد تغییر دهند و حل مشکلات زندگی مستضعفان را اساس کار قرار دهند و مسائل مردم را با خود مردم حل کنند.

۳- در همه ارکان، کسانی به کار دعوت شوند که به این هدف ایمان دارند.

برای آنکه یک رهبری قوی با انسجام کافی پدید آید ضرور است که در اولین فرصت، یک هسته رهبری تشکیل گردد و امام را دستیاری کند. برای اینکار پیشنهاد می شود که:

۱- این هسته رهبری از همه نیروهای زنده جامعه باشد. برای دست یافتن به این ترکیب باید دعوت وسیعی از نمایندگان جنبش اسلامی انقلابی بعمل آید. نمایندگان علما و دانشگاهیان و معلمان و کارمندان و دانشجویان و کارگران و دهقانان از سراسر کشور به تهران یا قم دعوت شوند و یک رهبری را برگزینند. اگر اینکار در شرایط موجود عملی نباشد:

- استعدادهای مجاهد که در جریان انقلاب بروز و رشد کرده اند در تهران گردآیند و یک هسته رهبری بوجود آورند.

۲- نیروهای سیاسی مردمی که احتمالاً در این رهبری انتخاب نمی شوند، در یک شورای مشورتی شرکت داده شوند.

منظور آنست که هسته رهبری از بطن جامعه پدیدار گردد. یعنی مردم رهبری را بوجود بیاورند نه اینکه عده ای از پیش خود، رهبری مردم را در دست بگیرند.

۴- برای آنکه تفکر اسلامی و روش سیاسی یکدست شود، ضرور است که در قم در محضر علماء همه روشنفکران مسلمان گردآیند و مباحث کار سیاسی و برنامه ای که باید به اجرا درآید و روش کار را معلوم گردانند.

کشور را نمی توان در وضعیت فعلی نگاهداشت که هر متن قانونی و هر تصمیمی با اعلامیه ها و موضع گیری ها نقض یا سست می گردد. تعیین تکلیف تفکر سیاسی و برنامه عمل حکومت اسلامی، امروز به صورت یک مشکل عاجل در آمده است چرا که نزد همه قشرها بلاتکلیفی ایجاد کرده است. اگر پایای تصویب قانون اساسی، بیانیه یا برنامه عمل حکومت اسلامی نیز تدوین گردد و همه گرایش های اسلامی در تدوین آن شرکت کنند، یک رهبری قوی که بتواند چون بازویی توانا رهبر انقلاب را یاری کند، بوجود آمده است.

هر چند شیوه عمل نیز بنوبه خود مهم است، اما مقصود نتیجه کار است. یعنی اگر از راه دیگری نیز بتوان به این دو مقصود رسید یکی از مهمترین ضعف ها رفع شده است.

اما درباره رابطه با آن ها که طرز فکرهای دیگر دارند، پیشنهاد ما اینست که روش بحث آزاد همواره اساس رابطه باشد. در حقیقت عقیده ها

وقتی بر پایه علم استوار باشند و دارندگان آن ها خود را جانبدار حقیقت بدانند، به آسانی می توانند از راه بحث آزاد بر دایره مشترکات خود بیفزایند و دست آخر وحدت در عقیده ممکن می گردد. و بدانیم که هر بار که بر سر عقیده برخورد های خصمانه روی می دهد، یا هر دو طرف و یا یک طرف عقیده را وسیله تحمیل خویش به عنوان زور، زور حاکم کرده است. برای آنکه معلوم باشد که مسلمانان به حقانیت اسلام ایمان دارند و آنرا وسیله قرار نمی دهند، از زبان امام دعوت به بحث آزاد کردند. این امر معلوم می کرد که در معرکه ای که عده ای با توسل به فاشیستی ترین و تخریبی ترین روشها براه انداخته اند، این دیگران هستند که صداقت ندارند و عقیده را وسیله زورمداری خویش قرار داده اند.

اما از آنجا که تصمیم گیرنده نهایی مردمند برای تأمین مشارکت روزافزون مردم در پیشبرد انقلاب در دوران سازندگی:

۱- مسجد باید نقش خود را باز یابد یعنی محلی بگردد که در آن توده مردم حاکمیت خویش را بر ارکان های اجرایی اعمال کنند. در حال حاضر مردم هیچگونه وسیله اعمال نظارتی بر اعمال دستگاه های اداری ندارند چه رسد به اعمال حق حاکمیت. حتی مسجد جایی شده است که در آن کمیته ها بر مردم حکومت می کنند. حتی اگر مسئولیت تصدی کمیته ها و سپاه پاسداران و دادگاه انقلاب با دولت گردد، اینکار یک تغییر صوری بیش نخواهد بود. این دستگاه وقتی تحت حکم و نظارت مردم در آمدند و اجتماعات مردم در مساجد مسئولان محلی را در برابر جمع خویش در محل ارزیابی و انتقاد یافت، هم وحدت واقعی میان دستگاه های اداری و بنیادهای دیگر نظیر کمیته ها بوجود می آید و هم کم کاری و کج کاری از میان می رود و هم آزادی واقعی تحقق پیدا می کند. اما شرط موفقیت این روش آنست که مسجد براسستی خانه خدا باشد و در آنجا مردم به وسیله هیچکس کنترل نشوند بلکه خود آن ها اعمال نظارت و کنترل کنند. بهترین راه تصفیه کمیته نیز آنست که نظارت واقعی کار مردم بر آن ها تحقق پیدا کند.

۲- قانون تشکیل شوراهای شهرها و استان ها و روستاها بیدرنگ به اجرا گذاشته شود. در هر جا که جمع مسلمانان به کار و فعالیت مشغولند، در کارخانه ها و کارگاه ها و مزرعه ها، شوراهای تشکیل گردند و اسباب مشارکت مستقیم مردم را در امور خویش فراهم آورند. این شوراهای نیز باید بر کار مقامات اجرایی نظارت کنند و مقامات اجرایی باید در حدود صلاحیت قانونی شوراهای تصمیمات آن ها را اجرا کنند.

در «انحصارطلبی» و توطئه ها

شنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۲۰

در دستورالعملی که سران نظامی و غیرنظامی رژیم سابق تهیه کرده بودند، یک قسمت مهم راجع می شود به «جنگ روانی». نقشه این است که با بکار بردن همه روشهای تخریبی رهبری را در نظر مردم بی ارج سازند.

۱- بی اعتبار کردن رهبری و لاقید نمودن مردم:

- دست انداختن و سبک کردن، کوچک کردن برای زمینه سازی به قصد حملات تبلیغاتی مستقیم و شکستن «اسطوره خمینی».

- تهمت و بهتان به دستیاران رهبر انقلاب، به قصد قطع رابطه هسته رهبری با مردم.

- کارپذیر و لاقید نمودن تدریجی مردم از راه بزرگ کردن ضعف ها و نارسائی ها و عیب ها و به زور تکرار باوراندن «نارضائی روز افزون مردم» به خود مردم.

- فلج کردن تبلیغات جانبدار انقلاب از راه حملات شدید به متصدیان آن. به طوریکه جامعه ولو به درستی سخن مدافعان انقلاب باور کند، اما در خود نسبت به حمایت از آن ها احساس منع و نوعی بیم از هو

شدن کند.

۲- آماده کردن جامعه برای تحمل تحرک ضد انقلاب:

مرحله دوم عملیات «جنگ روانی» ایجاد مشکلات روزافزون و افزودن بر شماره و اهمیت توطئه هاست.

- تحمیل یک سیاست اعتباری در جهت کم کردن تولید و افزایش قیمت‌ها و حمله به بانکها به دو منظور: دزدی پول و کاستن از اعتماد به بانکها. به طوری که به قولی در هر روز مبلغ کلانی از شعب بانکها می‌زدند. در این اوضاع معلوم نیست با وجود ملی شدن بانکها، چرا طرح ادغام بانکها به اجرا گذاشته نمی‌شود تا از شعب بانک کاسته گردد و دفاع از آنها ممکن شود؟

- سیاست صنعتی در جهت کاستن از تولید از راه‌های گوناگون عمده از راه عدم سفارش مواد اولیه و خارج کردن سرمایه و افزودن بدون تناسب به کارمدها وسیله پاره‌ای از صاحبان صنایع (پیش از ملی شدن).

- فراهم آوردن زمینه گرانی. به طور عمده از این راه است که ضد انقلاب گمان می‌برد ایران را به روزگار شبلی خواهد انداخت. یعنی کاری خواهد کرد که قیمت‌ها تا حد غیرقابل تحملی بالا برود. انتشار متجاوز از ۵۰۰ میلیارد ریال اسکناس در چند ماه آخر رژیم سابق و افزودن بر حقوق‌ها و کم شدن واردات، زمینه مناسب افزایش قیمت‌ها را فراهم آورده است. فراموش نکنید که از ابتدای انتشار اسکناس تا یکسال پیش حجم پول منتشره ۴۰۰ میلیارد ریال بود و ظرف چند ماه بیشتر از ۵۰۰ میلیارد ریال بر آن افزوده شد. آن عاملی که موجب بالا نرفتن قیمت‌ها در حدی که دشمنان انقلاب تصور می‌کردند شد، معنویت انقلاب بود. توضیح آنکه در جریان انقلاب تمایل به مصرف بسیار کم شد. خطری که وجود دارد اینست که تمایل به مصرف از نو بالا برود و عدم مراقبت در نرخ اجناس، اسباب افزایش سریع قیمت‌ها را فراهم آورد.

- ایجاد کمبود و قحطی مصنوعی. از جمله گفته می‌شود عده‌ای مشغول خریدن و از میان بردن داروهای اساسی دارای مصرف روزمره هستند.

- بر توطئه‌هایی که از ابتدای انقلاب در گوشه و کنار کشور به صورت برادرکشی به وجود آورده بودند، همراه با تبلیغات ارگان‌های تبلیغاتی دشمن از قبیل بکار بردن عکس کشتارهای رژیم شاه برای «وحشتناک جلوه دادن» حوادثی نظیر حادثه ترکم صحرا برای ایجاد تزلزل در روحیه عمومی، عملیات تخریبی از قبیل آتش زدن خرمن‌ها، منفجر کردن لوله نفت، و کارهای ریز و درشت دیگر را نیز باید افزود.

۳- ایجاد یأس نسبت به رژیم انقلابی و امید بازگشت دوران سابق نزد کادرهای نظامی و اداری:

خوب است در زیر مواردی را که دشمن به عنوان دلایل آن یأس و اِین امید می‌شمارد، بیاوریم. در نشریه‌ای که ایادی رژیم سابق تهیه و در «خانه‌ها انداخته‌اند» ۶ عامل را از اسباب ناپایداری رژیم انقلاب اسلامی شمرده‌اند:

۱- از بین رفتن نیروهای مسلح (ارتش و ژاندارمری و شهربانی) و افتادن اسلحه فراوان به دست گروه‌های مختلف. مدعی شده‌اند که به خلاف دعاوی دولت ارتش به دلیل از دست دادن روحیه و حیثیت و اعتبار و امنیت و انحصارطلبی «روحانیت متعصب» نتوانسته است تجدید سازمان کند و جز علیه رژیم انقلابی نمی‌تواند تجدید سازمان و تجدید اعتبار کند. می‌نویسند: «نیروهای مسلح ایران با ملت و توده‌های آن اعلام همبستگی و دوستی کردند، نه آنکه در جنگی مغلوب شده و به اسارت درآمده باشند. اما آنچه بر آنان رفت حتی بر اسرای جنگی نیز نرفته است ...»

۲- ناراضائی عمومی: می‌نویسند: «... حداقل ۷۵ درصد از مردم از آنچه بر آنان رفته به سختی پشیمانند و دائم با خود زمزمه می‌کنند که «چه فکر کردیم و چه شد» با مردم سخن بگوئید. به قیافه آنان نظر بیفکنید خواهید دید که مردم دیگر خوشحال نیستند و آن شور و شغف و شوق اولیه جای خود را به اندوه و خشم و نگرانی داده است و ناراضائی عمومی در تمام قشرهای جامعه لحظه به لحظه بیشتر ریشه می‌دواند و زخم‌ها لحظه به لحظه عمیق تر می‌شود. اکثر ایرانیان امروز معتقدند که یک طبقه از جامعه

یعنی روحانیت متعصب سهم شیر را از انقلاب برای خود برداشته و قدرت مطلق را تیول خود کرده و آزادی را فقط به انحصار خود درآورده و از تقسیم قدرت تا این لحظه به شدت مانع شده ...»

خوانندگان می‌بینند که برنامه همان ایجاد ناراضائی از راه تکرار است. مدعی می‌شود که ۷۵ درصد مردم مخالف شده‌اند! مطالب مطبوعات علنی سرخ پوش و سیاه پوش را با این نوشته «نیمه علنی» مقایسه کنید، تا حساب به دستتان بیاید.

۳- ناراضائی عمومی (امور اداری)

۴- نوشته‌اند: «بیش از ۸۵ درصد از آنان (کارمندان) نادم و نگران شده و به جرأت می‌توان گفت که در جبهه مخالف قرار گرفته‌اند و اکنون با کم کاری و اعتراضات بجا و نابجا و درگیری‌های دائمی، واکنش مخالف خود را نشان داده و شاید جرعه‌ای دیگر موجب اعتراض علنی آنان و سرانجام اعتصابات خونین دیگری گردد ...»

به دنبال این دعوی که ۸۵ درصد کارمندان ناراضی هستند و یک اعتصاب خونین انقلاب را تهدید می‌کند، به تحریک کارمندان می‌پردازد: رهبر انقلاب کارمندان را به حساب نیاورده و انقلاب را نتیجه مجاهدات «پابرنه‌ها و حمال‌ها» خوانده است. عدم انتخاب مدیران و سرپرستان با تجربه، کسر شدن حقوق، کسر مبلغی از حقوق‌ها به عنوان کمک به مستضعفین، عدم محاسن و مزایای شغلی کارمند دولت بودن مانند سابق، عدم هماهنگی و همکاری بین ادارات، عدم استفاده از شرکت‌های تعاونی مصرف و کمبود شدید و یا عدم وجود مواد مصرفی و خوراکی، گرانی شدید ارزاق عمومی «حداقل ۵۰ درصد» به قیمت‌ها اضافه گردیده، عدم اطمینان و اعتماد به آینده.

۵- کشاورزی و اقتصاد و صنایع: می‌نویسند: «... بیش از ۵ میلیون نفر یا بیکار شده‌اند یا راندمان مالی و بهره‌کشی از فعالیتشان بیش از ۷۰ درصد سقوط نموده است! ... در زمینه کشاورزی به علت عدم توزیع کود شیمیایی و سموم دفع آفات و عدم پرداخت وام و عدم تعیین تکلیف مالکیت، کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند حداقل ۷۰ درصد تولید برنج کم می‌شود و در مورد سایر اقلام کشاورزی تا میزان ۴۰ الی ۵۰ درصد پیش‌بینی شده است!!»

چه کسانی این پیش‌بینی‌ها را کرده‌اند؟ لابد همان کسانی که آن توطئه‌ها را به اجرا می‌گذارند تا این پیش‌بینی‌ها واقعیت پیدا کنند.

۶- آمریکا و ملل غربی وابسته (ناتو) و اسرائیل: فهرستی از احتیاجات ایران از غرب و آمریکا بدست می‌دهند: «گندم، یک میلیون و نیم تن - قند و شکر ۵۳۰ هزار تن - روغن نباتی ۵۴۵ هزار تن - جو و شلتوک ۴۷۰ هزار تن - برنج ۳۷۰ هزار تن - کود شیمیایی و پودر آلومینیوم ۳۰۰ هزار تن - گوشت ۲۲۴ هزار تن و ...»

و می‌نویسند: فقط تصور فرمایید که برای مدت ۶ ماه چهار قلم از اقلام فوق (گندم، برنج، قند و شکر و گوشت) را نفروشد و تحویل ندهند!

پس از آن فهرست و این سؤال تهدید می‌کنند: «آیا تصور می‌کنید که آمریکا و اعضای ناتو حتی به قیمت جنگ سوم جهانی از ایران و منافع مصالحی که با حیات و سرنوشت حال و نسل‌های آینده آنان برابری مطلق دارد، با یک لیخنند خواهند گذشت؟ هرگز چنین اشتباهی را نکنید و این همان اشتباهی است که رهبران کرملین نیز نخواهند کرد و بهای ایران و رژیم آنرا برای آمریکا و دُول غربی می‌دانند:

درباره اسرائیل اظهارنظرشان بسیار گویاست: «اسرائیل را باید سمبل شرافت و قومیت و تجلی‌گاه کلیه نهادها و آرمان‌های تاریخی گذشته و حال و آینده قوم یهود به شمار آورد. قدرتی که امروز نقشش در تعیین ریاست جمهوری آمریکا و مسائل اقتصادی جهان قاطع و غیرقابل انکار است. اسرائیل را باید مظهر قدرت و پایگاه و پشتوانه تمام دست‌آوردهای ملل غربی در منطقه سرنوشت‌ساز خاورمیانه دانست.

از قول یک سرهنگ بازنشسته اسرائیلی می‌نویسند: «اگر روزی شما در مقابل ما قرار گیرید با توجه به عوامل و ایادی و شناسایی که از این

سرزمین داریم ظرف یک ماه عملیات ۶ ساعته دقیق و برآورد شده هر هسته رهبری مخالف با ملت و دولت اسرائیل را قطعاً نابود و اقتصاد و نیروهای حیاتی کشور شما را حداقل برای مدت ۶ ماه به حال رکود تا حد توقف کامل در خواهیم آورد ...»

۷- اقلیتهای مذهبی خصوص بهائیان و کمونیستها (۱۳ سازمان فعال در ایران):

ناگهان بر این آقایان معلوم شده است که تا بحال هر چه درباره خطر کمونیسم می گفتند باطل بوده و تنها بد کار کردن و خرابکاری های رهبری انقلاب است که ممکن است کار را به نفع آنان تمام کند. این گفته نلین را می آورند که «هر چه بدتر شود به نفع ماست.»

می نویسند: «برای منحرف نمودن افکار ملت از آنچه می گذرد و سرگرم نگاهداشتن آنان و ارباب و تحمیل عقیده خود و جاه طلبی و انحصارطلبی، کمونیسم را دست آویز قرار داده و حتی ترورهای سیاسی را به آن ها نسبت می دهند تا این سرگرمی ها هیجان انگیزتر باشد. اما از حقیقت بسیار دورند چون به تنها چیزی که آگاهی ندارند سیاست است و اصول کشورداری و خواهان حقیقت بودن، در حالیکه باید بدانند کمونیست فقط مولد استبداد سیاسی و اجتماعی و دینی است. یعنی آنچه که امروز ملت ما با آن دست بگریبان است و با توجه به سیاست کلی دولت شوروی و موقع شناسی روس ها و ضعف دولت مرکزی می تواند بزرگترین حادثه ساز تاریخ ایران باشد.»

وقتی این «نظرها» را با آنچه رخ می دهد و نقشه «جنگ روانی» که در دوران رژیم سابق تهیه کرده اند، و مطالب «مطبوعات سرخ پوش» مقایسه کنید، هدف دشمن کاملاً بر شما روشن می گردد.

انتشار این جزوه ها در قشون و دستگاه اداری همراه توطئه ها در سرتاسر کشور و انتشارات «مطبوعات»، چیزی جز زمینه سازی برای بیرون آمدن ایادی آمریکا از موضع دفاعی و روی آوردن به حمله برای برقرار کردن رژیم سابق چه معنای دیگری می تواند داشته باشد؟

اساس این توطئه را در زمینه اجتماعی «تضاد» میان روحانیت متعصب و غیرواقع بین و مستبد «با عوامل» واقع بین جلوه می دهند. در شماره آینده به این مسئله می پردازیم. عجالتاً بگوییم که باید هر چه زودتر روشهای کار تصحیح گردند و روش امام یعنی سپردن ابتکار عمل بخود مردم باید روش اصلی در این مرحله بحرانی بگردد. مردم سرتاسر کشور باید بار دیگر از طریق راه پیمایی های عظیم حضور خود را به توطئه گران و آمریکا و ایادی او نشان دهند. نشان دهند هیچ قصدی ندارند تسلیم توطئه ها شوند و به رهبری امام خمینی با قاطعیت تمام وفادارند.

«انحصارطلبی» روحانیت

یکشنبه ۲۴ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۲۱

در نشریه نیمه مخفی درباره «انحصارطلبی» روحانیت اینطور آمده است:

آزادی: آزادی قدرت مسلط نیست، آزادی برچسب زدن و تکفیر کردن نیست. آزادی، انحصار آزادی برای خود نیست. اینها تفکر بنیاد خودکامگان است. آزادی، اطمینان به خود و از انتقادات نهراسیدن است. آزادی دلی چون دریا و افق دیدی به وسعت تاریخ داشتن است. فضائی که این طبقه در ایران پدید آورده اند با هیچ ضابطه ای فضای آزادی نیست. فضای اختناق است. خواسته یا ناخواسته فضای هراس است. مغرض و ضدانقلابی می خوانند طبقه آگاهی را که از فرارگاه رویدادها خطر را در حال پیش آمدن می بیند. عاشق فکر و اندیشه خود هستند و تنها خود را مسلمان می دانند.

عشق به خویش، خودشیفتگی، مهلکه است و هلاکت بار. این فشار

قشریت و تعصب است روی مملکت. اکنون به جرأت می توان گفت که انتظار مردم از این حکومت انقلابی به یأس و نومیدی تبدیل گشته و صدای ندامت می شنویم و خیل انگشت به دندان گزیدگان می بینیم. این کردارها و تهدیدها یک زنگ خطر برای خود این طبقه است و طوفان ها در پی دارد و آنچه چه طوفان های بنیان کن و سهمگینی. تاریخ، یعنی آئینه تمام نمای گذشته ملل، از این یک تازی ها و انحصارطلبی ها و غرشها و مستی ها و نخوت ها و بی عدالتی ها زیاد دیده است. اما همه آن ها برپاد رفته است و ملت ها مانده اند. اینک بار دیگر صدای تاریخ را به وضوح می شنویم. صدای شکست را پیشاپیش بشنوید که پایان کار نزدیک است.»

خوانندگانی که این نقل قول طولانی را می خوانند، آنرا با نوشته ارکان های علنی و سرخ رنگ دشمن مقایسه کنند تا برایشان جای تردید نماند که این همه یک صدا است. و آن اینکه «تضاد اصلی» ایران امروز. تضاد «آخوندیسیم» و «روحانیت متعصب» با نظم و انتظام گرفتن امور کشور است. گروه دیگری که در زمره روشنفکران مذهبی هستند اما معلول را بجای علت گرفته اند، نیز فریب همین نظر را خورده اند و تصور کرده اند با در دست گرفتن بنیاد مستضعفین که «یک قدرت مالی عظیمی است» و با در اختیار گرفتن سپاه انقلاب و کمیته ها، و تشکیل احزاب. روحانیت دارد از موضع پیشین خود به موضع صاحب قدرت، قدرت انحصاری گذر می کند. آنچه در ایران وضع را وخیم و وخیم تر می گرداند همین قدرت انحصار طلبی است و مایه اصلی تضاد اینست.

بینیم حق کجاست؟ برای اینکه حق را بیابیم سه موضوع زیر را مطالعه می کنیم:

۱- روش کار آمریکا در ایران

۲- علت خروج کمیته و سپاه پاسداران و دادگاه انقلاب از قلمرو دولت

۳- زمینه اصلی برخورد کدام است؟

۱- روش کار آمریکا در ایران:

امریکا برای آنکه از نو کنترل اوضاع ایران را در دست بگیرد، یکی از چهار روش زیر را ناچار باید در پیش بگیرد. از اطلاعاتی که از ناحیه مطبوعات خارجی نشر می شوند و از آنچه از رویدادها و توطئه ها بر می آید، هر چهار روش را با هم بکار می برد:

۱- ایجاد هرج و مرج و بردن کشور به طرف فلج عمومی. در همه زمینهها بخصوص در زمینه سیاسی از طریق توطئهها و ترورها، به طوری که ایجاد نظم و انتظام غیرممکن شود و کشور یقین کند که حکومت قادر به اداره امور نیست. غرق کردن دولت در امور روزمره نیز همین هدف را تعقیب می کند.

۲- تحریک از هر سو به تعصب و کشاندن جناح های گوناگون به برخورد های خشن وصف بندی های خصم آلود. «مطبوعات آزاد» صحنه این برخوردها می شوند و عملاً تمایلات تعصب آمیز از هر سو میدان دار شده اند. تعزیه گردان این معرکه آن ها هستند که در دوران رژیم شاه سابق، نیز ظاهر و باطن داشته اند. در باطن در شرکت های بزرگ صنعتی با خانواده پهلوی و نصیری ها و جلادها و خائن های دیگر شریک مؤسس بوده اند.

فایده این کار برای آمریکا چیست؟ فایده اینکار اینست که چه در مقیاس کشور و چه در مقیاس منطقه، برخوردهای تعصب آمیز و مهمتر از این، غرقه کردن مردم کشور در تعصبات مانع از توجه عمومی به مسائل اساسی و مهمترین آن ها یعنی استقلال کشور از سلطه آمریکا می شود. آیا بهای زیادی است تعصب بجای استقلال؟ توجه به همین امر نبود که امام خمینی را بر آن داشت که هرگونه عکس العملی را در برابر جسارت بخود منع فرمودند؟

۳- کودتای نظامی: برای فراهم آوردن مقدمات اینکار ناگزیر باید همانطور که در نشریه نیمه علنی (به شرح سرمقاله دیروز) آمده است باید از سوئی در ارتشیان نسبت به انقلاب و رهبری انقلاب و «روحانیت متعصب» کینه توزی ایجاد کنند و مانع از قبول یک نظم اسلامی انقلابی در ارتش

باشوند و از سوی دیگر به نظامیان و مردم بباوراندند که کشور ایران بدون یک قدرت آمر قابل حکومت نیست. این راه حل همان راه حل انورسادات یا ایجاد رژیمی مثل رژیم مصر در ایران است.

۴- روش های فوق بکار ایجاد یک «نظام دمکراتیک» از نوع رژیم یونان می تواند بیاید؟ گمان نمی رود که امریکائیان ندانند که وضعیت سیاسی - جغرافیایی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران مساعد تحمیل راه حل یونان به ایران نیست. بنابراین روی خوش نشان دادن به این تمایل، منجر به استفاده آمریکا از آن برای تشدید تضادها و جلوگیری از قرار گرفتن رهبری سیاسی در موضع استقلال و در نتیجه پیش بردن سه روش فوق است.

۲- علت خروج کمیته و سپاه پاسداران و دادگاه انقلاب از قلمرو دولت.

یک قاعده وجود دارد و آن اینکه، وقتی کاری که باید انجام بگیرد، انجام نگرفت کار زمین نمی ماند، انجام می گیرد اما نه در بهترین شکلش. «اصلاح طلبی» (رفورمیسم) در آن وقت معنی دارد که رژیم بر جا باشد و کسانی بخواهند آنرا اصلاح کنند. وقتی انقلاب رژیم را سرنگون کرده باشد، روش های اصلاح طلبانه تنها نتیجه ای که ببار می آورد اینست که هرج و مرج را جانشین نظم انقلابی می کند. در حقیقت اصلاح طلبی بعد از انقلاب محتاج دو کار است: حفظ بازمانده رژیم و اصلاح آن. و معنی انقلاب اینست که بازمانده رژیم از بن دیگرگون شود. بیرون رفتن کمیته ها و سپاه پاسداران انقلاب و دادگاه انقلاب از کنترل دولت، نتیجه طبیعی همین قرار نگرفتن دولت در موضع صحیح و اتخاذ روشهای نادرست بوده است و نمی توان آنرا به «انحصارطلبی روحانیت» نسبت داد. گذشته از توضیح روش فوق، دلیل دیگر ما که جای چون و چرا نمی گذارد اینست که اقدامات اساسی انقلابی نظیر ملی کردن بانک ها و صنایع و زمین های شهری و بیمه و ... نه تنها هیچگونه مخالفتی برنیاکنگتند بلکه مقایسه اینگونه قوانینی که به تصویب رسیدند و پیشنهادهای دولت، آشکار می کند که تصمیم ها به قاطعیت و اصالت گرائیده اند.

سزا اینست که بنیاد مستضعفان (که تا این زمان از محل قرضه های دولتی اداره شده است) را نمی توان «قدرت مالی» در خدمت «انحصارطلبی روحانیت» قلمداد کرد و بر فرض صحت این دعوی نباید از یاد برد که عامل استقلال این بنیاد از دولت عدم تمایل دولت با اتخاذ روشهای انقلابی بوده است.

با وجود این نمی توان تمایلات خودکامانه به در دست گرفتن امور را نادیده گرفت. همانطور که در جای خود یادآور شده ایم در صورتی که روحانیت به اخطارهای امام خمینی گوش فرا ندهد و در موضع دفاع از «قانونیت» و «مشروعیت» و «استقلال» و «وحدت اسلامی و ملی» قرار نگیرد، تعدد مراکز تصمیم گیری، کار اداره کشور را غیر ممکن خواهد ساخت و زمینه خوبی برای پیشرفت مرام آمریکا فراهم خواهد آورد.

۳- زمینه اصلی برخورد کدام است:

با توجه به آنچه نوشته آمد، علت، آطور که دشمن وانمود می کند «انحصارطلبی روحانیت متعصب» نیست، انحصارطلبی محتاج فرض وجود قدرت حاکمی است. در حال حاضر قدرت متمرکز و حاکمی که بر سر آن برخورد باشد، هنوز وجود ندارد. آنچه هست اینست که رهبر انقلاب در برابر توطئه ها و روشهای آمریکا انسان که باید کمک نمی شوند. زمینه اصلی برخورد همانست که بود: آمریکا از زبان و قلم ایادی خود می گوید که «حتی به قیمت جنگ سوم جهانی، از ایران و منافع و مصالحی که با حیات و سرنوشت حال و نسل های آینده آنان برابری مطلق دارد، با یک لبخند نخواهد گذشت» بنابراین مانند در مدار سلطه آمریکا، یعنی تشدید کردن بحرانی که یادگار رژیم شاه است. منتهی قربانی آن اینبار رهبری امام خمینی و اسلام است. هدف آمریکا از ابتدا همین بود: حال که شاه را از دست

باید داد، رژیم را باید نجات داد و این امر ممکن نمی شود مگر به حذف رهبری امام خمینی و اسلام.

بدینقرار اگر معلول را بجای علت نگذاریم، به همان نتیجه می رسیم که پیش از این بدان رسیده بودیم، برای حل بحران باید در بطن و جریان انقلاب قرار گرفت یعنی باید از موضع استقلال و با روشهایی که انقلاب به ارمغان آورد، یعنی شرکت دادن تمام عیار مردم، در مبارزه با وابستگی ها به غرب و توطئه ها در داخل عمل کرد.

عمل گروه ها و اشخاصی که در این دوره خطیر عمل می کنند در پرتو این واقعیت ها قابل ارزیابی است. انقلاب، یک آزمایش ساده نیست که بتوان گفت بگذار آنچه باید بشود، بشود «تا سیه رو شود هر که در او غش باشد!» ملتی که به قیمت فداکاری های عظیم و استقامت بی مانند رژیم شاه را سرنگون ساخته است باید استقامت و صبر ایوب را شیوه سازد. مشکلات، بی گفتگو، سخت بزرگند، اما اراده نسل جوان کشور، نسل مسئولیت های بزرگ، باید بزرگتر باشد و هست.

جنگ روانی

دوشنبه ۲۵ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۲۲

به شرحی که در دو سرمقاله دیروز و پربروز از نظر خوانندگان گذشت، دشمن برای خود ۶ زمینه عمل می شناسد (ارتش، نارضائی عمومی، نارضائی اداری، بحران اقتصاد، روابط ایران و آمریکا و اسرائیل و روسیه و اقلیت ها) و از ۴ راه (هرج و مرج، دامن زدن به تعصبات گروهی و مرامی، کودتا، «لیبرالیسم» متکی به آمریکا) برای رسیدن به مقصود عمل می کند و در میدان جنگی که خود جا و محل و شرایط آنرا تعیین می کند، «انحصارطلبی روحانیت» را با همه اسباب آزادی و پیشرفت و پیدا شدن نظم، مقابل می کند و آنرا مانع اصلی جلوه گر می سازد.

از ده ها و صدها و بلکه هزارها سند، چند سندی که روشنگر خط عمل ایادی دشمن در دوران استقرار دولت موقت هستند، حکایت از آن دارند، که هدف مقدم دشمن سه چیز است:

۱- جنگ روانی علیه رهبری امام خمینی و اسلام برای از بین بردن آن رهبری و اسلام بمناباه عامل وحدت علیه سلطه خارجی و استبداد داخلی همزاد آن.

۲- حمله به اساس وحدت از طریق جعل گروه ها و القاء کینه های گروهی و تعصبات مرامی.

۳- غرقه کردن رهبری و دولت در امور روزمره تا نتواند به مسئله تغییرات بنیادی بپردازد.

گذرا بگویم که از بخت بد، دولت ما تنها دولتی است که با انقلاب روی کار آمده و معذک اسناد رژیم سابق را منتشر نساخته است. حال آنکه اگر در همه زمینه ها اسناد منتشر می شدند و ایادی رژیم سابق با قاطعیت تحت تعقیب قرار می گرفتند، آن ها با چنین گشاده دستی فرماندهی جنگ روانی را در دست نمی گرفتند!

اینکه دشمن جنگ روانی براه انداخته و سه هدف مقدم بالا را دارد، یک طرف مشکل است، طرف دیگر مشکل، بهره برداری های دشمن از ضعف ها یعنی وجود ضعف های انقلاب و بیشتر شدن آن ها است. در سرمقاله های گذشته دو ضعف از این ضعف ها و راه حل آن ها را برشمردیم و در سرمقاله های آینده، ضعف های دیگر را مطالعه خواهیم کرد. بدینقرار افشا کردن دشمن و آن ها که سلطه خارجی بر ایران را بر پیروزی انقلاب اسلامی ترجیح می دهند، لازم است اما ده درصد کار هم نیست، ۹۰ درصد کار مبارزه با ضعف های خودمان است.

جنگ روانی زمینه می خواهد. تحریک پذیری می خواهد. این

تحریک پذیری چگونه بوجود می آید؟ چگونه در جامعه زمینه تحریکات بوجود می آید؟ بنظر ما پاسخ این سؤال ساده است و پیش از این با تفصیل بدان پرداخته ایم:

وقتی از موضع انقلابی با مسائل روبرو نمی شویم و مردم خود در پیشبرد انقلاب شرکت نمی کنند، زمینه مساعد جنگ روانی بوجود می آید. و گرنه از ۶ زمینه عمل دشمن ۵ مشکل را رژیم شاه سابق بوجود آورده و نارضایتی عمومی وقتی واقعیت پیدا می کند که برای حل آن مشکلات، اقدامات اساسی انجام نگیرند.

دشمن وقتی می تواند به ما جنگ روانی تحمیل کند، که ما بازی او را بپذیریم و با کمال تأسف در پاره ای زمینه ها پذیرفته ایم.

۱- آیا صحیح است که ما مشکلات اصلی را که سرنوشت انقلاب و کشور و اسلام در گرو حل آن هاست، به کنار گذاریم و به مسائل فرعی که در اسلام نیز «فروع» هستند بپردازیم؟ و برای حل همین مسائل نیز از راه زور وارد شویم؟ آیا نباید بدانیم حمله به اجتماعات برای برهم زدن آن ها، حمله به رفتارهای فردی و گروهی افراد، و اعمال زورف درست همان کاریست که دشمن می خواهد و معنایی جز میدان جنگ روانی برای دشمن فراهم آوردن ندارد؟

۲- ما با کدام روش رژیم شاه را سرنگون ساختیم؟ رژیم شاه زور خالص بود و رهبری ما معنویت تمام عیار. اینک اگر به تدریج ما نیز حل هر مشکلی را از زور بخواهیم، به معنویت رهبری امام خمینی لطمه جبران ناپذیر زده ایم. ما به هیچ قیمت نباید جانشین دشمن بشویم. یک مقایسه ساده میان رفتارهای گروه ها در روزهای اول انقلاب با امروز، نشان می دهد رفتارهایی که آتروز بدون اعمال زور و در جو معنویت عظیم انقلاب، ترک و رها می شدند، با کم شدن آن جو، نه تنها از سر گرفته شده اند بلکه بعنوان یک مقاومت از سر گرفته شده اند.

۳- زور را نباید صرف مقابله با نابهنجاریهای اجتماعی کرد که معلول علت هایی هستند که زمینه عمل دشمن را تشکیل می دهند. نباید روش «معلول بجای علت نشانیدن» را ادامه داد. نباید رهبری را آنقدر تحت فشار قرار داد تا از مسائل اصلی به مسائل جزئی که در زمانی طولانی و در یک جامعه اسلامی آزاد حل شدنی هستند، انصراف حاصل کند. فاجعه همین انصراف از مسائل اصلی به مسائل فرعی و غرقه شدن در این مسائل است.

۴- یک ناظر خارجی گفته است، آن دسته از اقدامات انقلابی دولت نیز که متوجه حل مشکلات اصلی است، به علت آنکه قوه اجرایی یکدست و توانا وجود ندارد، نارضی ها را بیشتر می کند و بر دامنه هرج و مرج می افزاید و این ناظر ملی کردن بانک ها و صنایع را مثال آورده و نتیجه گرفته است که بهتر بود شورای انقلاب این تصمیمات را نمی گرفت. این سخن نیمی از حقیقت است. تمام حقیقت اینست که این اقدامات بدون فراهم آوردن مشارکت همه مردم نتیجه بخش نمی شوند. بنابراین باید این اقدامات را به عمل آورد اما همراه آن باید اسباب مشارکت سازمان یافته مردم را هم در انجام آن ها فراهم آورد.

برای اینکار، لازم است روش فعلی دایره به خط کشی میان قبل و بعد از ۱۵ خرداد، خط کشی بر پایه این یا آن تمایل اسلامی و ... را که عده ای در پیش گرفته اند و با تمام قوا می کوشند به رهبری تحمیل کنند، با قاطعیت کنار گذاشته شود. لختی از اره عبرت در اینهمه فرصت اختلاف که از روز پیروزی انقلاب بدینسو بوجود آورده ایم، بیاندیشیم و از خود پیرسیم که آیا به دست خویش عرصه جنگ روانی برای دشمن فراهم نمی کنیم؟

ممکن است بگوییم که گروه های سیاسی که درک درستی از موقعیت کشور ندارند و احساس انزوا و دوری از مقام و موقع تصمیم گیری درباره امور کشور، در آن ها زمینه تحریک پذیری بوجود آورده است، عامل اصلی پیدایش فرصت های اختلاف و برخورد هستند. اما این پاسخ نیز از روی مسئولیت شناسی داده نمی شود. ما که اکثریت قریب باتفاق ملت هستیم چرا عکس العمل می شویم؟ ما چرا به جای میدان دادن به این گروه ها، فرصت های تمایل به وحدت را بیشتر و بیشتر نمی کنیم؟ چرا گمان می

کنیم وضع عوض شده و دیگر زبان دعوت و معنویت بکار نمی آید و زمان، زمان کار بردن زبان خصومت و دشمن تراشی و حمله و دفاع و مشغول شدن به این بدترین فسادهاست.

۵- تبلیغات ما باید زبان معنویت انقلاب، زبان حقیقت باشد. فرصتهای بکار بردن این زبان را به جای آنکه بیشتر کنیم کم و کمتر نیز کرده ایم. وسائل تبلیغاتی برای آن نیست که در آنها بر دوام زبان بکار بریم. وسائل تبلیغاتی برای آنست که عرصه تبادل افکار و جستجوی مشترکات و خلاق راه حل ها وسیع تر گردد. اگر به راستی می خواهیم همه زمینه های اختلاف ها را از میان برداریم و نه تنها میدان جنگ روانی برای دشمن بوجود نیآوریم بلکه میدان موجود را هم از بین ببریم، باید سانسور را تمام و کمال برداریم. باید فرصت های بحث آزاد را صدچندان کنیم. اینطور نباشد که بحث آزاد درباره قانون اساسی انجام بگیرد و اجازه بخش پیدا نکند. (از قرار بحثی درباره قانون اساسی میان نمایندگان سه چهار گروه در تلویزیون انجام گرفته است و اجازه بخش پیدا نکرده است). تجربه بحث های آزاد نشان داد که اسلام پیشرو از بحث ها سود تمام را می برد. پیش از تجربه نیز این معنی مسلم بود چرا که وقتی مقصود لاقبل یک طرف که جبهه اسلامی است دست یابی به حقیقت است، از بحث آزاد جز سود، چه نتیجه دیگری ممکن است بدست آید؟

بحث آزاد برآترین اسلحه ما علیه جنگ روانی است که دشمن به راه انداخته است. بار دیگر و به اصرار تمام از مسئولان رادیو و تلویزیون می خواهیم که با اصرار در ممانعت از آن، خود از عوامل تشدید جنگ روانی نشوند.

۶- در دوران انقلاب، راه پیمایی ها و ده ها ابتکار دیگر که در آن ها معنویت شکوهمند رهبری انقلاب تجلی می کرد، عامل پیروزی شدند. این روشها به عنوان روشهای اصلی کار رها شدند. باید از نو این روشها برای متجلی کردن همان معنویت، همان پیوند ملت با رهبری و همان وحدت، از سر گرفته شوند. برای آنکه این روش ها موفق شوند از توجه به دو امر نباید غفلت کرد:

الف- فرصت ها و روزهای تاریخی که به همه ملت تعلق دارند باید روز همبستگی تمامی خلق باشند. از جمله این روزها، ۳۰ تیر روز نخستین قیام عمومی ملت ما علیه دربار پهلوی بمثابة عامل سلطه مزدوج امریکا و انگلیس بود. این روز باید روز شرکت هرچه وسیعتر مردم در نمایش همبستگی اسلامی و ملی باشد.

ب- در این فرصت ها همان معنویت انقلاب اسلامی یعنی همان زبان وحدت باید به کار رود. به کار بردن زبان های دیگر نه تنها موجب می شود که نتایج مورد انتظار به دست نیایند، بلکه میدان جنگ های روانی را گسترده تر نیز می کند.

اینک که مردم کشور بعد از ظهر سه شنبه (فردا) در مقام بیان اراده وحدت و پیوند ناگسستنی با رهبر انقلاب به راهپیمایی بزرگ دست می زنند، امید ما اینست که نیروی جوان کشور این بسیج عمومی برای وحدت را وظیفه خویش تلقی کند و در سازمان دادن به این نمایش وحدت، نکاتی که در این نوشته خاطر نشان کردیم بنامه رعایت گردند.

در معنویت انقلاب

سه شنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۲۳

پیش از این جایگاه اجتماعی رهبری مذهبی در زمینه های پاسداری «مشروعیت و قانونیت» و «وحدت برای استقلال» صحبت کرده ایم. متفکران و ادیبان و اهل قلم و هنرمندان و مبارزان و روحانیت راستین دو وظیفه اساسی دیگر بر عهده می داشته و هنوز نیز بر عهده دارد: پاسداری

«معنویت» جامعه و «زال و صافی دین» آسان که در طول زمان به انحراف آلوده نگردد و ابزار قدرت بدستان نشود.

متفکران و ادیبان و هنرمندان و مبارزان و روحانیت راستین پاسدار معنویت خلق بدین معنی بود و هست که مانع از آن می‌گردد که اساس فرهنگ خلق، با اساس فرهنگ زورمندان یکی گردد یعنی زورپرستی اساس اندیشه و عمل مردم بگردد. مطالعه جریان تاریخی که اخلاق عمومی در ایران از روزگاران کهن تا امروز طی کرده است، بر ما روشن می‌سازد که حفظ روحیه نفی اخلاق زورپرستان، مجموعه آثار دینی و عرفانی و ادبی و فلسفی ما را تشکیل می‌دهد.

فرهنگ زورمندان، فرهنگی که تحصیل و به کار بردن زور اساس آن را تشکیل می‌دهد، همواره تمایل دارد که خود را جانشین فرهنگی بسازد که نفی زور و زورمداری اساس آنرا تشکیل می‌دهد. عامل وحدت کشور همین فرهنگ و همین معنویت است. این معنویت را می‌توان همان «نه» دانست که ملتی به نشان امتناع از تسلیم به قدرت خودکامه و همه گروههایی که می‌خواهند از راه زور خود را به جامعه تحمیل کنند، باید بگویند. راه را کوتاه می‌کنیم:

در جریان انقلاب، ملت ما به همه جلوه‌ها و دعوت‌های رژیم شاه «نه» گفت:

- حقوق‌های کلان می‌پردازیم و اضافه دستمزد می‌دهیم
- نه!
- آزادی می‌دهیم و ...
- نه!
- شما را به دروازه تمدن بزرگ می‌رسانیم
- نه!
- اسباب همه فسادها و لهو و لعب‌ها برای تباهی یک نسل فراهم می‌شد،
- و نسل بزرگ و دوران ساز ما می‌گفت: نه!
- پولهای نفت صرف ویران کردن اقتصاد کشور و بزرگ کردن دیوان‌سالاری و قشون و فراهم آوردن مقدمات مرگ یک ملت بزرگ می‌شد. پیش‌ساروی مرگ:
- نسل مسئولیت‌های بزرگ فریاد برآورد: نه!
- از جنبه سیاسی کشور در قدرت مسلط غرب جذب می‌شد. نه ارتش، نه دولت، نه مجلس، هیچکدام از خود رأی و اراده‌ای نداشتند. آنچه رژیم در ایران و منطقه می‌کرد به عنوان ابزار سلطه آمریکا می‌کرد، و:
- نسل کار و اندیشه با قوتی بی‌مانند گفت: نه، این زبونی و وابستگی را نمی‌خواهد.
- از جنبه اجتماعی، جامعه میدان تباہ ترین قشرها شده بود و غیر از راه روابط شخصی قدرت، راهی به تحصیل موقعیت نمانده و
- نسل تاریخ ساز، به این مقام و موقعیت‌های موهوم گفت: نه!
- از جنبه فرهنگی، هجوم فرهنگ زور در شکل و به نام فرهنگ غرب، به جان اندیشه و روان این ملت افتاده بود تا توان نه گفتن و ایستادگی علیه طاغوت را یکسره از میان ببرد، و
- نسل مسئول و پیشاهنگ ما، فرهنگ نه و معنویت کران‌ناپیدای فرهنگ اسلامی را در برابر آن قرار داد.

فریاد نه به رژیم شاه که ایران به اتحاد سر داد، رژیم شاه را از پای در آورد. این همان معنویت، همان فرهنگ است که در تاریخ طولانی کشور ما همواره پاسدار حیات ملی ما بوده است. تمام گردنکشان داخلی و سلطه‌گران خارجی که با دستگیری یکدیگر بساط زورگویی و استبداد سیاه خویش را در این کشور می‌گسترند، می‌کوشیدند این معنویت را از ملت بگیرند و به جای فرهنگ نه به طاغوت و آری به ضد طاغوت، فرهنگ خود را بنشانند. آنسان که مردم حتی تصور وجود ارزشهای دیگری جز ضد ارزشهای معرف زورپرستی را نیز نتوانند کرد.

رابط این وظیفه متفکران و روحانیان و اهل ادب و هنر در پاسداری

معنویت جامعه یا فرهنگ نفی خودکامگی با دو وظیفه اول در اینست که بدون این معنویت، بدون این عامل بنیادی وحدت، چگونه می‌توان از قانونیت و مشروعیت رابطه و قرار و قاعده‌های اجتماعی و نیز استقلال کشور دفاع کرد؟ به حکم منطق، منکر این واقعیت نشویم که مردم ما دارای خرد و وجدان و شعور اجتماعی و بنابراین فرهنگی هستند که با آن در تاریخ طولانی کشور ما، کشوری که همواره صحنه جنگ بوده است، به حیات خویش ادامه داده‌اند. اگر این فرهنگ نبود، ملت ما چگونه می‌توانست در صحنه دائمی جنگ زنده بماند؟

آن‌ها که از یکصد و پنجاه سال به این طرف از دو فرهنگ متضاد یکی فرهنگ اسلامی و دیگری فرهنگ زورپرستی شاهنشاهی، اولی را هدف حمله‌ها قرار داده بودند، جز اینکه ملت ما را خلع سلاح فرهنگی کنند و به حیات مستقل او پایان دهند، چه هدف دیگری تعقیب می‌کردند؟

در این دوران یکصد و پنجاه ساله که شاید از تلخ‌ترین دوره‌های تاریخ حیات ملی ما است، تمامی جنبش‌های خلق علیه استبداد و همزاد او سلطه خارجی انجام گرفته است. در واقع، نبرد، میان دو فرهنگ بوده است: فرهنگ خلق که زیست در معنویت یا برادری و برابری و رشد است با فرهنگ گروههای زورمدار که زیست در تباهی و فساد و تخریب یکدیگر است. جایگاه واقعی روشنفکر را، موضع او در یکی از این دو فرهنگ تشکیل می‌دهد.

و اینک با سقوط «رژیم شاهنشاهی» کدام یک از دو فرهنگ باید بماند و کدامیک باید از میان برود؟ نشانه‌هایی که هر روز به چشم می‌خورد حکایت از آن دارد که فرهنگ خودکامگی و زورپرستی نه تنها مقاومت می‌کند بلکه جا محکم می‌کند.

با توجه به موقع خطیر کشور، بر شماس‌های روشنفکران، بر شماس‌های هنرمندان، بر شماس‌های مجاهدان، بر شماس‌های انسان‌ها، که به انقلاب اسلامی جفا نکنید. حفظ مواضع شما در دوران مبارزه با رژیم شاه هنوز سخت ضرور است. در سنگر فرهنگ نه، معنویت بزرگ، با استقامت تمام بمانید. اعتقاد شما به این فرهنگ بایسته است و نه دفاع مصلحتی از این سنگر. به این اعتقاد برگردید، روشهای رژیم شاه هیچ با جایگاه تاریخی شما سازگار نیست. نه تنها با یکدیگر این روشها را بکار نبرید، چنان کنید که به تدریج بنیاد فرهنگ شرک، فرهنگ زورپرستی شاهنشاهی از بن کنده شود. بر شماس‌های علمای دین که بدانید روشهای شما در دوران مبارزه با رژیم شاه، که بیانگر معنویت اسلام بود، امروز بیشتر به کار خلق می‌آید. آن روشها را با روشهای دشمن عوض نکنید. جا و موقع فرهنگی خود را از دست ندهید. باور کنید که جهان در بحران فکری و فرهنگی است و سخت در انتظار پیامی نو. چرا این پیام، پیام اسلام نباشد؟

بر تو ای نسل گذشته و حال سوخته، بر تو است که به این واقعیت توجه کنی که جز در جهانگیر ساختن پیام انقلابی که ساخته‌ای، امید خلاصی نیست. در برابر توطئه‌ها، در برابر جنگ روانی، در برابر فلج اقتصادی، در برابر فلج اداری، در برابر ... باید استوار و نستوه بایستی. اما از همان سنگر فرهنگ «نه»، معنوبیتی که بیانگر وحدت و استقلال طلبی است باید بایستی، تکرار کنیم که مقاومت در برابر مشکلات امروز ایران، صبر ایوبی می‌خواهد. تو ای نسل بزرگ، ایوب زمان خود باش و به پیش بنواز.

راه پیامی امروز را آغاز یک سیر انقلابی بگردان و بدان، جا و محلی در تاریخ و حماسه مقاومت در برابر ضد انقلاب و تلاش پیگیر برای ساختمان جامعه توحیدی ببخش.

قوت وحدت

چهارشنبه ۲۷ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۲۴

ایران جلوه گاه وحدت بزرگ خلق مسلمان ایران شد. دشمن نوشته بود که ۷۵ درصد مردم ناراضی شده اند. مطبوعات «نیمه علنی» و «علنی دشمن، گمان می بردند می توانند به زور تکرار ناراضی را در مردم القا کنند. نسل آگاه و مسئول امروز ایران در نمایش بزرگ وحدت، معنویت بزرگ و امیدساز خویش را از نو نشان داد. ایران همان معنویت را، همان فرهنگی را از خود نشان داد که پیش از این بزرگترین مانع یعنی حکومت شاه را سرنگون ساخته بود. ملت مصمم ایران در راه پیمایی های دیروز، در آرامش دریا، طوفان اراده استوار خویش را به حفظ، به ادامه، و به پیروزی انقلاب برانگیخت. نشان داد که خیال دشمن یکسره خام است. وقتی ملتی خود انقلاب می کند، خود سرنوشت انقلاب را در دست می گیرد، خود را با رهبر انقلاب یکی می داند، ناراضی مفهوم خود را از دست می دهد. چهره های شاد و مصمم مردم، چهره هایی که نمایشگر همان معنویت پیروز و همان فرهنگ «نه» به طاغوت و آری به آزادی و استقلال در اسلام شدند. دلیل پیروزی انقلاب و امید به آینده آن، همین چهره های جوان، مصمم و پرامید و شیوه بیانی است که بکار می برد. راه پیمایی ها و اجتماعات دیروز نشان داد که تحریک ها و توطئه ها و دروغ پردازی ها نه تنها تأثیری را که دشمن انتظار داشته، بجای نگذاشته اند، بلکه پاک شدن صفت ها، بر استواری مردم به مراتب افزوده است. دشمن بار دیگر در محاسبه خود اشتباه کرد: توطئه ها و تحریک ها آن وقت مؤثر می شوند که دوست از دشمن مشخص نباشد و مردم ندانند چه می خواهند. امروز مردم می دانند چه می خواهند. از اینرو وحدت اسلامی و ملی ما را دشمن نمی تواند بر هم زند و تهدید کند. اما دوست، دوست نادان چرا! چرا که:

از چهار وظیفه بزرگ متفکران و علمای اسلام که در شماره های پیش برشمردیم، چهارمین وظیفه آن ها حفظ زلال و صافی اسلام بوده است. این وظیفه مشکل ترین وظیفه ها و در عین حال وظیفه اصلی همگان خصوص علمای دین بوده و هست. زیرا سه وظیفه دیگر در گرو انجام این وظیفه است. در حقیقت قدرت سیاسی و زورمندان همواره می کوشیده اند و می کوشند دین را مسخ کنند و آنرا به بیان کننده منافع و قدرت طلبی های خویش تبدیل کنند. همین فشار دائمی موجب شده است که نزد بخشی از روحانیان تمایل به انطباق با موقعیت های روز بوجود آید و کم و بیش در آراء فقهی مؤثر افتد. در مقابل این امر یک کوشش مستمر در جهت پاکسازی دین از سوی روحانیت راستین انجام گرفته است. آلوده شدن دین به عناصر قدرت طلبی و التقاط آن با فکر و روش زورمداری علاوه بر آنکه انجام سه هدف دفاع از قانونیت و مشروعیت و وحدت برای استقلال و معنویت را غیر ممکن می سازد، دین را به عامل تفرقه تبدیل می کند. توضیح آنکه دین وقتی زلال و یکدست است، بیاتر و ملاط وحدت می شود و وقتی عناصر فرهنگ زورپرستی در آن داخل می شوند، ابزار قدرتمندان خودکامه و عامل پراکندگی جامعه می گردد. از اینرو وظیفه رهبران دینی در حفظ زلال دین و مبارزه با تفکر دینی التقاطی بسیار سنگین است و هیچ نباید در انجام این وظیفه سستی کند. اگر دین، روش مبارزه با زورپرستی باشد، التقاط وقتی معنی پیدا می کند که بینش، و روش زورمداری جای بینش و روش مبارزه با زورپرستی را بگیرد.

بدینقرار، تا وقتی روشها و تفکر اسلامی، خالص اسلامی باشند، دین عامل وحدت، روش رشد و آزادی در استقلال می شود. در این حال هیچ نباید از توطئه توطئه گران و تحریک دروغ پردازان و اسلحه های در دست منافقان ترسید. اما وقتی:

- زور در حق همه بکار رفت و تنها روش معمول شد، دو عیب به هم می رساند: عیب نخست و بسیار بزرگ این است که نمی توان آنرا با قاطعیت درباره کسانی که جز زور هیچ زبانی را نمی فهمند، بکار برد. به سخن دیگر آن ها که دسته دارند و سر و صدا می کنند، نه تنها از این روش ضرر نمی برند، بلکه نفع بسیار نیز می برند چرا که زورپرستان، وقتی جز زور روشی نیست، پیروز شده اند و همه را از جنس خود ساخته اند. در این صورت عیب دوم بوجود می آید و آن از بین رفتن معنویت و در نتیجه

وحدت است. زور تنها در حق کسان و گروه هایی باید بکار برده شود که همه راه ها را بسته اند و جز از راه زور نمی روند. با اینها زور را به عنوان «وسیله»، با قاطعیت تمام باید بکار برد و گرنه، به تدریج حس مقاومت عمومی در برابر زورپرستان ضعیف می شود.

- وقتی بخواهند مشکلات عظیم را با راه حل های نامناسب با آنها حل کنند، در این صورت مشکل ها نه تنها از بین نمی روند بلکه پیچیده تر می شوند و حل آن ها باز هم دشوارتر می گردد. از اعتماد مردم نسبت به رهبری کاسته می شود و همین کاسته شدن از اعتماد است که جامعه را به مزرعه ای تبدیل می کند که در آن بذر اختلاف خوب، و زود می روید.

- وقتی بخواهند از وحدت مردم در جهت تحکیم موقعیت های شخصی از طریق جذب و دفع این و آن استفاده کنند. یا بعکس کسان ناپکدل با انقلاب را در رهبری انقلاب راه دهند.

- وقتی در میان صف واحد مسلمانان مسئول، گروه گرایی جدایی بر جدایی بیفزاید.

- وقتی به عنوان طلبکاری حق مستضعفان، عده ای بخواهند خود با گرفتن اموال و موقعیت های مستکبران رژیم سابق، جای آنان را بگیرند.

- وقتی هنوز حق مستضعفان بر عهده مستکبران و زورمندان باقی است. و بی خانمانی و صدها نگون بختی مستضعفان ادامه دارد.

- وقتی جامعه نه در ترکیب دستگاه های اجرائی و نه در تبلیغات، تغییر محسوسی را در مقایسه با گذشته حس نکند.

- وقتی هر کس و هر گروه بر اساس خود محوری یک مرکز تصمیم و قوه اجرایی بوجود می آورد و هرکسی به خود جرأت می دهد دولت را هیچکاره و خود را همه کاره بخواند.

- وقتی جوانان با استعداد، فراخور استعداد خویش، میدان نمی یابند و مسئولیت ها به کسانی داده می شود که در روابط شخصی قدرت جا و موقعی دارند.

- وقتی که حال و آینده نوبد بخش تغییرات بنیادی نیست.

- وقتی پیام دین زلال و یکدستی خود را از دست می دهد ... باید نسبت به وحدت اسلامی و ملی نگران شد و اختلاف را در چشم انداز زودرسی دید.

بدینقرار وحدت حالت نیست. و حالت پایدار نیست. وحدت در جریان مبارزه اجتماعی بر اثر ضعف و قدرت رهبری قوت می گیرد و یا روی به ضعف می نهد. وحدت از دشمن بسیار کمتر و از دوست بسیار بیشتر زیان می بیند. وحدت ساختنی است. وحدت وقتی ساختنی است و رو به رشد می گذارد که امور فوق ترک گفته آینده و مردم خود در حل مشکلات ابتکار عمل داشته باشند. مردمی که می توانند میلیون، میلیون به حرکت در آیند، چرا نمی توانند برای حل مشکلات خود به حرکت در آیند، مشکلاتی که جز با شرکت همین مردم حل شدنی نیستند؟ اگر به تدریج گروه ها و افراد در تصمیم و عمل، جانشین خود مردم بشوند، وحدت علت وجودی خود را از دست می دهد و اختلاف ها جای آنرا می گیرد.

قوت وحدت، وقتی که این قوت رشد می کند، در این است که می توان از گروه های بیرون مانده از وحدت پرسید چرا نمی خواهید در وحدت بزرگ مردم داخل شوید؟ معنویت بی همتای راه پیمایی وحدت به ما اجازه می دهد از اینها که دانسته و ندانسته به زبان انقلاب و به زبان موجودیت کشور توطئه می کنند بیسیم چرا در این معنویت صاف، معنویت ملتی که بدترین ستمهای تاریخ بشر را در دوران معاصر تحمل کرده و با وجود آن در فرصت اجتماع خویش، به صافی و بی غشی یک کودک، آغوش پر مهر خویش را به روی هر کس و هر گروه که بدو روی آورد، می گشاید، شرکت نمی کنید؟

از کینه توزی و برخورد لجوجانه با وحدت ملی، با استقرار آزادیها در زمینه بسط و توسعه دامنه استقلال چه سود؟ از دروغ برای سیاه کردن آن ها که در این آستانه منظرگاه وحدت شکوهمند مردم، شما را بدان می خوانند، چه سود؟ از «توطئه» را وارونه جلوه دادن چه سود؟ از قلم را در خدمت نابودی وحدت و در نتیجه نابودی ایران گذاشتن چه سود؟ از تحریک

تعصب‌ها و به برخورد کشاندن آن‌ها چه سود؟ از ... چه سود؟

به مخبران خارجی باوراندن که ایران در لب پرتگاه جنگ داخلی است چه سود؟ روزگار، شما را چندان معطل نخواهد گذاشت. اراده وحدتی که ملت ایران در روز تاریخی سه شنبه از خود نشان داد، غلط بودن این پیش بینی شما را مثل پیش بینی های دیگران (آنروزها که شعار شاه باید برود را خیال و وهم می دانستید) آشکار خواهد ساخت. نه عرب خوزستان و نه گرد کردستان و نه مردم هیچ نقطه ایران، به روی برادران خود اسلحه نخواهد کشید. در دریای وحدتی که ملت ما در جریان انقلاب بوجود آورده است، این موجهای کوچک که اغلب نیز از تحریک مایه می گیرند، جا برای مؤثر شدن این گونه تشبثات نمی گذارد. معنویت و فرهنگ اسلامی، قوت این وحدت، وحدتی چنین عظیم است. دشمن نمی تواند در دژ استوار این وحدت رخنه افکند، خطر در ضعف های درون دژ است، باید آن‌ها را از میان برد تا وحدت بارور گردد.

سی تیر

پنجشنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۲۵

تجدید خاطره روزهای تاریخی به سه گونه انجام می گیرد:

– به گونه کار پذیرانه به معنای زندگی در گذشته: وقتی مردمی در مبارزه اجتماعی پیش نرفتند، وقتی نتوانستند راهی به پیش پیدا کنند و کارشان به جایی رسید که نتوانستند سازمان خود را هم حفظ کنند و افراد شروع کردند به رها کردن سازمان و رفتن دنبال کار خود، گردانندگان سازمان های سیاسی که در کار خود فرو مانده اند، در یادآوری روزهای تاریخی اسباب بقاء برای خود دست و پا می کنند.

– به گونه فعال اما در جهت بر هم زدن وحدت و به قصد ایجاد قوه ای در برابر قوه متحدی که در میدان عمل مشغول درگیری با خود نظام یا بقایای آنست: غالباً دیده می شود کسانی و گروه هایی که در گذشته با یک جریانی دشمن بوده اند و در سراسر دوره فعالیتشان در صف مخالف این جریان بوده اند، ناگهان و بدون شرم و حیایی، جانبدار می شوند و هیچ فرصتی را برای ایجاد اختلاف و تضعیف جبهه واقعی ملی از دست نمی دهند. کسان و گروه هایی که در ۲۵ سال گذشته یک مشخصه مهم اعمالشان دشمنی با مصدق بود و ناگهان مصدق خواه شده اند، از این قماشند. اینان می خواهند از احساسات و زمینه مساعد عمومی نسبت به زورهایی که یادآور تلاش انقلابی خلق ما است بهره برداری کنند و برای خود نیروی اجتماعی و موقعیت کسب کنند.

– به گونه فعال اما در جهت تقویت بنیاد وحدت: این ترتیب، کار مردم اصیلی است که در دوران رشد حرکت انقلابی خاطره روزهای تاریخی را بمثابة نمایشگر تجربه پیروز وحدت، تجدید می کنند. در حقیقت تجدید خاطره تجربه ها، وقتی در این موقعیت و بدین قصد انجام می گیرد، از مؤثرترین کارها برای افزودن بر آگاهی ها و استقامت عمومی و تحکیم مبانی وحدت ملی است.

سی تیر تجربه ای است موفق که در جریان یکی از بزرگترین مبارزه های تاریخ ایران انجام گرفته است.

۱- نخستین قیام عمومی خلق ما علیه سلطنت پهلوی بود که با موفقیت نسبی روبرو شد. مردم می خواستند آزادی داشته باشند و بجای شاه قانون حکومت کند.

۲- این قیام در زمینه مبارزه به خاطر استقلال یعنی در زمینه مبارزه برای ملی کردن واقعی نفت انجام گرفت. مردم استقلال ملی می خواستند یعنی می خواستند عوامل سلطه خارجی (و در نتیجه همزاد داخلی او استبداد سلطنتی) را از بین ببرند.

۳- این قیام در وحدت خلق انجام گرفت و بیانگر این وحدت، اسلام بود. اگر قیام موفق مردم این سرزمین را یک بیک در نظر بیاوریم، می بینیم همواره اسلام بیان کننده وحدت عمل بوده و همواره ضد اسلام عامل اختلاف و به شکست کشاندن این قیام ها بوده است. می بینیم پس از شکست باز اسلام بوده است که اختلاف ها را به وحدت تبدیل کرده و از نو ملت را به سوی تجربه موفق دیگری رهبری کرده است.

۴- در این قیام، شعار یکی شد، جامعه، فرهنگی را می خواست که ابتکار عمل را حق او بشناسد و خود این فرهنگ، از این ابتکار حاصل گردد. در سی تیر مردم کشور در اسلام متحد شدند و موفق شدند رهبر نهضت ملی دکتر محمد مصدق را از نو به حکومت برسانند. اما از فردای سی تیر بجای از میان بردن ضعف های داخلی جبهه اسلامی و ملی، بعکس به دشمن میدان داده شد که از تجربه سی تیر درس بگیرد و تمامی کوشش خویش را وقف ویران کردن بنای وحدت بگرداند.

جریانی که سی تیر را به ۲۸ مرداد رساند، معلوم کرد که دشمن با چه مهارتی از ضعف ها بهره برداری کرد و با رشد دادن آن ها وحدت کاملی را که در سی تیر تجلی کرد به اختلاف کامل تبدیل و با توطئه مشترک عمال داخلی و سیا و انتلیجنت سرویس، دولت نهضت ملی را سرنگون ساخت. از فردای سی تیر، تا ۱۵ خرداد و از آن زمان تا سال ۵۷، تمامی ائتلاف ها که در خارج اسلام انجام گرفتند، ناکام شدند:

– در سالهای ۴۲-۳۹ عده ای با شعار «بدون مذهب، ولو ده سال دیرتر» بر تشکیلات جبهه ملی، دست یافتند. کار جبهه را به شکست کامل کشاندند و به دنبال زدوبندهای خود با رژیم شاه رفتند. و عجب آنکه به قرار مسموع از نو به نام همان جبهه وارد عمل شده اند!!

– پس از ۱۵ خرداد، به نام اینکه در ۱۵ خرداد رهبر اسلامی، مردم را بدون تدارک مقدمات به میدان کشانده است، باز کوشش شد در خارج اسلام نیرو فراهم کنند و با رژیم درگیر شوند. کار ایجاد عقده را بجایی رساندند که در سازمان های داخل و خارج کشور هر جا توانستند مسلمان ها را رانندند و به خیال خود یکه تاز میدان شدند. این کوشش های غیر واقع بینانه که امروز اسناد و مدارک بی شمار معلوم می کند گرداننده اصلی آن ساواک بوده است، به شکست کامل انجامید.

از نو ملت ما در اسلام متحد شد و رژیم شاه را با همه یال و کوپال سرنگون ساخت.

و باز ...

چرا همه تجربه ها به یک نتیجه انجامیده اند؟ برای آنکه اسلام و رهبری اسلام چهار وظیفه اساسی را که قوام و دوام حیات ملی بدان هاست، بر عهده دارد. این چهار وظیفه همانطور که پیش از این شرح کرده ایم عبارتند از:

– وظیفه دفاع از منزلت یا حقوق و تکالیف ثابت و متکی به قانون. چنانکه تصمیمات خودکامه قدرت سیاسی حاکم نتواند این حقوق و تکالیف را متزلزل کند: حکومت قانون

– وظیفه دفاع از وحدت ملت در مقابل قدرت خودکامه حکومت و بخصوص دشمن خارجی: پاسداری استقلال

– وظیفه دفاع از معنویت یا فرهنگ خلق و جلوگیری از نفوذ عناصر فرهنگ گروه های حاکم در فرهنگ ضد زور و ضد قدرت خودکامه خلق

– دفاع از خلوص دین که بدون این وظیفه، سه وظیفه پیشین غیر ممکن می شود و متضمن پرهیز از چهار بالای اجتماعی بزرگ است:

– دین التقاطی مایه اختلاف و پراکندگی می شود و تجربه همه زمان ها و زمان خودمان دلیل بارز آنست.

– دین التقاطی تداوم وظیفه های دین را از بین می برد و به تدریج آنرا کدر می کند. و وقتی دین که اساس فرهنگ مبارزه مداوم است، که رشد، تداوم مبارزه غیر ممکن می شود.

– دین التقاطی، صف بندی مردم و گروه های حاکم همدست دشمن خارجی را از میان می برد و به تدریج التقاط، خود دین را عامل

- دین التقاطی، به تدریج خود دین را بمثابه کارمایه ساز حرکت انقلابی از میان می برد و گروه های مبارز و دست آخر تمامی جامعه را ناگزیر می کنند که در پی بیان تازه ای بروند. تجربه دو قرن اخیر نباید جای تردید برای ما گذاشته باشد که کوشش ها برای التقاط جز زیان بار نیاروندند و زمینه ساز آمدن و مستقر شدن «ایدئولوژی ها» ی غربی شدند. آن ها هم کاری از پیش نبردند و از نو با رهبری امام خمینی تمایل به خالص کردن اسلام پیدا شد. این تمایل، هم در جهت پاک کردن اسلام از بار سنگین عناصر غیراسلامی که طی قرون گذشته رخنه کرده اند، و هم در جهت زدودن عناصر فرهنگ ستمگر سلطه گران غربی (که با عناصر فرهنگ مبارزه مردم غرب هیچ یکی نیست) بروز و ظهور کرد.

و آیا زمان پند گرفتن از تجربه ها نرسیده است؟ آیا نباید با توجه به موقعیت کشور و ملاحظه این واقعیت که تمامی حرکاتی که در خوزستان و کردستان و ترکمن صحرا و ... انجام می گیرند و اسباب ضعف وحدت مردم این سرزمین را فراهم می آورند، از خارج اسلام مایه می گیرند و از قطب های به ظاهر متضاد، آغاز حرکت می کنند و در یکی می ششوند، عبرت گرفت؟ آیا توطئه هایی که در ماه های بعد از پیروزی انقلاب انجام گرفته است آشکارا نمی گویند که ریشه در طرز فکری دارند که غیراسلامی و گاه ضد اسلامی هستند؟ آیا تا این زمان هیچ طرز فکری توانسته است این ۴ وظیفه اساسی اسلام را در این کشور انجام دهد؟ آیا ایدئولوژی هایی که با وضعیت کشور تناسب ندارند می توانند این وظایف را انجام دهند؟ آیا اگر می توانستند، تابحال نباید از عهده این مهم برآمده بودند؟ آیا یک قرن و بیشتر تجربه شکست «ایدئولوژی» هایی که وارد کشور شده اند و خواسته اند واقعیت را با خود سازگار کنند کافی نیست؟ آیا همچنان باید با واقعیت لجبازی نمود و بدان دهن کجی کرد؟ آیا زمان آن نرسیده است که با فرهنگ بارور اسلام آشتی کرد؟ آیا زمان آن نیست که فرصت سی تیر و فرصت های نظیر آن، دیگر فرصت بروز کینه های کور که اغلب گروه های قدرت طلب و حاکمیت طلب از خود بروز می دهند، نگردد؟ آیا نباید این فرصت را دست کم برای آشتی با واقعیت مغتنم شمرد؟ آیا بهتر نیست که تجربه پیروز وحدت دست آویز ایجاد اختلاف نگردد و این روزها همچنان برای تجدید خاطره پیروزی هایی که ره آورد وحدت اند مغتنم شمرده شوند؟

«نظریه» و «اجراییه» یا انقلاب و دولت

شنبه ۳۰ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۲۶

آقای نخست وزیر پنج شنبه شب بهنگام صحبت از تغییراتی که در هیأت دولت داده است، علت کار خود را لزوم تلفیق نظر و عمل، و ادغام شورای انقلاب و دولت گفت. اساس استدلال اینست که شورائیان چون در «امور اجرایی» دست در کار نیستند و دستی از دور بر آتش دارند، بدون توجه به اشکالات، تمایل به تصویب طرحهای انقلابی دارند و مشکلات اجرایی آنرا در نظر نمی گیرند و چپ و راست هم انتقاد می کنند. وقتی عده ای از شورای انقلاب در هیأت دولت و عده ای از هیأت دولت در شورا عضو شدند، «نظریه» و «اجراییه» بهم نزدیک می شوند و کارها در مجرای صحیح می افتند.

و حق آنست که اینگونه تلفیق و سازش دادن نظر با عمل جز التقاط نیست، و طبیعی است که گره از مشکل کار باز نمی کند. چرا که هر «نظریه» ای «اجراییه» متناسب با خود را می خواهد. و گرنه اگر فرض کنیم اجرایی یعنی دستگاه بجا مانده از رژیم شاه سابق همانست که هست، ناچار حاصل این نزدیک کردن «نظریه» و «اجراییه» منطبق کردن نظریه با اجراییه می شود. و این امر عقب نشینی آشکاری است.

یک بیماری بزرگ سیاست ایران، گروه بازی است. از آنجا که همواره

سر نخ کارها در دست کسانی بوده است که در شبکه گسترده روابط شخصی نقش فعالی داشته اند، این بیماری همه گیر شده است. گروه های کوچک و بزرگ بوجود می آیند و سرخ ها به دست افراد معدودی می افتد. این افراد هرکس را که به سازش رفقید بر می کشند و اگر نرقصید از دور خارج می کنند. جوهر و صبر و استقامت بسیار می خواهد تا که کسی امام خمینی بشود و بتواند گروه بازان را کنار بزند و دست در دست مردم بگذارد و ضربه ها بخورد و تحمل بیاورد تا خلقی را به حرکت آورد. مشخصه بارز دسته بازی اینست که همواره لیاقت و شایستگی قربانی وابستگی های گروهی می شود. آن ها که وابسته اند جای آن ها را که لایق اند می گیرند. و کسانی که حوصله «درد سر» نداشته باشند و بخواهند همه قبولشان داشته باشند، ناگزیر از اتخاذ نظر صریح و قاطع (مگر در مواردی که مورد قبول عموم دسته ها باشد) خودداری می کنند. این کسان چون نقش فتر را میان گروه ها بازی می کنند، تا وقتی سرانجام بر خوردها معلوم نشده است، همه آن ها را قبول دارند ولی همینکه دعواها طی شد، رها و ساقط خواهند شد.

قوه اجرائی در ایران، یا در دست زورگویان بوده است و یا در دست کسانی که موضع معینی نداشته اند و تا دعواها میان دسته ها طی بشود، سر کار می مانده اند. آیا انقلاب نباید این بیماری کشنده را علاج کند؟ آیا نباید زدوبندهای سیاسی از بین بروند؟ آیا هنوز باید از یک طرف مثلاً آمریکا را دشمن اصلی شمرد و خود را قهرمان مبارزه با آن خواند و از سوی دیگر با کسانی که «همکاری با آمریکا» و بیشتر از این را لازم می دانند، در یک جوال رفت؟ بر مردمی که نمی خواهند اسباب دست بازی های گروه ها بشوند، واجب است که این روزها در فهرستهای اسامی که به مناسبتهای گوناگون منتشر می شوند، با دقت نظر کنند، باشد که شگفتی بر شگفتی شان بیفزاید و پی به بزرگی بیماری ببرند.

به گمان ما دولتی که مدعی انقلاب است نباید بنای کار خود را بر ضرورت تن دادن به این بیماری بگذارد. ملت این گروه بازی های را عقب زده است و در مخالفت کامل با «نظریه» ها و «روشها»ی این گروه بازان، به پیش تاخته است و در میان بهت و حیرت مبتلایان به این بیماری ها، انقلاب اسلامی ایران را در مرحله اول آن پیروز گردانده است. یک دولت انقلابی در نظر و در روش باید معرف این ملت باشد. باید «اجراییه» از «نظریه» ای که انقلاب حاکم کرده است پیروی کند و نه بعکس، اگر آنچنانکه به اصرار خواسته می شود، نظریه از اجراییه پیروی کند (بگذریم از اینکه محال است) بناگزیر، آن بیماری مزمن نه تنها علاج نخواهند شد، بلکه شدت نیز پیدا خواهد کرد.

دولت انقلاب باید بر وحدت ملت تکیه کند و برای اینکه وحدت ملت از

بین نرود باید:

۱- استقلال کامل کشور را از سلطه خارجی، زمینه اصلی کار خویش قرار دهد. این امر شرط و شرط اصلی حفظ وحدت ملی است. اسلام این وظیفه بزرگ را همواره انجام داده است و پیروزی انقلاب اسلامی برای هیچکس جای تردید نمی گذارد که اگر روابط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی میان سلطه گران خارجی و ایران از بنیاد تغییر نکنند و گروه های اجتماعی متکی به سلطه خارجی منحل نشوند، وحدت مردم دوام نخواهد جست و با از بین رفتن وحدت مردم، انقلاب نابود می شود.

۲- حکومت قانون مستقر بشود: همانطور که به دفعات نوشته ایم آزادی جز با استقلال به دست نمی آید و در این کشور اگر پس از قرنهای و قرنهای، زمان حکومت قانون اسلام فرار رسیده باشد، باید مراکز متعدد تصمیم گیری و همه فوق قانونها از بین بروند و باز همچنانکه در سرمقاله های گذشته خاطر نشان ساختیم، این امر از جمله در گرو رفتار دولت است که دیگر از عنایت به ایجابات انقلاب غافل نماند.

۳- باید جامعه ما از فرهنگ زور یا فرهنگ شاهنشاهی پاک گردد. اگر این فرهنگ از میان نرود و خصوص بر «دستگاه های اجرایی» حکومت داشته باشد، رابطه جامعه و قوه مجریه عوض نخواهد شد و کشور عرصه گروه هایی می شود که در ظاهر در قطب مخالف یکدیگر قرار دارند، اما در

واقع از یک جنس هستند. یک نظریه وضع واقعی کشور بر همه معلوم می‌کند که گروه‌های قشری و به معنای درست کلمه ارتجاعی آن‌ها هستند که مسئله نجات ایران از سلطه خارجی برایشان مسئله‌ای فرعی و مسئله‌به قدرت رسیدن خود، برایشان مسئله‌ای اصلی است. انقلاب اسلامی ایران چون مردم نخواستند بار دیگر فریب عناوین «انقلابی» و «مترقی» و ... را بخورند، پیروز شد.

چه وقت فرهنگ انقلاب، اساس کار می‌شود و دولت چه وقت این نظر را، این فرهنگ را که ره آورد انقلاب ما است ضابطه ترکیب خود و وظیفه قوه اجرائی می‌کند؟ در این وقت است که تغییر واقعی در جهت انطباق دولت با انقلاب انجام گرفته و دولت خود اسباب قوام و دوام وحدت ملی گشته است. وگرنه، نارسائی‌ها بزرگتر می‌شوند، عجز دولت بیشتر می‌شود و مراکز تصمیم‌گیری متعددی می‌گردند و دست دشمن برای وارد کردن ضربه‌های مرگ بار بازتر می‌گردد.

۴- هیئت دولت باید یکدست باشد. ترکیب آن باید معرف وحدت اسلامی مردم باشد. اگر ترکیب، ترکیب التقاطی باشد، یعنی معجونی از نظرهای متضاد و استعدادهای نابرابر گردد، در عمل هماهنگی بهم نمی‌رسد و نخواهد رساند. و دولتی که باید با بزرگترین مشکلات دست پنجه نرم کند، خود در عمل بر آنها می‌افزاید و خواهد افزود. یک نمونه برای روشن کردن اهمیت و ضرورت همکاری در هماهنگی و طرد التقاط کفایت می‌کند: افزایش دستمزدها و حقوق‌ها، در بازار مؤثر می‌شود، در واردات مؤثر می‌شود، در قیمت‌ها مؤثر می‌شود، در سیاست بانکی مؤثر می‌شود، در کم و کیف صنعت و انواع خدمات مؤثر می‌شود، و در مهاجرت از روستا به شهر مؤثر می‌شود و ... بنابراین، تصمیم در اینباره نمی‌تواند فردی باشد. همینطور اتخاذ یک سیاست در زمینه اندازه اعتبارهای بانکی و رشته‌هایی که این اعتبارات به آنها داده می‌شوند، در همه زمینه‌ها مؤثر می‌شود.

چگونه یک گروه با نظرهای گوناگون و گاه متضاد، می‌تواند این امور را تصدی کند؟ خصوصاً که هر یک از افراد این گروه، در قلمرو اختیارات خود همانطور که در رژیم سابق معمول بوده است، تصمیم بگیرد و به اجرا بگذارد؟ اگر دولت در نظریه راهنمای خود و در روش کار خود موافق چهار ضرورت بالا تغییرات بایسته را بدهد، در جهت انطباق با انقلاب تحول کرده است. وگرنه این تغییر و هر تغییر دیگری، بیشتر از یک تغییر صوری نیست و نخواهد بود.

نگارنده، از بدو ورود به ایران، بر آن شد، که در «تار عنکبوت» روابط شخصی گروه‌ها نیافتد و تمام هم خود را وقف پاسداری از وحدت ملت در اسلام کند. از ابتدا در جهت ایجاد یک جبهه اسلامی معرف ۴ امر فوق عمل کرده است. هیچگاه حاضر نشده است حقیقت را قربانی مصلحت کند و هیچگاه برای آنکه به این و آن گروه «برنخورد»، از گفتن آنچه حق یافته، خودداری نکرده است. بر این باور بوده است که این جبهه اسلامی را نمی‌توان از راه نگفتن ضعف‌ها و یا واگذاشتن میدان برای گروه‌هایی که پیش از انقلاب بوده‌اند و بیراهه رفته و ناکام شده‌اند، بوجود آورد. چه دلیلی بر درستی این رفتار بهتر از این که: این گروه‌ها بجای آنکه بر درستی نظر و روش خود در گذشته و حال تکیه کنند، بر سوابق و ضرورت به حساب آوردشان، تکیه می‌کنند. غافل از آنکه برای نیروی سیاسی آن نیست که دیگران «به حسابش» بیاورند و اگر نیاورند با توسل به روش‌های تخریبی خود را تحصیل کند، بلکه آنست که در نظر و اجرا تصحیح‌پذیر باشد و مردم کشور را به صحت نظر و درستی روش خود مطمئن گرداند تا مردم آنرا به حساب آورند.

با توجه به امور فوق، در چند نوبت دعوت به همکاری را نپذیرفت. و بار آخر که آقای نخست‌وزیر دعوت به همکاری کرد، مسائل مطروحه در بالا را با ایشان در میان گذاشت و تنها قبول کرد که بدون شرکت در دولت، تصدی اصلاح انقلابی نظام بانکی را عهده دار شود، به خصوص که خود در تهیه طرح ملی کردن بانک‌ها شرکت داشت. و حال نیز، با آنکه آقای نخست‌وزیر خلاف آنرا گفته‌اند، بر نظر خویش باقی است و از شرکت در دولت معذور

است. دلیل خودداری از شرکت در دولت علاوه بر امور فوق، اینست که تصور کردم برای تهیه یک قانون اساسی اسلامی مترقی متناسب با رشد و تکامل یک جامعه جوان انقلابی، شاید حضور اینجانب در مجلس بررسی قانون اساسی بی‌فایده نباشد.

خودمختاری، بهانه توطئه؟!!

یکشنبه ۳۱ تیرماه ۱۳۵۸، شماره ۲۷

از روز استقرار دولت موقت جمهوری اسلامی، در کردستان و ترکمن صحرا و خوزستان گروه‌های سیاسی به ایجاد حادثه‌های خونین پرداخته‌اند. در کردستان سعی در تصرف پادگان‌های نظامی و ژاندارمری و شهربانی کرده‌اند و می‌کنند. دست‌آویز این توطئه‌ها اینست که حق خودمختاری به رسمیت شناخته نشده است. وقتی پیش‌نویس قانون اساسی منتشر شد، قیل و قال به راه انداختند که در این پیش‌نویس کلمه «خودمختاری» به کار نرفته است! عده‌ای هم در تهران ظاهراً باید هیچ فرصتی را برای بهره‌برداری‌های دسته‌ای از دست ندهند. اینها هم که معلوم نیست از چه وقت طرفدار «خودمختاری» شده‌اند، با قربانی کردن آشکار مصالح کشور در دامن زدن به این قیل و قال شرکت کردند

فرض این بهانه‌گیرها اینست که مردم عادی سر از هیچ چیز در نمی‌آورند و همینکه کلمه خودمختاری در قانون اساسی نیامده، کافی است که مردم را تحریک کرد و زمینه مستعد را برای توطئه‌ها فراهم ساخت. اینک ببینیم در کشورهایی که بنا بر قانون اساسی‌شان، فدرال هستند، چه اموری در قلمرو حکومت مرکزی قرار می‌گیرد تا معلوم شود بقیه امور کدام‌ها هستند و آنها را در قلمرو اداره محلی قرار داد. در قانونهای اساسی اتریش و آلمان و روسیه این امور در قلمرو کار دولت مرکزی قرار می‌گیرد:

- ۱- حفظ سرحدات کشور و امور دفاع ملی
 - ۲- برقراری سازمان اداری واحد برای مراجع قانونی قدرت
 - ۳- قانون‌گذاری واحد برای همه کشور
 - ۴- اجرای سیاست واحد اجتماعی و اقتصادی. پدید آوردن یک مجموعه اقتصاد به صورت اقتصاد ملی پویا و مستقل
 - ۵- تنظیم و تصویب بودجه واحد دولتی
 - ۶- تأمین امنیت کشور
 - ۷- سیاست خارجی و نمایندگی ملت در روابط بین‌المللی
 - ۸- حل و فصل مسائل دیگری که به تمام نقاط کشور راجع می‌شوند
 - ۹- اجرای قانون اساسی
 - ۱۰- حفظ تمامیت ارضی کشور و استقلال آن
- حال اگر این امور در قلمرو صلاحیت دولت مرکزی قرار می‌گیرند و معنی خودمختاری اداره امور هر ناحیه در غیر حدود بالا است، در متن پیش‌نویس قانون اساسی اداره همه امور محلی در اختیار شوراهای گذارده شده است:

- ۱- اصل شورا هم در قانون اساسی پذیرفته شده است و هم قانون تشکیل شوراها به تصویب شورای انقلاب رسیده است.
- ۲- درباره دین و فرهنگ خودمختاری پذیرفته شده است.
- ۳- نظارت شوراها بر دخل و خرج و برنامه‌گذاری پیشرفت اقتصاد ناحیه‌ای، پذیرفته شده است.
- ۴- در عین رعایت وحدت اداری کشور (که به شرح فوق در همه قوانین اساسی فدرال در صلاحیت دولت مرکزی است) اجرای تصمیمات شوراها از سوی مقامات اداری تضمین شده است.
- ۵- آموزش و پرورش و امور بهداشتی در حوزه صلاحیت هر منطقه قرار گرفته است.

۶- حق داشتن و به کار بردن زبان محلی قبول شده است.

حال خوب است بگویند آیا مقصود بهانه جویی برای حادثه آفرینی است که به کلمه «خودمختاری» جسیدیده اند یا به راستی خواهان خودمختاری اینست که صلاحیت های دهگانه بالا را برای دولت مرکزی قبول دارند، برای شوراهای محلی جز امور ششگانه بالا که در پیش نویس قانون اساسی گنجانده شده اند، باقی نمی ماند.

چرا نمی نویسند و نمی گویند آن خودمختاری که می خواهند، چیست؟ در مسافرت هایی که مقامات مسئول در شورای انقلاب و دولت به نقاط مختلف کرده اند، جانبداران خودمختاری، کلمه خودمختاری را نمی خواستند. خودمختاری را می خواستند و توقعاتشان حتی کمتر از موارد بالا بود. اگر حدود خودمختاری آنقدر وسیع است که مسئولان محلی باید امور دهگانه بالا را هم تصدی کنند، اسم این را «خودمختاری» نمی گذارند، «تجزیه طلبی» می گذارند. ممکن است بگویند خارج از امور دهگانه بالا، امور دیگری هست که در زمره امور ششگانه موضوع صلاحیت شوراهای نیامده اند. حرفی نیست، بهتر است این امور را برشمرند تا مجلس خبرگان آن ها را نیز وارد در حوزه صلاحیت شوراهای محلی بکنند.

بدینسان جای تردید برای خواننده نمی ماند که هیچ غرض و مرضی در کار نبوده است. موافق توقعاتی که مردم هر محل اظهار کرده اند و ضرورت های وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور آنهم در کشوری که از هر سو در محاصره ابرقدرت هاست و دهها رشته وابستگی، استقلالش را از میان برده است، پیش نویس قانون اساسی تهیه گردیده است. خوب است آن ها که هیچ بهانه ای را از دست نمی دهند کمی هم به موقعیت کشور و سرنوشت وطن بلاکشیده ما بیاندیشند. بهتر است کلی گویی ها را به کنار بگذارند و بگویند حوزه صلاحیت دولت مرکزی کدام است و چه اموری خارج از آن می ماند که باید در عهده مسئولان منتخب محلی قرار بگیرد.

یقین است که هیچ مرامی چون اسلام جانبدار خودمختاری واقعی نیست و باز یقین است که هیچ قومی خواهان تجزیه نیست و یقین است که برای توطئه گران خودمختاری بهانه ای بیش نیست و یقین است که تا وقتی دولت انقلاب دفاع از انقلاب و مقابله قاطع با توطئه گران را وظیفه اول خود نداند، توطئه ها روزافزون می شوند و موجودیت انقلاب و کشور را به خطر می اندازند. در هیچ کشور، هیچ نیروی انقلابی، به گروه های توطئه گر اجازه نداده است هر روز توطئه جدیدی تدارک نکنند. در دوران مصدق، همین توطئه ها اسباب ضعف قیام ملی را فراهم آوردند و کار به ۲۸ مرداد کشید. همانطور که در بحث های پیش روشن کردیم، این توطئه ها جز به سود امریکا تمام نمی شود

اگر آنچه می گویند از روی صدق و عقیده است، چرا فرصت بحث را مغتنم نمی شمارند؟ چرا نظر خود را بطور روشن درباره تمامیت ارضی کشور و حاکمیت ملی و در نتیجه موارد صلاحیت دولت مرکزی روشن نمی کنند، تا معلوم شود حدود خودمختاری کدامند؟ در شماره آینده درباره توطئه ها و زمینه رشد آن ها و عوامل دست اندرکار صحبت خواهیم کرد.

توطئه ها و سؤال ها

دوشنبه ۱ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۲۸

وقتی کار به برخورد های خونین می کشد، لاجرم اگر هر دو طرف مقصر نباشند، لاف لاف یک طرف مقصر است: در اینجا بنای ما بر این نیست که درباره صحت و سقم نظریه تضاد بحث کنیم. فرض می کنیم یک «تضاد اصلی» وجود دارد و بسیاری «تضادهای فرعی». حال می پرسیم تضاد اصلی کدام است؟ آیا تضاد اصلی امروز ایران تضاد با سلطه طلبی دو ابرقدرت آمریکا و

روسیه نیست؟ اگر این تضاد، تضاد اصلی است، پس آنرا حل نشده رها کردن و دنبال تضادهای فرعی رفتن، آب به آسیاب امپریالیسم ریختن است و به قول مائو نظریه پرداز این نوع «تضاد اصلی و تضاد فرعی» این کار «کار مرتجعین و عوامل امپریالیسم است». چه کسانی و چرا تضاد اصلی را رها می کنند و هر روز یک حادثه می آفرینند؟ اینرا بدانند که یک دلیل بزرگ پیروزی انقلاب ایران این بود که مردم و روشنفکران مسئول، نخست عقیده حقارت خود را علاج کردند. دیگر القاب «مرتجع» و «قشری» و «انحصارطلب» (اصطلاحاتی که متخصصان جنگ روانی ساخته اند) ... تأثیر خود را از دست داده اند. امروز، اصالت سنج، واقعیت ها است و موضوعی که هر گروه در قبال آن ها اتخاذ می کند. آن ها که می دانند چه می کنند، با حادثه آفرینی خیانت می کنند. آن ها که نمی دانند و در ایجاد حادثه ها شرکت می کنند، جز با فریب ایدئولوژیک، جز با مقدس جلوه دادن زور، جز زور را تنها وسیله حل تضادها جلوه دادن، و جز تضادهای فرعی را به جای تضاد اصلی قبول کردن، چگونه تنها به این کارها که ارتجاعی ترین کارهاست، تن در می دهند؟

آنها که با تاریخ فاشیسم آشنا نیستند، می دانند که دستیار بزرگ کسانی که از راه توطئه و تحریک خود را به جامعه تحمیل می کنند، دو دسته اند: الف- «بیطرف ها». آن ها که از بیم مورد قبول همه نشدن، در جایی که باید اظهار نظر کنند و با قاطعیت موضع بگیرند، چنین نمی کنند. در نتیجه زورمداران خود را در پوشش این افراد قرار می دهند و با ایجاد تردید در مردم، موضع ضعیف را تصرف می کنند و پیش می آیند. ب- زورمدارانی که مخالف آن ها نیستند. اما مثل آن ها باور دارند که جز زور، هیچ راه حل دیگری وجود ندارد و باید هم آنرا بجا و بیجا به کار برد. اینها هستند که میتینگ ها را بهم می زنند و به کارهای «سراسر زدو خورد» سرگرم می شوند. با وجود این گروه ها، برای کسانی که می خواهند خود را به جامعه تحمیل کنند، بهانه پیدا کردن بسیار آسان می شود. حتی اغلب دیده می شود دسته اول از خود «محرک» و «آژیتاتور» می سازند و به حمله وادار می کنند.

وقتی بر این رفتارها، عدم قاطعیت دولت در برابر توطئه چینان را می افزایشیم، مساعدترین محیط ایجاد جو دائمی تحریک و جنگ روانی فراهم می شود. با توجه به مطالب فوق، از آن ها که چه با تبلیغات دروغ و چه با «عملیات نظامی» در کردستان و خوزستان و ارومیه و گنبد و لار و بلوچستان و تهران و ... توطئه از پس توطئه تدارک می بینند، می پرسیم:

۱- آیا به نظر آن ها «تضاد اصلی» با امپریالیسم حل شده است و حالا نوبت به «تضادهای فرعی» رسیده است؟

۲- آیا زور و قهر تنها روش بکاربردی است و اگر اینطور است آنرا در تمام موارد باید به کار برد؟

۳- اگر فرض کنیم به کار بردن زور برای شکستن حصار «انحصارطلبی» است، نباید فکر کرد که «انحصارطلب» ها هم ناگزیر زور را در کار خواهند آورد و آیا به نظرشان، این زور آزمایی به سود ایران بعد از سرنگونی رژیم است؟

۴- اگر فرض کنیم «مذهبیون متعصب» تحریک می کنند و شما فقط از خود دفاع می کنید، چرا با توجه به «ایدئولوژی علمی» که مدعی داشتن آن هستند، صادقانه به سراغ نیروهای صادق نمی روید تا به موقع از انجام توطئه جلوگیری شود؟

۵- اگر ایادی رژیم سابق این توطئه را جور می کنند، شما چرا در دام می افتید و در جهتی عمل می کنید که آن ها می خواهند؟

۶- و اگر اصل را بر تقسیم تضادها به تضاد اصلی و تضادهای فرعی می گذارید، چرا برخلاف اصل جود علمی کنید؟

۷- آیا برای شما، اگر راست بگویید، نباید فرصت موجود، فرصت تبلیغ باشد؟ آیا بهتر نیست به جای کارزار تبلیغاتی سراسر دروغ و تحریک و اتهام و برجسب، فرصت های بحث آزاد بر سر مسائل اساسی ایجاد کنید و اگر هم خود این فرصت ها را ایجاد نمی کنید، از فرصت هایی که ایجاد می

شود، استفاده کنید؟

۸- فکر نمی‌کنید با جو دروغ و اتهام و برچسب از سوئی و جو تحریک و اغتشاش از سوی دیگر، سرانجام تنها یک روش بر جا می‌ماند و آن روش قهرآمیز است؟ اگر فرض می‌کنید باید کار را به درگیری کشاند، فکر می‌کنید این درگیری‌ها به سود امپریالیست‌ها تمام می‌شود یا «نیروهای انقلابی»؟ اگر به سود امپریالیست‌ها تمام می‌شود، چرا در آنها شرکت می‌کنید و اگر به سود «نیروهای انقلابی» است، چرا ضرورت آن را به مردم حالی نمی‌کنید؟

۹- آیا نباید آن‌ها که خود را صادق می‌دانند و تجربه دوره مصدق را پیش رو دارند، در برابر این روشها، با قاطعیت بایستند؟ اشاره ما به آنهاست که رهائی رنجبران را مرام خود قرار داده‌اند.

۱۰- در کردستان و نقاط دیگر، می‌روید و افرادی را که یا در فسادهای رژیم سابق شرکت داشته‌اند و یا با ساواک همکاری داشته‌اند و دهها سند بر سوابق سپاهشان در دست دارید و در دست داریم، می‌یابید و آن‌ها را در نقش پوشش و «بیطرفی‌های قلابی» مورد استفاده قرار می‌دهید. و پیش خود می‌گویید اگر خود خواستند دست به ترکیب آن‌ها بزنند، کارزا تبلیغاتی به راه می‌اندازیم. و راه هم می‌اندازید. آیا این همکاری‌ها با صداقت انقلابی سازگار است؟ و گمان می‌کنید این شیوه‌های فاشیستی را می‌توان همچنان ادامه داد؟

هنوز جا دارد که سؤال‌های دیگری طرح کرد اما همین ده سؤال به عنوان اتمام حجت کافی است. ما این سؤال‌ها را با کمال صراحت و با همه صداقت انقلابی طرح می‌کنیم و در صورتی که گروه‌های دست‌اندرکار پاسخ بدهند، عیناً و همراه پاسخ خود چاپ می‌کنیم. و یا اگر بر سر آن‌ها آماده شرکت در میز گردی باشند، آنرا نیز می‌پذیریم و مباحثات را برای اطلاع افکار عمومی منتشر می‌سازیم.

ارتش: میان دو سنگ آسیاب

سه شنبه ۲ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۲۹

ارتش با سازمانی که در رژیم پهلوی یافته است و جایی که در مناسبات میان این رژیم و سلطه‌گران خارجی و نیز رژیم جامعه مسلمان ایران پیدا کرده است، یکی از مشکلات سیاسی مهم این زمان را تشکیل می‌دهد. ارتش ظرف ۵۵ سال، و اگر آغاز کارش را زمان تشکیل ارتش قزاق بدانیم، از زمان ناصرالدین شاه، همواره به عنوان وسیله و ابزار رژیمها به کار رفته است و همین امر موجب پیدایش تضادهای بسیار در درون آن گشته است. و اینک ارتش با پنج دسته وابستگی‌ها و تضادهای داخلی از سوئی و توقعات متضاد که از او برای دخالت کردن یا دخالت نکردن در سرکوب توطئه‌ها می‌شود از سوی دیگر، دست به گریبان است: ارتش میان دو سنگ آسیاب است.

در اینجا مجال آن نیست که به شماره کردن تضادهایی که در داخل ارتش پیدا شده است و صورت‌های بروز آن‌ها (نظیر قضیه اعتصاب همافرها) بپردازیم. با نمی‌توانیم ۵ دسته وابستگی‌ها را یک به یک مورد مطالعه قرار بدهیم. اما ادامه بحث ما را ناگزیر از شمردن آن‌ها می‌کند:

- ۱- وابستگی مالی به درآمدهای نفت
- ۲- وابستگی به امریکا از لحاظ اسلحه
- ۳- وابستگی از لحاظ سازماندهی
- ۴- وابستگی از لحاظ آموزش نظامی: استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها
- ۵- وابستگی از لحاظ فرهنگ

و مشکل اساسی و درجه اول و فوری ارتش مشکل پنجم است و در همه جای دنیا ارتش هر جامعه معرف فرهنگ آن جامعه، معرف جامع فرهنگ آن

جامعه، معرف هویت فرهنگی آن جامعه است. و در ایران کوشش بر این بوده است که ارتش نه تنها معرف فرهنگ مردم ما نباشد، بلکه طی ۵۵ سال برای سرکوب فرهنگی مردم به کار برده شده است. رژیم پهلوی نه تنها میان دین و ارتش جدایی می‌افکند، بلکه میانشان تضاد می‌انداخت.

اینک ارتشی که از آن رژیم بجا مانده است، نه هنوز جای مشخصی از لحاظ هویت فرهنگی پیدا کرده و نه در درون و بیرون خود تضادهای حاصل از جدایی از فرهنگ مردم، فرهنگی که انقلاب بزرگ زمان را بوجود آورده است، را حل کرده است. و نه مشکل وابستگی فرهنگی (که شامل وابستگی‌های قبلی نیز می‌شود) یعنی جدا شدن از فرهنگ ملی و «اخذ تمدن مغربی» را حل کرده است. وقتی ارتش از لحاظ فرهنگی جای خود را پیدا نکرده است، چگونه می‌تواند کارآئی لازم را پیدا کند؟

اینک در اینجا و آنجا توطئه‌ها پی در پی می‌شوند، و ارتش میان دو توقع یکی موقع دخالت برای استقرار امنیت و دیگری توقع خودداری از دخالت، گیر است.

مشکل بالا به کنار، مشکل داخلی ارتش است. کادرهای فرماندهی و توده ارتشی، جز در محدوده فرهنگ، یعنی اسلامیت و ایرانیت، نمی‌توانند سازگاری کنند.

اخبار و شایعات و شب‌نامه‌ها درباره فعالیت عناصر وابسته به رژیم سابق و سوابق ذهنی مردم، مانع از آن می‌شود که رهبری ارتش اعتماد مردم و توده ارتشی را جلب کند. تا این زمان توقع کادرهای ارتشی این بود که امام عفو دهد و ارتش را تقویت معنوی کند تا ارتش روحیه از دست رفته را پیدا کند.

و اینک زمان آن رسیده است که ارتش بر اساس اسلامیت و ایرانیت، هم تجدید سازمان دهد و هم با جامعه پیوند استوار پیدا کند. ایدئولوژی شاهنشاهی بمثابه لزوم وابستگی به غرب برای سرکوبی فرهنگی جامعه، به قصد برداشتن موانع «رشد و پیشرفت» در همه جای جهان با شکست کامل مواجه شده است. امریکائیان که تکمیل‌کننده این ایدئولوژی هستند، امروز حاصل بذری را که کاشته‌اند در امریکای لاتین می‌روند. رشد در فرهنگ ممکن می‌شود و بدون استقلال، فرهنگ، به معنای درست کلمه واقعیت به دست نمی‌آورد. رشد اساس فرهنگ است. هیچ فرهنگی بدون رشد معنی و مفهوم پیدا نمی‌کند. بنابراین خارج از فرهنگ، رشد ممکن نمی‌شود. آنچه ممکن می‌شود و بعمل در می‌آید، تخریب بنیاد موجودیت یک ملت است. بدینقرار، اگر قرار است ایران بماند و رشد کند، باید فرهنگ ارتش بر اسلامیت و ایرانیت که پایه‌های فرهنگ اسلامی ما را تشکیل می‌دهد، استوار گردد.

اسلامیت و ایرانیت یعنی زیست در ایران مستقل با فرهنگ اسلامی، و این بدان معنی است که زیست در ایران مستقل به کار و تلاش تمامی مردم در وحدت کامل نیاز دارد. بنابراین ارتش باید معرف استقلال طلبی ملت و نیز مظهر وحدت ملی ایران بگردد و درهای خود را به روی فرهنگ وحدت و استقلال یعنی اسلام باز کند.

تضادهایی که ارتش بدان‌ها دچار شده است، جز بر پایه‌هایی ارتش از وابستگی فرهنگی که دشمن بدان بیمار و ناتوانش ساخته است، راه حل اساسی پیدا نمی‌کند.

در مواجهه با توطئه نیز، نمی‌توان برای مدت درازی ارتش را میان لزوم دخالت و لزوم عدم دخالت سرگردان نگاهداشت. به نظر ما، زمان آن رسیده است که ارتشیان برای این پرسش اساسی از روی واقع بینی پاسخ پیدا کنند: آیا رژیم گذشته و یا رژیمی از نوع رژیم گذشته می‌تواند دوباره در ایران مستقر بگردد؟ آیا با توجه به وضع اقتصاد کشور، اقتصادی که در آن هیچ نمائنده جز نفت و درآمد آن، که آنرا هم بیشتر از ۲۰ سال نمی‌توان خرج کرد، با توجه به وضع سیاسی کشور که حتی اربابان امریکایی رژیم را متقاعد کرده بود که ایران در رژیمی از نوع رژیم پهلوی، حیات طولانی نمی‌تواند داشته باشد و باید آنرا کشوری از دست رفته دانست که باید آنچه دارد بُرد و رهاپیش کرد، آیا می‌توان جدا از مردم و حاکم بر مردم شد و حیات ملی را حفظ کرد؟

آیا با توجه به وضعیت اجتماعی ایران، وضعیتی که خفقان و سانسور ممانع از دیده شدنش بود، وضعیتی که در آن، وحدت ملی قابل حفظ نیست و باید بر اساس قبول حقوق هر قوم تجدید بنا شود، می توان رژیم سابق را به همان شکل یا به شکل دیگر باز گرداند؟ و بالاخره تا چه وقت می توان از فرهنگ ملی که فرهنگ افراد ارتش نیز هست، بُرید؟ آیا با این انقطاع فرهنگی می توان وحدت و انسجام ارتش را حفظ کرد؟ آیا تجربه انقلاب دلیل روشنی بر این نیست که هیچ وضعیتی در ایران بدون پیوند فرهنگی یعنی قرار گرفتن فرهنگ ارتش بر اساس اسلامیت و ایرانیت، قابل دوام نیست؟

اگر پاسخ این پرسش ها اینست که ارتش باید از وابستگی فرهنگی بدر آید، بنا بر این نباید وقت تلف کرد. باید با سرعت آنرا بر اساس اسلامیت و ایرانیت تجدید سازمان داد تا به راستی ارتش خلق مستضعف ایران بگردد. در این صورت هر بار و در هر توطئه ای که اسلامیت و ایرانیت به خطر بیافتد، ارتش باید دخالت کند. وقتی ارتش در فرهنگ اسلامی و ملی تجدید بنا کرد، ارتشی می شود که برای عقیده می جنگد و تضادهای موجود بر اساس اسلامیت و ایرانیت قابل حل می گردند.

تجربه تنهایی لبنان

چهارشنبه ۳ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۳۰

بیشتر از سه ماه است که جنوب لبنان زیر ضربات اسرائیل قرار دارد. از شبهه مقابلۀ دولت سوریه بگذریم، هیچ واکنش جدی در برابر جنایت اسرائیل نشان داده نمی شود. انور سادات که با نقشۀ جنایت آمیز از بین بردن مقاومت فلسطین و خالی کردن جنوب لبنان از ساکنان آن، در کمپ دیوید موافقت کرده است. ملک حسین که قسمت اول برنامه برای نابودی جنبش فلسطین را با کشتار فلسطینیان مقیم اردن، خود انجام داد و عراق که هواپیماهایش برای تحریک و توطئه چینی به خاک ایران تجاوز می کنند، در آنجا به جای هواپیما فرستادن و دفاع واقعی، پول می فرستد و در راه ایجاد برخوردهای درونی باز هم بیشتر خرج می کند و دولت، دولت انقلاب اسلامی ایران نیز نمی دانیم چه می کند:

لبنان تنها است و ضعف های تنهایی ناتوانترش می سازد و قوت های تنهایی را نیز از دست داده است:

شبیۀ جنوب لبنان محروم ترین مردم آنجاست و نقش گوشت دم توپ را بازی می کند و کسی هم به دادش نمی رسد. سهل است، مسیحی لبنان، نه مسیحیان محروم بلکه مسیحیان سلطه طلب و فاشیست، به دست یاری اسرائیل، به جان افتاده است.

فلسطینی مقیم جنوب لبنان از سویی در فقر سیاه می سوزد، از سویی با لبنانی نمی سازد و از سویی در آتش چند دستگی خود می سوزد و قادر به مقابله جدی نیست. سوریه در لبنان حضور نظامی دارد، اما چه می کند؟ جز اینکه بهانه تبدیل لبنان به سرزمین جنگ میان ساکنان مسلمان و مسیحی آن شده است؟

مقاومت فلسطین هم دلش نه از سوریه قرص هست و نه از گروه های لبنانی درگیر. لبنان که روزگاری پولدارهای عرب، پول های غارتی را برای «سرمایه گذاری» به آنجا می بردند و نمونه همزیستی مذاهب گوناگونش می گفتند، ناگهان پاره پاره شد و در جنگ و برادرکشی و فقر بی کسی رها شد. چه تجربه تلخی.

دولت های عربی بجای آنکه رشد سیاسی از خود نشان دهند و به داد لبنان برسند، حیفشان آمد در معرکه دست اندرکار نباشند. پول و اسلحه سرازیر کردند و با این هیزم ها آتش نفاق و جنگ و نابودی را تیزتر کردند.

و اروپا مثل اینکه وجود ندارد، گاه بیگانه با بمب باران های اسرائیل مخالفتی می کند و بدون هیچ تأثیری.

و سازمان ملل متحد بیکارتر از اروپا!

علاج این ضعف ها به پیدایش یک رهبری بود که وجدان تمام لبنان بگردد، مظهر وحدت لبنان بگردد، فلسطینی و لبنانی را برای یک سرنوشت مشترک متحد کند و با ارتجاع داخلی متکی به اسرائیل و دیگر سلطه گران خارجی، با قاطعیت و پیروزی، مقابله کند.

تجربه ای که آمریکاییان در لبنان به اجراء در آورده اند، همان است که در ایران اجراء می شود: هر بار توطئه ها روی به آرامش می گذارد، توطئه دیگری در اینجا و آنجا چیده می شود تا کشور فلج گردد و نظم دلخواه آمریکا برقرار شود.

برای مقابله با نقشۀ نابودی لبنان، مردم آن باید رهبری موافق با اجرای سیاست موازنۀ منفی بوجود بیاورند. یعنی رهبری بوجود بیاورند که با هر گونه توطئه خارجی مخالف باشد. از سلطۀ غرب و شرق آزاد باشد. به خود مردم لبنان و ارادت مشترک آن ها متکی باشد.

برای مقابله با نقشۀ نابودی فلسطین، فلسطینی ها باید از تجربه پیروز انقلاب ایران به رهبری امام خمینی درس بیاموزند. دسته های سیاسی را که با بازی های خود لبنان را به این روز انداخته اند و در ذهنیات بریده از واقعیات غرقه اند، کنار بزنند، یعنی روی پای خود بایستند و به خود متکی باشند و دیگر مثل گوشت قربانی، گروه هایشان آلت دست بازی های سیاسی دولت های عرب نباشد. بجای تکیه به درآمدهای نفتی کشورهای عرب، به اراده متحد فلسطینی ها برای رها کردن میهن اشغالی تکیه کنند.

و مردم ایران باید از تجربه لبنان پند بیاموزند. اگر گروه هایی که حاضر نیستند از دعواهایشان ذره ای بکاهند و خود را «مترقی تر از مترقی ها» قلمداد می کنند، دست از همان روش های «رفقا»ی لبنانی خود بر ندارند، و اگر کشور بار دیگر باز بچه گروه هایی گردد که در دوران جاهلیت یعنی عصر رژیم پهلوی بوجود آمده اند و هیچ حاضر نشده اند از انقلاب اسلامی دوران ساز ایران اثری بپذیرند، ایران لبنان دیگری خواهد شد. و قوت های تنهایی را از دست خواهد داد و ضعف های تنهایی اش تشدید خواهد شد.

اگر خوانندگان ضعف های تنهایی لبنان را که در فوق مهمترین شان را شماره کردیم از نوع مرور کنند، ملاحظه خواهند کرد که این ضعف ها را در ایران نیز می توان تشدید کرد و همان سرنوشت را به ایران تحمیل نمود. تفاوت در این است که در اینجا قوت های تنهایی و مهمترین شان، رهبری بیانگر استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، رهبری بیانگر وحدت وجود دارد. از تجربه لبنان پند بگیریم و ضعف های ایران امروز را از میان برداریم و پیش و بیش از همه ضعف های تنهایی را.

و بدانیم که ما با لاقید ماندن در قبال آنچه در لبنان نسبت به برادران شیعی و سنی و نیز مسیحیان محروم روا می رود، به پیشرفت انقلاب اسلامی خود کمک نمی کنیم. بر ماست که برای پیشرفت واقعی انقلاب اسلامی خود از مرزهای خود بیرون برویم و با دشمن آزادی و استقلال کشورهای اسلامی در هر کجا هست، مقابله کنیم. اگر ما از ایران به کمک به انقلاب بیرون نرویم، دشمنان برای توطئه به داخل کشور ما خواهند آمد. دولت ما باید سیاست خارجی فعالی داشته باشد. راست است که ما خود با مشکلات عظیمی روبرو هستیم، اما مشکلات را با کمک به مستضعفانی باید حل کرد که در وجودشان، همه مستضعفان دنیا را می کشند.

انقلاب نباید ما را آنقدر به خود مشغول دارد که حتی همسایه خود را فراموش کنیم. این فراموشی ها، کار ما را به فراموش کردن خو و بی خبری از مسائل اساسی خودمان خواهد کشاند. نهضت کمک همه جانبه به جنوب لبنان باید با وسعت تمام شروع شود. به هوش باشیم که اگر در خود بمانیم و آنهم گیج، ممکن است مزه تلخ تجربه لبنان را به ما نیز بچشانند.

انقلاب و رمضان

میان گروه های سیاسی برای حکومت کردن بر مردم نیست. جاهلیت و ارتجاع واقعی همین نوع وحدت های قلابی است که در تاریخ ایران هر وقت بوجود آمده است، به استقرار رژیم های خودکامه انجامیده است.

وقتی انسان مسئول و رهبر پذیرفته شد، بناگزر رفتار قییم مآب که گروه های سیاسی در دوران جاهلیت شاهنشاهی پیشه خود کرده بودند، بی اعتبار می شود. هم امروز این رفتارها وجود دارند. گروه های کوچک سیاسی با پوشش اسلامی یا بدون این پوشش آگاه یا ناخودآگاه به صفت قییم جامعه عمل می کنند، بخود حق می دهند بدون اطلاع جامعه و رهبری آن، تصمیم بگیرند و به اجراء بگذارند، «محاکمه و محکوم و اعدام کنند» و تنها خود را در برابر «قرآن» مسئول بشناسند. (و از یاد ببرند کسی آن ها را کلید فهم قرآن نپذیرفته است) بدون اطلاع جامعه در اینجا و آنجا، در توطئه ها، یا به صورت آلت و یا به صورت شریک دست بکار بشوند. این رفتارها همان رفتار شاه و رژیم اوست که خود را قییم جامعه می شمرد. از اینروست که می گوئیم موافقان و مخالفان که طرز عمل یکسان داشته اند، نیروهای سیاسی دوران جاهلیت هستند. مترقی پیش کش، مرتجع و بیشتر از آن، در جاهلیت غرقه اند.

وحدت در نظر و فکر راهنما از راه شرکت در بحث آزاد و در محیط باز اجتماعی میان انسان های مسئول ممکن می شود. ماه رمضان ماه این وحدت است. پیشنهاد ما آنست که مردم خود پیش قدم شوند و در تهران و شهرستان ها اجتماعات این ماه را به اجتماعات مباحثات آزاد برای رسیدن به وحدت در تفکر اسلامی بدل سازند. وقتی همه بخواهند، کس یا گروهی نمی تواند از آن طفره برونند جز آن ها که در عین غرقه بودن در جاهلیت پیش از انقلاب، خود را در قله ترقی خواهی و انقلابی گری تصور می کنند. اینان ابوجهل های زمان ما هستند که خود را ابوالحکم تصور می نمایند.

و وقتی وحدت در تفکر بر پایه قبول حق جامعه در مسئولیت و رهبری بخواهد واقعی و با دوام بشود، باید به وحدت در سعی یعنی وحدت در بعمل در آوردن تفکر راهنما یا دین بیانجامد. از این رو ماه رمضان، ماه تمرین تقوی است. تمرین عمل در آوردن فکر دینی است. تا این وحدت بوجود نیاید، انقلاب ممکن نمی شود و بطریقی اولی دوام و استمرار آن معنا و مفهوم پیدا نمی کند.

انقلاب دورانساز ما، شاهد این مدعا است: تا مردم در سعی متحد نشوند، تا اندیشه اسلامی به عمل متحد تمامی خلق مبدل نشود، پیروزی در مبارزه با رژیم به دست نمی آید. تفاوت این وحدت با وحدت های سیاسی دوران جاهلیت یا دوره رژیم شاه سابق در این است که وحدت های سیاسی بیان کننده تعادل قدرت است. گروه ها برای آنکه به حساب آیند، در موقع انتخابات یا مواقع دیگر به تناسب «بیرو» بی که دارند، با هم ائتلاف می کنند. نه انسان مسئولی در کار است، نه وحدت در اعتقادی در کار است، و نه وحدت در سعی و اخلاق سیاسی در کار است.

ماه رمضان ماه اینگونه وحدت ها نیست. ماه وحدت در سعی است. وحدت در اخلاق است. ماه ورزش عمل و عقیده است. ماه انقلاب واقعی در فکر، در عمل و در نتیجه در رابطه میان انسان ها است. چگونه این وحدت بارور می شود، تا رمضان ماه مبارزه همه جانبه با جاهلیت بگردد؟ در شماره آینده به توضیح این مهم می پردازیم.

چگونه وحدت را بارور سازیم؟

شنبه ۶ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۳۲

تجربه تاریخ که در قرآن بازتاب گسترده ای دارد اینست که به هنگام انقلاب آنگاه که انقلاب چون شهابی دل تاریکی را می شکافد و پیش می رود، موافقان و مخالفان رژیم پیشین که با هم نظام این رژیم را می ساختند

نخستین رمضان در سال اول انقلاب اسلامی، از امروز آغاز می شود. قرآن درباره رمضان فرماید:

ماه نزود قرآن برای هدایت مردم است.

بر شما روزه نوشتیم تا متقی شوید.

بدینقرار رمضان ماه انقلاب در اندیشه و عمل، در بینش و روش است. ماه آگاهی را از راه تمرین، به عمل روزمره تبدیل کردن است. ماه آسودن تن و روان و فعال شدن اندیشه، و آمادگی آدمی برای یکی کردن عقیده و عمل است. ماه جهاد اکبر است تا که خلق برای جهاد وحدت آماده گردد.

دین توحید، روش تبدیل کینه ها به دوستی ها و اختلاف ها به وحدت ها و ستم ها به عدالت ها است. در حقیقت میان مردم هدایت جسته و تقوی یافته اختلاف و برخورد معنی پیدا نمی کند. دو انسان متقی، انسان هم روش و هم هدف، اختلاف پیدا نمی کنند. در جامعه ای که انسان ها هم بینش، هم روش و هم هدف می شوند، توحید تحقق می یابد. اسلام، روش تبدیل جامعه پراختلاف به جامعه توحیدی است. اسلام همان روش است که جاهلیت عرب را جاهلیتی که چیزی جز تخاصم ها و تبعیض ها و نابرابری ها و زورگویی ها و در نتیجه اختلاف ها و پراکندگی ها نبود، از میان برداشت. این تجربه یک بار دیگر در عصر حاضر در ایران تحقق پیدا کرد. نه تنها اختلاف ها و ستم های اجتماعی ای که رژیم شاه سابق به وجود آورده بود، بلکه پراکندگی گروه های کوچک و بزرگ بسیار که در مخالفت با رژیم سابق بوجود آمده بودند، اما در جو جاهلیت نظام شاهنشاهی بسر می بردند، را به وحدت تبدیل کرد.

در عصر تولد اسلام نیز گروه های «روشنفکری» بودند و در آتش جهل خود (که علم می پنداشتند) و تضادها که با یکدیگر داشتند، می سوختند. بدینقرار ماهی که در آن راه و روش رشد انسان ها و توحیدشان یعنی قرآن فرود آمد، ماه تمرین وحدت و این وحدت بر سه پایه است:

۱- قبول انسان و مسئولیت و رهبری او

۲- وحدت در نظر و تفکر راهنما

۳- وحدت در سعی یعنی نظر و فکر راهنما و فنی که به عمل در می

آید (یعنی وحدت در اخلاق)

ادیان توحیدی و کاملترین آن ها اسلام، انسان و اختیار و مسئولیت و رهبری او را به رسمیت می شناسد و پایه نظام خود را بر رابطه انسان مسئول با خدا قرار می دهد. یک تفاوت بزرگ اسلامی که ملت ما را در انقلاب امروز پیروز ساخت با همه طرز فکری که در دوران جاهلیت رژیم شاه بر پایه قبول قدرت و نفی انسان صاحب نقش، وجود داشتند، و در کار مبارزه با رژیم شاه در مانده شده بودند، همین است. در حقیقت چه طرز فکرهای غیراسلامی و چه طرز فکرهای التقاطی اصل را بر زور و قدرت معجزه گر گذاشته اند و بدان مستقل از انسان و مستقل از جامعه انسان ها، نقش تعیین کننده داده اند و از آدمیان «قدرت سازمان یافته» می ساختند تا آنها با «قدرت سازمان یافته» رژیم شاه به مبارزه بپردازند. این بود و این است که این گروهها نتوانسته اند مشکل همکاری با یکدیگر را حل کنند و هنوز نیز نمی توانند این مشکل را حل کنند، سهل است گرفتار بیماری های انشعاب شدند و می شوند. وحدت هایی هم که کرده اند و می کنند، زدو بند سیاسی بیش نیست. دلیل آن این که به قول امام علی (ع) در این ائتلاف ها پای همه چیز به میان می آید جز حق و حقیقت.

بدینقرار جز بر پایه قبول حق مسئولیت و رهبری برای انسان ها، نمی توان به وحدتشان واقعیت بخشید. در حقیقت وقتی همه یکدیگر را مسئول و ذی اراده و شریک رهبری پذیرفتند، همکاری و هم قدمی و همسویی و هم هدفی با یکدیگر را نیز می توانند بپذیرند. آن وحدتی که بر اساس قبول حق مردم در مسئولیت رهبری استوار نباشد، چیزی جز یک زدو بند سیاسی

و به آن نظام شکل می دادند و در آن شکل می گرفتند، با انقلاب سازگاری نمی جویند. این «حزاب» بناگهان خود را در برابر انقلاب می یابند. نخست با نابوری در پیشرفت شتابگیر انقلاب نظاره می کنند. در اصالت و امکان پیروزی آن تردید می کنند. با فکر راهنما و روش انقلابیان مخالفت می کنند. آنرا محکوم به شکست می شمارند. و چون ناگهان انقلاب را پیروز می بینند، یک چند حیران تر بر جا می مانند و آنگاه بناگهان و با تمام قوا به مخالفت بر می خیزند. تاریخ انقلاب های همین دوران ترجمان این تجربه مستمر تاریخی است. در همه جا موافقان و «روشنفکران» مخالف رژیم که در محدوده رژیم جا و موقعیت و رهبری داشته اند، با انقلاب و پی آمدهای آن مخالف بوده اند. ایران نتوانست استثنائی بر این تجربه بگردد.

توضیح چرایی این امر مشکل نیست: وقتی انقلاب و رهبری انقلاب در خارج از این گروه ها به خود واقعیت داد، «روشنفکر» دوران سابق، عنصری که بینش و روش هایش در نظامی شکل گرفته است که محیط عمل او بوده است، میان ترک بینش و روش ها و قبول فکر راهنمای انقلاب و شرکت در بارور کردن انقلاب، به ندرت می تواند دومی را برگزیند. به تعبیر قانون، برای بسیاری از این روشنفکران، دنیای انقلاب دنیایی پر از مبهمات است. فرهنگ انقلاب، فرهنگ خودی است اما برای «روشنفکر استعمارزده» غریبه و ناآشناس همه چیز بیگانه است و باید از آن پرهیز کرد. و قرآن به حق فرماید که اختلاف ها از راه سازش با اینگونه روشنفکرها رفع نمی شوند. تجربه انقلاب های دوران ما و تجربه انقلاب عظیم خود ما، می گوید اختلاف ها از راه سازش با اینان رفع نمی شوند. اگر قرار بر سازش با این روشنفکران بود، انقلاب نباید سرنگونی رژیم شاه و استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی را شعار خود قرار می داد.

برای آنکه تألیف قلوب و وحدت بارور سرانجام بگیرد، باید همه آنها را به گرد هم آیند که انقلاب را ساخته اند و انقلاب آنها را ساخته است: کسانی که فکر و روش هایشان در جریان انقلاب بالیده است، کسانی که هستی اندیشه و عملشان با انقلاب و پیروزی آن هم سرشت و هم سرنوشت است. برادر، خواهر، آیا راست نیست که انقلاب سرانجام گرفت؟ آیا راست نیست که پیروزی انقلاب در سرنگون کردن رژیم شاه دلالت بر درستی فکر راهنما و روش های رهبری انقلاب دارد؟ آیا علم برای درست اندیشی و اتخاذ روش های کارآمد نیست؟ آیا اگر فکر اسلامی و روش های کار انقلابی پیروز شده است، دست کم به این معنی نیست که در ایران راه حل علمی انقلاب، این فکر و این روش ها بوده است؟ آیا این پیروزی برق آسا که جهان را شگرف زده بر جا گذاشت خود دلیل و حجت بر درستی فکر اسلامی و روش های بکار رفته، نیست؟ آیا این پیروزی و آن شکست طرز فکرها و روش های دیگر، دلیل بر علمی بودن اندیشه اسلامی و غیر علمی بودن اندیشه های دیگر لااقل در زمینه مسائل ایران نیست؟

بنابراین به قول قانون خود را مشغول حرف های پشت سر نکنیم. به شتاب اما سنجیده به کار ساختمان وحدت نیروهای اسلامی انقلابی بپردازیم. آن ها را هم که هنوز نتوانسته اند بر عقده هاشان و بر دو دلی هاشان و بر وسوسه های عصر جاهلیت شاهنشاهی غلبه کنند، به حال خود رها کنیم و به پیش برویم و مراحل سه گانه زیر را بر عملی کردن مبارزه همه جانبه با جاهلیت در نوردیم:

۱- سازمان واحد

۲- رهبری واحد

۳- انطباق واقعیت ها با فکر راهنما: برنامه واحد

سازمانی که باید به جود آید بر پایه تقوی و عدم تمرکز قدرت بنا شود. بر پایه تقوی یعنی آنکه ضابطه پذیرش افراد و گروه ها باید اسلام و اخلاص در عمل باشد. یعنی امکان مشارکت آزاد در مباحثات راجع به وحدت فراهم شود و توجه کامل به کیفیت شرکت کننده بعمل آید و عدم تبعیض و نپذیرفتن هیچگونه حق ویژه برای کسان یا گروه ها و احزاب معین رعایت نگردد. سخن کوتاه وحدت سازمانی بر پایه عقیده و عمل صالح به جای وحدت بر اساس تناسب قوا، اینست معنی وحدت سازمانی بر پایه تقوی.

بر پایه عدم تمرکز قدرت یعنی قلوب تساوی در حقوق نه تنها برای گروه های شرکت کننده بلکه برای فرد فرد مردم ایران. یعنی بنا کردن سازمانی که در آن حداکثر مشارکت مردم در اتخاذ تصمیمات و اجرای تصمیمات تأمین شود. یعنی سازمان قالبی برای مهار جامعه نباشد بلکه به همان مشارکت وسیع توده های مردم در مبارزه انقلابی که در جریان انقلاب تحقق پیدا کرد، دوام و استمرار بخشد. تلاش پیگیر و متحد خلق را در حل مشکلات بزرگ و پیش بردن انقلاب ممکن سازد. بدینسان هیچگاه سازمان محل رقابت بر سر قدرت نمی شود در آن گروه ها و گرایش ها بجان هم نمی افتند و حزب خدا از طبیعت خود بر نمی گردد.

اگر پیشنهاد تشکیل اجتماع برای دست یابی به وحدت در دریافتیهای که از اسلام درایم عملی گردد و در عصر انقلاب، این انقلاب بزرگ به انجام رسد و امام خمینی با توجه به اهمیتی که حل این مشکل بزرگ دارد، آنرا وجه همت خویش قرار دهد، اساس این وحدت فکری - سازمانی استوار گشته است. نباید مشکلات موجود در این راه و حالت تردید و تعلل در گروه ها، ما را نسبت به اثربخشی این کوشش بدبین سازد. کوشش های جسته گریخته ای که بعمل آمده اند، نویدبخشند. این کوشش ها وقتی در گسترده ترین سطح ها بعمل آیند، وحدت فکری محکمی میان استعدادها و جوان و فعال که چشم به افق های باز خیره کرده اند را ممکن می گرداند و وضعیت فعلی که در آن جامعه قربانگاه بهترین استعدادها به دلیل بدبینی نسبت به این یا آن جنبه اعتقادهایشان شده است، به پرورشگاه این استعدادها بدل خواهد شد.

رهبری امام خمینی، وحدت در رهبری را تضمین می کند. اما وقتی وحدت فکری - سازمانی در میان نباشد، مراکز فکر و عمل متعدد و خودکامه به تدریج وحدت رهبری را متزلزل می کند. اگر مشکل فکر راهنما و سازمان حل شد، مشکل ایجاد رهبری بر پایه تقوی یعنی نفی رابطه، و قبول ضابطه تقوی در اندیشه و عمل نیز حل می شود. رهبری که بدینسان به وجود می آید، مشکل بزرگی را نه تنها در زمان حاضر، بلکه در آینده نزدیک و دور نیز حل می کند.

اگر مردم کشور ما همان روحیه انقلابی که در دوران مبارزه برای سرنگون کردن رژیم شاه از خود نشان دادند، عمل کنند و در انتخاب نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی به فهرست هایی که گروه ها منتشر کرده اند و در آن ها ضابطه خیرویت قربانی رابطه دسته ای و گروهی شده است، اعتنایی نکنند و کسانی را برگزینند که در جریان انقلاب پرورده شده اند و با تمام دل و جان در انقلاب شرکت داشته اند، و با همه وجود به انقلاب باور داشته اند و باور دارند، مشکل به مقدار بسیار زیاد حل می شود، و همین مجلس می تواند بنیاد هسته رهبری سراسری کشور را نیز به وجود آورد. البته آن دسته از استعدادها که به جهاتی در انتخابات شرکت نکرده اند نیز می توانند در این هسته پذیرفته شوند و بدینسان اساس محکمی برای مشارکت همه مردم کشور در رهبری گذاشته شود.

وقتی این دو مهم به انجام رسید نوبت به برنامه عمل می رسد. اگر فکر راهنما و سازمان و رهبری یکی شدند، یکی کردن برنامه عمل بر وفق واقعیت های کشور بسیار آسان می گردد. اگر دولت و شورای انقلاب در ابتدای امر وقت شبانه روزی صرف می کردند و در اصول برنامه ای که باید به اجرا در آید توافق می کردند و امور به حال خود گذاشته نمی شد و تصمیمات روزمره و در حد مسائل جزئی اتخاذ نمی شدند، انقلاب در مسیر درست با شتاب به پیش می ناخت و مشکلات هم به وجود نمی آمدند. دولت کار خود را می کرد و روحانیان هم وظایف اساسی خود را برای تصدی مقامات اجرائی زمین نمی گذاشتند. امر وحدت برنامه، امری نیست که همچنان در بلاتکلیفی گذاشته شود. عاجل ترین کارهاست و باید با سرعت تمام به انجام برسد تا کشور از بلاتکلیفی رها شود و افق آینده از ابهام ها پاک گردد.

اگر در این ماه این سه کار به انجام برسند و یا لااقل اساسشان گذاشته شود، عید فطر، این عید بزرگ، به راستی عید وحدت اسلامی خواهد شد وحدتی بارور که گره گشای مشکلات انقلاب تواند شد.

با این وحدت مبارزه همه جانبه با فرهنگ جاهلیت شاهنشاهی ممکن خواهد شد. آن امر مستمر که عبارتست از غلبه فرهنگ جاهلیت، یا فرهنگ زورطلبی بر فرهنگ اسلامی انقلابی دنباله پیدا نخواهد کرد. به تدریج که امر انقلاب پیشرفت می کند و ریشه های فرهنگ جاهلیت روی به خشکیدن می گذارند، وعده خدا تحقق پیدا می کند و فوج فوج به دین خدا در می آیند و توحید اجتماعی واقعیت به هم می رساند.

برای آنکه این وعده خدا تحقق پیدا کند، به گمان ما باید تجربه وحدت از راه مشارکت تحقق پیدا کند. یعنی در کنار کوشش اصلی برای ساختن بنای استوار وحدت اسلامی، می توان شورای مشاوره ملی (بدون حق تصمیم) در نظر گرفت که در آن همه گروه های صادق و اقلیت های دینی بتوانند شرکت کنند و در مسائل کشور به تبادل نظر بپردازند.

مسائلی که در این نوشته طرح شدند، مسائلی هستند که موضوع اصلی کوششهای ما را تشکیل می دهند. توقع ما از خوانندگان اینست که در صورت موافقت با این پیشنهادها، در این کوشش ما را با تمام قوا یاری رسانند.

میوه های ممنوعه انقلاب

یکشنبه ۷ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۳۳

تجربه تاریخ، تجربه ای که همواره همین نتیجه را ببار آورده است، به ما می گوید:

۱- گروه هایی که در دوران پیش از انقلاب فعال بوده اند و به عنوان موافق و مخالف نظام حاکم نقش و موقعیت ممتاز داشته اند، با انقلاب مخالف می شوند و می کوشند فکر حاکم بر انقلاب را خراب کنند و فکر خود را بر آن حاکم گردانند. جریان تبدیل انقلاب به ضد انقلاب، جریان خراب شدن فکر راهنمای انقلاب است.

۲- این گروه ها بعضاً به رنگ انقلابیان در می آیند و عمل می کنند و بعضاً از بیرون عمل می کنند و از درون و بیرون به خراب کردن انقلاب می پردازند.

۳- از زمینه ذهنی قشرهای اجتماعی، یعنی از عجله و شتابی که ضعف بزرگ آدمیان است کمال استفاده را می کنند و این قشر را به خوردن میوه های ممنوعه بر می انگیزند. از نابخشناری بسیارند آن ها که میوه های ممنوعه را می خورند و بدان جامعه از بهشت انقلاب بیرون می رود و در اختلاف ها و تضادها فرو می غلظد و تسلیم بدترین ستم ها می شود.

داستان شیطان و آدم، بیان همین تجربه است: آدم برانگیخته می شود و عصر جدیدی آغاز می شود. شیطان نماینده نظام پیش از بعثت آدم با او به مخالفت بر می خیزد. همین شیطان روشنفکر صاحب امتیاز نظام پیشین، در لباس مشاور و راهنما در آدم وسوسه می کند و از زمینه ذهنی او یعنی عجله برای رسیدن به مقصود استفاده می کند و او را به خوردن میوه ممنوعه بر می انگیزد، با خوردن میوه ممنوعه آدم از بهشت خود بودن در دنیای از خود بیگانگی ها، دنیای تضادها و دشمنی ها فرو می غلظد.

بدینسان سرگذشت آدم، سرگذشت خود ما در انقلاب های پیشین و در انقلاب مشروطه و انقلاب نفت و انقلاب اسلامی است که اینک در این مرحله است. در آن دو انقلاب همان گروه ها موافق ترتیب بالا عمل کردند و انقلاب مشروطه را به استبداد، به سیاه کارترین استبدادها تبدیل کردند و کار انقلاب نفت را به ۲۸ مرداد کشاندند و اینک در کارند و شب و روز تا میوه های ممنوعه را به بخوراندند:

۱- بدیهی است که اجرای سیاست ویران کردن بنای اقتصاد ایران و برجا گذاشتن یک اقتصاد در بن بست، زمینه ذهنی مساعدی نزد قشرهای زحمت کش برای توقعات راجع به بهبود سریع وضعیت خویش که بوجود

آورده است. در واقع اگر رژیم سابق در زمینه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی درست عمل می کرد، انقلابی بوقوع نمی پیوست.

وقتی بحران اقتصادی چنین زمینه مساعدی فراهم آورده است، ضد انقلابی واقعی فوراً به سراغ کارگران و دهقانان و پیشه وران و کارمندان می رود، که زودباش اعتصاب کن و حق خود را همین الان بگیرد. اگر این وسوسه شیطان مؤثر شود و هر قشر در پی تحصیل منافع خویش آنهم با این عجله برود، انقلاب قوت خود را که خواست متحد مردم بود از دست می دهد و هرگز به حل بحران اقتصادی موفق نمی شود: میوه ممنوعه را خورده ایم باید منتظر اثرات آن باشیم که همان بازگشت به عصر اختلاف ها و تضادها و حکومت های عامل سلطه خارجی است.

این همه تحریک به اعتصاب حتی در ارتش، در وقتی که همه باید بدانند اقتصادی بر جا نیست تا بتوان به هر گروه و هر قشر بی در پی امتیاز داد. امتیاز طلبی آنهم با این عجله، نتیجه نفوذ روشنفکران عصر «جاهلیت» (آن ها که در زمینه سلطه امریکا بر ایران پدیده آمده اند و با انقلاب موجودیت خود را در خطر می بینند) در جامعه بعد از انقلاب است. اینها کار شیطان را می کنند و در خدمت نظام پیشین با تمام قوا تلاش می کنند تا انقلاب را از مسیر خوش خارج کنند. مردم به هوش باشید فریبی را که آدم خورد، فریبی را که شما خود در فردای انقلاب مشروطه خوردید، فریبی را که در دوران حکومت ملی مصدق از حزب توده از سویی و «روشنفکران طرفدار غرب» از سوی دیگر، خوردید از نو از همین دو جناح نخورید. این اعتصاب ها و کم کاریها و جلوگیری ها از استقرار نظم که به راه می اندازند چیزی جز خوردن میوه ممنوعه نیست و نتیجه ای جز شکست انقلاب و پیروزی سیاست آمریکا ببار نمی آورد.

اینک زمان کار و کار شبانه روزی است تا کشور از بن بست اقتصادی بدر آید و اقتصاد شکوفای ما در خدمت زحمتکش ما راه رشد در پیش گیرد. تا آن زمان باید کار کرد و کار شبانه روزی.

۲- بدیهی است که اجرای سیاست ممنوع کردن مردم کشور از دخالت در سرنوشت خویش، کار کشور را به بن بست سیاسی کشاند و انقلاب برای آن روی نمود که کشور از بن بست سیاسی محصول استبداد فردی بدر آید و اسباب مشارکت عموم در تعیین سرنوشت کشور فراهم آید. در این اوضاع گروه های سیاسی مانده از دوران جاهلیت شاهنشاهی که می بینند در صورت موفقیت انقلاب، هیچگاه موقعیت به دست نخواهند آورد دست در دست عمال رژیم سابق با استفاده کامل از زمینه سیاسی موجود مشغول ایجاد وسوسه اند تا:

- مردم مناطق مختلف کشور در پی تحصیل فوری «حق تعیین سرنوشت» بروند و کشور وحدت و امنیت خویش را از دست بدهند. شما هموطنان، شما اقوام گوناگون که با هم ایران را بوجود آورده اید، اگر این وسوسه را بپذیرید و در عمل تابع آن بشوید، یکی از دو نتیجه بیشتر ببار نمی آید. یا بازگشت استبداد متکی به سلطه خارجی و یا متلاشی شدن کامل ایران. احتمال دوم با اوضاع و احوال سیاسی جهان ضعیف است بنابراین خوردن میوه ممنوعه ما را در نظام استبدادی متکی به سلطه خارجی سقوط می دهد.

- ارتش میان دو تمایل ناگزیر از انتخاب شود: تمایل به ایجاد نظم استبدادی سابق برای حفظ ارتش و تمایل به نپذیرفتن هیچگونه نظامی. تحریکات گسترده ای که برای برانگیختن قشرهای مختلف ارتش به اعتصاب و سرکشی و نافرمانی می شود، خوراندن همان میوه ممنوعه ای است که در ۵۵ سال پیش از این به کودتای رضاخانی منجر شد. در همه جای دنیا گسترش بی نظمی در ارتش (حتی در ارتش سرخ و ارتش چین) به استقرار نظم استبدادی کور و بسیار سخت گیری انجامیده است. شما سربازان، شما درجه داران، شما افسران انقلابی، شما همافران به هوش باشید، توقعات روز آخر را روز اول داشتن و در پی برآوردن آن رفتن، همان و سقوط در نظام استبدادی همان. میوه ممنوعه چیزی جز زودتر از موقع خواستن چیزی که در آخر کار باید خواست، نیست. اگر وسوسه ها در شما

کارگر بشوند و شما به شیوه ای عمل کنید که پاره ای قشرها عمل می کنند، به آنچه می خواهید و به آنچه انقلاب می خواهد نمی رسید.

انقلاب هم حق دارد خواست هایی داشته باشد و خواست های انقلاب مقدم است. دولت باید سیاست امتیاز دادن را بالمره ترک کند. باید تمامی ملت برای پیروزی انقلاب کار کند. هیچ قشر و گروهی نباید توقعات روز آخر یعنی زمان پیروزی قطعی انقلاب را، روز اول داشته باشد. اگر صبر انقلابی نباشد، اگر همه با شتاب به خوردن میوه های ممنوعه روی آوریم، این همان کاری است که ضد انقلاب می خواهد.

در برابر این علائم ضعف، علائم قوت بسیار به چشم می خورد: ملت هشیار ما، بسیار کم زمینه وسوسه پذیری از خود نشان می دهد. تا این زمان تمایلی جدی به چیدن و خوردن میوه های ممنوعه از خود نشان نداده است. ما باز هم از میوه های ممنوعه و مقاومت های بزرگ خلق گفتگو خواهیم کرد.

انقلاب و ضد انقلاب در کردستان

دوشنبه ۸ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۳۴

نتیجه تجزیه قلمرو اسلامی و حاصل مرزبندی های سیاسی کشورهای اسلامی ک غرب سلطه گر تحمیل کرد، یکی هم تغییر مرزهای ایران و پراکندگی یکی از پایداری ترین بنیانگذاران ایران یعنی قوم کرد در قلمروهای کشورهای مختلف گردید. در همین دوران، دولت های ضعیف مرکزی نه تنها جاذبه ای برای گرایش به وحدت بوجود نیاوردند، بلکه با تحمیل فقر و انواع ستم ها زمینه ای فراهم آوردند که همواره وحدت کشور تنها بر یک پایه یعنی همان پایه زور نظامی باشد.

در جریان انقلاب اسلامی ایران، همه آن ها که به این انقلاب کافرند یعنی این انقلاب را پایان امتیازهای گوناگونشان از جمله امتیاز بزرگ «روشنفکر و رهبر» بودن می بینند، به کردستان هجوم بردند تا آنجا را کانون فتنه و فساد بگردانند. عوامل دولتی و غیردولتی دست به دست هم دادند و زمینه رشد گروه های به ظاهر ناهمگون و در واقع همگون را فراهم آوردند. آن عوامل اینها هستند:

۱- ژاندارمری و در مواردی ارتش نقش انبار اسلحه را باز کرده اند که این گروه ها بیابند و اسلحه ها را بردارند و برونند. در مواردی مواضعه و سازش هم در کار بوده است.

۲- دولت هیچگاه نخواست مسلمانان کردستان را که عامل اصلی مقاومت در برابر توطئه گران تبهکار هستند، به چیزی بشمرد. نه تنها اسلحه ها به طور انحصاری در دست دشمنان انقلاب اسلامی ایران است، بلکه وجوه دولتی نیز از طریق مقامات اداری به دست گروه های ضد انقلاب خرج می شد. توطئه گران اغلب به عنوان کارمند دولت از بودجه دولت می خوردند.

۳- با وجود چندین بار تذکر و حتی تظاهرات وسیع مردم، دستگاه های تبلیغاتی یعنی رادیو و تلویزیون کردستان در دست ایادی توطئه گران تبهکار باقی ماند و آن ها بدترین سانسورها را برقرار کردند و در جهت آماده کردن کردستان برای قبول حاکمیت ضد انقلاب و سقوط ملی عمل نمودند.

۴- دستگاه وزارت کشور نه تنها با لجاجت بیماندی از قبول خواسته مردم سندج و مسلمانان کردستان در پاکسازی سازمان های اداری بخصوص استانداری از عمال توطئه گران امتناع ورزید، بلکه درست در جهت عکس خواسته مردم عمل کرد و بنای کار خود بر قبول انحصاری دستجات کوچکی قرار داد که می خواستند و می خواهند از طریق توطئه و تحریک بر کردستان حکومت یابند و آنجا را پایگاه حمله به انقلاب در همه جا قرار دهند.

۵- دستگاه های اداری نه تنها خود به اجرای برنامه های عمرانی و بخصوص مبارزه با زمینداران بزرگ نپرداختند، بلکه در کار گروه هایی که به

عنوان جهاد سازندگی به کردستان رفتند، کارشکنی کردند و دولت نیز در موقع خود، حاضر نشد بودجه لازم را در اختیار نمایندگان مردم مسلمان کردستان و گروه های کار و سازندگی قرار دهد.

۶- روزنامه های ضد انقلاب اسلامی بجای خود، دستگاه های وزارت کشور و رادیو و تلویزیون، مبلغ معدود روحانی نماهایی شدند که در گذشته عامل ساواک بوده اند. و وقتی هم به آن ها گفته می شد چرا چنین می کنید، می گفتند چون اغلب این افراد از رژیم شاه سابق ارتزاق می کرده اند، ما نمی توانیم تنها تنی چند را لو بدهیم و اسناد همکاریشان را با ساواک منتشر سازیم.

اما مسئله تنها این نبود که افشا نمی کردند و نمی کنند، بلکه مسئله این بود و هست که آن ها را به عنوان نمایندگان مردم کردستان قبول کردند و این شد که به اوضاع فعلی انجامید.

۷- گروه های ضد انقلاب اسلامی، در آزمایش سنندج شکست خوردند انتخابات شورای شهر سنندج انجام گرفت اولاً مردم مسلمان شهر نسبت به صحت انتخابات اعتراض کردند، دولت هیچ معلوم نکرد که این اعتراض وارد بوده یا نبوده و چه کسی مأمور رسیدگی بدان شد و گزارش کار او کجاست؟ در حق مردم مسلمان شهر چه تحقیری بالاتر از این که در مسجد تحصن کردند و هیچ نتیجه ای نگرفتند؟ ثانیاً دولت آزمایش انتخاب شوراهای شهرها را در شهرهای دیگر کردستان به اجرا در نیاورد و ثالثاً امنیت شهرها و ترمیم وضعیت اقتصادی آن ها را در اختیار شوراها نگذاشت و به توصیه های هیأتی که از جانب امام خمینی به ریاست آیت الله طالقانی به کردستان رفتند، وقعی نگذاشت.

۸- توطئه حمله به پادگان سنندج که یک توطئه بسیار بزرگ و خطرناکی بود، بدون تعقیب ماند و البته وقتی کسانی دستور حمله به پادگان را صادر کنند و فرمانده پادگان را هم وادارند که از پادگان بخواهد تسلیم شود و بعد به جای تنبیه توطئه گران، ارتش مورد حمله و شامت بگردد و انتشار تلگرافات متبادله میان وزیر کشور وقت و رئیس ستاد شهید وسیله تسویه حسابهای شخصی بشود، البته توطئه گران قوی دل می شوند و مسلمانان احساس تنهایی و تحقیر می کنند و زمینه تسلیم به این گروه ها آماده می شود.

۹- نه شورای انقلاب و نه دولت تا این زمان نخواستند از یک سیاست روشن در کردستان پیروی کنند. نخواستند به افکار عمومی مسلمان، تکیه واقعی کنند. با آنکه انتخابات سنندج معلوم کرد مسلمانان با اکثریت قاطع و اراده استوار جانبدار انقلاب اسلامی هستند. با آنکه با همه تلاشهای توطئه گران، مردم کرد، با اکثریت عظیم به استقرار جمهوری اسلامی رأی دادند، هیچگاه التفاتی از دولت و شورای انقلاب ندیدند. بعکس دشمنان انقلاب بودند که با استفاده از ضعف هایی که در فوق شرح شدند، میدان دار شدند.

۱۰- رهبران مسلمان کردستان به دو دلیل، به موقع مواضع صریح و قاطع در برابر این اقلیت های زورپرست اتخاذ نکردند: یکی اینکه آن ها را به چیزی نمی شمردند و مشغول تحکیم موقعیت های خود بودند و دو دیگر اینکه طرز فکر و روش های عمل این گروه ها را نمی شناختند، اینها آزمایش نداده بودند. این رهبران مسلمان هنوز تجربه عملکرد استالینیست ها را خود لمس نکرده بودند. خوشبختانه این استالینیست ها تجربه خود استالین را ندارند، یعنی هنوز به جایی نرسیده همان روش های استالین را از آغاز به کار می برند. از هم اکنون یعنی می خواهند از راه ایجاد رعب و وحشت اراده هرگونه مقاومتی را از مردم سلب کنند. در توطئه سنندج نیز چنین کرده بودند، اما مردم دلبر سنندج با قیام و ریختن به خیابان ها، امید استالینیست ها را بر باد دادند.

۱۱- در هر جا که برادران سنی و شیعه با هم زندگی مشترک شهری دارند، به جای وحدت عمل، وسیله تحریک همین گروه ها شدند و این گروه ها، علاوه بر استفاده از پوشش مذهبی، مستقیماً نیز به ایجاد کینه های مذهبی مشغول شدند. مثلاً در مورد سنندج نادرستی طرز عمل روحانی

شیعی و عکس العمل ناپخته رهبری سنیان، از جمله عوامل زمینه ساز توطئه بوده است.

۱۲- سیاست «انقلاب تمام شد، سر کار خود بروید» بیشتر از همه جا در کردستان اجرا شد. به جای آنکه توده مردم کُرد در میدان مبارزه سرنوشت ساز بماند و مشکلات آن خطه با همکاری مردم حل شود و هر بار از مردم خواسته شود تا خود به خیابان ها در آیند و خود بگویند چه می خواهند، کار آن سامان بر مذاکره با گروه ها، با همین گروه ها، قرار گرفت. بر رهبری اجرائی انقلاب بود که با صراحت بنای کار را بر خواست های خود مردم هم در زمینه احتیاجات اقتصادی و عمرانی و هم در زمینه خودمختاری قرار می داد. اینک یک بار دیگر مردم سنج قیام کردند. یک بار دیگر و با صراحت تمام گفتند و می گویند که نمی خواهند زیر بار توطئه گرانی بروند که عملشان با توجه به وضعیت موجود کشور جز به سود عمال امریکا و روس یعنی بازگشت به وضعیت سابق نیست.

زمان اعتماد به خود مردم و عمل قاطعانه در جهت از بین بردن ضعفهای فوق فرا رسیده است. انقلابی که خود محصول حضور مردم در صحنه مبارزه بوده است، باید به مردم کردستان اعتماد کند. کُرد که خود بانی ایران بوده است، امروز عامل ویرانی بنای موجودیت کشور خویش نمی شود. انقلاب اسلامی فرصتی فراهم آورده است که مشکل «هلیت» ها نه به تریبی که استالین می خواست، نه به تریبی که استعمار انگلیس می خواست، بلکه در محدوده برادری اسلامی و همقدمی در جهت ساختمان جامعه توحیدی حل گردد. در این صورت کُرد و تُرک و عرب عامل تجزیه نمی شوند بلکه عنصر فعال وحدت ملی و وحدت قلمروهای اسلامی می گردند.

تظاهرات مردم کُرد نشان می دهد که قصد ندارند دل به وسوسه ها بسپارند و میوه ممنوعه تسلیم به وسوسه دشمنان ایران و انقلاب اسلامی ایران را بخورند. هستیم و می بینیم که پیش بینی علمی ما راست از آب در می آید و کردستان خود، توطئه گران را از قلمرو خود می راند و آرزوهای دشمن نقش بر آب می شود.

کردستان ایران است و ایران کردستان است. کُرد مسلمان است و شعار مسلمان توحید است و توحید با تسلیم به زور نمی خواند و کُرد تسلیم زور این گروه ها نمی شود.

مشکل انتخاب

سه شنبه ۹ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۳۵

انقلاب اسلامی دستاورد شهیدان و مبارزه تمامی یک ملت است. مجلسی که برای تدوین نهایی قانون اساسی تشکیل می گردد باید خصال شهید را دارا باشد:

۱- باید ترجمان آن آگاهی باشد که خلق مسلمان ما در جریان انقلاب از خود نشان داد. نه تنها شهادت هزاران شهید گواه آگاهی شان بود. بلکه گواه آگاهی این خلق پرطاقت و با فرهنگ بود. گواه گواهی از روش ها و هدف، و بیانگر انقلاب اسلام بود. گواه آن بینش اسلامی بود که می تواند گاهواره انقلاب بزرگ این دوران باشد. مجلس خبرگان باید تبلور اسلام، این اسلام باشد.

۲- انقلاب اسلامی ما تمیز و تشخیص آشکاری است میان آنچه بود یعنی رژیم شاهنشاهی، و آنچه باید بشود یعنی رژیم اسلامی، رژیمی که به مردم ما امکان تحصیل استقلال و آزادی و رشد فردی و اجتماعی را بدهد. این مجلس باید مجلس تمیز و تشخیص قطعی بشود و پایان رژیم پیشین و آغاز رژیم آزادیبخش اسلامی بگردد.

۳- این مجلس باید محل اجتماع رهبران عصر انقلاب بگردد. مردم ما باید به کسانی رأی بدهند که می خواهند آنان در دوران سازندگی انقلاب

هسته رهبری سراسر کشوری را تشکیل بدهند. در حقیقت این انتخابات باید رهبرانی را به میدان در آورد که با رژیم پیشین در اندیشه و عمل پیوند نداشته اند و شخصیت خویش را در تجربه انقلابی ساخته اند.

۴- انقلاب اسلامی ما هم گزارشگر صادق درجه فساد و اندازه تسلیم رژیم شاه در قبال سلطه گران خارجی، خاصه امریکاییان بوده، و هم گزارشگر خواست های ملت ما، که در شعارهای گوناگون بخصوص شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بازگو می شد. مجلسی که ملت برای تدوین قانون اساسی انتخاب می کند باید معرف همه خواست های خلق مسلمان ما باشد. این مجلس، آن قانون اساسی را باید تدوین کند که اسباب استقلال و آزادی را فراهم آورد.

۵- انقلاب اسلامی ما الگو است. منتخبان مردم باید الگوی راستین این انقلاب باشند تا بتوانند با تدوین قانون اساسی، اساس رژیم را بگذارند که ملت ما را الگوی جهانیان بگردانند. میان دو طرز تفکر، یکی کهنگی گرا و یکی انقلابی، باید طرز فکر انقلابی پیروز شود. در حقیقت طرز فکر کهنگی گرا مدعی است: «ما را با دنیا چه کار؟ دنیا هر طور می خواهد درباره ما قضاوت کند»، و بر آنست که برداشت خود از اسلام را، که گاه یک بُعدی به کنار، نیم بُعدی هم نیست، تحمیل کند. و طرز فکر انقلابی بعکس اسلام را، همانطور که امام خمینی به درست تشریح کرده است، چند بُعدی می داند و بر آنست که انسانیت در بُن بست و در بحران گیر افتاده این دوران، نگران انقلاب اسلامی ما و بی قرار پیام اسلام است. باید این پیام را همه جانبه و زلال به او رساند. این کار شدنی نیست مگر با مبارزه قاطع با پاره‌ای رفتارهای زورمدارانه که به نام دین همه روز انجام می گیرد. مجلس خبرگان باید مرکب از نمایندگان باشد که تصمیم استوار دارند اسلام را در جامعیت خود در قانون اساسی منعکس کنند تا قانون اساسی جمهوری اسلامی الگو گردد.

۶- انقلاب اسلامی ما، انقلابی علیه فساد و ستم و نابرابری ها در یک کلمه: نظام طاغوتی بوده است. نظامی که در آن مردم زحمتکش ما، دهقانان ما، کارگران ما، پیشه وران ما و کارمندان ما و حتی قشرهای میانه جامعه ما به کار گمارده می شدند. به کاری که خلاصه می شد در استخراج ثروت ها و صدور آن ها و وارد کردن کالاها و به مصرف رساندن آن ها. یعنی تخریب کامل اساس موجودیت اقتصادی کشور. مجلس نخبگان باید از نمایندگانی تشکیل گردد که به قسط و عدالت اجتماعی مؤمن باشند. یعنی در قانون اساسی به طور صریح و روشن:

- استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور در اصول آن تضمین گردد.

- حقوق زحمتکشان و حق داشتن کار برای همه به رسمیت شناخته شود.

- اصل «هر کس به اندازه استعدادش باید کار کند و به اندازه نیازش، باید بهره جوید» نه تنها در قانون اساسی گنجانده شود بلکه تدابیر به اجراء در آوردن این اصل نیز باید بیان گردد.

- زنان کشور باید از نظام اجتماعی و فرهنگ شاهنشاهی آزاد کردند و در قانون اساسی همه حقوق لازم برای به دست آوردن امکانات برابر برای رشد به آن ها داده شود.

۷- انقلاب اسلامی ما دارای هدف روشن و صریحی بود که استقرار حکومت اسلامی و مشی به سوی جامعه توحیدی است. نمایندگان مجلس خبرگان باید کسانی باشند که با این هدف بزرگ انقلاب اسلامی ایران موافقت کامل داشته باشند. قانون اساسی که تدوین می گردد باید:

- هیچ حق و امتیاز بر پایه زور را نپذیرد.

- اسباب مشارکت فرد فرد مردم را در مسئولیت ها و در اداره امور کشور و رهبری و هدایت فعالیت های عمومی فراهم آورد.

- کانون های قدرت را که مشخصه نظام شاهنشاهی بود ویران سازد و به تدریج با آموزش سیاسی روزافزون جامعه، عنان اداره امور را حتی المقدر به خود مردم واگذار کند.

- حق هر ناحیه را در اداره امور خویش به رسمیت بشناسد و

خودمختاری را در همان حد که وحدت ملی کشور ایجاب می کند برای همه نواحی قبول کند.

۸- نظام جمهوری را به تدریج به نظام شوراها بدل سازد.

به اجتماعات عمومی مردم نقش تعیین کننده ببخشد و اسباب نظارت این اجتماعات را بر گردش کار دستگاه های اداری و تولیدی و نظامی فراهم آورد.

با توجه به بحران هایی که کشور ما را از هر سو فرا گرفته اند، انقلاب اسلامی ما انقلاب ملتی است که تصمیم گرفته است حیات ملی را نجات بخشد. کافی نیست نمایندگان منتخب به حیات ملی و لزوم حفظ آن باور داشته باشند. بلکه لازم است لزوم نجات حیات ملی را از جمله ضابطه ها و از مهمترین ضابطه ها بشمارند و در تدوین اصول قانون اساسی این ضابطه را همواره و به جد مورد رعایت قرار دهند. بنابراین کسانی باید به مجلس راه یابند که به لزوم حفظ حیات ملی و قبول آن به عنوان ضابطه قانون گذاری باور دارند.

مجلس خبرگان و نمایندگان آن برای آنکه بیانگر انقلاب اسلامی و نیازهای نسل انقلابی امروز و نسل های فردا باشند باید خصلت های مهم دیگری دارا باشند. در شماره فردا دنباله این بحث را خواهیم آورد.

انتخاب سر نوشت

چهارشنبه ۱۰ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۳۶

در عصر قاجار، در پی شکست از روسیه تزاری و افزایش روزافزون سلطه روس و انگلیس، «غرب زده ها» عامل هجوم فرهنگی غرب شدند و لبه تیز این حمله متوجه اسلام بود که نه تنها عامل پیشرفت نیست بلکه مانع اصلی رشد و ترقی است. به مدت یک قرن هر غرب زده ای که خواست «دکتر» بشود، رساله ای نوشت که اسلام عامل عقب ماندگی و روحانیت عامل انحطاط ایران بوده و هست. هر کس عوامل شکست نهضت صنعتی کردن کشور را شمرد، عامل اول اسلام و روحانیت بود. هر کس خواست علل شکست سیاسی نظامی ایران را شماره کند، علت اول اسلام و روحانیت را ذکر کرد. هر کس خواست دلایل عقب افتادگی علمی و فنی ایران را شرح کند، دلیل اول اسلام و روحانیت را قرار داد. البته جو تحقیر و ارباب فکری و استبداد سیاسی مانع می شد هر کس بپرسد چرا اسلام عامل و علت و دلیل شکست و عقب ماندگی است؟

اینکه فرهنگ سلطه گرو مهاجم غرب، بخواهد موانع پیشرفت و مهمترین آن اسلام خود را از پیش پا بردارد، جای شگفتی ندارد. اما عوامل انحطاط در عین حال هم سیاسی و هم اقتصادی و هم اجتماعی و هم فرهنگی بودند.

اسلام در برابر همه عوامل این انحطاط قرار داشت و مقابله و مقاومت هم می کرد. اما مقاومت در حدی نبود که بتواند جامعه را از انقلابی به انقلابی بکشاند و در جریان انقلاب ها عوامل انحطاط را از میان ببرد. نتیجه این شد که فرهنگ مهاجم غرب از طریق دستیارانش با استفاده از عناصر ضد اسلامی که رنگ اسلامی به خود گرفته بودند، به اسلام به عنوان عامل انحطاط ایران هجوم آورد. بیش از یک قرن و نیم ملت ما در برابر هجوم ها خلع سلاح شد. اسلام و مسلمانی تحقیر شد. بیگانگی حتی دشمنی با اسلام رسم روزگار و مایه فخر و مباهات شد. از نابختیری گروهی از نادانان با داعیه دلسوزی برای اسلام، با تمعیم فرهنگ و رشد فرهنگی جامعه سستیز می کردند و جوانان را فوج فوج از اسلام می گریزاندند.

این جریان ادامه داشت و شکست جنبش مشروطیت و پس از آن جنبش نفت، آنرا تشدید کرد.

تا عصر رهبری امام خمینی رسید و بر اثر کوشش پیگیر این رهبری و

متفکران مسلمان، اسلام جامعیت خود را از نو به دست آورد و اینک نیاست قانون اساسی بیانگر این جامعیت باشد؟

بدینقرار نه تنها بر علماء دین است که متوجه اهمیت موقع باشند و بدانند که پیروزی و شکست، پیروزی و شکست اسلام و ایران است، بلکه بر عموم مردمی که در انقلاب شرکت کرده اند است که بدانند اگر از نو تمایلات نامتناسب با شرایط رشد جامعه جوان ایران عرصه دار شوند، این نسل از اسلام خواهد گریخت. این نسل اسلام را از زبان امام و متفکران اسلام شناس، نظام رشد و تکامل در استقلال و آزادی پذیرفته است. و وقتی می بیند تمایلاتی از جانب بعضی روحانیان اظهار می شود که امیدهایشان را نقش بر آب می کند، در غرق آب تردیدها فرو می افتاد و همین امر زمینه روگردانی و پذیرش هر نظر و طرز فکر دیگری که پیام امید بیاورد، می گردد. منتخبان مجلس خبرگان، باید کسانی باشند که این مهم در نظر داشته باشند و بدانند تصمیمی که می گیرند، تصمیم درباره سرنوشت اسلام و ایران اسلامی است. بلکه تصمیم درباره سرنوشت و جهتی است که حرکت اجتماعی بشریت امروز پیدا خواهد کرد.

اسلام، دین ترقی با رهبری خمینی با «وعی از اسلام» که یا از «نظام شاهنشاهی پهلوی» حمایت می کرد و یا آنرا «دفع افسد به فاسد» می شمرد، ستیزید و پیروز شد. انتخاب مردم انقلابی کشور، باید انتخاب خبرگانی باشد که خصلت اصلیشان عصیانگری علیه برداشت سازشکارانه از دین، علیه برداشت التقاطی از دین، علیه برداشت ارتجاعی از دین، علیه برداشت جزمی و جزئی از دین باشد. دین توحید باید چند بُعدی و جامع و در نتیجه بیانگر وحدت خلق مسلمان و انقلابی ما باشد، زنهار، دین توحید را به عامل یأس و اختلاف بدل نکنیم. که اسلام باید جامعه جوان ایران را در یک بعثت مستمر و با شتاب رشد دهد.

امروز همه تبلیغات در داخل و خارج کشور علیه اسلام و رهبری اسلام است. کمترین تأثیر این تبلیغات، ایجاد روحیه تردید نسبت به درستی رویه رهبری و توانایی اسلام راستین در حل مسائل و مشکلات ایران امروز است. «فرار مغزها» با همه تأثیر زبان بخشی که بر چرخش امور کشور دارد، از کمترین نتایج این روحیه است. هم اکنون جنگ روانی که دشمن به راه انداخته است، این هدف را تعقیب می کند که انقلاب اسلامی فردا ندارد.

مطبوعات عصر انقلاب با بزرگ کردن خبرهای بسیار کوچک که گاه بکلی عاری از حقیقت اند، احتمال بازگشت رژیم شاه را نه تنها واقعی و جدی جلوه گر می سازند، بلکه قطعی و قریب الوقوع می نمایانند. چنانکه پس از دو ماه تبلیغ درباره استعداد و هوش و بزه «بختیار» و «مقاصد بزرگ» او، ناگهان بختیار را به صورت یک شخصیت آماده بازگشت به ایران و در دست گرفتن زمام امور کشور، در آوردند. در اینکار چنان مهارت به خرج دادند که دولت نیز دست پاچه شد و لازم دید به حرف های شاه و مصاحبه بختیار در پاریس بیش از اندازه، صد بار بیش از اندازه بها دهد. با وجود آمدن چنین جوئی، با تراشیدن «شخصیتی» که آماده است ایران را از «استبداد دینی روحانیان» رها کند، البته «مغزها» رم می کنند و آن ها که باید در عصر انقلاب به کشور بازگردند و در نجات کشور خویش از پرتگاهی که رژیم سابق در آن قرارش داده است، با تمام قوه بکوشند، به کشور باز نمی گردند. در خود کشور بر بلا تکلیفی دستگاه اداری و ... افزوده می شود. و همین امر بر کم و کیف توطئه ها می افزاید و این همه حل مشکلات کشور را دشوارتر می سازد. این امور و ده ها امور دیگر دست به دست هم مقدمات سقوط را فراهم می آورند.

حال آنکه توانائی های اسلام و توانائی های نسل جوان کشور برای حل دشواری ها و مقابله پیروز با ضد انقلاب بیش از آنست که در تصور آید. اگر اسلام جامع اساس کار قرار گیرد. اگر روحانیت در چهار موضع بزرگ خویش یعنی حفظ وحدت مردم کشور برای استوار کردن پایه های استقلال ایران، حفظ دین از خطر التقاط و تبدیل به ابزار کار قدرت حفظ منزلت انسان یعنی استواری اساس «قانونیت» یا به سخن ساده تر استقرار حکومت قانون، قانون اسلام و حفظ فرهنگ و معنویت جامعه، قرار گیرد و به کارهایی که با این

وظایف مغایرت دارند به جد نپردازد، اگر دولت رویه اصلاح طلبانه را کنار بگذارد و رویه انقلابی اتخاذ کند، همه رمیده ها را می شوند و همه مغزهای سازنده مسلمان و انقلابی روانه ایران می شوند و ایران با حل مشکلات خویش نقش رهبری تعیین کننده ای پیدا می کند.

هنوز جا دارد از مسائل دیگری که انتخاب روز جمعه را، انتخاب سرنوشت ساخته اند، بحث کنیم. اما همین اندازه برای معلوم کردن اهمیت این انتخاب در حال و آینده ایران کفایت می کند. امید آنکه انتخاب ملت ما بیانگر توجه او به ماهیت این انتخاب باشد و همه برگزیدگان خلق، جامعیت اسلام و مشکلات حال و آینده ایران را در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، ضابطه اصلی شناسند.

هدف وسیله را توجیه نمی کند

پنجشنبه ۱۱ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۳۷

همه طرز فکری که زور را اصل می شناسد، یا به صراحت و یا به کنایت پیرو این شعارند که «هدف وسیله را مشروع می کند». کار جانبداران این گونه طرز فکرها ساده است. اول هدف را نزد پیروان خویش مشروع می گردانند و بعد از آن ها می خواهند که برای رسیدن به «هدف مقدس» کارهایی را که از آن ها می خواهند، به انجام رسانند. فرعونیت (در اصطلاح قرآن) و فاشیسم (در اصطلاح غربی) به هر لباس که در آید از همین شعار پیرو می کند: زور را اصل قرار دادن بدون عمل به این شعار، به منزله انکار اصل و در نتیجه تناقض است. توضیح آنکه نمی توان مدعی شد که زور اصل است و آنرا برای رسیدن به مقصود بکار نبرد. اگر گروهی که زور را دوی همه دردها می داند، آنرا برای رسیدن به هدف خویش به کار نبرد، در نظر خود خلاف باور خویش عمل کرده است. اینست که همه زور پرست های دنیا و در سراسر تاریخ، زور را اصل می شناخته اند و برای حل هر مشکلی آنرا به کار می برده اند. مشکل آن ها هیچگاه این نبوده است که زور را باید یا نباید به کار برد. مشکل شان همواره این بوده است که چگونه باید به کار برد. به چه صورت باید به کار برد تا آن ها را به مقصودشان برساند.

زور پرست ها برای آنکه همیشه موفق باشند چاره ندارند جز اینکه شعار خود را عمومی کنند یعنی کاری کنند که همه به این باور برسند که حساب هدف از حساب روش رسیدن بدان جدا است: هدف ممکن است پاک و عالی باشد و وسیله بدو ناپاک. برای رسیدن به هدف خوب هیچ عیبی ندارد که از وسیله بد استفاده شود. اگر همه این حرف را قبول کنند و در همه موارد به کار ببرند، دنیا به کام طرفداران «ایدئولوژی» هایی شده است که زور را اصل می شناسند.

نه فراموش و نه اشتباه شود، طرز فکری که زور را اصل نمی شناسند و بنابراین به خداوند بزرگ اصالت می دهند، وقتی زور پرست ها راه ابلاغ دین و بیان آنرا از هر سو می بندند، برای گشودن راه و تنها تا همین اندازه زور را به عنوان وسیله و با قاطعیت به کار می برند. زور پرست ها سازشکار می شوند یعنی هر وقت دیدند زورشان نمی چربد، تسلیم زور «پر زور» می شوند اما خدا پرست ها هیچگاه نمی توانند تسلیم زور بیشتر بشوند برای اینکه سازش با زور را کفر به خدا می دانند و هست. بنابراین، مبارزه را تا آنجا که بساط زور پرستی برچیده شود ادامه می دهند. و از آنجا که به کار بردن زور ولو به عنوان وسیله و چاره منحصر در روحیه کسانی که آنرا به کار می برند مؤثر می شود و به تدریج زور پرستی بر فکر و عملشان چیره می شود، در اسلام مبارزه دائمی با زور پرستی که همان مبارزه با نفس یا مبارزه با کیش شخصیت باشد، جهاد اکبر خوانده شده است.

خواهر و برادر ملت ما قرن ها قربانی این شعار لعنتی بوده است. رژیم های خودکامه همواره اعمال خود را با این شعار که هدف وسیله را مشروع

می کند، موجه ساخته اند. شاه سابق هم می گفت ولو به زور ایران را به دروازه های تمدن بزرگ خواهد رساند. انقلاب ما برای از بین بردن این راه و رسم و این شعار بود. در حقیقت میان هدف و وسیله نمی توان جدائی افکند. برای رسیدن به هدف خوب نمی توان از وسیله بد استفاده کرد. وسیله بد با هدف بد سازگار است و از راه بد تنها به هدف بد می توان رسید. هیچکس نه دیده و نه می تواند شهادی از تاریخ بیاورد که کسی یا کسانی برای رسیدن به هدف خوب از وسیله بد استفاده کرده اند. چرا که هدف در وسیله رسیدن به خود است و وسیله در هدف است. وسیله عبادت نماز است و کسی از راه شراب نوشی نمی تواند عبادت کند.

با توجه به توضیحات بالا، انقلاب اسلامی ما برای آن بود که این شعار و وسیله کار پیروان «ایدئولوژی شاهنشاهی» و همه ایدئولوژی هایی که زور را اصل می شناسند از بین برود. وقتی کسی یا کسانی به عنوان خدمت به اسلام و آئیم وقتی که رهبری انقلاب خود آزادی بیان را برای همه به ارمغان آورده است و به دفعات خطاب به زور پرستان فرموده است شما آزاد شده اسلام هستید، با بکار بردن زور جلو اجتماع و تبلیغ را می گیرند، اوراق تبلیغاتی را پاره می کنند، به اسلام خدمت نمی کنند به آن خیانت می کنند. با عمل ننگین خود به سود ایدئولوژیهای ضد اسلامی در درجه اول به «ایدئولوژی شاهنشاهی» و در درجه دوم به «استالینیسیم» خدمت می کنند. آزادی ثمره انقلاب ما است سلب آن جز عقیم کردن انقلاب چه معنایی می تواند داشته باشد؟ و وقتی انقلاب هدف خود را نفی کرد دیگر از او چه می ماند؟ وقتی به اسم اسلام زور اصل شد، رژیم سابق و آن ها که می خواهند آنرا به استالینیسیم تبدیل کنند چه چیز را از دست داده اند وقتی خود ما با سرنگون کردن رژیم شاهنشاهی رژیمی را نفی کرده ایم که زور را اصل می شناخت، از نو همان اصل را در کار می آوریم و در واقع همه را به این نتیجه می رسانیم که تنها یک راه وجود دارد و آن زور است و از اتفاق بازار توطئه ها را همین روشهای سخت نادرست و زیان بخش تا بدین حد گرم کرده است.

خواهر و برادر اگر از روز نخست با قاطعیت این روش ها را نفی می کردیم، اگر رهنمود رهبر انقلاب را درباره بحث آزاد بکار می بردیم و غرض ها و مرض ها سبب نمی شد که رادیو و تلویزیون در خدمت این روش و سنت بزرگ اسلامی قرار نگیرد، اگر وقتی گروه فاشیست مسلک تحت عنوان خدمت به اسلام به اجتماعات حمله می برد با قاطعیت آن ها را طرد می کردیم و به سختی مجازات می کردیم، گروه های زور پرست، ضد دین توطئه های خود را نمی توانستند مشروع جلوه بدهند. نمی توانستند از بحث آزاد و سازنده طفره برونند. نمی توانستند اینهمه تبلیغات دروغ و شبانه روز بکنند. نمی توانستند چپ و راست خود را داوطلب نمایندگی مجلس خبرگان بکنند و اقلیتی که نیم درصد جامعه را بیشتر تشکیل نمی دهد تمام وقت رادیو و تلویزیون را به عنوان تبلیغ داوطلبی به خود اختصاص بدهند و در منتهای بی انصافی دم از سانسور هم بزنند! اینها همه نتیجه آنست که دستگاه تبلیغاتی ما که بزرگترین وسیله تبلیغ معنویت و آزادی اسلام بوده، خود تحت اداره ای قرار گرفت که زور را اصل می شناخت و گروه های کوچک زور پرست (چه آن ها که به نام اسلام اما به قصد ضربه زدن به اسلام جو ترور و خفقان را بوجود می آورند) به حال خود گذاشته شدند تا هر کار که می خواهند بکنند و بزرگترین مبلغ برای گروه های مخالف جمهوری اسلامی بشوند.

خواهر و برادر به گروه هایی که مخالف اسلام و رهبری آن هستند، چه خدمتی بالاتر از این که انتخابات در جو اعراب بگیرد: اعلان های تبلیغاتی پاره کردند، به اجتماعات حمله نمود، به فروشندگان روزنامه و توزیع کننده برگه های تبلیغاتی حمله کرد، به فروشندگان کتاب حمله نمود ... تا بتوانند بگویند مجلس خبرگان در محیط اعراب تشکیل شده است و همین امر اعتبار کار آنرا مخدوش بگرداند، برای نسل امروز و نسل فردا و جهان امروز و جهان فردا؟

آیا این شیوه کار خود بهترین وسیله تحصیل آراء برای همین اقلیتها که خود زور پرست های واقعی هستند نیست؟ آیا اگر این رویه ها نبودند،

اینها می توانستند از بحث آزاد شانه خالی کنند و به این راحتی از بدترین وسیله ها که ناسزا و تهمت به اسلام و رهبری آنست استفاده کنند؟ آیا اگر این «جانبداران اسلام» این وسائل را بکار نمی بردند، این گروه می توانستند نسبت به فشار افکار عمومی لافید بمانند و زیر بار بحث آزاد نروند؟ آیا اگر روش کار زورمدارانه مدیریت رادیو و تلویزیون در جلوگیری از ادامه بحث های آزاد نبود، اینها می توانستند به این آسانی توطئه را جانشین بحث کنند؟ و اگر زیر فشار افکار عمومی به بحث آزاد تن می دادند، امروز چیزی از آن ها باقی مانده بود؟

خواهر و برادر تو مسئولی. باید با قاطعیت با کسانی که در لباس «دوست» بزرگترین خدمت ها را به دشمن می کنند، مقابله کنی. بجای آنکه وقت را در جلوگیری از تبلیغ گروه های سیاسی مخالف صرف کنیم، بهتر است فرصت را برای تبدیل انتخابات فردا به بروز بزرگترین پیروزی جبهه اسلام، مغتنم بشمریم.

بر تو است که در سرتاسر تهران و شهرستان ها و روستاها به حرکت در آئی و در همه جا مردم را به شرکت در انتخابات برانگیزی و در همه جا مراقبت کنی که افراد دشمن رأی نویس برادران و خواهران بیسواد نشوند و در همه جا مراقبت کنی که افراد چند بار رأی ندهند و در همه جا تبلیغ کنی که آراء منتشت نشوند و فردا به روز بزرگ تجلی وحدت اسلامی بدل گردد و انتخابات فردا بهترین الگوی انتخابات آزاد بشود.

و از شبیه مراقبت کنی تا آراء در منتهای امانت خوانده شوند که بدترین فسادها نخواندن و یا به نام دیگری خواندن آراء مردم است. و این کار در جمهوری اسلامی باید کیفری سخت داشته باشد.

پیش و بعد از رأی

شنبه ۱۳ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۳۸

در کشورهای غرب، گروه هایی وجود دارند که می دانند احتمال پیروزی شان در انتخابات صفر است، با وجود این در انتخابات شرکت می کنند تا به عنوان نطق انتخاباتی از رادیو و تلویزیون برای تبلیغ مردم و گروه خود استفاده کنند. و پاره ای از این گروه ها پیش از اخذ رأی انصراف خود را از شرکت در انتخابات اعلام می کنند.

باز در این کشورها، پاره کردن برگه های تبلیغ انتخاباتی، امر رایجی است و چسباندن و کندن اوراق کوچک و بزرگ، با عکس و بی عکس تبلیغاتی موضوع تنگ کاری و حتی هفت تیرکشی نیز می شود. اما دیده نشده است که یک جزیب و یا گروه سیاسی به خاطر آنکه عده ای اوراق تبلیغاتی را از دیوارها می کنند و یا به توزیع کنندگان این اوراق حمله می کنند، از شرکت در انتخابات خودداری کنند.

ما نظر خود را با قاطعیت درباره این گروه های فاشیست مسلک به دفعات اعلام کرده ایم و انتظار داشتیم و داریم که هر کس احساس مسئولیت می کند، با قاطعیت برای پاک کردن محیط سیاسی کشور از اینگونه گروه ها وارد عمل شود. اما از آن ها که از شرکت در انتخابات منصرف شدند می پرسیم شما که در دوره رژیم سابق هم بودید و به یک انتخابات نیم بند «آزاد»، قانع بودید، حالا چرا اینقدر نازک نارنجی شده اید که پاره کردن اوراق انتخاباتی را بهانه قهر کردن قرار می دهید؟ و اگر مشکل به راستی، مشکل «عدم آزادی تبلیغ بود» چرا صبر کردید روز و شب پیش از روز رأی گیری انصراف خود را اعلام کردید؟

شما از آسمان ها ناگهان به زمین نیامده اید، در ایران زندگانی کرده اید. ممکن است بفرامایید در تمام دوران مشروطه چه وقت مردم چون دیروز با طیب خاطر و با همه شوق به پای صندوق های رأی رفته اند؟ آیا واقعاً می توان برای آزادی و رأی مردم احترام قائل شد و این واقعیت را ندید. و یا دید

و کفران نعمت کرد؟

تحریم شما، تحریم انتخابات نبود، تحریم انقلاب بود. گروهی از شما جز در سایه غرب نمی توانید زندگی کنید و هیچ فرصتی را برای ضربه زدن به انقلاب از دست نمی دهید و گروه دیگری از شما امتیازات روشنفکری و مادی و ... رژیم سابق را نمی توانید فراموش کنید و گروه سوم از شما از آزاد شدن از غرب زدگی بیشتر می ترسید تا ماندن در غرب زدگی و در آن گنبدین.

و همه شما در جمع می دانید که رأی ندارید. شما «روشنفکران» و دست اندرکاران عصر جاهلیت شاهنشاهی هستید و انقلاب شما را به ابوجهل های زمان بدل ساخته است. دلیل ما اینکه مردم به تحریم شما کمترین وقعی نگذاشتند و این تحریم فرصتی شد تا مردم سراسر کشور برای چندمین بار شما را تحریم کنند.

از روز پیروزی انقلاب تا امروز، مردم آغوش باز خود را برای پذیرفتن همه آن هایی که قصد آشتی با انقلاب را داشته باشند باز نگهداشته اند. این تمایل شدید به جذب همه کسانی که نسبت به وطنشان احساس مسئولیت می کنند، با کمال تأسف فرصتی تلقی شد برای یک تازی تبلیغاتی و تیزتر کردن آتش کینه ها و برخوردها.

و امروز که روز بعد از رأی گیری است، امروز که تصمیم گیرنده نهایی یعنی مردم، تصمیم خود را اظهار کرده اند و در چند روز آینده معلوم خواهد شد که چه کسانی به عضویت مجلس خبرگان انتخاب شده اند، تذکر نکات زیر بی فایده نخواهد بود:

۱- نباید رفتار غیرمستولانه «روشنفکران عصر جاهلیت» در نحوه کار مجلس خبرگان اثر گذارد. بدین معنی که عده ای بگویند مردم با ما هستند و ما باید کار را چه در نوشتن قانون اساسی و چه در رفتار با گروه های سیاسی، یکسره کرد. در حقیقت مردم تا وقتی با شما هستند که در پی استقرار واقعی شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» باشید. امروز که انتخابات تمام شده است، آشکار است که اگر «گروه های ضرب» (که هم موافق و هم مخالفش وجود دارد) نبودند، محیط به مراتب سالم تر می شد و هیچ بهانه ای وجود نمی داشت و به طور قطع مردم در رأی تمایل بیشتری به وحدت نشان می دادند. همانطور که پیش از این نیز گفته ایم، نباید این واقعیت را از نظر دور داشت که اقبال نسل جوان به اسلام بخاطر توجه رهبری به امر خطیر جامعیت اسلام بوده است. هرگونه رفتاری که موجب سرخوردگی نسل جوان گردد، به سود جاهلیت شاهنشاهی و یا جاهلیتی از نوع آن تمام می شود.

۲- مذاکرات مجلس خبرگان باید علنی باشد و انتشار مرتب مذاکرات به مردم امکان بدهد در کاربرد برگزیدگان خود نظارت مستقیم داشته باشند و نظرهایی که درباره گفتگوهای مجلس اظهار می شوند، راهنمای مجلس در ادامه کارش باشد. ما بر آن بودیم و هستیم که مذاکرات شورانی انقلاب هم باید علنی باشد تا معلوم شود مردم جانبدار چه تمایلی هستند. در حقیقت وقتی کار مخفی است «اکثریت» و «اقلیت»، همان «اکثریت» و «اقلیتی» نیست که وقتی کار علنی است. وقتی مردم تمایل خود را نسبت به آرائی نشان دادند که در مجلس اظهار می شوند، مجلس بناگزی خود را با خواست عمومی منطبق خواهد کرد.

۳- همانسان که پیش از این گفته ایم، تدوین نهایی قانون اساسی محتاج بسیاری اطلاعات صحیح درباره واقعه های امروز کشور و تحول عمومی جهان و آینده این کشور و آینده پیام اسلام در جهان است. انتقادات که از متن پیش نویس بعمل آمدند، نشان دادند که بی اطلاعی از امور فوق تا کجا ممکن است در سرنوشت قانون اساسی مؤثر شود. مجلس تعیین سرنوشت، هم نباید وقت خود را با مذاکرات عبث و طولانی هدر دهد و هم نباید به قیام و قعود و تصویب «چکی» عبارتهای از پیش در ذهن قالب ریزی شده، بسنده کند. هر اصل از اصول قانون اساسی در همه جوانب خود باید در منتهای دقت و سنجش و تحت نظارت مستقیم مردم بازنویسی گردد.

۴- وقتی متن پیش نویس منتشر شد، میدان فرصت طلبی هم باز

شد. فرصت طلب های رنگارنگ، دست بکار شدند و برای جلب نظر گروه‌های مختلف، نظرهای غیرمسئول اظهار کردند. هر کس بیا هر گروه می‌خواست قشر یا قومی را جذب کند، بدون توجه به موقعیت کشور و ضرورت‌های آن و بدون توجه به موقعیت فردای کشور و ضرورت‌های آن، پیش‌نویس را «انتقاد» می‌کرد. کار مسابقه فرصت طلبی تا آنجا بالا گرفت که می‌کوشیدند با دخل و تصرف در اصول پیشنهادی آن‌ها را قابل «انتقاد» گردانند!

اینک نوبت بازنویسی قانون اساسی است و نباید فرصت طلبی کمترین اثری در این کار بگذارد. نویسندگان قانون باید خود را در قبال مسئول سرنوشت خلق شناسند و در حد این مسئولیت عمل کنند.

۵- همانطور که یکبار دیگر نیز گفته ایم، اصول قانون اساسی باید روشن و صریح و بدون ابهام باشند. باید همه اصول پیش‌نویس که صراحت کافی را ندارند، صاف و صریح شوند. در اظهار نظرها که شده‌اند، عده‌ای اینطور گفته‌اند که قیام مردم برای بهبود وضع اقتصادی نبوده و برای دین بوده است. این نحوه نگرش، همان دین را جدا کردن از گذران اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه است. اسلام هر چهار وجه واقعیت اجتماعی را شامل است و باید اصول قانون اساسی در هر چهار زمینه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی روشن و صریح و کافی برای اداره یک جامعه جوان، و تحول این جامعه در حال و آینده باشد.

۶- حقوق اقلیتهای گوناگون نباید نادیده گرفته شود. مثلاً یک وقت اصل بر اینست که یک عقیده یعنی عقیده اکثریت مردم محترم است، یک وقت اصل بر اینست که عقیده محترم است. هر عقیده‌ای می‌خواهد باشد. به گمان ما برداشت دوم صحیح است. اگر قانون اساسی در کنار اسلام هر عقیده‌ای را نیز محترم بشمرد، برخوردهایی که از راه زور وجود دارند از بین می‌روند و بحث آزاد تنها راه برخورد عقاید و آراء می‌شود. در وضعیت اولی که تا امروز در همه جامعه‌ها وجود داشته است و وجود دارد، چون همواره زور حلال مشکلات است، هم عقیده اکثریت به تدریج روی به جمود می‌نهد و هم جامعه روی به فساد می‌آورد و هم کشور سرنوشتی را پیدا می‌کند که در گذشته خصوص در یکصد و پنجاه سال اخیر پیدا کرده بود. هنوز در این باره سخن‌های گفتمنی بسیارند، که می‌گذاریم برای افتتاح مجلس خبرگان.

از مشروطیت تا جمهوریت

دوشنبه ۱۵ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۳۹

چهاردهم مرداد سالروز انقلاب مشروطیت است. در این روز تقریباً معلوم شد چه کسانی از ناحیه مردم برای عضویت در مجلس خبرگان برای تهیه قانون اساسی انتخاب شده‌اند. بنابراین سالروز آن انقلاب، روز استوار کردن انقلاب اسلامی گشته است و شاید مقایسه جنبه‌هایی از این دو انقلاب بی‌فایده نباشد:

۱- طرز فکر حاکم بر انقلاب مشروطه این بود که قانون حلال همه مشکلات است. کمتر به تغییرات بنیادی و بیشتر به رونوشت برداری از «قانون فرنگی» بها داده می‌شد و ضعف بزرگ آن انقلاب این بود که به این مهم توجه نکرد که با حفظ نظام اجتماعی استبدادی نمی‌توان آنرا تابع قانون اساسی مشروطیت گرداند. برای آنکه قانون اساسی مشروطیت به اجرا در می‌آید باید ساخت اجتماعی ایران تغییر می‌کرد و چنین نشد. در نتیجه ساخت اجتماعی ایران قانون را با خود منطبق ساخت. یعنی وقتی ممکن بود، این قانون را مطابق توقعات استبداد و استعمار تفسیر می‌کرد و وقتی ممکن نبود، آنرا بلاجرا می‌گذاشت. انقلاب اسلامی ما اگر نخواهد این تجربه تلخ تکرار گردد، باید دو چندان بیشتر از توجه به تغییر قانون، به تغییر نظام اجتماعی توجه کند. اگر وضع فعلی و این نظام اجتماعی تثبیت شود، قانون اساسی جدید و قوانین عادی قابلیت اجرا پیدا نمی‌کنند. ضد انقلاب واقعی نظام اجتماعی

یک کشور زیر سلطه است. این نظام از بنیاد باید تغییر کند تا قانون اجرا در آید و راه رشد جامعه و سیر او به سوی جامعه توحیدی هموار گردد.

۲- انقلاب مشروطیت، می‌خواست شاه مطلقه را مشروطه کند.

برای مشروطه کردن شاه ظاهراً جز غربی کردن نظام حکومتی راهی نمی‌دید. برای آنکه شاه مشروطه شود قوای سه‌گانه مجریه و مقننه و قضاییه در نظر گرفت. اما عبارت‌های قانونی کشار بودند یعنی زور دست هر کدام از این ۳ قوه می‌افتاد، می‌توانست اصل قانون اساسی را به سود خود تفسیر کند. و چون ایران کشوری زیر سلطه بود و بیگانه از طریق قوه مجریه در ایران عمل می‌کرد، بتدریج ایجاد یک قوه مجریه قوی برای حفظ منافع بیگانه و دستیاران داخلی اش، ضرورت پیدا کرد و کودتای رضاخانی انجام گرفت. این تجربه به همه آزاداندیشان حالی کرد که تا وقتی در ایران دو قطب قدرت وجود دارد، یکی قطب قدرت روحانی و دیگری قطب قدرت سیاسی و قطب قدرت سیاسی عامل سلطه بیگانه است، استبداد با وضع قانون اساسی به مشروطه تبدیل نمی‌شود. تنها نتیجه‌ای که اجرای قانون اساسی در زمینه سلطه دو قدرت روس و انگلیس بار آورد، این بود که قوه مقننه مرکز برخورد دو قدرت سیاسی و مذهبی شد. رهبری مذهبی قانون گذاری را حق خود می‌دانست و دستگاه سلطنت استبدادی از راه ایجاد مجلس قلبی حق قانون گذاری را از روحانیت گرفت، به ظاهر به مجلس داد و در واقع خود تصرف کرد. مجلس آلت دست شاه شد. همین امر موجب بحرانی قانونیت و مشروعیت به مدت ۵۵ سال شد. در حقیقت هر چه را دولت استبدادی قانون می‌شمرد، روحانیت ضد قانون و حرام می‌شمرد. و همین امر از اسباب عمده ضعف کشور شد و موجبات تحکیم سلطه بیگانه را بر کشور ما فراهم آورد. اگر انقلاب اسلامی بخواهد از تجربه انقلاب مشروطیت درس بگیرد، باید قانون اساسی را بر پایه یک قطبی کردن روحانیت و رهبری سیاسی، طراحی کند. اگر قانون اساسی جمهوری اسلامی بخواهد در جامعه ایرانی، قانون اساسی قابل اجرایی بشود، ناگزیر باید جا و موقع روحانیت و رابطه منطقی او با بنیادهای سیاسی را کاملاً روشن کند. طوریکه همکاری دولت اسلامی و روحانیت طی راه رشد را آسان و سریع گرداند: روحانیت جداگانه حکومت نکند و بگذارد دولت منتخب مردم امور کشور را اداره کند و دولت نیز در خارج از اسلام، نه در پی تحمیل قانون باشد و نه به خود اجازه عمل بدهد.

۳- در انقلاب مشروطیت، علماء دین و «روشنفکران» غرب‌گرا با هم همکاری می‌کردند. اما تفوق فکری با «روشنفکران» غرب زده و غب‌گرا بود. آن‌ها به تدریج رابطه همکاری را به رابطه تابعیت علماء از روشنفکران تبدیل کردند و با شرکت فعال در روی کار آوردن رضاخان که به اعتباری کودتای روشنفکران غرب زده و غرب‌گرا بود، در پی طرد قطعی روحانیت از صحنه سیاسی کشور برآمدند و استبداد ضد دینی را بوجود آوردند.

و انتخابات مجلس خبرگان بیانگر امور زیرند:

الف- تمایل به قبول اسلام جامع از تمایل به قبول اسلام جزئی و جزمی قوی تر است. ملت انقلابی در پی اسلام جامع است و هر جا جانبداران این اسلام داوطلب شده‌اند با آراء بسیار زیاد، انتخاب شده‌اند. این پدیده در مقایسه با انقلاب مشروطه، پدیده‌ای بسیار نو و امیدبخش است.

ب- به خلاف تمایلی که در صدر مشروطیت به جانبداری از روشنفکران غرب زده و غرب‌گرا اظهار می‌شد، در این انقلاب، همه گروه‌های «روشنفکری» ضد دینی چه «چیپی» و چه «راستی» از جانب مردم طرد شده‌اند. علت‌های این پدیده بدینقرارند:

- روشنفکران غرب زده و غرب‌گرای صدر مشروطیت، در انقلاب شرکت داشتند و یک پا از پایه‌گذاران انقلاب به شمار می‌رفتند. در انقلاب اسلامی ما این «روشنفکران» نقش ابوجهل را بازی می‌کنند و به هر قیمت می‌خواهند مانع از موفقیت آن شوند. اینان همانطور که پیش از این توضیح داده‌ایم، روشنفکران عصر جاهلیت شاهنشاهی هستند. در پایه‌گذاری انقلاب سهمی نداشتند و بسیاری از آن‌ها نه تنها نسبت به موفقیت آن سوء ظن داشتند و این سوء ظن را اظهار می‌کردند، بلکه از کوشش در انحراف آن

به کوره راه سازش خودداری نداشتند.

- «روشنفکران» غرب زده و غرب گرای آن روز، با روحانیت همکاری می کردند و «روشنفکران» غرب زده ضد دین «چیپی» و «راستی» زمان ما در بارور کردن انقلاب سهمی نداشتند، همکاری نکرده و نمی کنند که هیچ، مانع و سد پیشرفت انقلاب نیز می شوند.

- مردم کشور درجه رشدشان به مراتب بیشتر شده است دیگر روشنفکران قییم صفت را نمی خواهند. رفتارهای قییم مآبانه، از جانب ملت با قاطعیت نفی و طرد می شود.

- و بالاخره «روشنفکران» عصر مشروطیت حرفی برای زدن داشتند و «طرحی نو» ارائه می کردند. «روشنفکران» عصر جاهلیت شاهنشاهی حرفی برای زدن ندارند. چون حرفی برای زدن ندارند و بحران فرهنگی غرب، دسترسی به منابع غربی (چه مارکسیسم و چه غیر آن) را غیرممکن ساخته است، از اینرو این روشنفکران عمده کارشان تحریک و تخریب است و از یاد برده اند که استفاده از این روش ها، نه تنها موجب زنده ماندن خاطره تلخ استبداد و توأم با خیانت ۵۵ سال گذشته می شود بلکه سبب تشدید سوء ظن و بی اعتمادی به اینگونه «روشنفکران» می گردد.

فراموش نکنیم دستگاه استبداد عامل سلطه بیگانه پهلوی را «روشنفکران» می چرخاندند و مردم کشور در حق آن ها «سوء ظن» دارند رأیی که در این انتخابات داده شد، آشکارترین و صریح ترین اظهار بی اعتمادی کامل به این گونه «روشنفکران» است. شگرف است که مردم کشور در اسلام وحدت به دست آوردند و با این وحدت رژیم شاه را سرنگون کردند و فهمیدند که ایران جز اسلام راه حل ندارد و این «روشنفکران» به این واقعیت حاصل از تجربه جهل می ورزند اگر روش «روشنفکران» صدر مشروطیت اتخاذ می شد، باز هیچ کفایت نمی کرد ملت ما بسیار بیدار و هشیار شده است. همکاری صوری و به قصد «استفاده از روحانیت» را مردم نمی پذیرند. زیرا می دانند که فریبکارانه است. موضوع جدی تر از این حرفهاست. روشنفکر اگر در خور این عنوان است باید پیام انقلاب اسلامی را بشنود و با اسلام جامع نه تنها آشتی کند، بلکه در این اسلام فعال شود اگر هم حاضر نیست و هنوز نمی تواند تا اینحد خود را آزاد کند، باید بنای کار خود بر همکاری صادقانه و بی غل و غش بگذارد و در پی آن باشد که کشور را از بحران مرگ نجات دهد.

۴- محتوی اجتماعی انقلاب مشروطه با انقلاب اسلامی دوران ما تفاوت های اساسی کرده است نسل جوان جامعه جوان امروز از قشرهای پایین اجتماع ما جوشیده و انقلاب را بوجود آورده است. یک نگاه به رأی هایی که در نواحی مختلف شهر تهران به داوطلبان داده شده است، به روشنی نشان می دهد که «گروه های چیپی» طرفدار «زحمتکشان» در مناطق مرفه و سخت «بورژوا زده» شهر رأی آورده اند. یعنی کسانی که می خواهند زیر رنگ سرخ منافع خود را حفظ کنند، به این طرفداران «زحمتکشان» رأی داده اند. همین رأی گیری مبرهن می سازد که انقلاب را نسل جوان قشرهای مستضعف جامعه ما بوجود آورده اند این محتوی اجتماعی بنیادی، موافق نبود، حال آنکه محتوی اجتماعی شرکت کننده در انقلاب اسلامی با «اصلاح طلبی» سازگار نمی شود و انقلاب طلب می کند

۵- بیان انقلاب مشروطیت، «مشروطه» ای بود که «مشروع» نمی شد. و بیان انقلاب اسلامی دوران ما، اسلام است. آن انقلاب در عمل به اسلام نقش صیغه و رنگ داد و با کودتای رضاخانی این نقش را هم از آن گرفت. آن انقلاب با آنکه از موضوع استقلال غافل نبود، اما آنرا مشکل اصلی نیز نمی دانست. انقلاب اسلامی، استقلال را اصل می شناسد و استقلال و آزادی را در عمل به مقتضای جامعیت اسلام قابل وصول می شناسد. این انقلاب مشروع و مشروطه را قابل آشتی می داند، بدین بیان که حکومت جمهوری اسلام را در جامعیت اش اجرا می کند و مشروط است به این شرط که خارج از اسلام عمل نکند.

با توجه به مقایسه های که انجام شد، سنگینی کار مجلس خبرگان بهتر معلوم خوانندگان می شود. مردم کشور باید با مراقبت کامل مذاکرات و

تصمیمات مجلس خبرگان را تعقیب کنند، تا قانون اساسی به نفسه گزارشگر توجه مردم به امور بالا باشد. باز مردم باید با پیگیری بخواهند که نظام اجتماعی با یک رشته تصمیمات انقلابی و قابل اجرا تغییرات بنیادی بکند تا انقلاب ما خوش اقبال بگردد و همانند انقلاب های دیگر به ضد انقلاب تبدیل نشود.

رهبری

سه شنبه ۱۶ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۴۰

بی گمان یکی از مشکلات بزرگ روز، تعداد مراکز تصمیم گیری است. در کنار دولت چندین و چند مرکز تصمیم گیری دیگر وجود دارد. و در کنار این مراکز تصمیم گیری علنی و آشکارا، باز چندین و چند مرکز تصمیم گیری پنهان وجود دارند. این مراکزهای تصمیم گیری یک وجه مشترک دارند و آن اینست که خود سرند. و یک وجه افتراق دارند و آن اینکه پاره ای از اینها خود را پیرو رهبری امام می دانند و پاره ای از اینها در تهران و همه جا، علیه انقلاب عمل می کنند.

حرف اصلی دسته اخیر اینست که شاه هم یک دسته اقلیت بیشتر نبود. بنابراین چرا از راه تحریک و توطئه نتوانند قدرت را به دست آورند؟! از ظواهر امر اینطور معلوم می شود که پیش خود حساب کرده اند اگر نقش گروه های فشار و تحریک و آشفته سازی را بازی کنند، ناسزا خواهند شنید، افکار عمومی علیه شان تحریک خواهد شد، احتمالاً برای قلع و قمع شان وارد عمل خواهند شد، اما به تدریج مردم از کفایت رهبری در اداره امور مایوس خواهند شد و زمینه در دست گرفتن قدرت فراهم خواهد آمد.

از اینرو چه در زمینه تبلیغاتی و چه در زمینه فعالیت های دیگر یکسره بنای کار را بر دروغ به قصد تحریک و جنگ اعصاب و توطئه به قصد بی اعتبار کردن دولت و رهبری امام گذاشته اند چند نمونه:

- بنام مسلمان متعصب به جان اوراق تبلیغاتی و اجتماعات «نیروی چپ» می افتند، وقتی دستگیر می شوند کاشف بعمل می آید که عضو همین «نیروها» هستند و اگر تحقیق را تا به آخر بروند معلوم می شود که از «ما بهتران» هستند.

- برای بحث آزاد در تلویزیون حاضر می شوند بار اول باصطلاح خودشان می بازند و حرف هاشان خوب از آب در نمی آید. با کولی گری بار دوم مجلس بحث تشکیل می شود، باز باب طبع شان در نمی آید، از نو دبه در می آورند که قسمتی از فیلم مجلس اول را با قسمتی از فیلم مجلس دوم «مونتاز» کنید دستگاه تبلیغاتی ضعف به خرج می دهد، نمی پرسد مگر صحنه بحث آزاد میدان جنگ است مگر شما نباید حقانیت را بپذیرید؟ چرا حالا که می بینید سخن شما حق نیست، آنرا رها نمی کنید و حرف حق را نمی پذیرید؟ چرا با حقیقت لج بازی می کنید آیا همین استبداد در رأی و رأی باطل، گواه آشکاری بر این واقعیت نیست که شما «روشنفکران» عصر جاهلیت پهلوی، ابوجل های دوران انقلاب هستید؟ باری، تلویزیون قبول می کند «مونتاز» کند اما عقل به خرج می دهد و نوشته می گیرد که اینکار را به خواست خود آقایان انجام می دهد. اینرا هم بگوییم که همین آقایان با آنکه خود مانع نمایش فیلم بوده اند، به مخبر لوموند می گویند اداره کنندگان تلویزیون حاضر نیستند فیلم میز گرد را نشان بدهند!! پس از نمایش فیلم فریاد و فغان بر می آورند که تلویزیون سانسور کرد.

- در جریان انتخابات ده ها نمونه از تقلبات «نیروهای مترقی» در دست است. با اینهمه اینک که معلوم شده است هیچ جایی در اجتماع انقلابی ایران ندارند، داد و فریاد به راه انداخته اند که حزب جمهوری در بالای ورقه های تبلیغاتی نوشته است «به فرمان امام به ده نفر زیر رأی بدهید» و مردم را تشویق به دادن رأی به آن ده نفر می کرده است. در اینکه در محل اخذ رأی هرگونه تبلیغات ممنوع است و نباید انجام بگیرد حرفی

نیست اما در کجای دنیا از اینگونه اتفاقات واقع نمی شود؟ چه وقت در ایران چون این انتخابات، انبوه مردم در انتخابات شرکت کرده اند؟ چه وقت انتخاباتی تا این حد طبیعی انجام گرفته است؟ چه کسی نمی داند که مردم سراسر کشور، به آن ها که به رهبری امام معتقدند، از روی رضا و رغبت تمام رأی می دهند؟

از اتفاق تنی چند از کسانی که مردم بیسواد را «ابله» می دانسته اند و خود را «مترقی» و برای آن ها رأی می نوشته اند، و به جای اسامی دلخواه رأی دهندگان، اسامی دلخواه خود را می نوشته اند، گرفتار می شوند و وقتی آن ها می پرسند چرا چنین کاری را می کنند، پاسخ می دهند: «اینها نمی فهمند می گویند همان اسامی را بنویسید که امام فرموده است».

و حق اینست که آن ها می فهمند و شما جناب «مترقی» نمی فهمید. آن ها انقلاب را با وحدت در صفوف خود و با وحدت در رهبری بدست آورده اند. و تجربه قرن ها و تجربه دوران خودشان به آن ها آموخته است، بدون وحدت در رهبری سرانجام انقلاب شان بهتر از سرانجام نهضت ملی کردن نفت نمی شود. بدون وحدت در رهبری همین گروه های کوچک که به مراکز تصمیم گیری خودکامه بدل شده اند، بار دیگر کشور را دودستی تقدیم گردانندگان رژیم شاه سابق خواهند کرد. این کاش شما هم به اندازه همین مردم بیسواد می فهمیدند. ای کاش مطلق های ذهنی اجازه می دادند شما هم خود را در آئینه واقعیت های زمان می دیدید. این کاش شما هم می فهمیدید که جای یک انقلابی راستین در این وحدت است و نه در خارج آن. ای کاش شما بلندگوی ساواک و ضداطلاعات رژیم سابق در حمله به «انحصارطلبی» نمی شدید ای کاش ...

بدیهی است رأی وحدت هم جنبه قوت و هم جنبه ضعف دارد. جنبه قوت آن اینست که ملت وحدت خود و وحدت رهبری را با رأی خود تضمین می کند و جنبه ضعف آن اینست که همواره بهترین و آگاه ترین استعدادها انتخاب نمی شوند.

و اینک هر دو جناح راست و چپ بازمانده از رژیم سابق، داد و فریاد به راه انداخته اند که انتخابات «آزاد» نبوده است. علاج کار آسان است: یک هیأت نظار تعیین کنیم و شما همه طرفداران خود را به یک اجتماع دعوت کنید. از آنها می خواهیم رأی در صندوق بیاندازند، شرط می بندیم که همین مقدار رأی که بنام خود در صندوق ها ریخته آید، به دست نخواهید آورد.

شما می دانید که با توجه به واقعیت های کشور و با توجه به اتفاقاتی که در انتخابات همه جا روی می دهند، و صرف نظر از تقلبات احتمالی در بعضی مناطق کشور انتخابات کشور صحیح انجام گرفته است. ما بر آن نیستیم که بهترین ها انتخاب شده اند اما گناه این امر را نیز به عهده «روشنفکران» عصر جاهلیت می دانیم که هیچ احساس مسئولیت نمی کنند. چون انقلاب بدون اجازه و با مخالفت شان انجام گرفته است، شیطان وار با آن مخالفت می کنند و با همه نیرو تلاش می کنند تا بنای محکم آنرا ویران سازند.

آری شما می دانید که انتخاب ملت چیست. هدف شما تضعیف رهبری است. همانطور که آیت الله طالقانی فرموده اند و چه دیر، «گروه های چپی» در توطئه ها دست داشته اند و دست دارند. هدف این توطئه همانست که در بالا آوردیم. ایجاد تردید درباره کفایت رهبری.

علاوه بر اینها پاره ای گروه های مسلمان و روحانیان نیز بنوبه خود رویه خودکامگی در پیش گرفته اند:

- خودسرانه و غیابی محاکمه و محکوم می کنند و حکم را به اجرا می گذارند.
- خودسرانه حکم صادره صادر می کنند و به اجرا می گذارند.
- خودسرانه درباره دعای مردم رأی صادر می کنند و به اجرا می گذارند.
- در پاره ای موارد کمیته ها را به محل های حکومت های خودکامه حوزه ای و شهری و روستایی مبدل ساخته اند.
- در همه کار مردم حتی در رأی دادن آن ها دخالت می کنند.

- شب ها به خانه ها می ریزند و در جامعه احساس ناامنی شدید بوجود آورده اند.

- خودسرانه دادگاه تشکیل می دهند و مجازات های بسیار سخت تعیین می کنند که نه با شرع می خوانند و نه با عرف.

- اعمالی مرتکب می شوند و حرف ها و سخن هایی می گویند که پیام صاف و بی غش اسلام را نزد مردم دنیا که سخت تشنه این پیامند، کدر و تنفرآور جلوه گر می سازد.

و ...

رأی مردم به وحدت رهبری در ضمن احساس خطر از ناحیه این دو جناح است. مردم این دو جناح را در این انتخابات با قاطعیت طرد کردند. اما این طرد کردن کافی نیست. رهبری باید از وحدت خود و وحدت ملت خود دفاع کند. برای اینکار نخست باید مرجع رسمی اجرایی معلوم کند و اگر در این مرجع ضعف وجود دارد، که دارد آن ضعف را بر طرف سازد. سپس باید تمامی گروه ها و شخصیت هایی که بنام اسلام و رهبری اسلام به طور خودسرانه عمل می کنند به نظم انقلابی دعوت کند و در صورت نپذیرفتن با قاطعیت آن ها را سر جای خود بنشانند. و دست آخر باید به عمر خودکامگی دو جناح بازمانده از عصر جاهلیت پهلوی پایان بخشد.

زمان، زمانی نیست که انقلاب بتواند به ضد انقلاب اجازه خودکامگی دهد. آنکس که واقعیت زمان را درک و لمس نمی کند و با لجاج تمام علیه انقلاب عمل می کند، روشنفکر، و ابوالحکم نیست. تاریک فکر و ابوجهل زمان خویش است. یکبار دیگر هشدار می دهیم به صفوف مردم بیبوندید. هیچ لازم نیست عقیده اکثریت مردم را بپذیرید اما لازم است که رابطه خود را با مردم سالم سازید. روش توطئه و تخریب و تحریک، روش یک انقلابی نیست. فراموش نکنید که اکثر قریب به اتفاق شما به تغییرات در چهارچوب رژیم شاه راضی بودید. شما حاضر بودید حضور و منافع امریکا را در ایران بپذیرید و انقلاب فراتر رفت و اینک چرا نمی خواهید در خود انقلاب بوجود بیاورید و کمی به خود جرأت بدهید و شتاب کنید و در صفوف انقلابیان جای خود را به دست بیاورید؟

مردم انقلابی هستند و می بینید که از وحدت خود و از وحدت رهبری خود دفاع می کنند. کمی از مقام قیومت خلق فرود آید و تا دیر نشده از مردم خود درس بیاموزید. همکاری با مردم بهتر از قیومت بر مردم است.

اجتماع غیر متعهدها

چهارشنبه ۱۷ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۴۱

سالها پیش کشورهای غیرصنعتی که علیه سلطه کشورهای صنعتی مبارزه کرده بودند در پی این نظریه که در گروه بندی های نظامی - سیاسی ابرقدرت ها و قدرت ها نباید شرکت کرد. گردهم آمدند و از آن پس، گروهی را بنام «کشورهای غیر متعهد» بوجود آوردند. مقصود غیرمتعهد اینست که در برابر قدرت آمریکا و با قدرت روسیه تعهد به شرکت در برنامه با عملیات نظامی یا سیاسی یا غیر آن ندارند. در نظر مصدق که به موازنه منفی معتقد بود، غیر متعهد وقتی معنی درست خود را پیدا می کند، که تعهد عدم تعهد نیز نکنیم. به بیان دیگر آزادی عمل کامل خود را حفظ کنیم.

به هر رو، از وقتی نخستین اجتماع کشورهای غیر متعهد تشکیل شده است تا امروز از رهگذر فعالیت های این کشورها در نظام جهانی که سلطه ابرقدرت ها بر جهان پایه آنرا تشکیل می دهد، تغییری بوجود نیامده است. چرا؟ زیرا که:

- بخشی از کشورهای غیر متعهد در اسام غیر متعهد اند اما در عمل متعهداند.
- بخش بزرگتری از این کشورها از عدم تعهد، استقلال تام و تمام

مراد نمی‌کنند. تنها در قراردادهای نظامی شرکت ندارند والا از هر لحاظ وابسته‌اند.

- بخش دیگری از این کشورها، می‌خواهند نقش زمامدار «قدرت سوم» را با استفاده از امکانات سیاسی بین‌المللی و ضعف «دولت‌های غیر متعهد» ایفا کنند. یعنی اختیار تصمیمات سیاسی این کشورها را در دست داشته باشند و عنداللزوم در امور این کشورها دخالت کنند و به تبع ابر قدرت پشتیبان خویش، به این کشورها لشگرکشی نیز بکنند.

- و هیچکدام از این کشورها درک درستی از استقلال ندارند. در نتیجه نه کشوری به تنهایی و نه جمعی از کشورها، کوششی برای بیرون رفتن و بردن از نظام جهانی مبتنی بر سلطه ابرقدرت‌ها نمی‌کنند.

در حقیقت بیرون رفتن و بردن از نظام جهانی، یعنی کوشش برای تحصیل استقلال واقعی، نه تنها بعمل نمی‌آید بلکه اغلب این کشورها روی به تابعیت از ابرقدرت‌ها آورده‌اند. هر یک از دو ابرقدرت بسیار می‌کوشند در اجتماع این کشورها اکثریت به دست آوردن و در عمل اجتماعات این کشورها میدان رقابت این دو ابرقدرت شده‌اند.

در عمل وابستگی‌های اقتصادی کشورهای «غیرمتعهد» از سالی به سالی روزافزون بوده است. امروز در عمل، کشورهایی مثل هند و یوگسلاوی و مصر و الجزایر و کوبا از لحاظ اقتصادی «در راه وابستگی کامل» پیش می‌روند، طوریکه دیگر نمی‌توانند خود را غیرمتعهد بخوانند. چرا که تابعیت اقتصادی بخواهی نخواهی تابعیت سیاسی در پی می‌آورد و همین امر موجب شده است که نظریه پردازان احزاب وابسته به ابرقدرت‌ها نظیر حزب توده که وابسته به روسیه است و یا حزب انورسادات که وابسته به غرب به سردمداری امریکا است، مدعی شوند نظریه موازنه منفی، نه واقع بینانه و نه مفید است.

چرا این نظریه نه واقع بینانه و نه مفید است؟ بزعم این احزاب وابسته. بدان دلیل که تناسب قوا در مقیاس جهان و اختلاف در طبیعت نیروهای سوسیالیستی و سرمایه داری را در نظر نمی‌گیرد! اما این سخن درست نیست:

- نظریه موازنه منفی تناسب قوا را در نظر می‌گیرد و به همین لحاظ برای استقلال از این قوا، وحدت ملی و دینی را ضرور می‌شمارد. اگر قرار بود انقلاب اسلامی ما درگیر تناسب قوا می‌ماند و ما برای نجات از سلطه آمریکا، به قدرت روسیه تکیه می‌کردیم، با توجه به همین تناسب بین المللی قوا، به نتیجه نمی‌رسیدیم. تجربه موفق انقلاب اسلامی ما خط بطلان بر روی نظریه لزوم انتخاب میان قدرت‌های جهانی در تخاصم کشید.

- طبیعت قدرت جهانی «اردوگاه سوسیالیسم» به سرکردگی روسیه، از طبیعت قدرت جهانی امریکا جدا و بیگانه نیست. قدرت مسلط، قدرت سلطه گر است. تفاوت در رنگ و شکل دلیل تفاوت در محتوی و بوم نمی‌شود. روسیه بر کشورهای زیادی مسلط است و آن‌ها را استثمار می‌کند. همه کشورهای زیر سلطه روسیه (از جمله کوبا) نظام‌های طبقاتی دارند و امروز کوبا عامل سیاست روسیه در آفریقا است. روسیه مثل امریکا هر جا می‌تواند کودتا را به راه می‌اندازد. هم اکنون کودتاچیان عامل روسیه در افغانستان و حبشه مردم را کشتار می‌کنند. این واقعیت به کنار، فرض کنیم که این دو ابرقدرت، طبیعت‌های متضاد با هم داشته باشند، چرا ما باید تابعیت روسیه را بپذیریم؟ اگر روسیه «قدرت امپریالیستی» نیست پس لابد در پی سلطه بر ما هم نیست و اگر در پی سلطه بر ما نیست پس با نظریه موازنه منفی (گذرا بگوییم که لنین نیز همین نظریه را داشت که امروز حزب توده آنرا غیر علمی و غیر واقع بینانه می‌داند) موافق است.

با توجه به توضیح بالا برای آنکه تجربه انقلاب اسلامی ایران در نیلای «غیرمتعهدها» انعکاس واقعی خود را به دست آورد و اساس تازه‌ای برای «اتحادیه» این کشورها بوجود آورد، باید در فرصت اجتماع نمایندگان کشورهای غیر متعهد دست آوردهای انقلاب اسلامی ایران تحت عنوان زیر تشریح گردند:

- بدون خروج واقعی و قطعی از مدار ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها و

بدون از بین بردن امکانات اجرای هدف‌های ابرقدرت‌ها و چند ملیتی‌ها یا شرکت‌های بزرگ بین‌المللی در کشورهای ضعیف، غیرمتعهد کلمه‌ای است که بر کاغذ نوشته می‌شود و یا از میان دو لب بیرون می‌آید. برای خارج شدن از مدار ابرقدرت‌ها باید:

- کشورهای غیرمتعهد بجد بپذیرند که با هم در اجرای برنامه استقلال کامل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی همکاری کنند. همه رشته‌های وابستگی را به کمک یکدیگر پاره کنند. به کمک یکدیگر سرنوشت خویش را واقعاً خود در دست بگیرند. برای اینکار:

- جز وحدت پایدار در داخل هر کشور چاره نیست. برای بوجود آوردن این وحدت لازم است که رهبری خود را زبان تمامی ملت بشمارد و باشد. لازم است اسباب اختلاف‌ها و نفاق در هر جامعه از میان برداشته بشوند. اقتصاد و سیاست و روابط اجتماعی و فرهنگ وابسته، اسباب اختلاف و نفاق اجتماعی می‌شوند. در هر جامعه باید با این اسباب نفاق و اختلاف مبارزه جدی کرد. در یک کلام جز طرح یک جامعه توحیدی هیچ طرح اجتماعی دیگری نمی‌تواند با نظریه موازنه منفی یا استقلال واقعی مطابق شود. و جز با آن طرح و این سیاست، هیچ کشوری نمی‌تواند از نظام جهانی سلطه‌گران رها گردد.

واقع بین باید بود، نباید روز بروز بیشتر در نظام جهانی که ابرقدرت‌ها آنرا بر پا داشته‌اند جذب شد و با تشکیل کنفرانس‌ها در لفظ دم از عدم تعهد زد. زمان ما زمان زبان حقیقت است. حقیقت آنست که کشورهای غیرمتعهد در مقایسه با عصر مصدق و نپرو به مراتب متعهدتر، وابسته‌تر بلکه جذب و ادغام شده در نظام جهانی سلطه‌گران هستند. انقلاب ایران را نباید در جمع این «غیرمتعهد»‌ها از رفتن به سوی هدف‌های خود بازداشت. انقلاب اسلامی باید تجربه رهبری کننده مردم جهان به بیرون رفتن از نظام جهانی سلطه‌گران باشد و بیش از پیش بگردد.

جهاد سازندگی

پنجشنبه ۱۸ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۴۲

حق این بود که سرمقاله امروز درباره‌ی وضع مطبوعات باشد، اما ترجیح دادیم تا تحصیل اطلاعات صحیح و دقیق آنرا به تأخیر بیندازیم و حق دیگری را جلو بیندازیم که همان بحث و تذکر درباره‌ی جهاد سازندگی است. از روز فراوان امام به جهان سازندگی، هر چه خبر درباره‌ی مشکلات کار داوطلبان منتشر می‌شود، حکایت از آن دارد که عمده مشکلات ناشی از سازمان‌های اداری است. در حقیقت طبیعت هر سازمان این است که حرکت‌های اجتماعی آزاد را جذب و مهار و با خود منطبق سازد. در این دوران که دوران بازسازی ملی است، به جای آنکه دستگاه اداری با حرکت آزاد توده‌های جوان که با عشق و شور داوطلب کار و تلاش شده‌اند هماهنگ گردد، به حکم طبیعت خویش خواستار مهار این حرکت شده و اینک در همه جا مشکل ایجاد کرده است.

موضوع جهاد سازندگی را نباید کاری جنبی تلقی کرد. اینک که بودجه منتشر شده است بر همه آشکار است که ایران درگیر مبارزه مرگ و حیات در زمینه اقتصاد است: درآمد نفت بیشتر از هزینه‌های اداری و هزینه‌های نظامی نمی‌شود. به سخن دیگر با درآمد نفت می‌شود از خارج کالا وارد کرد و در داخل بیشتر از درآمد نفت، مزد و حقوق و اعتبار داد، و نام این جریان نابودکننده ایران را «اقتصاد ایران» گفت! همانطور که بارها گفته‌ایم این جریان را تا وقتی استخراج و صدور نفت با صرفه است می‌توان ادامه داد و پس از آن نه. پس عمر اقتصاد ایران همان عمر چاه‌های نفت است مگر آنکه

۱- ارتش ما به حرکت درآید و برای از بین بردن وابستگی مالی خود درآمد نفت، در بزرگترین جنگ تاریخ میهن خویش شرکت کند. یعنی به

یک دستگاه تولید کننده بدل شود. نه تنها هزینه های خود را از تولیدی که در آن شرکت می کند، تحصیل کند بلکه با استقلال اقتصادی کشور کمک کند. در دوران مصدق نیز ارتش کم بیش نقش فعالی در افزایش تولید ملی ایفا کرد.

نباید از یاد برد که ارتش برای جنگ است و جنگ مرگ و زندگی امروز جنگ اقتصادی است. اما باید فرمان عمومی برای این جنگ سرنوشت صادر کند. سرزمین های خشک میهن به دست فرزندان اسلام باید سبز گردند. در همه جا باید چهره های مصمم، سرنوشت بازسازی میهن اسلامی را در دستهای توانای خود بیگردند. آن ها که به بازسازی واقعی ارتش علاقه دارند باید بدانند که ارتش جز از راه پیروزی در جنگ مرگ و زندگی، معنی واقعی خود را به دست نخواهد آورد.

۲- دستگاه اداری باید بکار در آید. دستگاهی که نخبگان کشور در آن جمع آمده اند، چگونه ندانند و چرا ندانند که حقوق های ماهانه عیناً به دارویی می ماند که به مبتلای به بیماری سرطان می خوراند، روزهای شمرده عمر را آسانتر تحمل کند. روشن است که آدمی آسان تن به تغییر و قبول زندگانی نوع دیگر نمی دهد. اما زندگانی کنونی زندگانی نیست، خودکشی تدریجی است. دستگاه اداری باید در خود انقلاب بوجود آورد. نه از نوع آن انقلاب کذائی، بلکه باید روی به جهاد عمومی و بزرگی آورد که حال و آینده ایران درگیر آن است. باید تولید کرد و از تولید خود زندگانی کرد. در پهنای میهن اسلامی همه و همه ماه ها، ماه روز تلقی گردد و در اجتماعات بزرگ وضعیت و موقعیت واقعی کشور آسان که هست ارزیابی گردد سازمان برنامه با شرکت خبرگان همه سازمان های کشوری و لشگری باید به ستاد بزرگ طرح های جهاد بازسازی کشور تبدیل شود. تا وقتی بیشتر از آنچه مزد و حقوق می گیریم، تولید نمی کنیم، نمی توانیم نسبت به نجات حیات ملی خوشبین باشیم.

از نابخشودنی دستگاه تبلیغاتی ما در زمینه جهاد و بزرگترین جهاد تاریخ میهن، هیچ کار اساسی انجام نمی دهد. رادیو و تلویزیون باید به کانون گرم و صمیمی ایجاد هیجان مثبت کار و تلاش بدل گردد، کوشش بی فایده کنونی را برای پر کردن برنامه ها مطابق نظام سابق، رها باید کرد. باید دانست که اینکار غیر ممکن است. رادیو و تلویزیون وسیله سرگرمی مردم نیست. رژیم سابق به این مخدر احتیاج داشت. انقلاب به مخدر نیاز ندارد. تازه ما قادر به اینکار نیز نخواهیم شد. طبیعت انقلاب ایران اجازه نمی دهد که نوعی سرگرمی را جایگزین نوع دیگری از آن سازیم. رادیو و تلویزیون برای هماهنگ کردن مردم ایران در جهاد بزرگ است. هیچ سرگرمی شادی بخش تر از گرمی سری که بکار ابتکار و خلاقیت و تولید است، نیست. به این مهم باید پرداخت.

۳- جوانان مسلمان نه تنها نباید به خاطر شرکت در جهاد سازندگی چنان با موانع و مشکلات اداری روبرو شوند که از جهاد بلکه از حال و آینده انقلاب مأیوس شوند، نه تنها نباید روستاها و شهرهای کردستان و لرستان و بلوچستان و ترکمن صحرا و ... این عقب افتاده ترین قسمتهای میهن اسلامی را به علت نرسیدن بودجه و اشکالات اداری ترکی کنند، بلکه باید پیشاهنگ این جنگ بزرگ سرنوشت تلقی شوند و بر اساس تجاربی که از کارشان به دست می آیند، باید دست بکار بسیج عمومی خلق و تمام خلق شد.

شما علماء دین، بدانید که هر کس شما را به تصدی قدرت اداری می خواند، دلش با شما و اسلام نیست. می خواهند شما و دین شما را بی اعتبار سازند و به عنوان مانع از سر راه مقاصد خویش بردارند. این دستگاه ها برای رهبری شاه تحت سلطه امریکا ساخته شده اند شما وقتی می توانید این سازمان ها را رهبری کنید که خود مهره ای در خور آن ها بشوید. در مواضع خود بنامید. آن معنویت انقلاب آفرین را در جامعه زنده نگاهدارید، در شهرها و روستاها، در کارخانه ها و مزرعه ها مردم را بکار و جهاد سرنوشت برانگیزند. کاری که ایران امروز از شما انتظار دارد اینست. وگرنه در یک ساختمان اجتماعی از پای بست ویرانی، به رتق و فتق امور سرگرم

شدن، رهبری جامعه در جریان مرگ و نابودی است و شما نه بدینکار راضی هستید و نه می توانید از عهده بر آید.

و نسل جوان و مسئول کشور بدانند که حق ندارد مأیوس شود. انسانی که به عنوان خلیفه خدا می رزمند باید بدانند که خدا شکست ناپذیر است. خلیفه خدا وقتی به راستی در این مقام عمل می کند، شکست ناپذیر می شود. بر او است که راه های پیروزی را تحقیق کند و بیابد و پیشاپیش به سوی مرزهای نو برود. اسلام و ایران به تصمیم و اراده تو، به حرکت پیگیر تو زنده می ماند.

توقیف روزنامه

شنبه ۲۰ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۴۳

از شگفتی های انقلاب اسلامی ما یکی اینست که برای انتشار روزنامه ها هیچگونه محدودیتی بوجود نیامد. در جهان ما این تنها انقلابی است که تمامی محدودیت های رژیم سابق را از بین برد و محدودیت جدیدی بر این انتشار روزنامه بوجود نیامد. در هیچ کجای دنیا نیست که انقلاب شده باشد و به روزنامه های مخالف رژیم انقلابی اجازه انتشار داده شده باشد.

آیا وقتی انقلاب ما رفتاری مخالف رفتار همه انقلاب ها در پیش گرفته است، وظیفه سنگین همگان بخصوص مطبوعات نیست که منتهای مراقبت را بکنند این آزمایش با موفقیت روبرو گردد؟ وقتی نه در چین، نه در الجزایر، نه در کوبا، نه در ویتنام، نه در ... از لحظه اول پیروزی، اجازه انتشار به هیچ روزنامه ای که در کنترل رژیم انقلابی نباشد، نه دادند و نه می دهند، آیا انقلاب ایران می توانست از لحظه اول زیر بار تعهد آزاد گذاشتن انتشار روزنامه ها برود؟ آن ها که طرفدار «دمکراسی» شده اند چقدر کوشیدند روش روزنامه ها را در تهدید آزادی ها و تهدید خود انقلاب، تغییر دهند و چه وقت و به چه طریق به روش های تخریبی روزنامه ها اعتراض کردند؟ آیا معنی آزادی اینست که یک طرف خودکامه هر چه می خواهد جعل کند و هر چه می خواهد تحریک کند و مانع از استقرار هرگونه ثباتی بشود و برای کار محیط تحریک و تهدید بوجود آورد؟ اگر این نیست، اگر بعکس، معنی آزادی روزنامه ها در نوشتن مطالب و اخبار اینست که با تهدیدها و توطئه های موجود در رژیم سابق مقابله کنند تا محیط سالم و آزادی برای کار و تلاش جامعه ملی بوجود آید، آیا خود روزنامه ها و حامیان آن ها، مدافع این آزادی بوده اند؟ این کسان، چه وقت از این روزنامه ها پرسیده اند چرا:

- به مراکز شایعه سازی تبدیل شده اید؟ و چرا شایعه ها که می سازید همه یک هدف را تعقیب می کنند و آن بی اعتبار کردن رهبری انقلاب است؟
- به جای طرح مسائل اصلی کشور، مسائلی که اگر حل نگردند موجودیت کشور به خطر می افتد، مسئله می سازید و بزرگ می کنید تا که با ایجاد ابهام در افکار عمومی حل مسائل اصلی را غیرممکن گردانید؟
- به جای زبان انتقاد، زبان تحریک و تحریف بکار می برید و می خواهید جو عصبی غیرقابل کنترل بوجود بیاورید؟
- به جای مبارزه با توطئه ها و حادثه سازی ها، هر بار از راه جعل و تزویر با تمام تلاش می کوشید حقایق را وارونه جلوه دهید؟ چه کسی می پذیرد که در هیچ نوبت گروه هایی که شما کارهاشان را توجیه می کنید، مرتکب کمترین خطائی نشده باشند؟
- به جای مبارزه برای ایجاد امنیت اخلاقی برای انجام وظیفه، می کوشید هرگونه امنیت خاطری را از میان ببرید و محیط عدم امنیت کامل بوجود بیاورید؟
- به جای مبارزه با عدم ثبات که دلخواه دشمن و ضد انقلاب است، خود از عوامل عمده بوجود آوردن آن می شوید؟

- بجای کشف و بیان حقایق، جعل و بیان دروغ می کنید؟ آیا روزنامه ای که صفحاتش انباشته از دروغ و تهمت و ناسزا و دیگر روش های تخریبی است، روزنامه در خور عصر انقلاب است؟

- و بالاخره آیا درست نیست که به جای مبارزه با جنگ روانی، موافق اسناد موجود (که انتشار نیز می دهیم) خود از آتش بیارهای معرکه اید و آتش این جنگ را تیزتر نیز می کنید؟

از این گروه هایی که خود را موافق و دلسوز آزادی می دانند می پرسیم آیا شما خود را مسئول آزادی یک ملت به معنی محروم نمی دانید؟ آیا شما تردید دارید که کارهای بالا به منظور ویران کردن اساس انقلاب ایران انجام می گیرد؟ و شما نمی دانید که اگر ضد انقلاب پیروز شد، آزادی تمام ملت به دفعات بدتر از سابق به خطر می افتد؟ آیا شما نمی دانید اگر ضد انقلاب پیروز شد، ایران دیگر روی حیات مستقل به خود نخواهد دید؟ آیا روش توطئه و تحریک، روشی که بکار می برید، علیه استقلال و آزادی ایران نیست؟ آیا مقصود شما از آزادی، خودکامگی، آنهم خودکامگی تمام عیار است؟ اگر اینست چه کسی به شما گفته است که انقلاب ایران به تأمین خودکامگی روزنامه های شما که منجر به ویران شدن اساس خود خواهد شد بیشتر از حفظ این اساس علاقمند است؟ آزادی مطبوعات برای قوام بخشیدن به اساس انقلاب است و نه ویران کردن این اساس.

به گمان ما، روزنامه نگارانی که در رژیم سابق، از راه تحریف حقیقت و ایجاد اسباب ترس و تخدیر، از عوامل مهم پابرجائی آن رژیم بوده اند، باید در عداد دشمنان اصلی انقلاب قرار می گرفتند و زودتر از دیگران محاکمه می شدند. روزنامه نگار عصر انقلاب نمی تواند همان عنصر فاسدی باشد که دیروز نقش سگ پاسبان را برای رژیم شاه بازی می کرد و امروز نقش گرگ را علیه انقلاب اسلامی ما به عهده گرفته است. نمی باید اجازه داده می شد که عده ای برای فرار از مجازات، به سنگر داد و فریاد و تحریک و توطئه و ناسزا و ... در آیند و طلبکار هم بشوند.

زیباتر از این هیچ نمی شد که انقلاب تأسیساتی نظیر تأسیسات روزنامه هایی که با پول این ملت فقیر بوجود آمده بودند را در اختیار کسانی قرار دهد که اگر هم با رویه کار رهبری انقلاب مخالف باشد، با احساس مسئولیت آنرا انتقاد می کنند. انتقاد یعنی ارزیابی جنبه های صحیح و ناصحیح و ارائه راه برای صحیح کردن ناصحیح. و تا امروز آن تأسیسات با آنکه حتماً به مستضعفان تعلق داشت در اختیار ارگان های تحریک و توطئه باقی بود.

با وجود اینهمه، توقیف روزنامه باید مستند به دلایل و مدارک و مسبوق به توضیح کافی برای مردم باشد. اگر انقلاب ما راهی سوازی راه انقلاب های دیگر رفته است حتماً برای اینکار دلیل داشته است. حتماً آزادی مطبوعات را به سود پیشرفت کار خود تشخیص داده است. این بعد از وقوع نیست که مردم باید از علت توقیف آگاه شوند. دلایلی که دادستان انقلاب بعد از توقیف روزنامه آیندگان منتشر کرد، دلایلی نبودند که ناگهان پیدا شده باشند و یا انتشارشان به مسئولان این روزنامه امکان از بین بردن آثار آن ها را بدهد.

اسناد منتشره همه به عصر پیش از انقلاب راجعند و مسئولان فعلی می گویند با آن عصر و مسئولان آن دوره بریده اند. دادستان مدعی است هنوز پول به حساب روزنامه می ریزند، سند این دعوی کجاست؟ و با وجود آنهمه پول آگهی که شرکت نفت و دیگر مؤسسات دولت روزانه به حساب اینگونه روزنامه ها می ریزند، هنوز محتاج دریافت پول از یادی دشمن اند؟

مسئله، مسئله روزنامه ای که جعل و تحریف و تحریک و توطئه را اساس کار خود قرار داده است، نیست. مسئله بسیار بزرگتری در میان است و آن ایجاد رویه در توقیف روزنامه، لااقل پیش از آگاه شدن مردم از قطعیت دلایل جرم است. ما همیشه بر این باور شده ایم که دادستانی انقلاب حتی در مواردی که هیچ شکی در صحت عملش جایز نیست، بدترین رویه ها را اتخاذ می کند در این مورد نیز به گمان ما چنین کرده است. دادستانی انقلاب دو نوع سند و مدرک به دست می آورد:

- قابل انتشار

- غیرقابل انتشار

اسنادی که منتشر شده اند، از روز نخست پیروزی انقلاب قابل انتشار بودند. همان وقت باید منتشر می شدند و وقتی تأسیسات چاپخانه و اداره روزنامه از پول اسرائیل و بیت المال تهیه شده بود، باید به دولت مسترد می شد. و روزنامه آیندگان نباید حق ویژه پیدا می کرد و از بیت المال مفت و مجانی استفاده می کرد. و اگر تأسیسات برابر ادعای مسئولان فعلی همان تأسیساتی نیستند که با آن پولها ایجاد شده اند، تکلیف آنها باید از همان ابتدا در دادگاه صالحه تعیین می شد. و به هر حال حساب تأسیسات از حساب روزنامه و نویسندگان آن جدا است. هیأت تحریری فعلی را نمی توان به جرم وابستگی داریوش همایون به ساواک و اسرائیل توقیف کرد و مانع انتشار روزنامه شد. اگر دعوی اینست که مسئولان فعلی هنوز اسباب دست داریوش همایون هستند و این امر بر دادستانی مسلم است چرا دلایل واضح و قاطعی خود را با مردم در میان نمی گذارند؟ و اگر اسناد و دلایل قابل انتشار نیستند زیرا بیم تبانی می رود، باز چرا دادستانی از وجود مسلم این اسناد و دلایل و علت های عدم انتشار آن حرف نمی زند و به جامعه اطمینان نمی دهد که این اسناد و دلایل وجود دارند و به موقع خود به اطلاع افکار عمومی خواهند رسید؟

اهمیت موضوع آنقدر هست که دادستانی انقلاب به این سؤال ها پاسخ بدهد. بنای کج را با کج گذاشتن سنگ پایه می گذارند و این آن سنگی نیست که کج گذاشتن به اساس انقلاب اسلامی ما صدمه نزند. بر ماست که با پیگیری توقیف روزنامه را دنبال کنیم. اگر توقیف به حق بود بی هیچ باکی و با تمام قوا از آن دفاع خواهیم کرد و اگر بناحق بود باز بدون هیچ تردیدی با آن مخالفت خواهیم کرد.

بانک ها

یکشنبه ۲۱ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۴۴

در دوران انقلاب بانک ها آماج حمله های مردم بودند. وقتی خبر حمله به بانک ها به خارج از کشور می رسید، با دو نوع نظر روبرو می شد: یک نظر می گفت: «کار خود دستگامان است» و یک نظر می گفت: «کار مردم است». اما بر ما معلوم بود که اگر هم عمال رژیم شاه در مواردی اینکار را می کردند، ناچار یک زمینه نارضایتی شدید از بانک ها می بایستی وجود داشته باشد تا بتوان شعبه بانک را به آتش کشید و به گردن مردم انداخت.

و نارضایتی شدید از بانک ها وجود داشت. و این نارضایتی برخلاف ادعای بعضی از مطبوعات مغرض خارجی بدان خاطر نبود که بانک یک «تأسیس نو» از تأسیسات «تهران جدید» بود. چرا که بانک تأسیس نوئی در ایران نبود و اگر هم آنرا از ابداعات ایرانیان بشماریم، این امر قطعی است که ایرانیان از همان اوائل ایجاد بانک آنرا اخذ کردند. و در دوران هخامنشی بانک ها از ارکان عمده اقتصادی کشور شده بود. اگر به بانک ها حمله می شد خواه از جانب مردم و خواه از سوی عوامل ساواک بنام مردم به دلیل نقش اقتصادی ویرانگری بود که بانک ها در انحطاط اقتصاد ایران و در فقر روزافزون قشرهای بی چیز جامعه ما، بازی کردند. این نقش ویرانگر را مورد بحث قرار داده ایم و آن بحث لابد در این روزنامه منتشر خواهد شد. بنابراین در اینجا بجای پرداختن به آن نقش، به پرسشهایی می پردازیم که هر روز از ما می شود:

«بانک ها ملی شده اند. نمی دانیم یعنی چه. اما می پرسیم طرز کارشان چه فرقی با گذشته کرده است؟ ما در گذشته از آن ها پول قرض می کردیم و قسط می دادیم. هر مبلغ پول که قرض می کردیم، دوبرابر آنرا باید به بانک می پرداختیم و حالا هم باید اقساط را مثل سابق و به همان میزان بپردازیم. اقل بهره را از ما بگیرند.»

یا که:

«بانک ها ملی شده اند، اما هنوز هر کدام مقررات خود را دارند و وضع

با سابق هیچ فرقی نکرده است. مثل سابق اعتبارهای بانکی را به کسانی می دهند که می توانند متصدیان آن ها را راضی کنند. حالا دیگر چرا بانک ها به مردم مستضعف وام بدون بهره نمی دهند؟»
یا که:

«اداره کنندگان بانک ها همان ها بودند که هستند و بیا و ببین ثروتهای کشور چطور مثل سابق و بیشتر از آن از طریق این بانکها به خارج می رود. چرا اداره کنندگان بانک ها باید همان کسانی باشند که در گذشته از عوامل سقوط اقتصاد ایران و دوشیدن بی حد و حساب مردم بوده اند؟»
و ...

نخست باید دانست که راست است بانک پول قرض می دهد اما اینکار بانک تابع نقش اصلی آنست که عبارت باشد از اجرای سیاست پولی و اعتباری برای کشور. برای آنکه وضع بانک ها با گذشته فرق کند، باید دولت سیاست جدید را به آن ها اطلاع کند. تا بانک بتواند در حدود آن ترکیب اعتبارات را معین کند.

یعنی بدانند به هر رشته چه میزان باید اعتبار بدهد و این اعتبار را چگونه بدهد؟ توضیح آنکه با این کار بانک خواهد دانست که آیا باید چون گذشته به افراد و شرکت ها وام بدهد، یا دولت سیاست اجتماعی - اقتصادی جدیدی در پیش گرفته است و می خواهد اعتبارات بانکی را در اختیار واحدهای تولیدی متشکل از کارگران و دهقانان بگذارد؟ آیا که خود می خواهد واحدهای تولیدی تشکیل بدهد و می خواهد اعتبارات بانک ها را به آن ها اختصاص بدهد و ...

بنابراین برای آنکه وضع بانک ها با گذشته فرق کند، اول کار اینست که دولت سیاست عمومی اقتصادی و اجتماعی خود را معین کند و در محدوده این سیاست، سیاست مالی و پولی خود را مشخص کند و بانک ها را موافق این سیاست ها تجدید سازمان دهد.

اما اینکه مردم مستضعف هنوز باید با بهره زیاد پول قرض کنند یا که بابت پولی که قرض کرده اند، هنوز باید قسط را با احتساب بهره سنگین و کارمزد و ... و سود مرکب بپردازند: به گمان ما این وام ها رقوم بزرگی را تشکیل نمی دهند و با مطالعه وضعیت مالی وام گیرندگان و میزان وامی که گرفته اند، می توان آن ها را از پرداخت بهره معاف کرد. البته در گذشته میزان تورم بالا بوده است و معاف کردن به زبان بانک تمام می شد، اما اکنون با توجه به اثرات اقتصادی آن، افزایش وسع قشرهای کم درآمد در مجموع به سود رونق اقتصادی و به احتمال زیاد افزایش تولید داخلی تمام می شود.

در حقیقت در مرحله اول باید بانک ها دو نوع سیاست در پیش بگیرند، یکی اجرای برنامه کمک اقتصادی به مردم کم درآمد. و یکی سیاست استفاده از ابزارهای پولی برای هدایت فعالیت های سرمایه گذاری و بازرگانی. اما برنامه کمک اقتصادی باید چنان تنظیم شود که موجب افزایش تولید داخلی و توزیع صحیح جمعیت در سطح کشور گردد. نباید چون گذشته سیاست اعتباری خود از اسباب هجوم مردم از شهرها و روستاهای کوچک به تهران و دو سه شهر دارای رشد سرطانی بگردد. این امری نیست که به عهده تعویق بیفتد. مدیران بانک ها باید این مسئله مهم را هر چه زودتر موضوع کار خود قرار دهند و در تجدید سازمان بانک ها، از توجه بدان غفلت نورزند.

و باز یکی کردن مقررات بانک و چون سابق به هرکس در هر بانک بلکه در هر شعبه که بانک یک اعتبار دادن، محتاج صبر کردن نیست. بانک ها می توانند و باید از هم اکنون مقررات خود را یکی کنند، دستگاه های اطلاعاتی خود را یکی کنند، حساب اعتبارات و اعتبار گیرندگان را یکی کنند و به سرعت قرار و قاعده ای بکار بدهند. بدانند که مردم اینک احساس مسئولیت می کنند و نسبت به چند و چون فعالیت های لایق نیستند.

حساب اعتبارات و اعتبار گیرندگان را یکی کنند و به سرعت قرار و قاعده ای بکار بدهند. بدانند که مردم اینک احساس مسئولیت می کنند و نسبت به چند و چون فعالیت هایشان لایق نیستند.
و سیاست جدید، مردان نو، پاک، مسئول و کارآمد می خواهد. مدیریت

و رهبری صحیح امری است اساسی و بدون آن هیچ تغییر انقلابی و حتی اصلاحی نیز ممکن نمی شود. بر پایه فکر راهنمای انقلاب یعنی اسلام، با سازماندهی و برنامه متناسب با آن فکر و مقابله با بحران اقتصادی ایران و هدف هایی که دولت معین می کند، رهبری جدیدی ضرور است تا که با اجرای سیاست استقلال اقتصادی، اقتصاد ایران را از:

- بن بست و بحران شدید کنونی خارج گرداند و پایه های رشد مستقل اقتصاد کشور را بریزد.

- بودجه و سیاست مالی کشور را در جهت استقلال از وابستگی به درآمدهای نفت و قرضه های خارجی به پیش برد.

- نظام بانکی کشور را از صورت عامل نظام بانکی جهانی خارج کند و پول کشور را مستقل سازد و سیاست اعتباری را به خدمت سیر جامعه ها، به جامعه دارای اقتصاد توحیدی در آورد.

فرار مغزها

دوشنبه ۲۲ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۴۵

می گویند از انقلاب بدین سو، بیشتر از ۸۰۰ هزار گذرنامه صادر شده است و این امر البته بکلی بی نظیر است. و می گویند کسانی که گذرنامه می گیرند، اغلب «مغزها» هستند. وضع را مناسب ماندن نمی بینند، بساط خود را جمع می کنند و راهی کشورهای غرب می شوند.

اگر «مغزها» نتوانند بمانند و بروند، برای اداره امور و تأمین نیازهای کشور دچار مشکل نمی شویم؟ آیا پیشرفت بدون ماده خاکستری، یعنی همین مغزها، میسر است؟ آیا انقلاب نباید به معنای مناسب کردن محیط برای بازگشت مغزهایی باشد که در دوران رژیم سابق فرار کرده و با به ایران نیامده بودند؟

از سالها پیش، یعنی از زمانی که این مسئله، به صورت یک مسئله جهانی طرح شد و کوشیده می شد اینطور وانمود شود که «فرار مغزها» یک مسئله صرفاً اقتصادی است - یعنی چون در کشورهای صنعتی مزد بیشتری به دارندگان مغزها می دهند، از وطن خود به به این کشورها فرار می کنند - ما بر این نظر بودیم که مسئله بیشتر جنبه فرهنگی و سیاسی دارد. یعنی چون محیط تربیتی مغزها، محیط غربی شده ای می باشد و این مغزها با فرهنگ غربی دمساز می شوند و چون جو سیاسی، جو فشار و اختناق است، مغزها کشورهای خود را ترک می گویند و راهی غرب می شوند. در غرب بدون احساس مسئولیت سیاسی و غیر آن، با آسایش خاطر کامل از «عمت ها» و «آزادی ها» کامیاب می شوند!

درباره وضع بعد از پیروزی انقلاب چه می توان گفت؟ آیا صدور اینهمه گذرنامه به معنای آنست که «مغزها» محیط سیاسی و فرهنگی امروز در مقایسه با محیط خفقان سیاسی - فرهنگی دوران شاه سابق بدتر می بینند؟ عده ای از این «مغزها» در آن زمان کاری به کار وضع سیاسی کشور نداشته اند، محیط فرهنگی مناسب یعنی محیط غربی شده و امتیازات بسیار و درآمدهای بزرگ داشته اند. اینک که آن محیط یا از بین رفته و یا نزدیک به از بین رفتن است و درآمدها هم بسیار کم شده و چشم انداز آینده نیز نوید بخش نیست، ترجیح می دهند بگذارند و بروند.

عده ای با رژیم سابق همکاری های فسادآلودی داشته اند و با ملاحظه فشار افکار عمومی برای پاکسازی، ترجیح می دهند حرفشان در دهان ها نیفتد و می روند.

عده بزرگتری تحت فشار «جنگ روانی» که دشمن به راه انداخته است، نگران سرنوشت وضعیت کنونی شده اند و ترجیح داده اند تا روشن شدن وضع در جای امن تری بساط کار و زندگی را بگسترانند.

عده باز هم بزرگتری در حال حاضر امنیت را مفقود می بینند و دولت

نیز چشم انداز روشنی از آینده نزدیک و دور به آن‌ها نشان نمی‌دهد، ترجیح می‌دهند بروند.

عده از آنهم بزرگتری، جزء اقلیت‌های مذهبی هستند و محیط را مساعد خود نمی‌بینند و می‌روند.

جمع این عده‌ها وعده بزرگتر از همه اینها، مرمانی هستند که منزلت می‌خواهند یعنی حقوق و تکالیف تثبیت شده و دارای ضمانت قانونی با دوام می‌خواهند. از نابختیاری هنوز انقلاب نتوانسته است به این هدف بزرگ خود برسد. نه تنها به این هدف نرسیده ایم بلکه تعدد مراکز تصمیم‌گیری و تضعیف دولت، منزلت‌ها را متزلزل تر نیز کرده است.

به دفعات این واقعیت را بازگو کرده ایم، که ایجاد قدرت‌های تصمیم‌گیری کوچک و بزرگ خودکامه در سراسر کشور، استقرار نظم انقلابی را غیرممکن می‌سازد. هر کس می‌کوشد در امتیازها جانشین صاحبان پیشین آن گردد. پیروزی ضدانقلاب این نیست که فراریان رژیم سابق بازگردند و حکومت کنند، پیروزی ضد انقلاب اینست که صاحب امتیازان جدید، جانشین صاحب امتیازان سابق بشوند و این امر در چنان هرج و مرجی انجام بگیرد که هر صاحب صلاحیتی، صلاح خود را در فرار از کار یا از کشور ببیند. روحانیت ما و همه دست‌اندرکاران باید بدانند که خاصه اصلی همه انقلاب‌های مردم سرزمین ما در تاریخ طولانی خود، تحصیل منزلت بوده است. بسیاری از «انقلابیان» از توجه به این خاصه اصلی غفلت کرده‌اند. نه تنها نکوشیده‌اند منزلت‌ها را تثبیت کنند بلکه آن‌ها را متزلزل تر نیز کرده‌اند. در نتیجه دیگر هیچ‌انقلابی مردم از جوش افتاده و زمینه غلبه ضدانقلاب فراهم شده است.

روحانیت نباید فراموش کند که یک وظیفه تاریخی او همین خواست منزلت‌های ثابت بوده است. خواست استقرار قطعی قانون بوده است. اینک نباید رفتار چنان باشد که پنداری هیچ منزلتی نه سیاسی و نه اقتصادی و نه اجتماعی و نه فرهنگی، وجود ندارد و در آینده نیز بوجود نخواهد آمد. نباید در اذهان این باور جا بیفتد که «قدرت جدید» نه حاضر است و وظیفه تاریخی خویش را به یاد بیاورد و با تمام قوا در صدد تثبیت منزلت‌ها برآید، و نه می‌تواند نظمی را مستقر سازد که لاقال معلوم شود از کدامین مقام باید منزلت ولو غیر ثابت توقع کرد.

وقتی در تمام ایران همه گروه‌های سیاسی مسلح و غیرمسلح و روحانیان نخواهند که وظایف دولت بدو بازگردد و دولت نیز نخواهد نظم استبدادی و ساخت سیاسی تابعیت از غرب را از میان بردارد، گروه‌های فشار بسیار بوجود می‌آیند و دیگر نمی‌گذارند آن‌ها که در مقام تصمیم‌گیری هستند، حداقل در تصمیم‌ها از رویه ثابتی پیروی کنند. تحت فشارهای متضاد، تصمیم‌های ضد و نقیض گرفته می‌شود و وضع بدتر از بدتر می‌شود.

هشدار می‌دهیم که وضعیت کشور حساس است. انقلاب نه تنها نمی‌تواند نسبت به «فرار مغزها» که خود علامت وضعیتی است که در آنیم بی‌اعتناء باشد بلکه باید چنان کند که در همه مغزهای کشور که در جهان پراکنده‌اند، احساس مسئولیت برانگیخته شود و به میهن اسلامی خود باز گردند و همه استعداد خویش را در خدمت رشد و تعالی کشور و ایجاد یک جامعه الگو بکار گیرند. برای اینکار:

– اداره امور کشور باید به سرعت سامان پذیرد و مراکز متعدد تصمیم‌گیری منحل گردند و دولت مرکز و مراجع امور کشور بشود و نظم و امنیت، امنیت همه جانبه، مستقر بگردد.

– دولت باید چشم انداز روشنی برای جامعه ترسیم کند یعنی برنامه کوتاه و درازمدت خود را معرض قضاوت عمومی بگذارد.

– روحانیت و دولت و همه گروه‌های سیاسی که احساس مسئولیت می‌کنند به اهمیت خطر توجه کنند و اجازه ندهند وضع در جهت از بین رفتن هرگونه منزلتی تحول کند. وقتی در کشور مردم منزلت سیاسی نداشته باشند و راه پیمایی و اجتماع بهانه زورآزمایی گردد، وقتی مردم منزلت اقتصادی نداشته باشند و چنان شود که هر کس به هر اندازه تغییرش برید اعمال قوه کند و از راه گران‌فروشی، تصاحب اموال، رشوه و ... ببرد و

بخورد، وقتی مردم منزلت اجتماعی نداشته باشند و بتوان هر کس را بی‌اعتبار کرد و وقتی منزلت فرهنگی نداشته باشند و نتوانند فراخور استعداد خود، کار و حیثیت توقع کنند و نتوانند فکر خود را به زبان و قلم بیاورند، «فرار مغزها» از کشور کوچکترین ضایعات را تشکیل می‌دهد. باید همه در جهت تثبیت حقوق و تکالیف و تضمین آن‌ها عمل کنند تا محیط مناسب کار و فعالیت سازنده گردد و استعدادهای را به خود جلب کند.

– مجلس خبرگان و بخصوص مجلس خبرگان، نباید از این علامت مرضی که فرار مغزها و عدم بازگشت مغزهای مهاجر است و بسیاری علامت‌های دیگر در تدوین قانون اساسی غافل بماند. اگر وضع چنان نباشد که مغزهای خودی را جلب کند، چگونه می‌تواند مغزهای بیگانه را جلب کند و به چه قیمت باید آن‌ها را جلب کرد؟ نباید این گرفتاری بزرگ کشور را که از دوره قاجار با آن روبروست از یاد برد و تجربه تلخ استبداد پهلوی را فراموش کرد. بهانه این استبداد از جمله این بود که می‌خواهد «مغزها»ی مناسب عصر جدید تربیت کند. اگر جامعیت اسلام و بیشتر، معنویت کران‌ناپسندای اسلام اساس کار قرار گیرد و قانون اساسی که تدوین می‌شود همه اسباب رشد و تعالی ملت ما را فراهم بیاورد، و این قانون با قاطعیت انقلابی به اجرا گذارده شود، نه تنها استعدادهای ریمیده و مسئولیت‌پذیر به کشور باز خواهند گشت بلکه همه استعدادهای انقلابی از سراسر جهان راهی ایران خواهند شد و در ساختمان جامعه‌الگوی جهان امروز با ما یاری خواهند کرد.

جنگ انحرافی

سه شنبه ۲۳ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۴۶

«روشنفکران» دوران رژیم شاه سابق، با این و آن گرایش، در یک امر موافق شده‌اند و آن مبارزه با «انحصارگری» و «قشری‌گری» روحانیت. در این مبارزه از هیچ کار مضایقه نمی‌شود. تهمت و افترا و شایعه پراکنی از رایج‌ترین آن‌هاست. و این جنگ، جنگی انحرافی و بدفرجام است چرا که:

۱- کشور ما درگیر مبارزه با سلطه گران برای نجات حیات ملی است: اقتصاد کشور را باید از بن بست خارج کرد و با سرعت تمام، دستگاه اداری و نظامی را باید تجدید سازمان کرد. و ... و وابستگی‌های کشور را به خارجه باید از میان برد تا مگر نجات ایران ممکن شود. ملت ما از رهگذر انقلاب در روی طنابی قرار گرفته است که دو سوی پرتگاه را بهم می‌پیوندد. باید برای بیرون رفتن از پرتگاه از روی این طناب راه پیمایی کند. کمترین غفلتی به سقوط و نابودی کی ملت بزرگ می‌انجامد.

۲- از پدیده نو و امیدبخش عصر ما یکی اینست که امام خمینی نزدیک کردن دو جناح روشنفکر و روحانی را وجه همت خویش قرار داد و از همین نزدیک کردن، آثار بزرگی پدیدار شد و در جریان انقلاب تأثیر قطعی خود را بجای گذاشت. با پیروزی در مرحله اول انقلاب رشته وحدت دو جناح نباید سست گردد. نباید روحانیت احساس بی‌نیازی کند و رفتاری در پیش بگیرد که به پاره شدن رشته وحدت بیانجامد. و نیز روشنفکر در خور این عنوان نباید تجربه موفق همگرایی را از یاد ببرد و نسبت به وحدت لاقید گردد چه رسد به در پیش گرفتن رفتاری که به جدایی و رو در رو قرار گرفتن می‌انجامد.

۳- اگر «ترقی» و «ارتجاع» مفاهیم مطلق هستند، حرفی نیست اما اگر این مفاهیم نسبی هستند، مبارز واقعی نباید حساب جناح مترقی را با حساب جناح ارتجاعی یکی کند. در هر گروه می‌توان جناح مترقی و جناح ارتجاعی تشخیص داد.

در ایران امروز، روحانیتی که در صفوف اول مبارزه قرار گرفت و با قاطعیت و تحمل سختی‌های مبارزه در پیشبرد آن تلاش کرد، همان روحانیتی است که بدون تزلزل خود را تحت رهبری امام خمینی قرار داد و

در جنگ روانی که به راه افتاده است این روحانیت است که مورد حملات سخت قرار گرفته است. بقیه حتی آن‌ها که با رژیم شاه سابق همکاری داشته‌اند، مورد حمله نیستند. حتی از دو حزبی که روحانیان در ایجادشان شرکت تعیین‌کننده دارند، حزب جمهوری اسلامی آماج حمله از همه سو است حال آنکه تا بحال از سوی «روشنفکران» حمله‌ای به حزب جمهوری خلق مسلمان، ملاحظه نشد. حال آنکه با توجه به اعلامیه افشاگر و روشننگر ده تن از بنیادگذاران خصوص مقاله روحانی مبارز آیت الله خسروشاهی آن حزب به انتقاد (و نه ناسزا) در خور تر بوده است.

می‌توانند بگویند بقیه حکومت ندارند و این گروه روحانیان هستند که می‌خواهند حکومت کنند و دارند همه بنیادهای سیاسی و اقتصادی و نظامی را به انحصار خود در می‌آورند. این دعوی همانطور که پیش از این توضیح داده ایم، قضاوت یک طرفه‌ای است. در حقیقت اگر دولت با قاطعیت و به روش انقلابی و برای انقلاب و در جهت انقلاب قطعی در نظام اجتماعی بازمانده رژیم پیشین عمل کند، فضاهای خالی که امروز به تریبی که می‌بینیم پر شده است، به صورت صحیح پر خواهد شد. و تازه در دست گرفتن چند بنیاد سیاسی و اقتصادی، به انحصار در آوردن قدرت نیست. با کمی واقع بینی می‌توان فهمید که قدرت واقعی در دست کدام جناح است. با توجه به این امور حمله به این جناح روحانیت آنهم با استفاده از وسایل نامشروع حداقل مشکوک به نظر می‌رسد. اگر به راستی قصد مبارزه با «قشری گری» در میان بود باید آن جناح از روحانیت که تحت رهبری امام خمینی نقش انقلابی تعیین‌کننده‌ای بازی کرده است، مورد حمایت قرار می‌گرفت و اگر حمله‌ای لازم بود متوجه جناحی می‌شد که آشکار و نهان در برابر این رهبری قرار می‌گیرد. با توجه بدین واقعیت عیان می‌توان گفت:

- از ما بهتران یا یادی رژیم سابق (به شهادت اسنادی که منتشر می‌کنیم) برای شکستن روحانیت مترقی و بنا بر این برداشتن مانع از سر راه خود در ایجاد امید و بلکه مقدمات استقرار نظم سياهکار سابق. حمله نیز خود را متوجه این روحانیت کرده است.

- روشنفکران فرصت طلب به این جناح حمله می‌کنند چرا که گمان می‌برند اگر این سد را شکستند، فرصت و میدان یکسره به دست آن‌ها می‌افتد. تعجب اینجاست که مخالفت با روش‌های زورمدارانه بنام اسلام از جمله مخالفت با حمله به راه پیمایی‌ها (هر چند این بار میتینگ دهندگان خود از عوامل برخوردار بوده‌اند) از سوی این روحانیت بعمل می‌آید و ناسزاها را هم به همین روحانیت می‌دهند:

- «روشنفکران» عصر جاهلیت پهلوی به خلاف دعوی که می‌کنند در پی تحصیل انحصار کامل رهبری و قدرت سیاسی، این بخش از روحانیت را مزاحم خود تشخیص می‌دهد و می‌خواهد به هر ترتیب آنرا از سر راه خود بردارد. شگفت اینجاست که این بخش از روحانیت در ابتکار تصمیمات بزرگ انقلابی نظیر ملی کردن بانک‌ها و صنایع و زمین و ... شرکت فعال و تعیین‌کننده دارند و با توجه به واقعیت‌های ایران باید همه گونه تقویت بشوند، اما همین‌ها و تنها همین‌ها هستند که تحت حملات شدید قرار گرفته‌اند. آیا این رفتار ممانعت آشکار از نو شدن نهادهایی نیست که اگر نو نشوند و جامعیت به دست نیابند، امید به پیروزی انقلاب بر باد می‌رود؟

۴- اگر بخواهیم از انقلاب‌های ناموفق درس بگیریم، بایدمان گفت که آن دسته از انقلاب‌ها که موفق به نو کردن نهادهای ارتباطی جامعه نشده‌اند، به شکست انجامیده‌اند:

- انقلاب اسلامی به رهبری حضرت محمد (ص) پیروز شد چرا که موفق شد نهادهای ارتباطی جامعه را نو کند و به نسل جوان میدان رشد وسیعی بدهد. اگر کار این نو کردن درست دنبال می‌شد و امری دائمی می‌شد، جهان امروز، جهانی با رنگ و بوم دیگری بود.

- انقلاب کبیر فرانسه، موفق نشد چرا کلیسا را به حال خود رها کرد و کلیسا کهنه بر جا ماند و در نتیجه از سدهای تحرک اجتماعی فرانسه شد.

- انقلاب روسیه به استالینیسیم انجامید و در هدف آزادکننده

خویش شکست خورد چرا که بر آن شد نهادها و شبکه‌های ارتباطی را به حزب کمونیست منحصر کند و حزب را نیز ابزار قدرت مطلقه ساخت. حال آنکه خاصیت اصلی نهادها و شبکه ارتباطی مردمی استقلالش از قدرت و توقعات آنست. این نهاد برای انجام وظایف معینی از جمله ممانعت از خودکامه شدن قدرت سیاسی است. در نتیجه کلیسای ارتدوکس نو نشد و حزب نیز نتوانست جانشین آن گردد.

- در انقلاب مشروطیت به جای توجه به نو کردن نهادها و شبکه‌های ارتباطی جامعه، فراماسون‌ها جنگ روانی و جنگ انحرافی ایجاد کردند و با روی کار آوردن رضاخان سرکوب روحانیت را هدف اصلی خود ساختند. در آنوقت نیز قربانیان سیاست سرکوب جناح پیشرو مسئول روحانیت بود. جناح دیگر آسیبی ندید.

- و بالاخره در انقلاب دوران ساز ما، امام خمینی به یکی از بزرگترین موفقیت‌ها دست یافت و توانست قدم در طریق نو کردن و جامع کردن این نهادها بگذارد و همین انقلاب از مهم آنست. جریان نوسازی از دو سو مورد حمله است: از سوی «روشنفکران» رقیب و از سوی آن‌ها که به قول امام از راه «خشکه مقدس» از هرگونه نوسازی وحشت می‌کنند و در برابر آن می‌ایستند.

با این توضیحات روشن می‌شود که جنگ روانی که به راه انداخته‌اند، جنگی انحرافی است و روشننگر در خور این عنوان باید با تمام قوا بکوشد تا مگر جریان نوسازی پیشرفت کند. اگر این مهم به نتیجه برسد، بندها و سدها برداشته می‌شوند و کارمایه‌ها و استعدادها انقلابی به مراتب بیش از آنچه در جریان انقلاب رها شدند، آزاد می‌شوند در این صورت انقلاب ایران با چه سرعتی به پیش خواهد رفت و چه افق‌های امید که به روی ملت ما و مردم جهان که گشوده خواهند شد.

ما در این راهیم و از همه آن‌ها که احساس مسئولیت می‌کنند، دعوت می‌کنیم رهبری انقلاب و ما را در این تلاش بزرگ یاری رسانند. بدانند که اینکار بزرگتر بزرگترین کارهای انقلابی این زمان است. به هوش باشیم که ما در برابر مسئولیت‌های خویشیم و زمان خواهد گفت چه کسانی به این مسئولیت‌ها وفا نکردند.

چماق بدستان

پنجشنبه ۲۵ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۴۷

همان پدیده سیاسی که در دوران مصدق کارش حادثه آفرینی و کشاندن کشور از حادثه‌ای به حادثه‌ای بود، از نو پدیدار شده است: یکی اعلام می‌کند من فردا راهپیمایی دارم و اتفاقی هم بیفتد گردن دولت است و دیگری در آنجا آمده و حاضر است تا اتفاقی حتماً بیفتد. کامیون و وانت هم سنگ و پاره آجر می‌آورد. از پیش برخورد آماده شده است.

معنی فرهنگ فساد اینست که مردمان از ضعف‌های یکدیگر برای پیشبرد مقاصد خویش سود بجویند. ویرانگر بنای انقلاب همین فرهنگ است. این فرهنگ، فرهنگ سلطه‌گران بر جهان و گروه‌های سیاسی است که می‌خواهند به هر ترتیب خود را به جامعه تحمیل کنند یا که حکومت انقلابی را برانندازند. این گروه‌ها نخست ضعف‌ها را تشخیص می‌دهند و بعد روش کار خود را بر اساس استفاده از ضعف‌ها برای ضربه زدن تنظیم می‌کنند. با توجه به آنچه اتفاق می‌افتد، گروه‌های دست‌اندرکار حادثه آفرینی، ضعف انقلاب اسلامی را در این می‌بینند که قادر نیست از پیش خود را برای مقابله با حادثه‌ها آماده سازد. پس ابتکار عمل را می‌توانند داشته باشند. کفایت حادثه‌ها را به ترتیبی بوجود بیاورند که نتایج زیر به دست آیند:

- اعتماد عمومی نسبت به توانایی رهبری انقلاب به طور روزافزون تضعیف گردد.

- با تبلیغاتی که در دنیا به دنبال هر حادثه راه می‌افتد، به

جهانیان اینطور وانمود شود که کشور که دستخوش هرج و مرجی بنیادی است و ادمامه وضع به سقوط قطعی کشور می انجامد. البته کس و کسانی مثل بختیار هم دارند که فوراً در تلویزیون فرانسه حاضر بشود و به استناد «تظاهرات تهران علیه رهبری انقلاب» وعده بدهد «حکومت خمینی بیشتر از شش ماه دوام نمی آورد»!

- بتدریج نیروهای در خدمت انقلاب را آنقدر تضعیف کنند تا دور که عوض شد، دیگر برای مدت های دراز توانایی مقابله با وضع از نیروهای مردمی سلب گردد. در حقیقت همانطور که تجربه دوران مصدق - نزدیکترین تجربه به این دوران - نشان داد، ابتکار حادثه آفرینی در دست حزب توده بود و هر بار حادثه را تندروهای این حزب و ضد توده ای ها و ملی های دو آتشه بوجود می آوردند. وقتی کودتای ۲۸ مرداد روی نمود و رژیم شاه به ترتیبی که می دانیم بوجود آمد، در نیروهای مردمی قدرت مقابله نمانده بود و حزب توده نیز به دلیل خاطره تلخ مردم از حادثه آفرینی هایش تنها شده و قابل کوبیدن شده بود، همین امر از اسباب دوام و خودکامگی روزافزون آن رژیم سياهکار و ویرانگر شد.

- در نظر توده مردم، فرهنگ فساد را فرهنگی تقدیری جلوه گر سازند. توضیح آنکه به مردم بباوراند که جهان تا بوده و تا هست، جهان زور و زورگویی است. آن ها که زورمندند باید حکومت کنند و مردم مستضعف هم باید اطاعت کنند و به زندگانی در فقر راضی باشند.

بدینقرار توطئه ها و حادثه ها به سود انقلاب اسلامی ما و رهبری آن نیست و این رهبری نمی تواند خواهان و مشوق اینطور توطئه ها باشد. با اینهمه واقعه ای بعد از هر حادثه روی می دهد. بالافاصله بعد از هر حادثه ای، طرف «چپ» حادثه با بوق و کرنا تبلیغ می کند که خود مظلوم بوده است و حادثه زیر سر رهبران «انحصارطلب» انقلاب است. عین همین تبلیغ را حزب توده در دوره مصدق می کرد! در میان رهبران البته کس یا کسانی آماج حمله قرار می گیرند که این طرف برای پیشبرد مقاصد خود، آن ها را مزاحم های اصلی تشخیص می دهد. و از اتفاق مخالفت و مقابله جدی با این اعمال نیز از جانب همین رهبران بعمل می آید. امری که این گروه ها را لو می دهد و معلوم می کند خود از آتشبارهای حادثه ها هستند یکی همین است که پس از حادثه حمله تبلیغاتی شان متوجه مخالفان جدی به وجود آمدن اینگونه حادثه هاست!

در حال حاضر، ابتکار عمل در حادثه آفرینی در هر کجای کشور که وضعی سراغ می دهند با «چیپی» هاست. این حادثه ها غیر از هدف هایی که برشمریم مقصود دیگری نمی توانند داشته باشند. اما آن ها در تنهایی نمی توانند حادثه بسازند، حادثه طرف دیگر نیز می خواهد و این طرف دیگر چماق به دستان سخت «دلباخته اسلام» اند! از اینکه این گروه با نظم عمل می کنند و هر بار به موقع و با تجهیزات در محل حاضرند، معلوم می شود که افراد پراکنده ای نیستند که از گوشه و کنار شهر جمع می آیند. چه کسانی اینها را رهبری می کنند؟ تابحال هیچ حزب و گروه اسلامی آن ها را از خود ندانسته است و همه هم عمل آن ها را تقبیح کرده اند. با وجود این آزادانه در حادثه آفرینی حاضر و عاملند!

ما به دفعات با عملیات این گروه مخالفت سخت کرده ایم و روشن ساخته ایم که انقلاب اسلامی ما نه تنها نیازی به کسانی ندارد که از آن با دستیاری تبلیغاتی «دمکراتیک» ها چهره «فاشیسم اسلامی» را می سازند، بلکه سخت محتاج از میان برداشتن اینگونه عوامل فتنه ها و حادثه هاست. اینک به همه هوشدار می دهیم که در برابر عملیات چماق بدستان لاقید نمانند و با میدان دادن به آنها رهبری را تضعیف نکنند: دفعه اول سر و صدا کردن و به هم ریختن تظاهرات بود دفعه دوم مشت و لگد در کار آمد و دفعه سوم آجر و سنگ و چاقو بکار رفت و دفعه چهارم لابد نوبت به تیر و تفنگ می رسد.

دولت باید ابتکار عمل را در دست بگیرد و با قاطعیت چماق بدستان را قلع و قمع کند. نباید گذاشت تصویر دوره رژیم سابق در نظر جوانان کشور از نو زنده گردد؛ و اگر نیروهای خود را کافی نمی بیند از مردم کمک بگیرد تا

در اینگونه مواقع با ایجاد نیروی انتظامی کنترل وضع را در دست بگیرند. هیچ رهبری موفقی اختیار کارها را به دست گروه یا گروه های خودکامه نمی دهد. تجربه های گذشته این ملت ما را بس. انقلاب ما از آزادی تظاهرات و آزادی بیان هیچ زبانی نمی برد اما از حادثه آفرینی ها زبان های جبران نکردنی می برد. به گروه های غیراسلامی که در خود صداقت سراغ می دهند نیز هشدار می دهیم اگر به راستی به آرمان ها خود معتقدند، بار دیگر این فرصت تاریخی را از دست ملت ما بدر نبرند. به هوش باشند که پیش از این سه نوبت فرصت استقرار رژیم مستقل و آزاد بوجود آمده و آن ها اگر عامل منحصر از دست رفتن آن نبوده اند، از عوامل اصلی آن بوده اند.

صداقت انقلابی برای اثبات خود محتاج شرکت در توطئه ها و حادثه ها نیست. محتاج شرکت در بحث آزاد است. آن ها که خود را بر حق می دانند از این بحث بارور و خلاق نمی گیرند.

روز قدس

شنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۴۸

دیروز میلیونها تن در ایران و سایر کشورهای اسلامی به دعوت امام با مردم فلسطین در جهاد بر حششان اظهار همبستگی کردند. دیروز مسلمانان برای نخستین بار اراده استوار خود را به بازپس گرفتن قدس اظهار کردند. و هم دیروز در کشور ما توطئه تازه ای وارد مرحله قطعی خود شد.

چرا روزهای پیش از رو قدس و این روز را برای حمله به پاوه و ساز کردن آهنگ شوم نفاق در هر جا که توانستند، انتخاب کردند؟ به ظاهر حمله کنندگان به پاوه و توطئه چینان کردند و ... فرصت خوبی دستشان آمده است و از آن استفاده کرده اند و توجهی هم به این حرف ها ندارند و نمی کنند! اما فردا ۲۸ مرداد و روز آغاز بکار مجلس خبرگان هم هست!

در جهان ما وقتی در همه کشورهای اسلامی، میلیون ها و میلیون ها انسان فریاد بر می دارند که قدس از آن مسلمانان و همه انسانیت مخالف با سلطه صهیونیسم بر این شهر است، وضع تازه ای بوجود می آید. نه تنها این روز به آقای بگین سردسته فاشیست های منطقه معلوم کرد ملت اسلام تصرف سرزمین های اسلامی را نخواهد پذیرفت، نه تنها بر او و ارباب آمریکایی اش مبرهن کرد تا باز پس گرفتن سرزمین ها جهاد ادامه خواهد یافت، نه تنها به حکومت های دست نشانده کشورهای اسلامی آشکار ساخت، انقلاب رهایی بخش خلق های مسلمان آهنگی شتاب گیر به خود خواهد گرفت، بلکه به همه مستبکران سلطه گر در جهان دامنه تأثیر انقلاب اسلامی ایران را نشان داد و انقلاب ایران، جهان این زمان را، آبستن انقلاب، انقلاب همه جانبه کرده است دشمن به آسانی زیر بار حکم انقلاب اسلامی ایران نمی رود. دشمنی که با خریدن سادات و گردن گیر کردن قرارداد سه جانبه آمریکا و اسرائیل و مصر و با وجود آوردن فاجعه لبنان و با ممنوع کردن جنبش فلسطین از فعالیت در اردن، کوشیده است ملت فلسطین را تنها کند و در تنها به تسلیم وادار سازد، چگونه بپذیرد که رهبر انقلاب ایران حمایت ملت های اسلام را جانشین حمایت دروغین دولت های دست نشانده بگرداند؟

روز قدس، روز همبستگی و بیشتر از آن، نشانه تغییر اساسی چیزی در درون انسان مسلمان بود: دوران خفت به پایان رسید، بپاخیز و استقامت کن. برای ملت ایران و برای ملت فلسطین و برای ملت افغانستان و برای ملت عراق و برای ملت فیلیپین و برای مردم اریتره و برای ... این روز، روز اعتقاد بخود و اعتماد به خود در آزادسازی خویش بود و بی هیچ گفتگو آن آهنگ و این اعتقاد، برای ابرقدرت ها خوش آیند و تحمل کردنی نیست.

اگر ملت اسلام با ذخایر عظیمی که دارد از نظام جهانی سلطه گران بیرون برود، این نظام فرو می ریزد. قدرت «ابر قدرت» های آمریکایی و

روسی از ثروت های عظیمی است که به غارت می برند. قدرت آن ها از نیرویی است که از خود ما می گیرند و علیه خود ما بکار می برند. قدرت آن ها و ضعف ما یک واقعیت اند. بنا بر این آن ها در هر کجا که بتوانند، بساط توطئه و تحریک را خواهند گسترد. بخصوص در ایران به هیچ قیمت دست از توطئه و تحریک بر نخواهند داشت. از یاد نبریم که روز قدس، بیشتر از همبستگی، روز تجلی حقیقت بود. دشمن و ما حقیقت را همانسان که هست دیدیم: ما دیدیم که اسلام روش کار را به آن ها که تصمیم به نجات خود از راه انقلاب می گیرند، می آموزد. ما دیدیم که رهبری انقلاب، این روش را با موفقیت در ایران بکار برد. در این روز ما هم قوت و هم ضعف خود را شناختیم و دانستیم که بجای دادن نیروهای خود به دشمن و ضعیف برجا ماندن، لازم است این نیروها را علیه سلطه آنان بکار ببریم. در این روز دانستیم که همبستگی همه مسلمانان جهان در مبارزه بزرگ زمان غیرممکن نیست و کاملاً شدنی است. و دشمن دید که اسلام دیگر آن سد سستی که قادر به جلوگیری از پیشرفت او در سرزمین های اسلامی بود، نیست. دیگر سد تنها نیست، عامل انقلاب جهانی برای یک دگرگونی بنیادی در نظام جهانی است. به شهیدان سراسر جهان و به رهبر انقلاب اسلامی و به ملت بزرگ ایران بشارت باد که روز قدس آغاز تاریخ و عصر نو در جهان شد. اسلام در این روز، بمثابة دین انقلاب، انقلاب جهانی خود را به مستضعفان جهان بنمود.

بدینقرار نه جای شگفتی دارد و نه خلاف انتظار است که دشمن در کشور ما، کشوری که مادر انقلاب گشته است و در گاهواره جهان فرزند انقلاب می پرورد، دشمن، فرهنگ نفاق رواج دهد و توطئه بچیند. با سرنگونی شاه، فرهنگ نفاق با چه شتاب و دامنه ای رواج گرفته است:

- شما برداران و خواهران کارمند مگر در اعتصاب شرکت کرده بودید که امتیاز مادی از پس امتیاز بگیرید و کار نکنید؟
- شما برداران نظامی مگر از شاه بریدید و به انقلاب پیوستید تا که به هیچ نظم و انتظامی تسلیم نشوید و به تماشای پیش آمدها بنشینید؟
- شما جوانان و صنعتگران مگر می خواستید انقلاب در امتیاز گرفتن ها شما را جانشین قشر فاسدی کند که در رژیم شاه مثل سرطان بجان اقتصاد کشور افتاده بودند؟
- شما «روشنفکران» مگر انتظار داشتید که جامعه ایران، جامعه افلاطونی شود و اداره خود را به «اشرف مخلوقات» که شما باشید بسپرد. کجا رفت آن خواست استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی؟

و شما ...

اینسان فرهنگ نفاق با انقلاب و هدف های آن رواج گرفته است و اگر سیاست امتیاز دادن و تسلیم شدن به اعتصاب و جنجال ادامه یابد، دشمن، انقلاب اسلامی ایران را بدون هیچ زحمتی از پا در آورده و ضد انقلاب را حاکم سرنوشت ایران ساخته است.

و شما توطئه گران:

- خوب به خاطر بیاورید که انقلاب مشروطه، انقلاب جنگل را شما به باد دادید. شما در روی کار آوردن رضاخان نقش مهمی ایفا کردید.
- در مبارزه نفت، شما با انگلستان و آمریکا دستگیری کردید. دولت مصدق را از حادثه ای به حادثه ای کشانید و جبهه «نوده ای نفتی» بوجود آوردید و سازمان نظامی خود را در ۲۸ مرداد «بی طرف» ساختید تا شد آنچه شد.
- از آنروز تا امروز هم عامل اختلاف همواره شما بوده اید. هیچ وحدتی سرتنگرفت مگر اینکه شما آنرا بر هم زدید. تا آنکه انقلاب اسلامی ایران در بیرون از شما و خو گرفته به رژیم شاه سابق، ملت را متحد کرد. و اینک شما ابزار توطئه ها شده اید. انقلاب بر شما حجت را تمام کرده است.
- از شما دعوت به بحث آزاد کرد. از شما دعوت به گفتگو و شور در مسائل اساسی کشور کرد.
- برای شما آزادی بیان و فعالیت فراهم کرد.
- حدود خودمختاری را تشریح کرد و از شما دعوت کرد که اگر

سخن بر حقی دارید اظهار کنید، شما در برابر همه این دعوت ها سکوت کردید و بجای استفاده از فرصت برای اثبات حقانیت خویش - اگر واقعاً خود را بر حق می دانید - در زمینه تبلیغ، شیوه های تخریبی و بدترین شیوه های تخریبی را در پیش گرفتید و در زمینه عمل دست به انواع توطئه چینی ها زدید. عامل سلطه گران شدید و همانسان که شیوه کار منافقان است کوشیدید، ضعف های کشور را به فرصت های توطئه تبدیل کنید.

شما از حادثه آفرینی های گذشته سودی نبردید جز اینکه قیافه واقعی خود را به خلق مسلمان ما نشان دادید و بر او معلوم کردید که اسلام دین انقلاب و آزادی در استقلال «ایدئولوژی های وارداتی» اعتبار باخته، وسیله از میان بردن وحدت کشور و عامل تجدید سلطه بیگانه بر ایران است. در بوتنه آزمایش این توطئه ها به طور شگرفی اسلام و ایدئولوژی های دیگر آزموده شدند: اسلام روش وحدت و ترقی و بقیه روش های تجزیه و تسلیم به سلطه گران از کار در آمدند.

و اینک زمان قاطعیت است. وحدت ملت و انقلاب ملت را به قیمت دلبری از توطئه گران نمی توان فروخت همانسان که رهبری انقلاب در بیان تاریخی روز قدس گفتند، باید انقلابی و قاطع عمل کرد. دوران توطئه را باید به پایان رساند و تا در نظم و نظام انقلابی، ملت ما در داخل به بازسازی کشور بپردازند و در خارج، همه روز را روز قدس بگرداند و انقلاب تا پیروزی همه ملت های اسلامی ادامه پیدا کند.

۲۸ مرداد روزی که بود و روزی که شد

یکشنبه ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۴۹

موافق خاطرات آیزنهاور رئیس جمهور وقت آمریکا و ایدن نخست وزیر وقت انگلیس و نوشته های مسئولان سابق سازمان جاسوسی آمریکا و ... و اقرار شاه سابق در مصاحبه با مخبری فرانسوی، در ۲۸ مرداد، شاه و زاهدی تحت رهبری مستقیم افسران و جاسوسان آمریکایی علیه حکومت ملی مصدق کودتا کردند. در مجالس قلابی که بلافاصله بعد از کودتا بوجود آوردند، قرارداد خائنانه نفت را به ملت ما تحمیل کردند. در آن مجالس با صراحت گفتند:

«هدف قیام، نجات همکاری ایران با غرب» بوده است. به دنبال این کودتا، تحمیل فساد و فشار در داخل، به غارت دادن ثروت های کشور، ویران کردن بنای اقتصاد کشور با برنامه های تهیه شده به دست امریکاییان، شرکت در توطئه ها به قصد جلوگیری از رشد جنبش های رهایی بخش در منطقه، و همکاری همه جانبه با اسرائیل در خارج، مجموعه فعالیت های رژیم شاه سابق را تشکیل داد. این فعالیت های رژیم شاه سابق کشور را تا پرتگاه برد و این انقلاب بود که ایران را از سقوط در پرتگاه تجنات داد. از ناپختاری با وجود توضیحات مکرر ما، هنوز عمق خطر برای بسیاری از مردم ما شناخته نیست. اینک ولو به تکرار از راه پاسخ به ضرورت بگوییم که:

- می پرسید و فراوان که پول های نفت چه می شود؟ حالا که دیگر مثل سابق خریدهای نظامی و خرج مستشاران و دزدی های کلان و مخارج اداری سرسام آور نیست، پس چرا پول ها را خرج نمی کنند تا رونق اقتصادی ایجاد بشود؟

جواب اینست که امروز به جای ۵/۵ میلیون بشکه در روز، ۳/۵ یا کمی بیشتر از آن تولید می شود. و به جای ۱۵ میلیارد دلار کسری بودجه مصوب، یک سوم آن یعنی ۵ میلیون کسری پیش بینی شده است. اگر قرار می شد مثل سابق خرج کنند در ده سال آینده جمع قرضه های خارجی ما به رقمی بیشتر از ۱۸۰ میلیارد دلار و بلکه بیشتر می رسید و از آن هنگام به بعد ما تمام درآمدهای نفتی را باید به بازپرداخت قرضه ها اختصاص می دادیم. به سخن دیگر ادامه سیاست اقتصادی رژیم شاه، عمر اقتصاد ایران را به ده

سال کوتاه و محدود می‌کرد. بعد از آن معلوم است که ملتی با مرگ اقتصادی چگونه باید زندگانی می‌کرد.

بنابراین شما زنان و شما مردانی که گمان می‌کنید امتیازهای خود را از دست داده‌اید و سخت‌نگران چگونگی پوشش و خورش و کم و زیاد تفریح و ... در جامعه امروز و فردا شده‌اید، و شما کسانی که دیروز در مروان، امروز در پاره و لاید فردا در یک محل دیگر توطئه می‌چینید، چرا نمی‌خواهید بدانید که میهن شما از لحاظ اقتصادی مشرف به مرگ است و تا وقتی ترکیب اقتصاد این میهن در اسرع وقت تغییر بنیادی نکند، تدابیر اقتصادی تنها می‌تواند زمان مرگ را به تأخیر اندازد. آیا بهتر نیست به جای نشخوار کردن کینه به انقلاب و رهبری آن کمی به این واقعیت بیاندیشید و مسئولانه بیاندیشید و به راه باری و همکاری با انقلاب بیاید و همه با هم میهن را از پرتگاه نجات بدهیم؟

حاصل ۲۵ سال حکومت شاه سابق از کودتای ۲۸ مرداد تا روز سقوط، فراهم آوردن شرایط مرگ اقتصادی جامعه ما بود. اگر ملت همه با هم نکوشند، فردا بسیار دیر است. از لحاظ سیاسی نیز کشور ما در بن بست است. ادامه رژیم استبدادی گذشته دیر یا زود همان نتایجی را ببار می‌آورد که در پایان حکومت شاه سابق ببار آمد:

- مغزها روی به خروج از کشور می‌نهند و بدون استعدادهای هم امور را نمی‌توان چرخاند.
- دستگاه‌های اداری و نظامی قادر بعمل نخواهند شد و نه تنها خود نخواهند توانست کاری بکنند بلکه از اسباب بن بست سیاسی-اقتصادی جامعه می‌شوند (هم اکنون هستند)

- تمرکز قدرت تصمیم‌گیری روزافزون خواهد شد و بتدریج همان وضعی را بوجود خواهد آورد که رژیم شاه سابق با آن روبرو شد یعنی فلج سیاسی

- استبداد ناگزیر از تکیه به سلطه خارجی است و به سلطه خارجی یعنی همان وضع سابق بلکه بدتر از آن.
بنابراین نباید قاطعیت در برابر توطئه‌ها را با استقرار استبداد سیاسی یکی گرفت.

بروز این تمایل در اوضاع امروز کشور فلج سیاسی را کامل می‌کند و کشور را با خطرات غیرقابل جبران روبرو می‌گرداند.

بنابراین ای مردمی که استبداد سیاه گذشته را آرزو می‌کنند و با می‌خواهید استبداد دلخواه خود را جانشین آن سازید، ای کسانی که توطئه‌های مسلحانه بوجود می‌آورید و با کشتار وحشیانه می‌خواهید مردم را مطیع، مطیع ترس از خود بسازید و کشور را تجزیه کنید، بدانید کار شما در کشوری که از لحاظ اقتصادی و سیاسی در پرتگاه است، خیانت نسبت به موجودیت ایرانست و البته نمی‌توان دست روی دست گذاشت و ناپودی کشور را نظاره کرد. این دیوانه‌های کینه، بخود آید. این مسلمانان، این مارکسیست، ای دمکرات کمی به خود آید و آرزوی هیچ نوع استبدادی را نکنید، ایران امروز تحمل آنرا ندارد.

با روش‌های تخریبی کشور را به قربانگاه تعصب‌های کور نبرید. اخطار رهبر انقلاب را آویزه گوش نکنید: اگر روزنامه هستی انتقاد کنید، ناسزا و تهمت و دروغ و جعل و تکرار اینهمه، آزادی مطبوعات نیست، بدترین استبدادهاست. پیش از آنکه دیر شود بخود آید و جو را که سخت تشنه تفاهم طلبی است، بیمار کینه جویی‌های کور نکنید. اگر حزب و گروه سیاسی هستی، دست از توطئه بردارید، انقلاب نمی‌تواند با تسلیم شدن به وضعیت موجود، خود را از میان ببرد و ناچار با قاطعیت عمل خواهد کرد.

باز تا دیر نشده است بخود بیاید و در جستجوی محیط تفاهم ملی برآید. موجودیت ایران و سرنوشت آزادی در خطر است. یک جو مسئولیت‌شناسی می‌تواند ایران را نجات دهد. و اگر روحانی هستی کمی از روی واقع بینی در اوضاع خطیر کشور نظر کنید و نذارید وضع موجود یعنی تعدد مراکز تصمیم‌گیری، زمان رسیدن به فلج همه جانبه را کوتاه تر گرداند.

کشور از لحاظ اجتماعی و فرهنگی نیز در بن بست است. خروج از بن

بست نه با روش‌های اصلاح طلبانه و غیرانقلابی دولت ممکن می‌شود و نه با روش‌های استبدادی ممکن می‌شود، و نه با وضعیت توطئه و تحریک ممکن می‌شود. خروج از بن بست به روش‌های انقلابی، با وحدت مراکز تصمیم‌گیری (و نه تعدد آن‌ها) در محیط تفاهم ملی، و با دست زدن به عملیات جراحی بزرگ میسر می‌گردد.

در این اوضاع و احوال است که مجلس خبرگان تشکیل می‌شود. انتخاب این روز برای شروع کار این مجلس سخت بجاست: روزی که قرار بود آغاز جریان مرگ یک ملت بزرگ باشد، آغاز مرگ قطعی نظام شاهنشاهی عامل سلطه بیگانه می‌شود. مجلس خبرگان وقتی در خور این عنوان می‌شود که:

- اسلام جامع را اساس کار خود قرار دهد.
- در اصلاح پیش نویس قانون اساسی نکات فوق را از نظر دور ندارد.

- قانون اساسی را اساس کار نسل جوان امروز و نسل جوان فردا بشناسد و بداند که می‌توان قانون را هر طور که دل بخواهد، تدوین کرد. هنر آنست که قانون قابل اجرایی تدوین شود.

- مسئله آن نیست که قانون دنیا پسند باشد، مسئله آنست که قانون برای مسلمانان دنیا و هم برای جمعی بشریت یک پیام و یک امید نجات باشد.

در این باره ها نوشتنی بسیار است که به فردا می‌گذاریم.

مجلس خبرگان و مسئولیت بزرگش

دوشنبه ۲۹ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۵۰

در چند نوبت ما اصولی را که باید راهنمای قانون اساسی کشور باشد شرح کرده ایم و در سر مقاله دیروز خود، خطوط اصلی اوضاع سیاسی و اقتصادی را که باید در نظر گرفته شوند، توضیح دادیم. مشکلی که اهل نظر، چه فقیه و چه غیر آن، همواره با آن روبرو می‌شوند، اینست که نظر، مستقل از واقعیتی که در جامعه هست، با توجه به اصول و موازین مورد قبول اهل خبره، اتخاذ می‌شود. وقتی نظری بدینسان از توجه به واقعیت اجتماعی غفلت کرد، ممکن است به ظاهر صد در صد اسلامی هم باشد اما در واقع به حکم غفلت از واقعیت اجتماعی، نه قابلیت اجرا داشته باشد و نه واقعاً صد در صد اسلامی باشد. تأکید ما بر اینکه اسلام جامع باید اساس قرار گیرد همین است که در هر نظر باید جهات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نه تنها در حال حاضر بلکه در حال و آینده مورد توجه قرار گیرد.

آسان می‌توان گفت که هستیم و اکثریت هم داریم و هر چه را هم می‌خواهیم، تصویب می‌کنیم اما نه فقط تاریخ دیگران، که تاریخ خود ما به دفعات نشان داده است که عدم توجه به واقعیت‌ها، تصمیمات را نه تنها غیر قابل اجرا ساخته است بلکه وضع را به زبان تصمیم‌گیرندگان تغییر داده است. اسلام در آغاز جامعیت داشت و می‌توانست با توجه دقیق به واقعیت‌ها، راه حل‌های مناسب را ارائه کند. امروز فقهای ما اگر نپذیرند که در قلمروهای اقتصاد و سیاست و روابط اجتماعی و فرهنگ، دانش بشری پیشرفت کرده است، و با اهل این دانش در اجتهاد همکاری نکنند، لاجرم نظر با واقعیت انطباق نمی‌جوید. از این جهت رهنمود امام در پیام افتتاحیه بسیار امید بخش است. این دو نکته قابل توجه را هم باید گفت که:

- علم اجتماعی (اقتصاد و سیاست و روابط اجتماعی و فرهنگ) غیر از «ایدئولوژی‌های غربی» است. علم اجتماعی شناخت علمی موضوعات اقتصادی و سیاسی و روابط اجتماعی و فرهنگی است.
- هیچ اجتهادی تا بر این علم متکی نباشد، تمام و کمال نیست. این واقعیت هم آموزش قرآن است در حقیقت، هر نظر قرآنی به شناخت

بی‌کم و کاست یک امر واقع مستمره متکی است.

بدین‌تقرار، بر مجلس خبرگان است که در صورت احساس کمبود از لحاظ شناخت علمی واقعیتها، اهل خبره این علم را دعوت کند و از آنها نظر بخواهد.

باز تکرار کنیم که آسان می‌توان گفت که دیگران هر چه می‌خواهند بگویند، ما اکثریت داریم و مردم ما را انتخاب کرده‌اند و هر چه را می‌خواهیم تصویب می‌کنیم. حقیقت آنست که چون مردم انتخاب کرده‌اند و چون قانون اساسی، نظام اجتماعی جدیدی را بنیاد می‌گذارد، نمی‌توان هر چه را که خواست تصویب کرد. متن قانون اساسی در عین آنکه باید صریح و روشن باشد، باید نه در عمل و اجرا، و نه از راه دادن امکان تبلیغاتی، کمی و کاستی و بی‌اعتباری نپذیرد. برای آنکه توجه به این مهم جلب شود، یادآور می‌شود که حمله تبلیغاتی دشمنان اسلام کمتر متوجه خود قرآن و بیشتر متوجه آراء و عقاید مسلمانان (از عالم و غیر عالم) است. در مواردی هم که قرآن مورد انتقاد قرار گرفته است بیشتر به تفسیرها که از قرآن شده‌اند، استناد شده است. اگر متنی تهیه گردد که به آسانی بتوان نقائص آنرا برشمرد. نه تنها متن صد در صد اسلامی نیست بلکه قانون اساسی بی اعتبار، کجا می‌تواند به جامه عمل در آید؟

آسان می‌توان گفت که هر کس می‌خواهد بماند و هر کس نمی‌خواهد از کشور برود، اما همانطور که درباره فرار مغزها یادآور شدیم، کشور را باید اهل خبره اداره کنند. اگر خودی‌ها نتوانند باید کارشناس بیگانه بکار گرفت و کارشناس بیگانه محیط مناسب خود را خواهد خواست و فساد بر فساد افزوده خواهد شد. بنابراین زبان و محتوای قانون اساسی باید ترس و بیمی را که متجاوز از یک قرن است در درس خوانده‌های کشور از «استبداد دینی» بوجود آورده‌اند بریزد. اگر در اسنادی که در اطلاعات و ضد اطلاعات از تنش تهیه می‌شده‌اند (قسمتی از آن‌ها در روزنامه انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است و خواهد رسید) دقت شود، به مضمون اصلی آن‌ها دست خواهیم یافت و آن اینست: «با برنامه‌هایی که سوژه (منظور امام خمینی است) دارد و «خطوط اصلی آن در کتاب ولایت فقیه روشن است و تا امروز نیز شخصاً (نه اطرافیان)» جز آن چیزی نگفته است و به نظر نیز نمی‌رسد که جز آن چیزی بخواهد، توقعات طرفداران سوژه از فقیری که فکر می‌کند ثروتمند خواهد شد تا تاجری که فکر می‌کند وضع بهتری خواهد داشت برآورده نخواهد شد و روشنفکران (منظور روشنفکران غیر کمونیست است) به «کمترین آزادی دست نخواهند یافت. بنابراین اگر سوژه پیراست به مرگ طبیعی هم نمیرد، آینده موفقی نخواهد داشت و این شعارها و عاطفه انگیزی‌های موجود جای خود را به تعقل و یأس خواهند داد. اما در آن روز رژیمی وجود ندارد که از این ناکامی‌ها و نامرادی‌ها بهره برداری کند، بلکه این کمونیست‌ها خواهند بود که به سود شوروی در یک شکارگاه وسیع و آشفته که از مردمان سرخورده تشکیل شده است به پیروزی خواهند رسید.»

این مضمون، در مطبوعات به ظاهر چپ و در واقع عامل تشدید جنگ روانی مذکور در بالا به صورت ایجاد ترس شدید در درس خوانده‌ها نسبت به «انحصارطلبی» و «استبداد دینی» هر روز بازگو می‌شود. با توجه به این واقعیت است که قانون اساسی باید ترجمان خواست نسل امروز و فردا درباره فراهم آوردن همه امکانات رشد باشد. باید همه ترس‌ها را فرو بریزد و محیط تفاهمی فراهم بیاورد که رُمیده‌ها به ایران اسلامی بازگردند و به جای انحصار و استبداد، شاهد استقرار حکومت اسلام جامع باشند.

بدین‌تقرار در تدوین قانون اساسی هر زبانی را نمی‌توان به کار برد و از توجه به این واقعیت‌گریز نیست که در جهان امروز و فردا اگر پیشاپیش و با سرعت نرانیم، زیر چرخ‌های ماشین نظام‌های دیگر خرد می‌شویم.

از نابخشودنی عدم اجرای اسلام، توجه به این امر اساسی را کم کرده است که اسلام یک نظام است. مسئله‌ها جدا، جدا موضوع اجتهاد قرار گرفته‌اند، در نتیجه برای همه این تصور پیش آمده است و بلکه در ذهن بسیاری به صورت یک حکم تردیدناپذیر در آمده که توجه به همه جهات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی (بعد معنوی و غیر آن) موجب خروج از حیطة

اسلام می‌شود. بهیچ‌وچنین نیست. باید نظام اسلامی را شناخت و آنگاه آشکارا دید که جزئی‌ترین امور جای مناسب خود را در نظام به دست می‌آورند. گمان ما این است که اختلاف نظر بین متخصص و کسی که اسلام را به صورت یک نظام جامع می‌شناسد همین است که متخصص در یافتن پاسخ یک مسئله از توجه به نظام، غفلت می‌کند و همین امر در گذشته موجب شده بود که اجتهاد از گزند جریان‌های فلسفی و اجتماعی غالب مصون نماند. اینک زمان جبران این نقص فرا رسیده است و اگر این فرصت نیز از دست برود، ظاهراً و باطناً مشکل خواهد بود فرصت دیگری به دست آید.

و باز آسان می‌توان گفت ما اعتناء به دنیا نداریم، اما مشکل زمان ما اعتناء داشتن و نداشتن نیست، مشکل ما بیرون رفتن از سلطه غرب است. مشکل زمان و عصر ما مشکل دسترسی به یک پیام تازه است. قانون اساسی پیام انقلاب ایران برای انسانیت در بحران است. این پیام باید به صورتی نوشته و ارائه گردد و باید دارای چنان قابلیت اجرایی باشد، که انسان، انسان سرگشته را به اسلام بخواند.

ممکن است کسانی بگویند فعلاً ما خود را باشیم و رهبری دیگران پیش کش!! اما حقیقت آنست که اگر پیام ما کافی برای بسیج عمومی در جهان نباشد و نتواند اساسی برای ایجاد «جبهه مستضعفان» موضوع پیشنهاد امام بگذارد، نجات ما از سلطه غرب اگر خواب و خیال نشود، در حد محال مشکل خواهد شد.

اینک که مجلس خبرگان شروع به کار کرده است، روزهای آینده معلوم خواهد کرد که توجه به واقعیت‌های بالا و واقعیت‌های دیگری که چه در سرمقاله‌ها و چه در صفحاتی که به بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی شرح کرده ایم اساس کار قرار می‌گیرد، یا خدای ناکرده ذهن‌گرایی و تکیه به اکثریت آراء. به خواست خدا اولی اساس کار خواهد بود.

حزب جهانی مستضعفان

سه شنبه ۳۰ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۵۱

امام، مردی که سال‌های دراز در راه وحدت ملت مسلمان ایران کوشیده است و معمار چیره دست این وحدت در دوران انقلاب و پیش از آن بوده است اینک نگران حفظ و تحکیم وحدت ملت است. نگران است زیرا در دروانی که با سقوط رژیم شاه آغاز شده است، در دورانی که بیش از هر زمان به وحدت نیاز است و جز با وحدت در برابر توطئه‌ها نمی‌توان با موفقیت ایستادگی کرد، مسلمانان در گروه‌های کوچک و بزرگ بسیار، از یکدیگر فاصله گرفته‌اند. این گروه‌گرایی هر بار آفت بزرگ انقلاب‌ها بوده است و در این دوران آفت بزرگتری است زیرا:

۱- اسلحه اصلی انقلاب، وحدتی است که در اسلام تحقق یافته است. وقتی اسلام که خود دین وحدت است بکار ایجاد تجزیه و تفرقه گرفته شود، انقلاب از اسلحه تعیین‌کننده خویش محروم می‌گردد و راه بازپس گرفتن قدرت به روی ضد انقلاب باز می‌شود. چگونه می‌توان دین توحید را وسیله تفرق کرد؟ از راه فرهنگ نفاق و به تعبیر قرآنی با از بین بردن خلوص دین، و اتخاذ روش‌های تخریبی یعنی تبدیل دین به ابزار قدرت‌مداری. تحکیم وحدت جز از راه مبارزه با دخل و تصرف در دین و روش‌های تخریبی ممکن نمی‌شود.

۲- وقتی اختلاف در باورها و برداشت‌ها و روش‌ها از راه بحث آزاد حل نگردد، به حکم اجبار از طریق برخورد‌ها حل می‌شود و این امر یعنی نفاق و دشمنی.

۳- وقتی وحدت در کار نشد، رقابت ضابطه اصلی در تعیین چند و چون رابطه‌ها می‌شود. هر گروه می‌کوشد مواضع تعیین‌کننده قدرت را به

زمین و دهقان

چهارشنبه ۳۱ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۵۲

دو گزارش برای ما فرستاده شده اند هر دو یک امر واقع در غرب و شرق کشور را گویا هستند. اما دو ارزیابی که همراه گزارش ها هستند به تمامه نایکسانند:

منطقه کردستان و خراسان دهقان زمین می خواهد. در خراسان سخن بعضی گویندگان را درباره مالکیت خدا بر زمین و آیه قرآنی که می گوید زمین از آن خداست، آنرا به کسی می دهد که می خواهد، به سود خود معنی کرده و زمین را از آن خود خوانده اند و در کردستان ظرف شش ماهی که دولت در غفلت گذراند، حزب دمکرات کردستان و گروه های دیگر در روستاها به تبلیغات گسترده دست زده اند و زمین را از آن دهقان خوانده اند و دهقانان را به خود جلب کرده اند. این تبلیغات مقارن شده اند با استفاده مالکان بزرگ از فرصت و بازپس گرفتن زمین های تقسیم شده از دهقانان. حزب دمکرات و گروه های دیگر از این عمل مالکان استفاده تام و تمام کرده اند و برای کامل کردن بدبینی دهقانان دست به جعل و تزویر زده و همه جا اینطور تبلیغ کرده اند که امام خمینی با داشتن ۳۰۰ پارچه آبدی خود از مالکان بزرگ است و می خواهد زمین های تقسیم شده را هم از دهقانان بگیرد و به مالکان بازپس دهد!

ارزیابی های همراه دو گزارش بالا نایکسان و ناهمسویند: ارزیابی وزارت کشاورزی بر اینست که سخن از مالکیت شیوه بالا موجب شده است که کشت و کار صدمه ببیند و روستاها و زمین ها و تأسیسات کشاورزی از نظم و انتظام خارج گردد و ارزیابی مردم بر اینست که عدم توجه به مشکل زمین و مسائل دهقانی زمینه مساعدی برای تبلیغات گروه هایی نظیر حزب دمکرات فراهم آورده است و این گروه ها با استفاده تمام از ضعفها، دهقانان را به راه خود می کشانند بدون آنکه دهقانان بدانند آن ها را به کجا می برند؟ برای اندر یافت اندازه درستی هر یک از این دو ارزیابی ناگزیر به دو واقعیت یکی تاریخی یعنی واقعییتی که دارای استمرار تاریخی است و دیگری فعلی و مربوط به زمان حاضر، باید توجه کنیم: واقعیت تاریخی این است که در نظام سیاسی- اجتماعی ایران، روستا معدنی تلقی می شده است که می باید تا می شود از آن بهره برداری کرد و برای آنکه دهقان توانایی قیام نداشته باشد باید آنرا مثل کبودتر پرکنده بی توان کرد تا نتواند بلند پروازی کند یعنی خواهان وضعیت دیگری گردد. در تاریخ طولانی ایران منشاء مالکیت زمین همواره زور و قدرت بوده است و همه قیام های دهقانی برای تغییر شرایط حیاط اجتماعی به نتیجه مطلوب نرسیده است. از مشروطیت بدینسو نیز هم دهقانان از مشارکت در انقلاب برکنار گذاشته شده اند و هم انقلاب تغییری در وضعیت آنان بوجود نیاورده است. بنابراین دهقان همواره از نظام اجتماعی و از رهبری سخت ناراضی بوده است.

اما واقعیت فعلی و مربوط به این زمان آنست که بطور متوسط به هر خانوار کشاورز یک هکتار و سه چهارم هکتار زمین دیم می رسد و یک چهارم هکتار زمین آبی. اما وقتی بخواهیم معنی این معدل را بفهمیم می بینیم وضع بسیار بسیار بد است. ۳۰ درصد روستا نشینان فاقد زمین هستند، در همین حدود یعنی ۳۰ درصد، حداکثر نیم هکتار زمین دارند در مقابل ۶ درصد بیشتر از ۱۰۰ هکتار زمین دارند و این ۶ درصد، ۱۲ درصد زمین های کشور را در اختیار دارند.

از این موضوع بگذریم که به ادعای بعضی، این ۶ درصد عمده تولید مورد نیاز کشور را بعمل می آورند و به ادعای گزارش های دیگری، این ۶ درصد با آنکه ۱۲ درصد از بهترین زمین های کشور را در دست دارند، تنها ۶ درصد تولید کشور را بعمل می آورند!

بدینقرار مسئله زمین و دهقان از ۳ جهت قابل اهمیت است:

تصرف انحصاری خود در آورد و همی امر اولاً به ضد انقلاب فرصت می دهد با تبلیغ «انحصارطلبی» در جامعه حساسیت ایجاد کند و ثانیاً آتش بر خوردها را تیزتر می کند و شدت تبلیغات خصمانه، هرگونه تفاهم طلبی را از میان می برد، در نتیجه:

- در جامعه روحیه بی تفاوتی نسبت به گروه های سیاسی فعال را بر می انگیزد.

- گروه ها را در سراسیب تفرقه با شتاب سرسام آوری به پرتگاه می برد و در همین سقوط شتاب گیر، آنچه البته به یادشان نمی تواند بیاید، هدفی است که انقلاب به خاطر آن انجام گرفته است.

۴- وقتی دین خود وسیله نفاق شد و اختلاف در باورها تنها از راه زور قابل حل شد و رقابت ضابطه اصلی گشت در جامعه نفاق عمومیت پیدا می کند و معنای این عمومیت پیدا کردن اینست که هدف اصلی انقلاب در نظر عموم بی اعتبار می شود و هر کس دنبال هدف های شخصی خود می رود و منافع شخصی هدف و بلکه تنها هدف افراد و گروه ها می گردد، و روحیه تعاون و همکاری انقلابی از میان می رود.

با توجه به امور فوق، می توان گفت که گروه ها در جامعه ما، از فردای سرنگونی رژیم شاه راه درستی را آغاز نکرده اند. راهی که پیموده اند راه نفاق است و نفاق سم کشنده روحیه انقلابی وحدت جویی جامعه ما است. در این باره نیز، مردم از «روشنفکران» به مراتب جلوتر و آگاهانه تر عمل کرده اند. در عمل عامه مردم تمایلی به پیروی از گروه ها نشان نداده اند و هر بار عمل سیاسی تعیین کننده ای ضرورت پیدا کرده است، گروه های سیاسی خود را ناگزیر از همدمی و وحدت دیده اند. این وحدت یا از طریق صدور اعلامیه برای اعلام شرکت در عمل سیاسی انجام گرفته است و یا از راه امضای اعلامیه مشترک و همکاری در انجام آن عمل، واقع شده است.

نگارنده برای آنکه مردم به صورت فعال در بوجود آوردن وحدت سیاسی شرکت کنند و برای آنکه عوامل پیدایش و رشد نفاق در جامعه و نمونه های نوعی منافقان بر همگان معلوم گردد، مباحث شب های رمضان را به نفاق در قرآن اختصاص داد و به خود وعده داد و این وعده را از روز نخست با مردم در میان گذاشت که این بحث ها روحیه وحدت طلبی را تقویت خواهد کرد و با پیدایش جو مساعد وحدت، یک جمع به اسم ستاد وحدت یا عنوان دیگری تشکیل و اسباب مشارکت گروه ها و همه مردم را در سازمان دادن قطعی به وحدت خلق فراهم خواهد آورد.

اینک که امام مردم را به ایجاد حزب مستضعفان فراخوانده است، زمان آن است که تنی چند از کسان، کار دعوت به تشکیل ستاد را بر عهده گیرند و در روزهای آینده اجتماع نمایندگان گروه های مسلمان و فعالان سیاسی که یا به علت آنکه برای خود در گروه های سیاسی موجود جایی ندیده اند و یا به سبب آنکه نخواستند به عضویت در گروه ها روحیه و اراده مبارزه برای وحدت بزرگ را از دست بدهند، تشکیل شود و کار هماهنگ کردن نظرها را در حد حزب و اگر نشد در حد جبهه اسلامی و نیز کار وحدت سازمانی باز در حد حزب یا جبهه فراهم آورند.

بر همه کسانی که احساس مسئولیت می کنند از علماء دین و روشنفکران واقعی و همه و همه فرض است که رهنمود امام را با پیگیری در دعوت مردم به شرکت در وحدت بزرگ خلق فرا بخوانند. این وحدت باید در درون مرزها، همه مسلمانان انقلابی را از شیعه و سنی در بر بگیرد و در بیرون مرزها اسباب ایجاد جبهه مستضعفان جهان را برای هماهنگ کردن جهاد رهایی بخش بشریت اسیر فراهم آورد. این وحدت باید بر چنان اساسی استوار گردد که استعدادها از قید و بند روابط شخصی قدرت آزاد گردند و ضابطه همان کار و تلاش در خدمت به هدف یعنی برانداختن نظامی باشد که در آن اقلیتی از راه استکبار، اکثریت عظیمی را مستضعف قرار می دهند.

اگر این مهم به انجام رسد، صبح امید نزدیک نیست!

۱- کشور نمی تواند در احتیاجات غذایی خود همچنان وابسته به آمریکا باقی بماند و این مسئله اصلی است.

۲- انقلاب اسلامی که خود را انقلاب مستضعفان می داند نمی تواند نسبت به سرنوشت دهقانان لاقید بماند و باید مشکل آنان را هم از لحاظ توقعاتی که انسان عصر امروز دارد و هم از لحاظ آب و خاک حل کند و این نیز مسئله اصلی است.

۳- با توجه به دو مسئله بالا، مشکل همیشگی یعنی مشکل کمبود زمین و بهترین شیوه بهره برداری از آن، مسئله سومی است که در این انقلاب باید حل گردد.

این مسائل، مسائلی نیستند که بتوان حل آن ها را کنار گذاشت و یا حتی به تأخیر انداخت. در حقیقت اگر وزارت کشاورزی حل این مشکلات را خود تصدی نکند و با وضوح به دهقانان نکوید چه برنامه ای برای کشاورزی ایران دارد، موضوع لاینحل نمی ماند، بلکه گروه های فریبکار راه حل های خود را به دهقانان به عنوان راه حل های می قبولانند که «یکبار برای همیشه» گره از مشکل آن ها باز می کند!

راه حل درست آنست که به جای صرف بودجه در هزینه های اداری، پول ها صرف احیای زمین ها گردد. هیچ نباید به دنبال محاسبات اقتصادی گذشته رفت. ادامه حیات جامعه ما در گرو سبز کردن ایران است. بنابراین باید بیابان ها را آبادان ساخت و ضابطه سرمایه گذاری نباید بازده سرمایه در کوتاه مدت باشد. این در درازمدت و در عمر نسل هاست که باید دید سرمایه گذاری ها چه عاید کشور می کنند:

باید زمین کافی و اعتبار وافی در اختیار دهقانان گذارد و برای آنکه استعدادها و سرمایه ها به زمین جلب گردند، باید مشکل مالکیت زمین را به صورتی حل کرد که زمین همواره به جامعه تعلق داشته باشد. کسانی که زمین های بزرگ در اختیار دارند و زمین هایشان با زمین های دهقانان همجوار است و کار و تولید می کنند، زمین های خود را در اختیار دهقانان بگذارند و در عوض سرمایه و کار را به زمین های بحال خود رها شده ببرند. این راه حل موقت و کوتاه مدت باید موجبات افزایش تولید و بهتر کردن امکانات کار و تولید دهقانان را فراهم آورد. اما در درازمدت باید مسائل سه گانه بالا از طریق ایجاد جامعه های توحیدی دهقانی در زمین هایی که به یاری آن ها سبز می شوند حل گردد.

تناقض ها

پنجشنبه ۱ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۵۳

جو اجتماعی - سیاسی که در آن قانون اساسی تصویب می شود، باید جو آزادی باشد. اگر این جو را توطئه ها از میان ببرد، قانون اساسی بر فرض تصویب، نوشته ای است بر کاغذ. سیاهی بر سفیدی، همین و بس. و اگر برای مقابله با توطئه ها فعالیت های سیاسی و روزنامه ها ممنوع شوند، انعکاس آن اینست که اینهمه هیاهو بدان خاطر بوده است که جو فشار و اختناق بوجود بیآورند تا کسی یاری دم زدن و ارزیابی و انتقاد روزبروز کار مجلس خبرگان را نداشته باشد و این امر از اعتبار قانون اساسی می کاهد. از هم اکنون در مطبوعات غرب تبلیغات یکپارچه ای در این زمینه به راه افتاده است. این تبلیغات آنقدر شدید است که مخبر رادیو فرانسه از نویسندگان این سطور می پرسید به نظر شما علت این حمله مداوم و همگانی مطبوعات غرب علیه رژیم جدید ایران چیست؟

تناقضی دیگر: اگر بگوییم غربی ها هر چه می خواهند بگویند و به ما هر نسبت که می خواهند بدهند، ما کار خود را می کنیم، با این واقعیت چه کنیم که غربی ها دیوانه نیستند که علیه ما تبلیغات بی فایده ای که در ما و کار ما تأثیر نداشته باشد بکنند. در حقیقت:

- هر انقلابی برای ادامه خود به یک جو مساعد منطقه ای و جهانی احتیاج دارد. رژیم سابق از جمله به علت از دست دادن این جو مساعد غیر قابل دوام شد. دعوت امام به ایجاد حزب جهانی مستضعفان، نشانه توجه به این واقعیت و کوشش سخت ارزنده برای ایجاد چنین جوی از راه بسیج مستضعفان است. اما تناقض کار در اینجاست که تبلیغات همه جانبه در غرب و شرق ذهن مستضعفان جهان را از بدگمانی و دروغ نسبت به انقلاب ایران انباشته می کند و مانع از تمایل آن ها به همبستگی با انقلاب اسلامی ایران می گردد.

- تبلیغات برای آنست که زمینه جهانی عمل علیه ایران فراهم بگردد. بنابراین لاقید ماندن نسبت به این تبلیغات، با هدف ما در پاسداری از انقلاب تناقض دارد.

- و بالاخره مسئله ما یک مسئله جهانی است ما آزاد نمی شویم مگر در آزاد کردن دیگران: آزادی هر کس در گرو آزادی دیگران است. سلطه گران غرب و شرق از این تبلیغات جز این هدفی ندارند که به مردم مستضعف جهان ثابت کنند اسلام دین استبداد و بلکه استبداد مطلق است و لاقیدی نسبت به این تبلیغات با هدف ما هم در مقیاس کشور و هم در مقیاس جهان تناقض دارد.

تناقض سوم: تناقض میان قبول و نفی حاکمیت آراء عمومی است. در حقیقت اگر خواسته باشیم آراء عمومی را اصل و ضابطه تشکیل دولت جمهوری اسلامی قرار دهیم، یک نوع رژیم بوجود می آید و اگر بخواهیم آراء عمومی اصل و ضابطه نباشد، و با بخواهیم مثل قانون اساسی سابق که این اصل را با اصل حاکمیت نهاد سلطنت جمع کرده بود، با اصل دیگری جمع کنیم، از نو گرفتار وضعیتی می شویم که سرنوشت بهتری از وضعیت سابق پیدا نمی کند. یعنی یا به استبداد مثلاً دینی می انجامد و یا تعارض در پایه، کار را به استقرار رژیم ضدمردمی می کشاند. و از آنجا که طبیعت دین و رهبری آن با استبداد ناسازگار است، خطر دوم حتمی الوقوع است.

عده ای که پدیده غرب زدگی را به درست اندر نمی یابند گمان می کنند، اخذ هر فن یا قرار و قاعده ای غرب زدگی است. غرب زدگی اخذ اصول راهنمای غرب و جانشین کردن آن به جای اصول راهنمای خویش است. با توجه به این واقعیت، معلوم می شود نوع غرب زدگی در زمان، با غرب زدگی که قرن هاست بدان دچاریم فرق کرده است: پیش از این فلسفه ارسطویی بر اندیشه اسلامی حاکمیت پیدا کرده بود و اینک عده ای بر آن شده اند که فلسفه مادی را بر آن حاکم کنند. هر دو غرب زدگی است. در حقیقت پایه اسلام رابطه انسان و خدا یا پایه عدم زور است حال آنکه هم در فلسفه ارسطویی و هم در فلسفه مادی پایه به زور است. وقتی با توجه به این امر در رفتارهای سیاسی و یا طرح هایی که درباره قانون اساسی تنظیم شده است دقت کنیم آثار تناقض در پایه را آشکارا می توان دید: مشخصه این طرح ها، یکی جانبداری از استبداد و انحصار است و دیگری تناقض گویی. دقت در قانون اساسی سابق و طرحهایی که شیفتگان فلسفه سیاسی ارسطو به عنوان قانون اساسی تهیه کرده اند، بر خواننده روشن می گرداند که این طرح ها دارای این دو مشخصه هستند.

همین تناقض ها هم اکنون موجبات نایکسانی رفتارهای سیاسی را بوجود آورده است و روشنتر بگوییم موجب تناقض در رفتارها شده است. رفتار سیاسی دولت با رفتار سیاسی دادسرای انقلاب هیچ سازگاری نمی جویند و همین امر موضع هر دو و در نتیجه موضع رهبری انقلاب را تضعیف کرده است.

با توجه به این واقعیت ها یا بهتر، این تناقض ها و تناقض های دیگری که مجال شرح آن ها نیست، این سؤال را پیش می آورد که آیا باید گذاشت تمارض ها و تناقض ها خود راه حل های خود را بیابند، یا باید وقاع بین بود و دانست که این امر متضمن خطرات جدی برای هدف های انقلاب اسلام است و باید به فوریت برای آن ها، راه حل های مناسب جست. و وقتی در رهنمودهای مکرر امام در دوران انقلاب تا امروز توجه شود، معلوم می گردد راه حل ها وجود دارند. هر مقامی باید متوجه این معنی باشد که عدول از این

راه حل‌ها که جهت یاب انقلاب بوده اند، مشکلات بزرگ بوجود می‌آورد که از جمله آن‌ها یکی احساس فریب نزد مردم است که نتیجه طبیعی آن ضرورت دائمی استفاده از زور و قدرت استبدادی برای به اجرا گذاشتن راه حل‌های ناسازگار با آن راه‌ها می‌باشد و معلوم است که این امر چیزی جز استقرار استبداد نخواهد بود. بدین‌تقریب:

- در تهیه قانون اساسی اصل راهنما همانست که امام در ده‌ها مصاحبه و اعلامیه و خطابه اظهار داشته اند. اساس استدلال امام همواره این بود که چون خود مردم هستند که باید درباره نوع رژیم خود تصمیم بگیرند، نسل‌های پیش حق نداشته اند نوع رژیم دلخواه نسل امروز را تعیین کنند و ما امروز بالغ و عاقل هستیم و رژیم سلطنتی را نمی‌خواهیم و جمهوری اسلامی می‌خواهیم. اندیشه مترقی امام در تأکید بر اصل حاکمیت مردم تا بدانجا پیش رفته است که می‌خواهد تصمیمات نسل امروز نه تنها امکان تصمیم را از نسل فردا بگیرد، بلکه حتی آنرا محدود نیز نگرداند.

در همین پیش نویس قانون اساسی که جز درد دو مورد جزئی به تصویب امام رسیده است، اصل بر حاکمیت مردم است. بنابراین تهیه کنندگان قانون اساسی نمی‌توانند اصل حاکمیت مردم را یا با نفی و یا با التقاط کنار بگذارند و یا تضعیف کنند. وقتی در خود امر تشکیل مجلس خبرگان، حاکمیت مردم، اصل بوده است، و این مردم بوده اند که نمایندگان مجلس را انتخاب کرده اند، این مجلس چگونه می‌تواند خلاف این اصل عمل کند؟ بنابراین، تناقض باید با قبول صریح و آشکار اصل حاکمیت مردم حل شود و نگرانی‌هایی که اظهار می‌شود هیچ مورد ندارد.

- در اقدامات دادرسی انقلاب، نیز تناقض‌ها باید با تصحیح جدی رویه دادستان انجام پذیرد. در حقیقت میان مبارزه با توطئه و تر و خشک را با هم سوزاندن فرق بسیار است. در هر مورد که دادستان عمل می‌کند، باید دلایل و مدارک مورد استناد خود را برای اطلاع عموم منتشر سازد. دادستان باید بداند که لحظات کنونی که در آن قانون اساسی تهیه می‌گردد، بسیار حساس است. وقتی نمایندگان خود آنقدر توجه به اهمیت امر می‌کنند که تصویب می‌کنند برای اطمینان بخش شدن قانون در نظر مردم، هر اصل به تصویب دو سوم نمایندگان برسد و بر همه معلوم است که تصویب چنین قراری به منزله صرف نظر کردن از رأی شخصی گروهی و نشانه منتهای آزاد منشی است، دولت و دادستان انقلاب مسئول ایجاد محیط اطمینان بخش تصویب این قانون هستند. نباید چنان عمل کرد که همه جا تبلیغ شود که محیط تصویب قانون اساسی محیط فشار و اختناق بوده است. این امر به قیمت سنگینی برای انقلاب و اجراپذیری قانون اساسی تمام می‌شود.

بدین‌تقریب حل تناقض و تعارض به این است که دادستانی قاطعیت را در مورد توطئه‌ها بکار برد و هرگونه مخالفتی را ولو مخالفت‌های آمیخته با دروغ و ناسزا، شرکت در توطئه تلقی نکند.

دنباله سخن درباره تناقض‌ها و راه حل‌ها می‌ماند به فرصتی دیگر.

اعتیاد

شنبه ۳ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۵۴

عصر جمعه، عید فطر، از جانب انجمن اسلامی مبارزه با اعتیاد به مواد مخدر، اجتماعی برگزار شد تا توجه عمومی را به یکی از بیماری‌های بزرگ اجتماعی بجا مانده از رژیم تبهکار پهلوی جلب کند. در سراسر کشور هزاران جوان به مواد مخدر معتادند. پزشکی که سالیان دراز از راه معالجه و مطالعه تجربه‌ها بر هم افزوده است، با صراحت گفت که بیماران پس از درمان دوباره معتاد می‌شوند. کسانی که دوباره به اعتیاد مبتلا نمی‌شوند انگشت شمارند. و از تنها معالجه درمانی کاری ساخته نیست. و این سخن راست است.

در حقیقت علاوه بر وجود زمینه ابتلاء به مواد مخدر، در خود شخص محیط اجتماعی نیز نقش تعیین کننده‌ای در ایجاد انواع بیماری‌های اجتماعی از جمله اعتیاد به مواد مخدر دارد. هر جامعه‌ای از نیروهای محرکه گوناگونی برخوردار است. از جمله این نیروهای محرکه یکی جوانان هستند. جوان نیروی محرکه تغییر محیط اجتماعی است. به سخن دیگر پیشاهنگ و نویدبخش آینده‌ای با نظام اجتماعی دیگر است. اگر گروه‌های حاکم نخواهند نظام تغییر کند، باید این نیروی محرکه را خنثی کنند. از اینروست که راه‌هایی سازنده، راه‌هایی را که جوان با گام نهادن در آن‌ها می‌تواند طرح اجتماع نوی در اندازد، بر او می‌بندند. اما با بستن راه‌های تحول و رشد، نیروی جوان از میان نمی‌رود، به دیواره‌های نظام فشار می‌آورند. نیروی انقلابی همین نیروی است که نمی‌تواند در محدوده نظام اجتماعی بماند. بدین خاطر است که میان نیروی محرکه اجتماعی که همان نیروی جوان است و نظام اجتماعی تضاد بوجود می‌آید. نظام اجتماعی برای بقاء خود ناگزیر از خنثی کردن نیروی محرکه یعنی انبوهه جوانان است. این خنثی کردن جز از راه گشودن عرصه برای فعالیت‌های تخریبی ممکن نمی‌شود. بیماری‌های اجتماعی از جمله اعتیاد عوارض تضاد نیروی محرکه اجتماعی و نظام و محیط اجتماعی است. در حقیقت خنثی کردن نیروی جوان از راه تخریب، یعنی به هرز دادن نیرو، ممکن نمی‌شود. اینست که زمان به زمان عرصه‌های تازه‌ای برای فعالیت‌های تخریبی بوجود می‌آیند. از جمله این عرصه‌ها در کشور ما و در عصر رژیم سابق این‌ها بوده اند:

- صدور نیروی کار و استعدادهای کشور به خارجه
- استخدام بخش مهمی از جامعه جوان در دیوان‌سالاری و قشون
- جلب بخش مهم دیگری به فعالیت‌های گوناگون اقتصاد خارجی

در ایران

- جذب بخش سومی به فعالیت‌های شهری. این فعالیت‌ها، فعالیت‌های مصرفی هستند یعنی با گسترش توسعه سرطانی شهر، میزان به مصرف به نسبت بیشتری افزایش پیدا می‌کند.
- فراهم آوردن انواع امکانات برای فعالیت‌های تخریبی تا که به قول قانون نیروی قهر که در وجود جوان موج‌هایش بر یکدیگر سوار می‌شوند، از راه این فعالیت‌ها دفع گردد. جوان با علیه خویش به کار بردن قهر متراکم در وجود خود، قهری که در تخریب خویش به کار می‌برد، از این قهر خالی می‌شود و احساس رضایت پیدا می‌کند. هر بار که «نشسته» استعمال هروئین را از دست می‌دهد، افکار مبهم و باس آلود با قوتی تمامتر به او هجوم می‌آورند و در پی آن اسب سرکش قهر از نو در وجودش به جولان می‌آید. بدین ترتیب وی، هر روز و هر روز، به استفاده از میزان بیشتر مخدر نیاز پیدا می‌کند ...

بدین‌تقریب روی آوردن به مخدر، نتیجه حکومت سانسور است. در نظام قابل تحول، بیماری‌های اجتماعی روی به از بین رفتن می‌گذرانند. بنابراین مبارزه با این بلای بزرگ اجتماعی زمان ما را نمی‌توان تنها از راه درمان‌های طبی علاج کرد. برای آنکه درمان مؤثر افتد، باید محیط اجتماعی اندیشه و عمل معتاد را بکلی تغییر داد. وقتی مرض اعتیاد بر جای خویش می‌ماند، یعنی محیط تغییر نمی‌کند، این بدان معنی است که در آن هنوز کار سازنده ممکن نیست و باید کار تخریبی کرد. در چنین محیطی، بیمار هنوز از عادت‌ها رها نشده از نو با عوامل اعتیاد آور، انس و خومی گیرد و اعتیاد را از سر می‌گیرد. در حقیقت اعتیاد جز به معنای تکرار جبری یک عمل نیست. و جبر بدون محیط اجتماعی معنی پیدا نمی‌کند. برای از بین بردن جبر باید محیط متناسب با آنرا تغییر داد.

چنانکه به لحاظ محیط استبدادی دیرپا، یعنی محیطی که زور حاکم مطلق و اساس روابط بوده است. جامعه ما به زور معتاد شده است. انقلاب به معنای درمان این اعتیاد است، اما اگر انقلاب استمرار پیدا نکند و محیط اجتماعی یعنی روابط اقتصادی و روابط اجتماعی و روابط سیاسی و فرهنگی تغییر نکنند، مردم از نو به زور معتاد می‌شوند. از اینروست که در تاریخ، همواره دشمنان داخلی و خارجی هر انقلاب، کوشیده‌اند و امروز نیز می‌

کوشند شرائطی را به جامعه تحمیل کنند که از نو زور را مدار اصلی حل و فصل امور و قائمه نظام اجتماعی بگردانند. همانطور که پیش از این نیز گفته ایم، پاره ای از گروه های سخت جاهل، فکر می کنند با حادثه آفرینی نیاز به تولید و اعمال قوه و زور را افزایش می دهند. و چون اینبار این مسلمانان هستند که باید به تولید و به کار بردن زور سازمان بدهند، در یک طرف تضاد اجتماعی، رهبران مسلمانان واقع می شوند و همین امر موجب می شود که حل تضاد به سود آن ها و به زبان رهبری جبهه مسلمانان تمام شود. البته بسیار طبیعی است که دشمن خارجی نیز این امر را می داند و در جهت آن عمل می کند.

برای علاج اعتیاد به زور جز تغییر بنیادی نظام اجتماعی در جهتی که به زور کمتر و باز هم کمتر نقش داده شود، چاره ای نیست. وگرنه استفاده از زور، از راه توطئه و حادثه آفرینی، جامعه را به نظام پیشین باز می گرداند و ضد انقلاب در بحبوحه انقلاب بر انقلاب پیروز می شود.

باز به همان نتیجه می رسیم که پیروزی انقلاب در گرو استمرار آنست و این استمرار و ادامه آن در گرو تغییر محیط اجتماعی است و این محیط تغییر نمی کند مگر با:

- تغییر ساخت های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه.

- تغییر ساخت های ذهنی یا طرز فکر، روش ها و هدف ها و اخلاق و دانش آدمیان.

برای انجام این تغییر، از هرگونه گرایش به سلطه خودکامانه و حاکمیت یک گروه و یا یک قشر - هر قشری می خواهد باشد - بر جامعه باید اجتناب کرد. باید مردم را بعمل و مشارکت هر چه بیشتر در به دست گرفتن اداره امور خویش برانگیخت. تا مردم در کارها شرکت نکنند، رشد نمی کنند. تا وقتی محیط اجتماعی گنداب باشد جز کرم در آن پرورده نمی شود. برای درمان عوارض گندیگی، خود آترا باید از میان برد. و تا مردم خود با تغییر بینش و روش و هدف و اخلاق و با افزایش آگاهی، محیط را عوض نکنند، گنداب خشکیده نمی شود. استبداد سازنده و مستبد مصلح وجود ندارد. زیرا وقتی هر دم خود عمل نمی کنند، خود رأی نمی دهند، خود بر سرنوشت خود حاکم نمی شوند، تغییر نیز نمی کنند. وقتی مستبد مصلح بجای مردم حاکم بر سرنوشت آن ها می شود، این او است که تصمیم می گیرد و عمل می کند، مردمی که تصمیم نمی گیرند و عمل نمی کنند، چگونه تغییر می کنند؟

از اینرو برای آنکه نسل جوان خود درستی نظر ما را تجربه کند و در عمل ببیند که انقلاب مثل ماهی ای می ماند که برای زنده ماندن خود محتاج محیط زیست سالم است و نمی توان بدون اینکه محیط اجتماعی را از اساس تغییر داد، انتظار ادامه انقلاب را داشت، پیشنهاد می کنیم به عنوان جهاد سازندگی و شرکت در مبارزه با اعتیاد، با سازمان های مبارزه با اعتیاد از طریق عهده دار شدن ایجاد محیط نو برای بیماران، محیطی که ترک کننده اعتیاد در آن محیط بتواند استعداد و احساس خود را بیورود، شرکت کنند. این امر نه تنها به علاج قطعی یک بیماری مهلک مدد می رساند بلکه موجب ترک اعتیاد مهمتر، یعنی اعتیاد به فرهنگ عصر جاهلیت شاهنشاهی نیز می شود. و ضرورت تغییرات بنیادی جامعه را از راه تجربه بر همگان واضح و مبرهن می گرداند.

مشکل مسکن

یکشنبه ۴ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۵۵

شهرهای بزرگ بر پایه هزینه های دولتی و تمرکز سرمایه ها و ثروت ها بوجود آمده اند. این شهرها که رشد سرطانی کرده اند، بازار متمرکز فرآورده های غرب بوده اند و هستند. در این شهرها انبوه آدمیان بر هم انباشته

می شوند و به هر کس به طور متوسط یک متر و حداکثر یک متر و نیم مربع فضای مسکونی بیشتر نمی رسد. در داخل هر شهر، چند شهر وجود دارد: شهر صاحب امتیازان که هر خانواده، کاخی نگاهداشته است تا به «خارجی» اجاره بدهد. شهر مردم متوسط و میان حال که مسکن آن ها در مقایسه با مسکن در دنیای حاضر، از تجهیزات اصلی محروم است و شهر مردم بی چیز و حاشیه نشین ها که در آن مسکن نه تنها از هرگونه تجهیزاتی عاری است، بلکه خود بالای بزرگ ساکنان خویش است. وجود این نوع شهر، این حاشیه نشین ها خودگویاترین سند محکومیت رژیم شاه سابق و رژیم های نظیر او است. وجود این شهر و این حاشیه ها، بیانگر اندازه واقعی تمدنی و پستی اینگونه رژیم ها است. چگونه می توان قبول کرد که انسان بتواند ثروت بی اندازه مردم را خودکامانه مصرف کند و حداقل زندگانی را برای مردم روا نبیند؟ اما علت وضعیت غیرقابل تحمل مسکن تنها آن نیست که سهمی ناچیز هم از ثروت مردم به آن ها نمی دادند بلکه اینست که شهر و توسعه آن از وسایل عمده چپاول و غارت مردم بود.

در حقیقت، با تمرکز همه فعالیت ها در شهرهای بزرگ، زمین بازی نقش بزرگی در به دست آوردن ثروت های کلان بازی می کند. وجون منطقه های فقیر خود از عوامل نابرابری شدید قیمت زمین در مناطق مختلف شهر است، اما علت آنکه شهرها تا بدین حد بزرگ و بزرگتر می شوند و با نسبت بیشتری جیب اقلیت حاکم را پر می کنند، این نیست که مناطق شهر به اعتبار غنی نشین و فقیرنشین قیمت های گوناگون پیدا می کند. بلکه بدان جهت است که دولت های دست نشانده از طریق سیاست های زیر همه امکانات را در این شهرها متمرکز می کنند و سیل مهاجرت را به این شهرها بر می انگیزند و با هدایت سرمایه ها به زمین و ساختمان ثروت های افسانه ای به جیب می زنند:

۱- اتخاذ سیاست دادن تجهیزات شهری نابرابر به مناطق مختلف شهری. یک جا آب و برق و تلفن و خیابان کشی و مدرسه و بیمارستان و ... دارد یک جا هیچکدام از اینها را ندارد.

۲- تمرکز هزینه ها در این شهرها: تهران به تنهایی ۴۴ درصد مصرف کشور را می کند.

۳- سیاست سرمایه گذاری. در حقیقت واردات محور فعالیت های اقتصادی می شود و شهر و توسعه آن تابع چگونگی جذب و به مصرف رساندن واردات می شود و اغلب سرمایه گذاری ها در شهرهای بزرگ انجام می گیرند.

۴- توزیع سخت نابرابر درآمدها، طوری که روستانشینان و مردم ساکن شهرهای کوچک راهی شهرهای بزرگ می شوند تا از درآمدهای بیشتری برخوردار شوند.

۵- تمرکز دستگاه های اداری و نظامی در شهرهای بزرگ

۶- سیاست اعتباری که دایر است بر دادن اعتبارات بزرگ به فعالیت های واقع در شهرهای بزرگ

۷- سیاست قیمت ها و اجاره بها که اندازه آن در شهرها از ضابطه حداکثر سود پیروی می کند. بهانه این سیاست آنست که بالا رفتن اجاره بها، موجب تشویق خانه سازی و حل مشکل مسکن می شود.

۸- سیاست مالیاتی که نه تنها دیناری از افزایش قیمت های زمین را که نتیجه سیاست های دولت و توسعه سریع شهری از رهگذر فعالیت های دولت است مالیات مهمی نمی گیرد، بلکه بر دادن حداکثر معافیت ها و امتیازها مبتنی است.

۹- گماردن شهرداری به خدمت زمین بازان در تهیه نقشه توسعه شهری و بروفق منافع زمین بازان.

۱۰- سیاست ثبتي در جهت بملکیت اشخاص ذی نفوذ در آوردن زمین های شهری.

۱۱- بازی های سیاسی که به طور ادواری تحت عنوان مبارزه با زمین بازی هر چند یکبار انجام می گرفت. در پی هر بازی کسانی یک یا دو قطعه زمین داشتند به زمین خواران می فروختند و بدینسان زمین ها دوباره در

دست آن‌ها متمرکز می‌شد. زمین‌های شهری هر چند یکبار به قطعات کوچک و بزرگ تقسیم و به فروش می‌رسید و از نو در دست زمین‌بازها جمع می‌شد.

۱۲- سیاست مسکن‌سازی. یکی از اسباب سقوط رژیم شاه سابق، همین تبلیغات درباره‌ی مسکن‌سازی بود که بازار زمین و خانه‌ار چنان داغ کرد که قیمت‌ها با چندین برابر قیمت واقعی افزایش پیدا کردند.

۱۳- سیاست اجتماعی و فرهنگی رژیم بدین معنی که ضابطه اعتبار و شخصیت هر کس، محل قرار گرفتن مسکن او شده بود. کسی که در مناطق صاحب امتیازان زندگی می‌کرد، از امتیاز «پیوند با بزرگان» برخوردار می‌شد و می‌توانست ده‌ها امتیاز به دست آورد.

۱۴- «نمایش رشد» بجای رشد واقعی- در حقیقت گردانندگان رژیم سابق گمان می‌کردند که در جهان غرب، «تهران بزرگ» نشانه رشد اقتصادی کشور است و این امر نه تنها در غرب مایه تبلیغات به سود رژیم است، بلکه در داخل نیز موجب باور مردم به رشد یافتن کشور می‌شود.

۱۵- سیاست ایجاد تضاد میان شهرهای بزرگ صاحب امتیاز که حدود ۷۰ درصد درآمد ایران را می‌بلعیدند با بقیه کشور به طوری که این شهرها سود خود را در پشتیبانی از رژیم سابق ببینند. این سخن از هویدا مشهور است که روستاها و شهرهای کوچک مسئله ما نیست. مسئله ما راضی کردن شهرهای بزرگ است.

۱۶- سیاست ایجاد شهرهای کشت و صنعت. همه می‌دانند که رژیم سابق می‌خواست ۵۰ تا ۶۰ هزار روستای ایران را ویران کند و جمعیت روستاها را در شهرهای موجود و ۱۰ هزار شهر کشت و صنعت گرد آورد. همین امر سیل مهاجرت را برانگیخت و از اسباب مهم رونق بازار زمین در شهرها شد.

بدین‌قرار تهران را اجرای سیاست‌های رژیم سابق بوجود آورد. و مسئله مسکن در این تهران، مسئله اصلی نیست. خود تهران مسئله اصلی است. اگر تهران بزرگ نشود و همین که هست بماند، تازه بلای بزرگ موجودیت اقتصادی ایران است. و اگر قرار بر بزرگ شدن تهران باشد ناچار تمام درآمد نفت را تهران مصرف خواهد و همین امر نجات اقتصاد ایران را غیر ممکن خواهد ساخت. بدینسان علاج مشکل مسکن، در چهارچوب علاج مشکل شهر تهران و دو سه شهر بزرگ حل می‌شود. بدین ترتیب که دولت انقلاب تمامی سیاست‌های شانزده گانه فوق را رها کند و هزینه‌ها و سازمان‌های خود را از شهرهای بزرگ بیرون ببرد. سیاست کوچک کردن شهرهای بزرگ مصرف‌کننده و سکنی دادن جمعیت در مناطق تولید صنعتی و کشاورزی راه علاج نه تنها مشکل مسکن و مشکل شهرهای بزرگ بلکه مشکل مرگ آور اقتصاد ایران است.

ترور

دوشنبه ۵ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۵۶

ترور دیروز، قتل حاج مهدی عراقی و فرزند او و زخمی کردن مهدیان، بیانگر نکات بسیار است از جمله:

۱- تروریستها قصد دارند که از ترور یک وسیله با قرار و قاعده بر متزلزل کردن رهبری و از میان بردن امکانات استقرار ثبات سیاسی بوجود آورند.

۲- تروریست‌ها با اطمینان خاطر عمل می‌کنند. این اطمینان خاطر از دو جهت پیدا کرده‌اند: یکی اینکه قربانیان از مراقبت کافی برخوردار نیستند و دو دیگر آنکه دستگاه مجهزی که جرم را تعقیب کند، بوجود نیامده است.

۳- به احتمال زیاد در محیط‌های آشنا حضور دارند و به راحتی می‌

توانند اطلاعات لازم را درباره‌ی قربانی به دست آورند. بدینسان درباره‌ی محیط جنایت و قربایت همه گونه اطلاعات تحصیل می‌کنند.

۴- خوب مطمئن هستند که در دستگاه‌های مأمور حفظ امنیت تحرک لازم وجود ندارد. می‌توانند جنایت خود را مرتکب و از محل جنایت دور شوند.

۵- در انتخاب زمان ارتکاب جنایت از هر لحاظ خبره هستند: نه تنها زمان ارتکاب جنایت را خوب انتخاب می‌کنند بلکه زمان سیاسی ارتکاب جنایت را نیز خوب انتخاب می‌کنند: در حقیقت از زمان تشکیل مجلس خبرگان توطئه‌ها از پی هم، وقوع می‌یابند. در مقیاس جهان نیز چه در منطقه و چه در کوبا، مسائل مهمی در جریان است. و می‌دانیم که آمریکا در حال حاضر بهیچ رو ثبات سیاسی ایران را به سود خود نمی‌بیند.

۶- آشکار است که دشمن از هر حیث می‌خواهد ایران را در وضعیت لبنان نگاهدارد و به خصوص مانع از آن شود که خود اداره خویش را به عهده بگیرد و کشور ثبات سیاسی پیدا کند.

و نیز ادامه این ترورها بیانگر واقعیت‌های زیر است:

۱- شیوه‌های نو که مردم در آن شرکت فعال داشته باشند، از جانب مسئولان امنیت اتخاذ نشده‌اند. توضیح آنکه در این دستگاه‌ها نمایل به اینست که شیوه‌های دوران رژیم سابق از نو مورد استفاده قرار گیرند. در حال حاضر آن شیوه‌ها مؤثر واقع نمی‌شوند.

۲- مقام مسئول و مرکز جمع آوردن اطلاعات که همه گروه‌هایی را که به تعقیب این جنایت تحت یک رهبری در آورد، هنوز بوجود نیامده است.

۳- شیوه‌های انقلابی تعقیب جنایت بکلی کنار گذاشته شده است. یا بهتر است بگوئیم این شیوه‌ها هیچ مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند. در حقیقت دولتی که به ملت متکی است می‌تواند مردم را به کمک بطلبد و با وجود آوردن کمیته‌های مردمی کار جمع‌آوری اطلاعات را به مردم بگذارد و خود به مطالعه این اطلاعات بپردازد. این شیوه و شیوه‌های دیگر کسب اطلاعات در انقلاب‌های رهائی بخش بکار رفته‌اند. در جریان انقلاب الجزایر و انقلاب ویتنام، کمیته‌های کسب اطلاع نه تنها موجب پیروزی انقلاب شدند بلکه به کشف انواع توطئه‌ها موفق می‌شدند. تجربه‌های روزهای اول انقلاب به ما می‌گوید یافتن تروریست نه داغ می‌خواهد و نه درفش بلکه در صورت پیگیری می‌توان دیر یا زود به محل اختفای جنایتکاران پی برد.

۴- همانطور که گذشت، اولاً معلوم نیست چه مقامی مسئول تعقیب این پرونده‌ها است و ثانیاً آن‌ها هم که برای خود مسئولیت قائل می‌شوند، لازم نمی‌دانند در این باره اطلاعات صحیح خویش را به اطلاع افکار عمومی برسانند. چنانکه تا امروز هیچگونه اطلاعی از چگونگی تعقیب ترورهای قبلی منتشر نشده است.

۵- تمام توجه در پاکسازی به کسانی بوده و هست که در رژیم سابق نقش مهمی داشته‌اند. اما بسیاریان کسان که وارد کمیته‌ها و ارگان‌های دیگر شده‌اند، هیچگونه کوشش جدی برای اطلاع درباره‌ی اینگونه افراد، بعمل نیامده است.

نکات بالا و نکات دیگر، بیان‌کننده‌ی واقعیتی هستند که عبارت باشد از ترور. اما خود پدیده نیز مبین واقعیت‌های مهم تری است:

۱- نه تنها ترور به آن علت نیست که ترورکنندگان از آزادی عمل در فعالیت سیاسی محرومند، بلکه ترور برای آن انجام می‌گیرد که از نو جامعه را به قبول استبداد آماده سازد. کسی نیست نداند که استبداد بدون تکیه به سلطه خارجی در ایران پایدار نمی‌شود. گذشته از این، نمایل به استبداد نه تنها اینگونه ترور را از میان نمی‌برد بلکه ترور از روی عقیده‌ها نیز به آن‌ها می‌افزاید. جریان شتاب‌گیر استقرار جو فشار و اختناق را همواره بدین ترتیب به جامعه تحمیل می‌کنند.

۲- ترورکنندگان، آن‌ها که سر نخ را در دست دارند، اینطور می‌اندیشند که به علت تعدد مراکز تصمیم‌گیری، ترور موجب پیدایش روحیه انتقاد از خود و نظم انقلابی نمی‌گردد، بلکه بعکس سبب تضعیف روزافزون

اولت و روحانیت می گردد. شیوه عمل و شخصیت قربانیان آشکارا بیانگر این واقعیت است که دشمنی می پندارد این ترورها بطور روزافزون ضعف سازمان های موجود را به رهبری واضح تر می کند و او را ناگزیر می سازد به نهادهای فشار و اختناق رژیم سابق (ساواک و غیره) پناه برد و همین امر تجدید رژیم سابق را ولو به صورت جدید احتراز نپذیر می سازد.

۳- با توجه به اینکه ترور با فعالیت های تخریبی دیگر مقارن است، می توان و باید آنرا فعالیت گسترده ای برای تحمیل بی نظمی همه جانبه به عنوان مقدمه استقرار رژیم عامل غرب به سرکردگی آمریکا شمرد. بنابراین هدف این عملیات تخریبی همه جانبه جز این نیست که رهبری را تا بدان حد که به قبول پایه های اساسی رژیم سابق در همه جنبه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی انجام، ناگزیر سازد.

ترور واقعی همین ۳ ترور است. انقلاب باید تمام همت و توانایی خود را به کار اندازد و زیر بار ترور انقلاب نرود. باید ترورهای شخصیت ها را تحمل کرد و با سازماندهی انقلابی به مقابله آن برخاست اما نباید تسلیم ترور انقلاب شد و اسباب استقرار رژیم سابق را به این یا آن شکل فراهم ساخت.

خانواده

سه شنبه ۶ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۵۷

خانواده در جامعه ما، قالبی بود که در آن فرزندان این آب و خاک، شکل می گرفتند و برای زندگی در جامعه ای آماده می شدند که استبداد همه جانبه بر آن حاکم بود. خانواده یک بنیاد تخریبی بود. بنیادی بود که انسان زورگو و زورپذیر بار می آورد. در تربیت انسانی شرکت می کرد که بتواند در جامعه رو به انحطاط و تباهی زندگانی کند و جامعه بسته را زندان نشمرد. در جریان «اخذ تمدن فرنگی» خانواده ایرانی یکدستی خود را از دست داد: خانواده «فرنگی مآب و متجدد»، خانواده «جمع کننده میان دین و تجدد» و خانواده «سنتی».

هر سه دسته خانواده از مسیر رشد خارج شدند: یک دسته چشم و گوش بسته مقلد غرب شدند و یک دسته موضع وسط اتخاذ کردند و یک دسته هم لجاجت تر با هرگونه نوآوری مخالفت کردند. بدینسان وضع از گذشته هم بدتر شد. به غلط «رشد»، خارج شدن از فرهنگ اسلامی و ایرانی معنی پیدا کرد و تضادی بر خانواده حاکم شد که بدون شک زیانبارترین تضادهائی بود که جامعه ما و خانواده های این جامعه به خود می دیدند. در حقیقت فرزندان خانواده ها یا «عقب مانده» می ماندند و یا «غرب زده» می شدند. و چون اقتصاد ایران از میان می رفت و اقتصاد غرب بجای آن در ایران پیشرفت شتاب گیر می کرد. کار خانواده و مدرسه، تربیت «متخصصان» برای سازمان های اداری و اقتصادی مورد نیاز سلطه غرب بر ایران شد. حاصل سخن آنکه خانواده علاوه بر آنکه آدمی را برای محیط زورگویی تربیت می کرد او را از جامعه بیگانه نیز می ساخت.

بر ضد ارزش اطاعت از زور، ضد ارزش هائی که از فرنگ می آمد نیز افزوده شدند. ارزش زن، بیش از پیش در میزان جاذبه جنسی خلاصه شد. همان معیار که نزد قشرهای حاکم از باستان تا امروز وجود داشت، شکل تازه ای بخود گرفت. در گذشته نیز لازمه جاذبه جنسی زن، چیره دستی در فنون دلبری و ورزشی در انواع هنرها و نیز دانش آموزی تا حد «تخصص» در فلسفه و ادبیات و ... شمرده می شدند. به سخن دیگر تنها زیبایی تن برای گرم کردن محیط زندگانی و عشرت زورمندان و صاحب امتیازان کفایت نمی کرد. در دوران ما نیز مقصود از تعلیم و تربیت جدید زن، وی را به محیط «فرهنگ غربی» خود دادن و به وسیله پیشرفت این فرهنگ، آنهم در وجه مصرف تبدیل کردن، شد.

اگر رشد را تحول جامعه از راه ابتکار و خلاقیت و تولید معنی کنیم، اگر

رشد به معنای این است که نیروهای محرکه جامعه یعنی نیروی جوان، مازادی که در اقتصاد جامعه به دست می آید. (فن جدید، منابع جدید طبیعی و ...) نه از کشور به خارج صادر شوند، و نه در کشور در جهت تخریب بکار بیفتند، بلکه در جهت سازندگی بکار گرفته شوند، رژیم عامل سلطه غرب، کشور را رشد نداد، در حقیقت از خیانت های بزرگ خانواده پهلوی فقط یکی این بود که نیروهای محرکه را با به غرب صادر می کرد (نفت و دیگر منابع و درآمدها و مغزها) و یا در خود کشور صرف تخریب جامعه می کرد. طوریکه امروز ما از خط رشد واقعی فرهنگ ها به قهقرا رفته ایم. ما از صفر شروع نمی کنیم، از رژیم گذشته یک سرطانی بجا مانده است که به سرعت همه جاگیر می شود و اگر دیر بجنبیم دیگر بسیار دیر است.

در عصر خمینی، مذهب از نو نقش خود را به عنوان عامل تحرک انقلابی و رشد باز جست. خانواده از نو نقش سازنده خویش را از طریق ایجاد محیط رشد یک نسل انقلابی پیدا کرد. منع ها برداشته شدند. زن وارد عرصه مبارزه حیاتی شد. قبول شد که تا زن آزاد نشود، به معنای واقعی کلمه آزاد نشود، جامعه آزاد نمی شود. بر ملت ما معلوم شد که مذهب مخالف آزادی و رشد زن نیست. همه دانستند که رشد واقعی در اسلام ممکن می شود. اما رشد از طریق مصرف ممکن نمی شود، رشد از راه تولید و ابتکار ممکن می گردد. بنابراین در جامعه اسلامی باید همه عرصه های رشد زن و مرد گشوده گردند. در قانون اساسی و قوانین عادی باید همانسان که در اسلام است. تقدم به رشد انسان و بخصوص به رشد زن داده شود. اما مسئله رشد کمتر یک مسئله قانونی و بیشتر یک مسئله اجتماعی و سیاسی است. جامعه اسلامی انقلابی بوجود نمی آید مگر آنکه الگوی تازه ای از زن و مرد و خانواده به دست دهد. الگوی کهنه و «سنتی» معرف بی حرکتی و سکون و واپس گرایی بود و هیچ به کار دنیای امروز و جامعه جوان ایران نمی خورد. الگوی غربی، به قول خودشان الگوی شیئی کردن زن و انسان است و معرف رشد از رشد ماندگی و بیشتر به معنای تخریب است تا سازندگی. زن و مرد و خانواده به الگوی جدیدی نیاز دارد. الگویی که معرف آزادی کامل در رشد و تکامل انسان باشد. برای آنکه این الگو بوجود آید لازم است که:

۱- خانواده کانون مبارزه با فرهنگ زور گردد. پدر و مادر باید بر وفق اصل امامت، فرزندان خود را در ابتکارهایشان رهبری کنند. کمتر زور بگویند و بگذارند فرزندان از راه ابتکار استعدادهای خود را رشد بدهند. زن به مرد و مرد به زن نباید زور بگوید و بداند که زورپذیر نمی تواند زورگو را دوست بدارد. از خانه ای که در آن یکی به دیگری زور می گوید، محبت و عشق می گریزد و در خانه ای که در آن محبت و عشق نباشد، کینه و فریب و دروغ و ... لانه می کند. مسجد و مدرسه و روزنامه و رادیو، باید برای پاکسازی خانه ها از فرهنگ زور، بسیج شوند. تا خانه های مسلمانان عصر انقلاب، کانون گرم محبت و شادی و پرورش استعدادهاى نو گردد.

۲- موافق اصل امامت خانواده خود باید پیشرو باشد. خانه محل سکون نیست. خانواده باید یک واحد پیشاهنگ باشد. زنان خانه دار نباید بیندارند که وظیفه شان تنها اداره خانه است. بخش مهم اداره خانه، رهبری پیشرفت زن و شوی و فرزندان است. زنان هر محله باید در کارهای آموزشی به یکدیگر کمک کنند. مردان باید در کارهای خانه شرکت کنند و در آموزش زنان خود حدیث تمام نمایند. اگر زن خانه پیشرفت نکند، مرد به تنهایی نمی تواند پیشرفت کند. زنی که پیشرفت نمی کند بیکار نمی ماند، مانع پیشرفت شوهر و فرزند می شود. اگر هم مرد بتواند به تنهایی به پیشرفت و رشد خود ادامه دهد، زندگانی مشترکشان روز بروز مشکل تر می شود و اگر به جدائی نینجامد، محیط تربیتی فرزندان قطعاً خراب می شود.

۳- زن و شوهر نباید بیندارند که در روابط خود و در ایجاد محیط خانوادگی عقیده نقشی ندارد. البته ممکن است شوهر نوح پیامبر باشد و همسر او در عقیده باطل بسر برد. اما این خانواده تنها در صورتی که طرفین قبول کنند از راه بحث سالم و آزاد به جستجوی حقیقت برخیزند، قابل دوام می شود. وگرنه خانواده یا محیط سانسور می شود و یا از بین می رود. خانه باید محیط بحث های خلاق بگردد و سنت نامبارک نظام شاهنشاهی که

عقیده و اندیشه و دین را «مردانه» کرده بود، بشکند. بدون عقیده بر آن حاکم نیست، محیطی که در آن گفت و شنود آزاد درباره عقیده وجود ندارد، استعدادها راه راست رشد را نمی یابند. این محیط، محیط تخریب است و اعضای این محیط ناگزیر برای تحمل کردنش محتاج تخذیر می شوند. بدینسان است که خانواده زمینه اعتیاد به انواع مواد مخدر را فراهم می آورد. دوا واقعی ترک اعتیاد، عقیده و محیط آزاد و صمیمانه بحث در جهت تکامل آنست، این دوا، تو زن و تو شوهر و تو فرزند مسلمان را از اعتیاد به زور که بدترین اعتیادهاست و از همه اعتیادهای مخرب دیگر، درمان می کند.

این بحث را در سرمقاله فردا دنبال می کنیم.

جهاد سازندگی در خانه

چهارشنبه ۷ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۵۸

مبارزه با فرهنگ زور و تلاش زن و مرد برای ایجاد خانواده پیشاهنگ و تبدیل خانه به محیط بحث آزاد و خلاق، آن دگرگونی های اساسی هستند که اگر انجام نگیرند، انقلاب در تغییر بنیاد اجتماعی خانواده شکست خورده است. برای آنکه انقلاب پیروز شود باید:

۱- طرز فکر تباہ گری که زن و مرد را ضدین می پندارد و وسیله مهم پیشبرد هدف های سلطه جویانه غرب بر کشورهای ما بوده است، رها گردد. زن و مرد دو موجود نیستند که باید علیه یکدیگر حقوق به دست آورند. این دو انسان به تعبیر درست قرآنی زوج آفریده شده اند. حقوق زن و مرد، حقوق جدا از همی نمی توانند باشند و تنها در محدوده حقوق خانواده معنی پیدا می کند. حقوق خانواده بر حقوق اعضاء آن باید مقدم شمرده شوند تا زن و مرد و فرزندان محیط اطمینان بخشی پیدا کنند که در آن هر عضو منزلت های خویش یعنی حقوق و تکالیف خود را بدست می آورد.

از نابخشودنی، بعضی از روحانیان صاحب نظر نیز فریب دروغ تضاد زن و مرد را خورده و بگمان آنکه اسلام زن را دون مرد می داند، به استدلال درباره نابرابری جسمی و دماغی زن و مرد پرداختند و همین کار آبی بود که به آسیاب دشمن ریخته می شد. چرا که اسلام را ضد و مخالف حقوق زن و پیشرفت او قرار می داد. حال آنکه زن یا نه مرد، در تنهایی مطلق نه می تواند فکر کند و نه می تواند ابتکار کند و نه می تواند کاری از پیش ببرد. اندیشه و عمل در محیط اجتماعی ممکن می شود.

زن و مرد را جدا جدا نیست که باید از لحاظ جنسی و فکری معاینه کرد و مقایسه کرد. باید دید آیا زوج زن و مرد، مجموعه ای از نظر جسمی و فکری، فعال و خلاق هست یا نیست. زن به تنهایی و مرد به تنهایی ناقص هستند. جمع این دو مجموعه ای را با کمال بیشتر بوجود می آورد. در این مجموعه است که اگر هماهنگی در زمینه اندیشه و عمل بوجود آید، ابتکار فکری هم برای زن و هم برای مرد و در واقع برای مجموعه این دو ممکن می گردد. زوج دو مغز زن و مرد، می تواند به معنای درست کلمه خلاقیت بدست بیاورد. بدینقرار مهمترین کارها در این دوران اینست که زنان و مردان جوان ما به جهاد سازندگی به اساسی ترین جهادها برخیزند. به جهاد با فرهنگ شرک آلود تضاد زن و مرد برخیزند و بنای رابطه زن و مرد را بر توحید بگذارند.

۲- وقتی قدمهای بالا برداشته شدند، خانواده توانائی بسیار در مبارزه با انواع بیماری های اجتماعی پیدا می کند. مهلک ترین این بیماری ها که زنان ما باید به مبارزه جدی با آن برخیزند، بیماری تحمیل عقیده از راه زور و تحمیل خود به دیگران باز از راه زور است. نخست قایل بود که خواست خود را از راه زور به کرسی نشاند. اگر زن مقاومت کرده بود و زیر بار همسری با کسی که خود را به زور تحمیل می کند نمی رفت، فرهنگ زور

بوجود نمی آمد. زنان ما نه تنها نباید زیر بار همسری بر پایه امتیازات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و حتی فرهنگی، بروند، بلکه جهاد سازندگی آنست که در خانواده هائی هم که بر پایه امتیازها بوجود آمده اند، به پاکسازی فکری و عملی بپردازند و بتدریج جو امتیازها را از میان ببرند و محیط خانه را محیط فرهنگ توحید بگردانند.

در حقیقت، اگر دختر و پسر از راه امتیازطلبی بهم نرسند، سختی های زندگانشان پایان ناپذیر می شود. چه سختی بیشتر از این که به دل و اندیشه یکدیگر راه پیدا نمی کنند و دائم نسبت بهم غریبه و بیگانه می مانند. انواع بیماری های اجتماعی در محیط هایی که امتیازطلبی بنیادشان بوده است بوجود می آیند. در حال حاضر زنان ما در شهرها و روستاها در مقام شرکت جدی و ثمربخش در جهاد سازندگی به مبارزه با بیماری های اجتماعی و در رأس آن ها مبارزه با اعتیاد برخیزند. زنان باید در پاکسازی شهرها شرکت جدی کنند. اگر در محله ها و در همه جا پیشگام شوند و بر جو اجتماع ایران، روحیه آزادمش و امیدساز زن پیشرو مسلمان حاکم گردد، مردان جوان خود به یاری خویش بر می خیزند.

۳- برای آنکه زنان در جهان با نابسامانی ها و بیماری های اجتماعی موفق گردند، باید در جهاد علیه بحران مرگبار اقتصادی موفق شوند. از آنجا که پیروزی در این جهاد جز از راه تغییر فرهنگ مصرف ممکن نمی شود، این جهاد بیشتر کار زنان کشور است. نباید بر ما پوشیده باشد که عمده کالاهای مورد مصرف کشور ما از راه واردات تأمین می شود و این واردات را ما با پول نفت می خیریم. ادامه این اقتصاد به مرگ ملت ما می انجامد. از اینرو سرنوشت شکست و پیروزی در این نبرد حیاتی در دست خانواده هاست. اگر فرهنگ توحید و خلاقیت و تولید جایگزین فرهنگ تضاد و مصرف نگردد، کار ایران ساخته است. به زنان خانه دار و همه زنانی که از ما می پرسند از آن ها چه کاری ساخته است و چه باید بکنند، پاسخ می دهیم که همه کار به دست شما است: زندگانی مادی ساده کنید، قلمرو آنرا محدود کنید تا بتوانید قلمرو زندگانی معنوی را توسعه بخشید. تن وقتی سالم و سبک و شاد است که شما نه از راه غذا و نه از راه پوشش و آرایش و نه از راه افراط کاری های گوناگون آنرا فرسوده نسازید. بنابراین بهترین غذاها ساده ترین آن ها و بهترین پوشش ها بی آرایش ترین آن ها و بهترین رختخواب ها، سبک ترین و سخت و سفت ترین آن ها و بهترین تفریح ها، ورزش ها و انواع شادی هاست که از راه صفا و صداقت و سازندگی دست می دهند.

زنان ما باید با تشخیص طلبی از راه مصرف مبارزه کنند. پیروزی در این جهاد، پیروزی در جهاد نجات حیات ملی است. تا می توانید باید از بار مالی خانه کم کنید. وقتی زندگانی ساده شد، می توان سرمایه ها را صرف ایجاد صنعت واقعی و سبز کردن ایران کرد. آیا در کشور سرسبز و مستقل، شادتر و با اطمینان خاطر بیشتر نسبت به حال و آینده کشور زندگانی نخواهیم کرد؟

۴- همه این جهادها سرانجام موفقیتی پیدا نمی کنند مگر آنکه زنان کشور همانطور که در دوران انقلاب سیاسی شدند و در مسئولیت های سیاسی انقلاب شرکت کردند، در این دوران نیز در مسئولیت های سیاسی شرکت روزافزون و فعال داشته باشند. بار دیگر تکرار کنیم که نمی توان وقتی خانواده سیاسی نیست، از مرد توقع کار سیاسی و مسئولیت شناسی کرد. خانه را هم نمی توان دو فضائی کرد. در ایران، نزد خانواده های حاکم، بیرون سیاسی و اندرون غیرسیاسی بوده است. اما همین اندرون های غیرسیاسی مرکز تصمیم گیری های سیاسی تعیین کننده بوده است. بنابراین بهترین کارها اینست که به دوران پرفریب و پرفساد گذشته پایان دهیم زنان باید در مسئولیت های سیاسی شرکت کنند. همانطور که آمد تا خانه سیاسی نشود پیشرو و پیشاهنگ نخواهد شد و قادر نخواهد بود مزرعه بارور عقیده و کانون توحید و محیط خلاقیت و شادی بشود که فرزندهای نو انقلابی بیورود. خانه ای که در آن تفکر و عمل در زمینه مسائل سیاسی و مسئولیت ها وجود ندارند، ناگزیر در آن خانه تفکر و عمل در زمینه فعالیت های تخریبی وجود دارند و همین امر به معنای پیروزی ضد

انقلاب بر انقلاب است. مسجد و مدرسه و روزنامه و رهبری دینی باید کوشش خود را دوچندان کنند و منع های مشارکت در مسئولیت های سیاسی را بیش از پیش از میان ببرند. نباید خود را فریب بدهیم، انسان موجود سیاسی است. در انسان رهبری هست. بنابراین زن موجودی سیاسی است. در انسان رهبری هست. بنابراین زن موجودی سیاسی است. اگر در مسئولیت ها دوش بدوش مردها شرکت نکند؛ اگر زمینه کار سیاسی برای هر دو یکسان نبود ناگزیر فعالیت سیاسی را به گونه ای دیگر انجام خواهد داد. یعنی برای خود فضای فعالیت ایجاد خواهد کرد و چون گذشته عامل تخریب خواهد شد. چه خوب که زنان ما خود پیشگام شوند و در خانه و از خانه مشارکت در مسئولیت های سیاسی را بیآغازند. وقتی محیط خانه به معنای واقعی کلمه سیاسی شد (نه محل جار و جنجال های بیهوده) یعنی محل ارزیابی و تعیین عمل سیاسی و مسئولیتی که باید بر عهده گرفت شد، محیط به طور انقلابی عوض شده است. دیگر مرد خانه از خانه نخواهد گریخت و فرزندان ذهن ساده ای که در خارج خانه به آسانی به بیماری های اجتماعی گرفتار شوند، نخواهند داشت.

حاصل سخن:

۵- زن و فرهنگ انقلاب: نه تو ای زن و نه تو ای مرد و نه فرزندان شما، نمی توانید یکنواختی را برای مدتی دراز تحمل کنید. مرد آرامش را به دست نمی آورد و زن نیز آرامش را به دست نمی آورد مگر در ابتکار و سازندگی. زیرا که در ابتکار کمترین کارها ارزش دارند. خانه را باید به محل ابتکار بدل ساخت. در همه زمینه ها به ابتکار دست زد. باید کمبود تولید مادی را تا می توان با تولید معنوی خانه ها جبران کرد. باید محیط را سرشار از ابتکار ساخت تا شاد و اطمینان بخش گردد. نباید پنداشت که ابتکار کردن درس های مخصوص دارد. انسان مبتکر خلق شده است و درس ابتکار جرأت است. جرأت اقدام به عمل.

فرهنگ شاهنشاهی فرهنگ کارپذیری و بی ابتکاری و مصرف کردن بود، فرهنگ انقلاب، فرهنگ اسلام، فرهنگ فعالیت، فرهنگ ابتکار و فرهنگ تولید باید باشد.

آزادی های سیاسی

پنجشنبه ۸ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۵۹

انقلاب اسلامی نیازمند گسترش آزادی هاست. اسلام یک نظام کامل است. نظامی است که توانائی حل مشکلات همه زمان ها را دارد. نظامی است که انسان را مسئول و بنابراین صاحب اختیار می شناسد. در میان مکتب های الهی و غیر الهی، اسلام تنها نظامی است که آدمی را اسیر جبرها نمی سازد. انسان حاکم بر جبرهاست و می تواند خود را از قید و بند آن ها آزاد سازد. در مقایسه با مارکسیسم، اسلام نظامی است که بنا را بر توانمندی انسان آگاه و مسئول می گذارد و مارکسیسم شبه نظامی است که انسان را تابع جبرها می شناسد و تقدم را به جبرها می دهد. از اینرو انقلاب اسلامی طبیعتی بکلی متفاوت با طبیعت انقلاب مارکسیستی و غیر آن دارد. طبیعت انقلاب اسلامی، مقتضی توسعه روزافزون دایره آزادی هاست. و انسان چگونه می تواند مسئول و صاحب اراده دگرگون ساز باشد، وقتی آزاد نیست؟

و نظام اسلامی بر پایه توحید، بعثت در نظام توحید (نبوت) و امامت و عدالت و معاد استوار است. روش ها و رهنمودها و قانون ها و قرار و قاعده ها همه باید با این اصول منطبق باشند. اجتهاد صحیح نخست شناخت این اصول است، آنطور که قرآن می شناساند و آنگاه شناسائی کردن موضوع است. و بالاخره دستیابی به حکم بر طبق نظام و بر اساس شناسائی موضوع است. وقتی بدینسان در مسئله آزادی بنگریم می بینیم اسلام نظامی است برای آزاد کردن انسان از همه جبرها، آزاد کردن انسان از فرهنگ زور و تخریب.

نظامی تا این حد استوار، خود به دفاع از خویش تواناست. نیاز به حمایت نه از راه چماق دارد و نه از راه سانسور. هر مسلمان آگاهی می داند که اگر سانسور در کار نیامده بود و در مرزهای کشورهای اسلامی دیواری از مکر و فریب و دروغ و توطئه نمی کشیدند، اگر اسلام را سانسور نمی کردند، اگر حقایق اسلام را وارونه جلوه نمی دادند و ... اسلام جهان را فرا گرفته بود. بنابراین دینی که خود ۱۴ قرن است قربانی سانسور است و مردمی که به دلیل همین سانسور از حقایق دین بی اطلاع مانده اند، چه سودی در تجدید سانسور دارند؟

آنها که توطئه می چینند و آن ها که به زور گوئی های خود می خواهند لباس حقانیت بیوشانند با همه هشدارها، سخت در تلاشند تا سانسور و جو اختناق را تحمیل کنند و بدین طریق مانع از شناخته شدن اسلام می شوند و در نتیجه استقرار مجدد ضد انقلاب قطعی خواهد شد. دینی که ۱۴ قرن سانسور شده است و ادامه حیات خود را از مبارزه با سانسور دارد، دینی که اگر انواع سانسورها از میان برداشته شوند، کمال خود را براحتی و آسودگی مدلل خواهد کرد، سانسور نمی کند، سانسور می شکند.

از اینرو انقلاب اسلامی پس از پیروزی، آزادی فعالیت سیاسی و مطبوعات را تمام و کمال برقرار کرد. امام نخست در تهران و آنگاه در قم دعوت به بحث آزاد کرد. متخصصان جنگ روانی و آن ها که می خواهند با نیش قلم، زخم های چرکین در پیکر انقلاب بوجود آورند، بر آن شدند تا از راه حمله همه جانبه، همه زبان ها و قلم ها را بی اعتبار کنند و با بوجود آوردن بدترین رژیم سانسور، انحصار روزنامه و رادیو تلویزیون را به دست آورند. هشدارها به هر دو طرف مؤثر نشدند و بعضی از «نویسندگان» تن به تبدیل جو سانسور به جو آزاد بحث ندادند. نویسندگان معتقد به اسلام، نمی توانستند و نمی توانند بنای کار خود را بر روش تخریبی مخالفان و معاندان بگذارند، یک طرفه کوشیدند و می کوشند پاسدار آزادی ها باشند ...

دوشنبه گذشته چهار تن از اعضای شورای انقلاب به دیدار امام رفتند. با امام درباره آزادی مطبوعات و آزادی احزاب و نیز مشکل کردستان گفتگو کردند. امام گفتند که این ها آزادی نمی خواهند، بسیار کوشیدیم آزادی را بر اینها تحمیل کنیم. در همه جا مخصوصاً در کردستان توطئه ها روزافزون شدند. آنچه میدانی که انقلاب اسلامی به همه ارمغان کرده بود، صرف ویران کردن اساس این انقلاب شد ...

راستی آنست که رهبر انقلاب نمی تواند آزادی ها را برای کسانی حفظ کند که تلاش و کوششی جز این ندارند که همین انقلاب را از بین ببرند. اگر راست است که اساس این آزادی ها را انقلاب گذاشته است، پس از بین بردن انقلاب جز به معنای از میان بردن پایه و اساس آزادی ها نیست. با اینهمه معنویت بزرگ امام، تا این زمان پاسدار آزادی ها حتی برای دشمنان انقلاب بوده است. توضیح آنکه نسل جوان کشور که در دوران رژیم سابق تحت فشار طاقت شکن و سانسور همه جانبه قرار گرفته بود و کارمایه عظیم خویش را بکار انداخت و آن رژیم را از میان برداشت، اینک آماده است همان کارمایه را برای از میان برداشتن هر مانعی بکار اندازد. نه رهبران کوتاه بین گروه های مسلحی که می خواهند از راه زور خود را در کردستان و نقاط دیگر تحمیل کنند و نه «روشنفکران» و «نویسندگانی» که گمان می کنند رهبری تنها یک روش دارد و آن تحمیل خویش است از هر راه که شد، و نه ایادی رژیم سابق، چشم به واقعیت باز نمی کنند و از این کارمایه انقلابی عظیم غافل می مانند، اگر رهبری امام و معنویت باز دارنده امام نبود، این کارمایه به راه دیگری می رفت و آنوقت خشونت ها حد و مرز نمی شناخت.

با اینهمه امام در مقام پاسداری از آزادی ها و تدارک محیط مناسب تحول انقلابی جامعه در مقام نگرهبانی از آرمان های بزرگ انقلاب اسلامی بیانیه تاریخی خود را در متضمن موارد اساسی زیر صادر کرد:

- منع چماق بدستان از خودکامگی در حمله به نشریات و سوزاندن آنها.
- لزوم حفظ محیط آزاد و خالی از توطئه برای فعالیت مطبوعات و احزاب.

- عفو عمومی در کردستان که تنها شامل گردانندگان اصلی تحمیل جنگ نمی شود. به شرط به زمین گذاشتن اسلحه. امری که مورد تقاضای برادران کرد بود.

- تأکید بر برابری همه اقوام و منع شدید از تجاوز به مال و جان مردم کرد که باز مورد تقاضای برادران کرد بود.

اینک از نو برای بسط و گسترش آزادی ها و ایجاد محیط برادری در کشور. فرصتی فراهم می شوند، آزادی امری نیست که خودبخود بسط و گسترش یابد. نظام اجتماعی بازمانده از رژیم سابق، نظام تولید زور و اعمال زور است. تا این نظام از بنیاد تغییر کند، باید از نهال آزادی مراقبت کرد. بسیار خون ها ریخته شده اند تا این نهال روئیده و سبز شده است. نباید با زیاده روی ها، یعنی با استفاده از آزادی برای تحمیل خود از راه زور و روش های تخریبی، این نهال را خشکاند.

با توجه به واقعیت های فوق بر ما، بر ما مسلمانان متعهد است که نگهبانی از آزادی ها را از زورپرستان و زورمداران نخواهیم. آن ها سودی در وجود آزادی ها برای خود نمی بینند. آن ها محیط خفقان را، محیط زیست و رشد خود می دانند. حق هم همین است که محیط زندگی و رشد آن ها، محیط خفقان است. چرا که در محیط آزاد عقایدی که مبلغ اصالت زور هستند بی اعتبار می شوند. اما محیط فشار و خفقان خود محیطی است که بر اصالت زور بنا گشته و سراسر زور است. در این محیط همه کارمایه ها به زور تبدیل می شود. کافی است گروهی زور بیشتر را به دست بیاورد و به حکومت برسد. بنابراین پاسداری از آزادی ها وظیفه خود ما است. اسلام بدون این آزادی ها استقرار قطعی و واقعی به دست نمی آورد. همانطور که در جریان انقلاب علیه رژیم شاه، در تنهایی عمل کردیم. اینک نیز در تنهایی باید تا می توانیم و با همه قوا از آزادی ها دفاع کنیم. باور ما بر اینست که با منفی کردن موازنه یعنی با سرباز زدن از وارد شدن به بازی دشمنان آزادی، و تنها برای خدا و در راه خدا عمل کردن، ما موفق می شویم آزادی را به همه گروه های غیرمسلمان یا مسلمان زورپسند و زورمدار تحمیل کنیم.

ما و دشمن در کنار دو میدان در حال کشاکشیم. دشمن می کوشد ما را به میدان خفقان و زورمداری بکشاند تا در آن پیام اسلام و مسلمانان انقلابی را تباہ گرداند و ما می کوشیم دشمن را به میدان آزادی بکشانیم و دیو استبداد و زورمداری را از درون این انسان های از خودبیگانه بیرون کشیم و از پا در آوریم.

فرمان ما به همه آن ها که خود را سرباز اسلام راستین می دانند اینست که مأیوس نشوید. در همه جا به نگهبانی انقلاب و آزادی برخیزند. جز میدان آزادی، تن دادن به حضور در هر میدان دیگری به منزله مرگ اسلام و انقلاب اسلامی است. بپاخیزید و بایستید تا همه به این میدان در آیند تا حق از باطل شناخته گردد.

به کرد باید اعتماد کرد

شنبه ۱۰ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۶۰

دوم فروردین ماه وارد سنج شدم. از ابتدا بنا را بر این گذاشتیم که به خود مردم اعتماد کنیم و موانع را که همان محیط ارباب و تهدیدی بود که اقلیت زورمدار بوجود آورده بود، برداریم تا مردم بتوانند خود اداره امور خویش را در دست بگیرند. طرح ایجاد شورای شهر را انتخاب خود مردم به میان گذاشتیم. یک هیأت ۵ نفری به ریاست یک شخصیت کرد که آیت الله طالقانی برگزید، کار تدارک انتخابات را برعهده گرفت. انتخابات (که) مسلمانان به نحوه انجامش اعتراض کردند) انجام گرفت و شورای شهر بوجود آمد ...

در مراجعت، نویسنده این سطور گزارشی حاوی عوامل مؤثر در حادثه

خونین سنج تهیه و تسلیم کرد. زمان روشن گرداند که ارزیابی از آن عوامل صحیح بوده است. دولت پی برد که آن عوامل قابل رفع بوده است اما چه دیر ...

در کردستان متنی را که در اجتماعی به تصویب سرجنابان کرد رسیده بود به ما دادند. این متن حاوی سه خواست بود. در تهران رسیدگی به این خواست ها، کار را به تصویب قانون شوراها کشاند. اما قانون در کردستان به اجرا در نیامد. از قرار در هیچ کجا به اجرا در نیامده است؟ کسی نمی داند و دولت نیز توضیحی در این باره نداده است...

در سرمقاله ای، عوامل پیشین وضعیت بحرانی در کردستان را شرح کردیم و در مقاله دیگری خودمختاری، حدود آن و حدود صلاحیت حکومت مرکزی را تعیین کردیم و خواستیم اگر کسانی هستند که برای خودمختاری حدود دیگری را قائلند بنویسند در روزنامه چاپ شود و مورد بحث قرار گیرد. و از کسی نوشته ای نرسید! امام گفت که می خواهد مردم خود اداره امور خویش را در دست بگیرند. دولت و آیت الله طالقانی و ما به دفعات گفتیم که خودمختاری امری نیست که مورد قبول ما نباشد. در قانون اساسی، علاوه بر قبول اصل شوراها منطقه ای، زبان، فرهنگ و دین و آموزش و پرورش و عمران منطقه ای و لزوم توزیع عادلانه سرمایه ها به مناطق مختلف کشور پذیرفته شد. در محل در برابر عرصه عمل نامحدود گروه های سیاسی، هیچ مانعی نبود. دولت نه تنها قوای قهریه بکار نمی برد بلکه دستگاه دولتی و پول دولتی در اختیار این گروه ها بود. هیچ بهانه ای برای توسل به عملیات «قهرآمیز وجود نداشت. هیچ قهری نبود تا علیه آن «قهر انقلابی» لازم آید. اگر این گروه ها که راه توطئه را ترجیح دادند به مردم کرد اعتماد می کردند و بجای ایجاد محیط رعب و وحشت به تبلیغ دست می زدند و مردم را با خود موافق می کردند و انتخابات شوراها را شهرها را می بردند، چه عاملی مانع کارشان می توانست بشود؟ بدینقرار این گروه ها نه می خواستند به مردم اعتماد کنند و نه بهانه ای برای توطئه هایی که چیدند، داشتند. آن ها می خواستند «فضای خالی» را با زور پر کنند. ایجاد محیط رعب و وحشت از لحاظ آن ها دو فایده داشت: دولت را وادار به عکس العمل می کرد و به گمان آن ها این عکس العمل کردستان را خود بخود در کنار آن ها قرار می داد. عکس العمل دولت باید کار صد سال تبلیغات را در چند روز انجام می داد و کردستان را تحت پرچم این گروه ها متحد می کرد! عملیات وحشیانه نظیر سر بریدن و آتش زدن جسد شهدا و اعدام کسانی که برای شرکت در جهاد سازندگی به کردستان رفته بودند، همه و همه برای آن بود که آتش تعصبات را از دو سو تیز کنند و عملیات پاکسازی را به عملیات ضد کرد بدل سازند. والا چگونه ممکن بود کسانی که خود را «انقلابی» می دانند دست به اینگونه جنایات بزنند؟!

همین روش ها روشنگر این واقعیت اند که همانند سنج بقیه نقاط کردستان نیز مسلمانان و انقلاب اسلامی را مثل بقیه مردم کشور، انقلاب خود می دانند و می دانند که این نخستین فرصت تاریخی برای همه مردم این سرزمین است تا در استقلال بنای جامعه نو و رشد یافته ای را بگذارند، همین روش ها روشنگر این واقعیت اند که این اقلیت ها می خواهند از راه زور خود را به کردستان و ایران تحمیل کنند.

گمان ما این نیست که گردانندگان این گروه ها نمی دانند که در شرایط بین المللی کنونی، حادثه آفرینی در کردستان، تغییری در جهت مطلوب نه در ایران و نه در منطقه بوجود نخواهد آورد. یعنی به گمان ما اینان می دانند که حادثه آفرینی در کردستان یک نتیجه می تواند بوجود بیاید و آن ضعف دولت انقلابی به سود فراهم آوردن موقعیت مناسب برای ابرقدرت هاست.

فرمان قاطع امام و سیل عظیم انسانی که به خروش آمد، باید برای نقشه پردازان این توطئه ها روشن کرده باشد که این توطئه ها نتیجه معکوس ببار می آورند و کاملاً انقلاب را تقویت می کنند چرا که کارمایه عظیمی که در اندیشه و بازوان نسل جوان امروز بی قراری می کند، سخت در کمین خطر هاست تا خود را علیه شان بکار اندازد.

جوان و فرصتهای عمل

یکشنبه ۱۱ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۶۱

نسل جوان کشور در جریان انقلاب، کارمایه اجتماعی عظیمی را از قید و بند رژیم شاه آزاد کرد. آن نیروی عظیمی که در رژیم سابق هیچ مفری جز مجاری تخریبی نمی جست علیه رژیم بکار افتاد و با قدرت شگرف خویش آن رژیم تبهکار را از پای در آورد. این کارمایه عظیم را نسل جوان از کجا آورده است؟

جوان از جنبه اجتماعی، آینده ای است که در زمان حال خود را تدارک می کند. جوانی که انقلاب را پدید آورد، تنها از لحاظ سنی جوان نیست. راست است که ۸۰ درصد جمعیت ایران کمتر از ۴۰ سال سن دارند. و تا تاریخ ایران بیاد دارد، این جوانی سنی بی مانند است. با وجود جوانی جمعیت ایران، این جمعیت از جنبه های کیفی نیز تغییرات بزرگی کرده است:

۱- پیش از عصر خمینی، جوان با اسلامی سروکار داشت که جز از بُعد عبادات (آنهم آداب عبادات) آن سخنی به میان نبود. اسلام نظام تلقی نمی شد. درباره وجه سیاسی و وجه اقتصادی و وجه اجتماعی و وجه فرهنگی واقعیت اجتماعی ساکت بود. این بود که این عرصه ها میدان خالی برای تاخت و تاز ایدئولوژی های گوناگون شده بود. جوان انقلابی این زمان با اسلام جامع سروکار دارد و در جستجوی رهبرانی است که اسلام را یک نظام تلقی می کنند. نظامی که می تواند از اره اجتهاد راه حل های منطبق با اصول اسلام برای مسائل روز بیابد. گردانندگان رژیم شاه این واقعیت را ندیدند، مارکسیست های گوناگون این واقعیت را ندیدند و در میان مسلمانان نیز بسیاری که این واقعیت را نمی بینند. دولت حاضر نیز از جمله به شهادت سخنرانی جمع شب آقای نخست وزیر این واقعیت را نمی بیند. آنچه ممکن است فاجعه آمیز باشد ندیدن این واقعیت است. گمان باطل بردن است که این نسل چون و چرا نمی کند و هر چه را به او پیشنهاد کنند می پذیرد.

۲- پیش از این دوران، جوان چشم به غرب دوخته بود و در رؤیاهایش، ایران را در شکل و شمایل الگوی غرب می دید. آرزویش این بود که ایران به صورت یک کشور اروپائی در آید. در پی تلاش کسانی که بیماری غرب زدگی را فهم کردند و به طور جدی به درمان آن پرداختند، جوان به تدریج از این بیماری روی به بهبودی گذارد. اگر آن ها که از غرب زدگی هیچ نمی دانند و تنها کلمه «غرب زدگی» را به صورت چماق تکفیر بکار می برند بگذارند، نسل جوان از این بیماری شفای قطعی می یابد و این بیماری از نو عود نمی کند. اینک جوان آرام آرام دارد بخود اعتماد پیدا می کند. فاجعه بزرگتر از این نمی شود اگر این نسل در جریان بازگشت به خود احساس فریب کند. احساس فریب وقتی به او دست می دهد که ببیند در ساختمان جامعه اسلامی فرصتی به او عرضه نمی شود و با او معامله آلت می کنند و رأی و خواست او را به چیزی نمی شمردند.

۳- پیش از این دوران، جوان زبون عقده های خویش بود، نه تنها برای اندیشه و عمل خویش، بُعد جهانی تصور نمی کرد، بلکه برای آن، بُعد اجتماعی محدود به جامعه ملی خویش نیز قائل نمی شد. موفقیت در زندگانی یک امر خودی تلقی می شد و هر جوان می کوشید به معیارهای موفقیت شخصی دست یابد. در دوران انقلاب، آن جوان کارپذیر و بی اعتماد بخود مُرد و جوان نوی ولادت پیدا کرد که خود را فعال و مبتکر و سازنده جامعه توحیدی و دارای رسالت جهانی نجات مستضعفان می بیند. ممکن است کسانی این برداشت جوان را از نقش خود، نوعی خیال پردازی و آرمان پرستی خام بیندارند. اما مسئله این نیست که آیا جوان می تواند عهده دار این نقش در ایران و جهان بگردد یا خیر؟ بلکه مسئله اینست که جوان امروز (با این آرمان اجتماعی) در مقایسه با جوان دیروز، عنصر جدیدی است. با این عنصر جدید نه می توان به همان چشم رفتار کرد که با نسل ۲۰ سال

و مراقبت شدید امام موجب شد که خواب توطئه پردازان تعبیر نشود. توضیح آنکه امام اعلام کرد که مردم کردستان عائله و فرزندان اویند و هیچ سرباز و هیچ پاسداری حق ندارد پاکسازی منطقه از توطئه گران را جنگ تلقی کند و خدای ناکرده دست تجاوز به مال و جان و ناموس مردم دراز کند. رهبری انقلاب با پیام های پیاپی نیروهای رهائی بخش را متوجه مسئولیت خطیرشان ساخت. و هنوز نیز جا دارد به آنها که کار پاکسازی را دنبال می کنند یادآور شود مردم مُرد برادران و خواهران ما هستند نه تنها مجاهد حق ندارد کوچکترین تجاوزی در حق آن ها روا دارد بلکه در صورت کمترین خطا عذاب بزرگ وجدان و کیفر سخت از سوی رهبری انقلاب در انتظار آنهاست.

بدینقرار نقشه های این گروه مثل گذشته غلط از آب در آمد. کجا ممکن است مردم مُرد، امام، رهبر و یار خود را نیازموده رها کنند و به دنبال توطئه گرانی بروند که هیچ دلیلی برای موجه جلوه دادن تحمیل جنگ و برادرکشی ندارند؟ یکبار دیگر اعتماد به مردم ثمرات خود را ببار می آورد. بنابراین راهی که باید رفت همانست که در سندج آزمایش شد:

باید مانع ها را برداشت- هر چند در سندج موانع ۱۲ گانه جز یکی که همان سلطه قهرآمیز گروه ها بود بقیه بر جا ماندند- و در محیط آزاد، مردم را به انتخاب شوراهای شهرها فراخواند و از آن ها خواست تا در اجرای برنامه های عمرانی شرکت کنند. دشمن بسیار می کوشد تا به مردم روستاها و شهرهای کردستان بقبولاند که نخست حمله نظامی است و بعد نوبت به دادگاه های برق آسا و اعدام های دستجمعی می رسد و آخر سر دور، دور «غارت کنندگان» می شود. با همه تأکیدها و فرمان تاریخی امام، دستگاه تبلیغاتی ما باید از کارپذیری بدر آید. برای آنکه مردم مسلمان کردستان ابتکار عمل را خود به دست بگیرند، باید اطلاعات صحیح و همه جانبه درباره مسائل زیر به آن ها داده شود:

۱- آیا راست است که فتودال ها به صرف اعلام وفاداری دستشان باز شده است که به حقوق دهقانان تجاوز کنند و آنان را آواره سازند؟ اگر راست نیست چرا دولت صریحاً حقوق دهقانان را بر زمین ها به رسمیت نمی شناسد و به فتودال ها اخطار نمی کند؟

۲- آیا اگر مردم مسلمان وارد عمل شدند، از آن ها در برابر حملات مسلحانه انواع و اقسام گروه ها حمایت می شود یا خیر و اگر حمایت می شود به چه نحو؟

۳- آیا پاکسازی با سلب آزادی ملازمه پیدا می کند و یا با گسترش آزادی های واقعی؟ چه مقامی و به چه صورت مراقب رعایت کامل حقوق و تکالیف مردم می شود؟

۴- دستگاه های اداری برای آنکه بتوانند با شوراها همکاری کنند و برنامه های عمرانی را به اجرا بگذارند، به سرعت تغییرات لازم رامی پذیرند یا خیر؟

۵- آیا انقلاب اسلامی حمایت از حقوق تضییع شده برادران مُرد ما را در کشورهای دیگر وظیفه خود می شناسد یا نه؟

۶- آیا شرکت نمایندگان مردم کردستان در رهبری کشور عملی می شود یا خیر. و چه وقت و به چه ترتیب؟

۷- آیا وقت آن رسیده است حدود اختیارات شوراهای محلی و خودمختاری برای مردم مناطق مختلف کشور توضیح داده شود یا نه؟

۸- آیا مردم مناطق مختلف کشور سهمی از بودجه عمرانی دارند یا نه؟ این سهم چه اندازه است و چگونه و برای انجام چه طرح هایی به مصرف خواهد رسید؟

و ...

امیدوار باشیم انقلابی عمل خواهیم کرد. یقین بدانیم که مُرد از ایران جدائی نمی جوید و کردستان سرزمین جنگ نخواهد شد. به مردم کردستان اعتماد کنیم.

پیش رفتار می شد و نه می توان اثرات این تغییر طرز فکر و طرز عمل را نادیده و یا کوچک شمرد. این نسل می خواهد یک نسل دوران ساز باشد و وقتی فرصت های عمل را در اختیارش نگذارند بر می آشوبد و کارمایه اجتماعی بزرگ خود را در تخریب بنای این انقلاب بکار می برد.

۴- جوان امروز می داند که غرب در بحران است. مارکسیسم و سرمایه داری در بحران هستند، فرهنگ غرب در بحران است. بنابراین می بیند که پیشرویش ارزش های این فرهنگ که تبلیغ می شد که جهان شمول و جاودانی هستند، بی اعتبار می شود. بنابراین جوان به این نتیجه می رسد که قالب ها دوام نمی آورند و دیگر زیر بار نظم و نظامی که قالب فکر و عملش باشد، نمی رود. در جستجوی نظم و نظامی است که مساعد رشد وی باشد و از رشد او خرابی و ویرانی نپذیرد. از اینروست که وضعیت کشور و اسلام بغایت حساس است. در صورتیکه اسلام به صورت قالب خشکی به او عرضه شود و جوان خود را در این قالب مجبور ببیند، در صورتیکه اسلام را نظامی نبیند که فرصت اندیشه و عمل او را بیشتر و بیشتر می کند و زمینه مشارکت روزافزون او را در رهبری امور کشور، اموری که در واقع امور خود وی هستند فراهم می آورد، نه دیر که بسیار زود علیه این قالب عصیان خواهد کرد. به هوش باشیم هر نظم حکومتی که بر آن اساس استوار گردد که از مردم رأی می گیریم که اختیار دست این یا آن قشر باشد، کشور ما را با فاجعه روبرو خواهد کرد. آن نظمی با شرایط متحول امروز جهان، مطلوب است که تمامی فرصت را برای رأی و عمل مردم فراهم بیاورد. جز این بازی با آتش است.

۵- نیرو نمی تواند بیکار بماند. اگر نساخت لاجرم خراب می کند. جوان امروز که کارمایه عظیمی را در جریان انقلاب آزاد کرده است، بیقرار در انتظار فرصت هاست که در اختیارش گذارند تا در آن ها این نیرو را بکار اندازد. در اینجاست که آقای نخست وزیر و همه رهبری باید بدانند که وقتی فرصت های سازندگی ایجاد نشوند، فرصت های تخریب بوجود خواهند آمد. فرصت های سازندگی را هم در نظام اجتماعی مانده از رژیم سابق نمیتوان بوجود آورد. اگر در آن چهارچوب امکان عمل بود، انقلاب ضرورت پیدا نمی کرد. بنابراین وقتی می گویند دولت انقلابی نیست، نق نمی زنند و بدگویی نمی کنند، دولت را تضعیف هم نمی کنند. انقلابی عمل کردن یعنی عمل کردن در جهت تغییر نظام اجتماعی رژیم سابق تا که فرصت های لازم برای عمل کارمایه اجتماعی نسل جوان ایران فراهم گردد. وقتی می گویند دولت قاطع نیست، به این معنی نیست که از دولت انتظار دارند در هر کار زور بکار ببرد و به طریق قهری کارها را حل و فصل کند. این راست است که به غلط قاطعیت را قلدرمآبی فهمیده اند. اما قاطعیت آنست که آدمی برنامه ای را بدون تزلزل و بدون توقف و بدون بیم از موانع به اجرا در آورد. بر آقای نخست وزیر است که بگوید دولت وی چه اندازه اینگونه قاطعیت را دارد، اگر فرصت عمل با قاطعیت برای نسل امروز فراهم نشود، این فرصت به صورت دیگری ایجاد خواهد شد و در آن صورت وای بر سرنوشت کشور.

این نسل، با این مشخصات عنصر تازه ای است و کارمایه اجتماعی بزرگی که به عمر رژیم شاه پایان داد در اختیار اوست. نیرو در اندیشه و بازوان جوان بیقرار در جستجوی مجرا است. باید این واقعیت را دید. گروه های سیاسی که در ششماه گذشته این واقعیت را ندیدند زیر فشار عظیم این نیرو خرد شدند. اما ما نیز باید بهوش باشیم اگر آزادی ها را بسط و گسترش ندهیم، اگر فرصت های عمل را فراوان و فراوانتر نکنیم، بنوبه خود زیر فشار این نیرو عظیم خرد خواهیم شد.

در سرمقاله فردا بار دیگر به نیاز انقلاب به آزادی می پردازیم.

جوانی و آزادی

دوشنبه ۱۲ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۶۲

نسل جوان با خاصه هایی که دارد با مسئولیت هایی که هرگز در تاریخ به بزرگیشان مسئولیتی نبوده روبروست. این مسئولیت ها اینها هستند:

۱- مسئولیت سیاسی در استقرار حکومت جمهوری اسلامی با محتوی و صورتی که نه تنها متضمن استقلال ایران از سلطه سیاسی خارجی باشد بلکه الگویی از جامعه سیاسی در لوی اسلام به مردم جهان ارائه کند. انقلاب ایران جز از راه نشان دادن الگوی عملی حکومت اسلام قادر نمی شود نقش جهانی ایفا کند و از اینرو طرح قانون اساسی اهمیت بزرگی پیدا می کند. بگمان ما این طرح تا جایی که ممکن است و بطور قطع باید از رهنمودهای امام که طی یکسال و نیم اخیر بدون وقفه از جانب معظم اله تکرار شده اند، پیروی کند: تأکید امام همواره بر این بوده است که رأی، رأی مردم است.

۲- مسئولیت اقتصادی در استقرار رژیم اقتصادی اسلامی بدانسان که استقلال اقتصادی کشور را بدو باز گرداند. اما همانطور که بارها گفته و نوشته ایم، اقتصاد کشور در بن بست است و بدون دست زدن به جراحی های بزرگ این اقتصاد از خطر نابودی نجات پیدا نمی کند. نجات اقتصاد و مستقل کردن آن و آنگاه اسلامی کردن اقتصاد، کاری چنان سخت و طاقت شکن است که جز نسلی مثل نسل امروز ایران، آنهم با وحدت کامل، از عهده انجامش بر نمی آید.

۳- مسئولیت اجتماعی در استقرار جامعه نو که استقلال اجتماعی ایران را بطور قطع و پس از ۱۵۰ سال بدو باز گرداند. در حقیقت تا وقتی گروه هایی از جامعه خود می بُرند و به قدرت خارجی می پیوندند، تا وقتی خارجی می تواند گروه هایی را که موقعیت اجتماعی دیگری دارند، جذب و آلت کند، در جامعه اختلافات فاحش طبقاتی برجا می ماند و نابرابری ها روزافزون نیز می گردند.

۴- مسئولیت فرهنگی در ایجاد فرهنگ اسلامی. فرهنگی که زمینه رشد انسان در خور این عنوان می گردد. فرهنگ وارداتی جز این نکرد که جامعه ما را در هر چهار وجه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی دچار تجزیه و تلاشی گرداند. فرهنگ که ایجادش در قلمرو مسئولیت جوان امروز قرار گرفته است جز از راه ابتکار بوجود نمی آید. جوان امروز باید فرهنگ جدیدی را بوجود بیاورد. فرهنگی که زمینه ساز رشد انسان باشد. بگمان ما، نسل جوان کشور باید ایجاد فرهنگ اسلامی را وجه همت خود قرار دهد. فرهنگی که انسان مسلمان را بر مسند خلیفه الهی نشاند و استعدادها را او بیبروراند و به عنوان پیشاهنگ آزادی و رشد از نو وارد صحنه گرداند. اینکار محتاج بحث مستمر فرهنگی است. مسئولیت جوان در فرصت کوتاهی که از رهگذر انقلاب به دست آورده است، همین است.

نسل امروز از عهده این مسئولیت های خطیر بر نمی آید اگر وحدت نداشته باشد. مشکلاتی که در هر یک از زمینه های بالا وجود دارند ملت ما را ناگزیر می کند کارمایه عظیمی را برای حل آن ها بکار اندازد. کمی انصاف هر کس را به این واقعیت متقاعد می کند که زمان اجتماعی ما برای حل مشکلات فرصت درازی نیست و در این فرصت کوتاه سردرگمی در کلاف برخورد های مرامی و قومی و منطقه ای و ... نجات کشور را غیرممکن می گرداند ...

اما وحدت را چگونه می توان بدست آورد؟ برای آنکه نسل امروز متحد گردد و حیات ملی را نجات دهد، نیازمند آزادی است. چرا؟ و چگونه این آزادی بدست می آید؟

وحدت واقعی بدون آگاهی بدست نمی آید و آگاهی صحیح بدون آنکه اطلاعات همانطور که هستند در دسترس عموم قرار گیرند و صاحبان اندیشه آن ها را اساس تجزیه و تحلیل مسائل مختلف قرار دهند و این تجزیه و تحلیل را پایه راه حل جوئی بگردانند، چگونه به دست می آید؟ از اینروست که ما سانسور را بزرگترین دشمن انسان می دانیم. تا انواع سانسورها از میان نروند، اطلاعات و اندیشه ها در جامعه جریان نمی یابند. و وقتی این دو در جامعه جریان پیدا نکردند، «اطلاعات» گوناگون می شوند و هر دسته محیط و قلمرو اجتماعی معینی پیدا می کنند و این محیط ها با هم

دشمن می شوند یا دست کم از هم بیگانه می شوند. بدینقرار اخذ اطلاعات صحیح، ضرورت اساسی در پایه گذاری وحدت پایدار و کارآمد است. چرا که اگر همه مردم اطلاعات واقعی و یکسان بدست بیآورند و همه، واقعیت را همانسان که هست ببینند، لاقلاً در یک زمینه اختلافی با هم ندارند: واقعیت برای همه یکی است.

با این واقعیت، البته همه از یک نظرگاه نمی نگرند. اما نباید هراسان شد و گمان برد که مرحله یکی کردن نظرها طولانی و سرانجامش نامعلوم است. بهمان اندازه که اطلاعات صحیح همگانی می شوند، نظرگاه هم بهم نزدیک می گردند چرا که نظر کوشش برای شناخت واقعیت است همانسان که هست. از اینروست که ما به تکرار گفتیم و نوشته ایم که انقلابی نیاز به دروغ ندارد. اگر کسی بخاطر مقصودی انقلابی، دروغ گفت، به ضد انقلاب خدمت کرده است. در حال حاضر گروه هایی که تبلیغات دروغ را اساس کار خود قرار داده اند، در خدمت ضد انقلاب و عامل اختلاف ها و تجزیه نسل مسئول امروزند ...

بدینقرار مرحله دوم در جریان مبارزه با سانسور طی می شود. اما آزادی در قلمرو ذهن نه به تنهایی بدست می آید و نه بر فرض بدست آمدن پایدار می ماند و نه بر فرض پایدار ماندن کفایت می کند:

به تنهایی بدست نمی آید چرا که در جامعه موانع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی وجود دارند. ساختمان جامعه تحرک جوان را محدود می کند و در این ساختمان جریان آزاد اطلاع و اندیشه ممکن نمی شود. بنابراین بسط و گسترش آزادی ها بدون برداشتن قید و بندهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی میسر نمی گردد. همین قید و بندها هستند که موجب می گردند دستکاری در اطلاعات به صورت یک ضرورت برای حفظ موقعیت ها در آید. و همین قید و بندها هستند که دست یابی به آزادی واقعی را غیرممکن می کنند و در نتیجه اختلاف ها و برخوردها را تنها زمینه عمل کارما به اجتماعی نسل امروز می گردانند.

و اگر فرض کنیم اطلاعات صحیح و بدون غل و غش را با وجود قید و بندهای موجود بتوان بدست آورد، تا چه وقت می توان جریان این اطلاعات را تضمین کرد؟ تا وقتی که منافع و مصالح قشرهای مختلف با منافع گوناگون را به خطر نیاندازند. بدینقرار یکی از ایندو باید قربانی بشوند. وقتی قرار باشد گروه ها و قشرها منافع خود را اصل بشمرند البته سانسور را به جامعه تحمیل می کنند.

و اگر فرض کنیم که با اینهمه می توان جریان اطلاعات صحیح را به طور مستمر برقرار کرد، این اطلاعات اگر به کار ارزیابی صحیح از واقعیت های اجتماعی نیابند در آنها چه سود؟ و اگر بکار ارزیابی ها بیابند و ارزیابی ها بکار تغییرات ضرور در ساختمان جامعه نیابند در آنها چه سود؟ بدینقرار مقصد نهائی، تغییرات اجتماعی در جهت مطلوب است و همین تغییرات و جهت و هدف آنند که اگر بر پایه اطلاعات صحیح استوار گردند، با نیروی وحدت مردم و با سرعت و قاطعیت انجام می گیرند. و اگر بر پایه اطلاعات صحیح انجام نگیرند، به سود این گروه و آن قشر و به زیان توده های مردم انجام می گیرند و اختلاف ها بر اختلاف ها می افزایند.

با توجه بدانچه گذشت، نسل امروز همانطور که ماهی به آب، به آزادی نیاز دارد و گسترش آزادی ها از مسئولیت های حتمی رهبری انقلاب است و برای اینکار:

۱- باید بدانچه در جریان انقلاب گفته است وفادار بماند. تغییر مواضع در زمینه هایی که در پیشبرد انقلاب جنبه تعیین کننده داشته اند، سم مهلکی است که در کام وحدت خلق ریخته می شود. چرا که آن مواضع در بوجود آوردن وحدت خلق تأثیرات تعیین کننده داشته اند و بنابراین بر اطلاعات صحیح و رسته از قید منافع ناسازگار، مبتنی بوده اند. اگر مواضعی مخالف آن ها اتخاذ شوند، آشکار است که بر اطلاعاتی به همان اندازه صحیح و به همان اندازه رها از قید و بندها مبتنی نیستند و بنابراین خود از اسباب اختلافات تازه می گردند.

۲- باید فرصت های جدید برای اندیشه و عمل نسل امروز فراهم

آورد. چرا آقای نخست وزیر دائم می خواهند جامعه جوان در نظام پیشین آرامش خود را حفظ کند؟ چرا از جوان انجام امری که ممکن نیست را می خواهند؟ وظیفه اساسی رهبری برای حفظ خود و حفظ وحدت خلق و بنابراین حفظ انقلاب و در نتیجه نجات حیات ملی و استقرار واقعی جمهوری اسلامی، آنست که با تغییرات بنیادی در جامعه، برای نسل امروز فرصت های بسیار بوجود آورد. ما در بیانیه جمهوری اسلامی به تفصیل از کم و کیف این تغییرات بحث کرده ایم.

۳- مسئولیت حفظ وحدت و وسیله آن یعنی آزادی ها در عهده رهبری انقلاب و جانبداران راستین انقلاب است. وقتی ما خود می دانیم تا به کجا به آزادی ها در حفظ و تحکیم وحدت نیازمندیم چرا باید دشمن بتواند با تحریک و توطئه ما را از انجام آنچه ضرور است باز دارد؟

بهوش باشیم، انقلاب ما حاصل کار یک سازمان سیاسی مسلح نیست که بتواند برنامه خود را بدون توجه به عکس العمل ها از راه اعمال قوه به اجرا بگذارد. انقلاب ما حاصل مشارکت تمامی مردم است و این مشارکت از راه وحدت خلق در اسلام و بر پایه مواضع صریح امام بوجود آمده است. اینک که مرحله جهاد سازندگی است به این وحدت بیشتر نیازمندیم وقتی سازمان سیاسی مسلح و مختار و توانا به انجام برنامه عمل وجود ندارد، البته جامعه از ضررهای خودمختاری سازمان و خطر بزرگ استبداد جدید مصون است اما در عوض با خطر پاشیده شدن بنای وحدت روبروست. از اینروست که رهبری حفظ وحدت را باید وظیفه مقدم و اساسی خود بشمرد و به این وحدت جز از راه:

- بسط آزادی ها بر پایه وفادار ماندن به مواضع متخذ و وعده ها
 - ایجاد فرصت های جدید از راه تغییرات اساسی در نظام جامعه
 - لاقید ماندن نسبت به تحریکات دشمن در جهت آزادیها
- نمی توان رسید.

پیروزی و وظائف ناشی از آن

سه شنبه ۱۳ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۶۳

دیروز واحدهای ارتش جمهوری اسلامی ایران و طلایه داران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی وارد مهاباد و بانه و آخرین مراکز عمده تمرکز ضدانقلابیون در کردستان گردیدند. از آن هنگام که تزلزل و تردید جای خود را به تصمیم و قاطعیت داد روشن بود که موفقیت در کردستان نزدیک است. توطئه دشمن در کردستان از ترکیب یک زمینه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مناسب و معجونی از ائتلاف همه نیروهایی که با انقلاب اسلامی و انسجام یافتن آن مخالف بودند بوجود آمده و رشد سرطانی کرده بود. همه قدرت هایی که انقلاب منافع آن ها را به خطر انداخته بود در داخل و خارج جمع شده بودند و امید واهی فراوان به توطئه در کردستان بسته بودند. امروز ستون فقرات این توطئه ضربه قاطعی خورده است و این پیروزی غیرقابل تردیدی است برای جمهوری اسلامی. ولیکن نباید از نظر دور داشت که ریشه ها و رشته های از هم گسسته توطئه هنوز وجود دارند و زمینه مناسب رشد آن دست نخورده باقی مانده است. جنگ اصولاً نامطلوب است و جنگ داخلی نامطلوب ترین نوع آن. ولی وقتی عده ای حاکمیت ملت و انقلاب را مورد تردید قرار می دهند راهی جز اعمال این حاکمیت نیست. در برابر کسانی که در کردستان برای رسیدن به مقاصد خود علیه انقلاب اسلامی از هیچ وسیله و آلودگی ابا نداشتند ناگزیر باید نیروهای مسلح به منظور متلاشی ساختن مراکز اعمال زور وارد عمل می شدند و یا اینکه دست بسته ناظر تکه تکه شدن جمهوری اسلامی و به بانلاق کشانده شدن انقلاب می ماندیم.

اما اکنون تنها زمان سرودن سرود پیروزی نیست. زمان التیام

بخشیدن به زخم‌ها است. زمان ریشه کن کردن عوامل رشد توطئه است. در تاریخ ایران یکبار حاج میرزا آغاسی به خراسان لشکر کشید و به لشگریان اجازه داد که همه چیز را غارت کنند و مردم یکپارچه علیه سپاه دولت مرکزی بسیج شدند و غائله ماه‌ها بطور انجامید و بار دیگر امیر کبیر ناگزیر به همین امر شد و به دشمن امان داد و به سربازان پیام فرستاد که اینها اتباع حکومت اند و حفظ جان و مالشان واجب و خود مردم دروازه‌ها را بسوی لشگریان مرکز گشودند. علی ابن ابی طالب علیه السلام در دروان خلافت خود در جنگ‌هایی که به او تحمیل کرده بودند با وجود اینکه هیچ تفاوتی بین مشرکین و کسانی که علیه امام برحق طغیان کرده بودند و جود نداشت به سربازان خود گفت جز سلاح و مرکب هیچ چیز از آن‌ها به غنیمت نگیرید و وقتی سربازانش اعتراض می‌کردند که خون آن‌ها را بر ما مباح کرده‌ای و مال آن‌ها را محفوظ می‌داری گفت این جنگ با دیگر جنگ‌ها متفاوت است. و در مورد ضارب خود تصریح کرد که به او یک ضربت بیشتر نزنید و مبادا او را مثله کنید.

ماشین جنگی امروز سلاح وحشتناکی است و در طبیعت آن است که خشک و تر را باهم بسوزاند. با همه تبلیغات سوئی که دشمن علیه انقلاب اسلامی کرده بود و با همه عواقب شوم جنگ، جذابیت انقلاب اسلامی برای مردم چنان است که رها شده از سیطره نیروهای مخالف با گل و گلاب به استقبال نیروهای انقلاب می‌شتابند. و باید این جذابیت را زنده و پرتوان نگاه داریم. و بدین منظور توجه به نکات زیر اساسی است.

۱- جمهوری اسلامی تباشیر بشارت آزادی از همه سلطه‌های مشرکانه است و در سراسر کشور مردم آنرا این‌چنان پذیرفته‌اند. در کردستان اعمال زور و تبلیغ سوء حزب منحلہ دمکرات و متحدین آن کوشش کرده است که برای بعضی مردم ناآگاه قضیه را واژگون جلوه دهد. سربازان و پاسداران و منادین این جمهوری که در کردستان هستند و یا به آنجا می‌روند باید در ع مل همه تردیدها و بدگمانی‌ها را از بین ببرند، با قطع ید مالکین تجاوزکار نسبت به روستائیان، با اجرای برنامه‌های عمرانی، با نجات دادن مردم محروم از شرائط زندگی قرون وسطائی ثابت کنند که به حق بهترین مدافعین این آزادی‌اند.

امام در بیانیه خود در پاسخ تلگراف مه‌آباد می‌گوید «تصمیم گرفته ایم آن سامان را به بهترین وجه آباد کنیم و مقدماتش را فراهم کرده ایم» و اجرای این فرمان انقلابی با شیوه‌ها و سرعت انقلابی لازم بهترین تضمین برای از بین بردن زمینه مساعد توطئه و جلوگیری از رشد مجدد آن است و تنها در این صورت نیز خواهد بود که تهدید دشمن در براه انداختن جنگ طولانی پارتیزانی لاف بیهوده از کار در خواهد آمد. گفته‌اند پارتیزان باید چون ماهی در آب باشد و بهترین نحوه برخورد با آن خشکاندن آب نیست، مصون ساختن آن است از مساعد بودن برای رشد ماهی‌های مسموم.

۲- بیش از ۷۰ سال است که استعمار در کردستان با کوشش در ایجاد اختلافات قومی حادثه می‌آفریند. امام در همان بیانیه می‌گوید «در اسلام ترک - فارس - بلوچ - عرب - ترکمن و غیر این‌ها مطرح نیست، اسلام برای همه است و جمهوری اسلامی حق همه گروه‌ها را با عدالت و عدالت اسلامی ادا خواهد کرد. باید همه آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی برای مردم کرد و دیگر اقوام ساکن این سرزمین فراهم آیند و همچنانکه در قانون شوراها پیش بینی شده و قانون اساسی نیز باید در این مورد صریح باشد اختیار امور محلی به دست خود ساکنین آن سپرده شود.

۳- حزب منحلہ دمکرات و همدستان او خواستند به طاعی‌گری و جداسری طلبی خود رنگ مذهبی بدهند و جنگ شیعه و سنی براه اندازند. امام در بیانیه خود تاکید می‌کند که «هیچ فرقی بین این دو فرقه نیست» باید اسلام جمهوری اسلامی چنان باشد که همه فرزندان خود را در آغوش باز خود بپذیرد و به همه آنها اجازه دهد که مطابق با اصول اعتقادات و احکام مورد احترام خویش زندگی و امور خود را سامان دهند.

۴- در کردستان تعداد گردانندگان توطئه که آگاهانه علیه جمهوری اسلامی عمل کرده‌اند انگشت شمار است. اجرای عدالت نباید چنان باشد

که جری را جری تر کند. خائن را باید مجازات کرد و خسای ناآگاه را که در دام فریب او افتاده بوده است باید عفو نمود. باز در این مورد هم دستورالعمل امام گویا و کافی است «سران خائن را شدیداً به جزای اعمالشان رسانده و با برادران گرد حتی آنانی که در حزب منحلہ دمکرات داخل شده‌اند اگر به آغوش ملت برگردند با برادری و برابری رفتار می‌کنیم و همه در پناه اسلام هستند و خواهند بود». در این مورد مجازات‌ها باید دقیق باشند برای مردم و خصوصاً مردم گرد توضیح داده شوند، نباید فراموش کرد که خون، خون می‌طلبد و کینه کینه می‌آفریند. در علو لذتی است که در انتقام نیست.

۵- اجرای برنامه‌های عمرانی و انقلابی در کردستان مستلزم بکار گرفتن ابزار و کادرهای انقلابی است که حساسیت این منطقه و اهمیت آنرا برای انقلاب اسلامی درک کنند. به این انقلاب مؤمن باشند و بتوانند با ایمان خود نتایج نامطلوب گذشته و نواقص موجود اداره را جبران سازند. اتکاء به همان ابزار کُند اداری و بازگذاردن دست وی در امور کردستان خطائی مهلک خواهد بود که خون صدها شهید این بیروزی را هدر خواهد داد.

۶- ارتش در عملیات کردستان علیرغم همه کُندی آغاز کار نشان داد که هنوز ابزاری است کارآمد و قوت و استحکام آن برای بقای کشور ضروری است. کارآئی آن در کردستان در عین حالی که بر اهمیت آن پرتو تازه این می‌افکند نباید مانع شود که آنچه را انجام آن نسبت به سازمان آموزش و آگاهی ارتش ضرورت دارد نبینیم. در حوادث آذربایجان در سال ۱۳۲۵ بیروزی ارتش مقدمه ایجاد مراکز قدرت و اعمال نفوذ در آن و سلطه بعدی آن بر امور کشور گردید. ارتش هنوز از سموم نظامی قبلی کاملاً زدوده نشده است. کار سازمان دهی و آموزش اسلامی آن باید همچنان ادامه یابد. در طی حوادث کردستان سپاه پاسداران انقلابی بخوبی ضرورت اهمیت نقش تعیین کننده خویش را نشان داد در حالیکه ارتش باید مآلاً به کار دفاع از مرزها بپردازد، تقویت این سپاه و تجهیز آن و تبدیل آن به ارگان اصلی دفاع از انقلاب در برابر همه فتنه‌ها باید در سرلوحه برنامه‌های انتظامی قرار گیرد.

احتمال صد و کذب خبر

چهارشنبه ۱۴ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۶۴

فرهنگ مردم ایران، فرهنگ شفاهی است. بیشتر اطلاعات و تجربه‌ها از راه گفت و شنود منتقل می‌شود. به همین سبب رادیو و تلویزیون و بیشتر از این‌ها، اخباری که در شبکه‌های روابط جریان پیدا می‌کنند، نقش تعیین کننده‌ای در کم و کیف محتوی ذهنی و در نتیجه در چگونگی عمل مردم پیدا می‌کنند. اخبار و شایعات این نقش را از قدیم ایام داشته‌اند و هنوز و تا وقتی که فرهنگ مکتوب نقش اساسی پیدا نکرده است، خواهند داشت. در عوض فرهنگ مکتوب دایره محدود و بسیار محدودی دارد. توده‌های عظیم مردم به این فرهنگ از طریق گویندگان آشنا می‌شوند. گویندگان برای آنکه به گفته‌های خود اعتبار قطعی ببخشند، تا توانسته‌اند نوشته و کتاب را در نظر مردم اعتبار و ارزش بخشیده‌اند.

و اینک روزنامه انقلاب اسلامی با صفت و موصوفی که معرف منتهای اعتبارند منتشر می‌شود و هر روز در آن اخبار گوناگونی درج و منتشر می‌شوند. درباره‌ی برخی از این اخبار نامه می‌رسد که خبر صحیح نبوده است و نویسنده نامه گمان می‌برد مدیر روزنامه این اخبار را تنظیم می‌کند یا مایل است اینطور گمان ببرد. بهر رو خبر ممکن است راستو یا غلط باشد، اما روزنامه‌ای که می‌خواهد بیان صادق انقلاب اسلامی باشد باید تا می‌تواند بکوشد احتمال صدق اخبار را بیشتر گرداند طوریکه خوانندگان بتدریج اطمینان پیدا کنند که اخبار این روزنامه از درجه صحت بسیار بالا برخوردار است. این حسن شهرت را مشکل می‌توان بدست آورد و بعد از تحصیل آن، حفظش باز هم مشکل تر است.

در جایی که فرهنگ شفاهی است، «خبر شنیده»، یعنی خبری که از دهانی به گوشی می رسد و به سود گروهی و به زبان گروه دیگر است، باید با دقت تمام موضوع تحقیق قرار گیرد و پس از آنکه درستی آن از طریق مراجعه و تحقیق مستقیم در محل معلوم گردید اجازه انتشار پیدا کند.

در جایی که فرهنگ شفاهی است و «خبر» از قول «آقای می گویند» نقل می شود و به زبان یک گروه یا یک شخص است، باید با قید احتیاط تلقی گردد و حتماً پیش از تحقیق کافی درج و انتشار پیدا نکند. اسناد و مدارک را نیز حجت نمی توان شمرد چرا که بسا دشمن برای خراب کردن کسی یا گروهی سند جعل می کند. به اصالت سند نیز پیش از درج، باید رسیدگی گردد.

در جایی که فرهنگ شفاهی است و «خبر» متضمن موضع گیری علیه فرد و یا گروهی است و گاه با ناسزا و حمله همراه است، باید و حتماً باید موضوع رسیدگی قرار گیرد و در صورتی هم که صحبت داشت باید ناسزاها و حمله ها و موضع گیری های موجود در آن زدوده گردند.

در جایی که شهرها و روستاها پیش سخت پراکنده اند و وسایل ارتباطی بدان حد وجود ندارند که بتوان به فوریت در پی تحقیق درستی و نادرستی خبری رفت، نباید خبرهایی را که به اعتبار و شخصیت اجتماعی فرد یا گروهی راجعند، بدون تحقیق پذیرفت.

در جایی که خبر از ابزار مهم بازی با اعتبار و شخصیت اجتماعی افراد و گروه هاست و گاه اتفاق می افتد که خبر نادرستی آشوب و بلوائی بزرگ برامی اندازد و یا جان و اعتبار کس یا جمعی را به خطر می افکند، بنا بر صحت «خبر شنیده» نمی توان گذاشت، باید خبر را موضوع تحقیق قرار داد. همواره باید به یاد داشت که روزنامه نگار تاجر خبر نیست تا برای بالا بردن «تیراژ» روزنامه خبرهای «داغ» منتشر کند.

در دنیایی که «افکار عمومی» را با دستکاری در خبرها می سازند، در دنیایی که خبر از اسباب بزرگ مسموم کردن افکار به سود یا به زیان شخص یا گروه و یا رژیم است، خبرها و اطلاعاتی که درباره مقامات مسئول رژیم و گروه ها می رسند حتی المقدور باید همراه توضیح آن مقام مسئول و سخن گوی دولت یا گروه و یا خود شخص، درج گردد.

در کشوری که له و علیه کردن خبر، وسیله و مهمترین وسیله مبارزه بر سر قدرت بوده است، و اینگونه خبرها گاه زندگانی کس یا کسانی را به خطر می افکند، بیشتر از این، گاه در مسیر نهضتی مؤثر می شود، نباید در کسب و درج خبر سهل انگار بود.

در کشوری که روش های تخریبی، تهمت زنی، برچسب زنی، دروغ سازی و ... وسیله و تنها وسیله مبارزه بر سر قدرت شده است، و خبرهای جعلی یا دستکاری شده، مایه و پایه اینگونه روش هاست و همواره «جعل» پایه «تفسیر و تجزیه و تحلیل» و این دو اساس تهمت و برچسب زنی و ... قرار می گیرد، نباید لاقید بود و فریب «پرهیجان» بودن خبر را خورد. در اینگونه موارد باید بغایت محتاط بود و پیش از اطمینان خبر را درج نکرد.

در کشوری که پرونده سازی ها بر پایه جعل خبر صورت می گرفته اند و بسادگی ممکن بوده و هنوز ممکن است برای شخص یا گروهی پرونده سازی کرد، نباید «شنیده ها» را بدون تحقیق درج و منتشر کرد. بسیار اتفاق می افتد که واقعه ای رخ می دهد و فرصت تسویه حساب ها می گردد. ناگهان کس یا گروهی به عنوان «محرک» تحت تعقیب قرار می گیرد. روزنامه ای که بخواهد آئینه واقعیت باشد، نباید تابع جو بوجود آمده باشد. باید بدنبال تحقیق برود، حقیقت را بدست بیاورد و با شجاعت تمام بنویسد. با تأسف بسیار در بسیاری موارد هیچ روزنامه ای از جمله روزنامه ما چنین نمی کند. مثلاً جریان تظاهرات بخاطر اعتراض به تعطیل روزنامه آیندگان و حوادثی که در پی آورد، موضوع تحقیق واقع نشد تا معلوم شود محرکی داشته است یا خیر و اگر داشته چه شخص و یا گروهی بوده است.

در کشوری که مقامات تصمیم گیرنده به لحاظ نوع روابط که همان روابط شخصی است، از طریق افراد کسب اطلاع می کنند و این اطلاعات اساس تصمیمات مهم قرار می گیرند، وظیفه کسب خبر یک وظیفه بغایت

حساس و نقش خبرنگار در کشف حقیقت و نقش روزنامه در انتشار حقایق تا جایی که باید، حساس و تعیین کننده است.

در...

نویسنده نکات فوق را از ابتدا یادآور هیأت تحریری و خبرنگاران روزنامه کرده است و اینک نیز در مقام انتقاد کننده با آن ها و با عموم در میان می گذارد:

خبرنگار اگر بخواهد واقع بین باشد و از حب و بغض بر کنار بماند، آن هم در ایران و در شرایطی که در بالا شرح شدند، حتماً باید خداشناس باشد و تنها برای او کار کند. غیر از این باشد، نمی تواند موضع گیری به سود یا زیان نکند و همین موضع گیری ها خبرها را فاسد می گرداند. در رابطه با خدا و فکر و عمل کردن، یعنی جستجو و بازگو کردن حقیقت همانسان که هست. موازنه را منفی کردن یعنی بیرون آمدن از موازنه قوا و این به معنای بیرون آمدن از جهت گیری های گروهی است. از اینروست که برای واقع بین شدن راه عملی جز پایه قرار دادن اعتقاد به خدا نیست.

بدینقرار آن ها هم که خبرها را در دسترس خبرنگاران ما می گذارند، باید چنین باشند خبرنگاران ما باید مردم بی غرض باشند و بی غرض نمی توان شد مگر با تنها بخاطر خدا عمل کردن. خبرنگاران ما باید بدانند که در این کشور و این جهان جنگ های تعیین کننده دیگر از طریق تفنگ و مسلسل و ... انجام نمی گیرند. ابزار جنگی این زمان و وسائل سحر و افسون، تبلیغات هستند. بنابراین، گاه ناخواسته و ندانسته روزنامه وسیله تسویه حساب ها می گردد. روزنامه ای که بخواهد صدای انقلاب باشد و بماند، نباید هیچ غفلتی را بخود ببخشد.

اخبار پس از آنکه به خبرنگار رسید- و بر اوست که به دقت منبع خبر و بی غرض بودن آنرا تحقیق و قید کند- باید درستی آنرا بیازماید و سپس در روزنامه، گروهی این خبر را از نو مورد سنجش قرار دهند تا حتی المقدور صحیح و خالی از غرض و مرض ها بگردد.

همین توجه ها موج گشته اند که هر خبری در روزنامه درج نشود و بتدریج اعتمادی نسبت به اخبار روزنامه بوجود آید. با اینهمه اخبار و مطالبی هم درج شده اند که بعد از تحقیق معلوم شده است، متضمن مطالب غرض آلود بوده اند. اخباری که در آن ها ناسزاگویی فراوان است، با کمال تأسف بسیار درج می شوند.

امید آنکه این انتقاد و انتقاد از خود، خوانندگان ما و خبرنگاران مسئول و هیئت تحریری بر طاقت و کوشای روزنامه انقلاب اسلامی به دقت باز هم بیشتری برانگیزد و همه ما هیچگاه از یاد نبریم که کار روزنامه تصحیح رهبری است و نه بعکس.

هفده شهریور

پنجشنبه ۱۵ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۶۵

فریاد گلوله ها و غرش رگبارها می خواستند صدای الله اکبر را خاموش کنند. لحظه ها گند می گذشتند خبرهایی که از ایران می رسید همه حکایت از کشتار و کشتاری می کردند که باید مقاومت خلق را در هم بشکنند. خبرگزاری ها تا می توانستند خبرهای یأس آلود مخابره می کردند. اینسان جلوه می دادند که کار تمام شد و شاه موفق شده مقاومت مردم را برای مدتی بسیار طولانی در هم بشکنند. «وضعیت نجات یافت»، «شاه دوباره بر اوضاع مسلط شد». برای اینکه افکار عمومی جهان در پیروزی قطعی شاه تردید نکنند، روزنامه نگاران خارجی پی در پی با «سران مخالفان» (البته جناح جانبدار امینی) مصاحبه می کردند و روزنامه ها و رادیوها و تلویزیون های اروپایی و آمریکا این مصاحبه ها را با عناوین درشت و با آب و تاب تمام منتشر می کردند. مضمون اصلی این مصاحبه ها اقرار به شکست بود: «ما فهمیدیم که به تمام هدف های خود نمی توانیم دست پیدا کنیم»

ما فهمیدیم که رژیم شاه را نمی توانیم سرنگون کنیم. ما فهمیدیم که نمی توانیم با آمریکا بجنگیم. باید سازش و تفاهم بکنیم و ... «مبارزه را مردم می کردند، شهید را خلق می داد، «روشنفکر» بجای او می فهمید که ملت دیگر نمی تواند بیش از آن مقاومت کند! ...

از ایران سخن ها هر چه می رسیدند، یأس آمیز و یأس آور بودند. خفقان بود و در خارجه کسی نمی دانست که مردم چه می گویند. شب هنگام از نجف تلفن شد. می پرسیدند وضع در ایران چگونه است و چگونه تحول خواهد کرد؟ امام باید تصمیم می گرفت. تصمیمی که در سرنوشت ایران تأثیری تعیین کننده می داشت.

و تصمیم اتخاذ شد و به صورت اعلامیه تاریخی درآمد. اعلامیه فریاد نه بود، نه به سازش طلبی و دعوت به استقامت. در تاریخ لحظه هائی هستند که با قرن ها برابری. لحظه هائی که در آن ها سرنوشت ملتی، اینگونه یا آن گونه می شود. شخصیتی که در پرده این لحظه ها نقش عمل ملت خویش را تصویر می کند، تصمیمی به بزرگی تاریخ می گیرد. تصمیمی می گیرد که تاریخ ساز بودن، برای بیان بزرگی آن کافی نیست. حیات بخش و دگرگون کننده مفهوم حیات و جریان دادن مداوم تصمیم در عمل جامعه و حضور این تصمیم در اندیشه و عمل نسل هاست. آسان می شد گفت خمینی در عراق و از فشار بدور است و صدایش از جای گرم در می آید اما حقیقت این بود که امام هم تصمیم استوار خود را به سرنگونی رژیم گرفته بود و هم به مقاومت مردم خویش اطمینان داشت و هم تحول اوضاع را در ایران با روشن بینی تعقیب می کرد.

در همان ایام مخبر تلویزیون فرانسه با نویسنده این سطور مصاحبه کرد و نظر او را درباره ثبات و بی ثباتی رژیم شاه پرسید. جواب این بود: «شاه مدت هاست رفته است. آنچه برجاست ارتش است و باید دید آیا ارتش جانب شاه را نگهدارند یا به جانب مردم روی بر می گرداند» ...

برای مخبر تلویزیون آنهم در شرائطی که همه حتی «مخالفان رژیم، که در داخل گود مبارزه می کنند» اقرار به شکست می کردند، سخت شگفت آور بود که چگونه یک مخالف رژیم در وضعیتی که «به طور قطع به سود شاه تحول کرده بود، صحبت از سقوط شاه می کرد»؟

پاسخ داده شد که رژیم شاه هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ اجتماعی و هم از لحاظ فرهنگی، در بن بست قرار گرفته است. رژیم در بن بست است و تنها راه نجات احتمالی او در اینست که به دنبال یک فشار شدید از نوع این کشتار، مخالفان سازشکار را وادار به قبول مسئولیت کند و این قبول مسئولیت را با تحمیل سکوت به امام خمینی تکمیل کند. اعلامیه امام فرمان مرگ رژیم شاه و متضمن معانی زیر است:

- روحیه استقامت رهبر و خلق یک روحیه است، این اعلامیه می گوید مقاومت ملت در هم شکستنی نیست.

- امکان هرگونه سازش با رژیم شاه را از بین می برد. در ایران، در ایرانی که مردم با مرگ در آتش و خون، حماسه حیات می نویسند در ایرانی که خون شهیدان جوان، در اراده رهبر انقلاب متبلور می شود، چه کسی یارای آن دارد که قدم سازشکاری پیش بگذارد؟ سازش بمعنای مرگ سیاسی است. بنابراین رژیم شاه نمی تواند از بن بست سیاسی بیرون رود.

- ضعف رژیم شاه از مخالفت تنهای مردم نبود. رژیم شاه در پی اجرای برنامه هائی که آمریکائیان تهیه و به دست او به اجراء گذاشته بودند در همه زمینه ها گرفتار مشکلات لاینحل بود. وجدان عمومی مردم به این واقعیت پی برده بود که کشتار ۱۷ شهریور با کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ فرق بسیار دارد. آن یکی در پایان یک بحران اقتصادی و این یکی در آغاز یک بحران همه جانبه یا صحیح تر بن بست همه جانبه بود. اعلامیه امام درباره سقوط رژیم شاه جازم بود و به مردم می گفت که شاه به هر حال در بن بست قرار دارد و قیام علیه او سقوط رژیم شاه را عاجل می گرداند. بدینسان امام در اعلامیه خود حکم وجدان عمومی مردم ایران را بازگو می کند و به استناد این حکم و واقعیت هاست که شاه و رژیمش رفتنی هستند.

بدینقرار ۱۷ شهریور، روزی بود که سرنوشت رژیم و مخالفان رژیم را تعیین کرد: نه تنها کار رژیم شاه را یکسره کرد بلکه تصفیه جدی در رهبری نیز همین روز انجام داد و زمان آنرا قطعی کرد. در حقیقت ۱۷ شهریور بخشی از مخالفان را که آماده سازش بودند، بدینکار مصمم کرد چرا که فکر می کردند نقش مردم تمام شد. تدبیر شاه و امریکائیان در سرکوبی هولناک ۱۷ شهریور، دو جناح را عقب زده است: نزد مخالفان «جناح افراطی متعصب» را و نزد دستگاہیان «طرفداران راه حل سرکوبی دائمی» را. و میدان برای عرض وجود میانه روها که بر محور «صالح و منافع مشترک ایران و آمریکا» عمل می کنند خالی شده است.

اما حسابشان غلط از آب درآمد، آیه های یأس که می خواندند و «راه حل امینی» را که پیش می کشیدند، هیچ تأثیری در متزلزل کردن تصمیم مردم نداشت اما در استوار کردن تصمیم مردم مؤثر بود. ۱۷ شهریور ادامه پیدا کرد و این روز، آغاز اوج گرفتن حماسه ای بی مانند شد.

نزد مخالفان و رژیم شاه این روز و روزهای که در پی داشت، هم حساب های سابق را بهم ریخت و هم حساب تازه ای را باز کرد: مردم به حساب آمدند. کوششی آغاز شد تا به هر قیمت مخالفان با حیثیت. همکاری در محدوده رژیم شاه را بپذیرند، این کوشش درباره تنی چند به نتیجه رسید و بختیار قربانی تمايلات خویش و محاسبه غلط شد.

رهبری قاطعانه امام «ماهی های نیمه عاقل» را نیز نجات داد آنها که در صورت سکوت امام، مسئولیت در محدوده رژیم شاه را پذیرا بودند، فرصت اینکار را نیافتند و اعتبار خویش را تا حدودی حفظ کردند. پاره ای از آنها ماندند و پاره ای امروز باز بر اساس محاسبه نادرست ساز مخالف کوچک کرده اند.

بدینقره اهمیت ۱۷ شهریور یکی نیز در جدا کردن صف ها و جدا کردن حساب ها و تمیز روشنفکر واقعی از روشنفکر نمای سازشکاری بود که در همه چیزها از ورای «من حکومت گر» خویش، می نگرند. این تمیز یکی از مهمترین خاصه های این انقلاب است چرا که با این تمیز بود که دوران مقاومت رژیم شاه در برابر امواج سهمگین انقلاب را بسیار کوتاه کرد. در حقیقت رهبری توانست به موقع از بسیاری سازش ها جلوگیری کند و مانع از آن گردد که رژیم شاه مخالفان خود را، ولو مخالفان متمایل به سازش را وسیله نجات خود گرداند.

بدینسان شهدای ۱۷ شهریور با مقاومت قهرمانی خود سند پیروزی را که با خون شهدای سرتاسر ایران نوشته شده بود، اعتباری قطعی و ابدی بخشیدند. هنوز هفته ای بر ۱۷ شهریور نگذشته بود که جهانیان پی بردند کوشش «سازشکاران و مطبوعات غرب» برای نجات رژیم شاه بجائی نخواهد رسید.

و ای کاش در این «روشنفکران» عصر جاهلیت قدری انصاف پیدا می شد سپاسگزار انقلاب و شهدای انقلاب و امام انقلاب می شدند که عصر جدید را بوجود آوردند اگر این انصاف بود، نیرو و کارمایه خود را صرف شرکت در باور کردن انقلاب می کردند و در برابر شهدا و تاریخ روسفید می شدند.

اصالت زور

یکشنبه ۱۸ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۶۶

همه انقلاب ها به ضد انقلاب تبدیل شدند و علت هم همان بود که به تعبیر قرآن میان حیات و قدرت پرستی تضاد هست. قدرت، ضد حیات است. زورمداری ضد حیات انقلاب است. و اینک بر هر انقلابی صدیق است با تمایلاتی که به زور اصالت می دهند مبارزه کند. خصوص به آن ها که بر اثر انقلاب ملت ما، حزب و گروه و روزنامه بوجود آورده اند.

روزنامه جمهوری اسلامی مقاله ای تحت عنوان «استاد، اینقدر اروپائی

فکر نکنید» درباره نظرهای نویسنده این سطور انتشار داده است. در این مقاله همان روش زورمداران یعنی جعل نظر و تفسیر نظر مجعول و «نتیجه گیری» آن تفسیر خود ساخته، بکار رفته است. اما نمی خواهیم در اینجا این روش ضداسلامی را انتقاد کنیم و به روزنامه جمهوری اسلامی یادآور شویم که وظیفه حزب و ارگان حزب مبارزه با این روش ها و تبلیغ اخلاق اسلامی است و نه میدان دادن به اینگونه روش ها، بلکه می خواهیم به این امر اساسی بپردازیم که تفکر اروپائی کدام است و تمایلات قدرت پرستی اروپایی هستند یا شرقی و یا اسلامی؟

۱- نویسنده مقاله مدعی است خارجی هیچ در زندگی ما تأثیر ندارد و اراده ملت است که تعیین کننده است «... غرب هیچگاه نتوانسته و نخواهد توانست که اراده ملتی را شکست بدهد. هر ملتی هر آنچه که بخواهد در کشورش پایدار و جاویدان می ماند و هیچ نیروی خارجی نمی تواند اراده ای را بر ملتی تحمیل بکند. اگر ملت ما رژیم سلطنتی می خواست دیدیم که داشت و اگر زمانی نخواست و اعتراض و اعتصاب کرد و خواهان امام و «جمهوری اسلامی» شد، دیدیم که رسید ...»

پاسخ به این نظر سخت نادرست و بغایت خطرناک اینست که: پس خارجیان نبودند که رضاخان و پسر او را ۵۵ سال بر ایران تحمیل کردند و طبق این منطق اگر در آینده فرست روی کار آوردن مثل آن رژیم را به دست بیاورند، باز آن ها نیستند که چنین می کنند بلکه اراده ملت است که بر وجود آوردن رژیم دست نشانده تعلق گرفته است!! و همه توطئه ها هم که می چینند باز اراده بخشی از ملت است. امیدواریم که نویسنده متوجه خطر اینگونه «ملت ستائی کورکورانه می شود و با این توضیح متوجه خطرات بسیار عظیم اینگونه تبلیغات» نیز خواهد شد. امیدواریم متوجه می شود که وقتی کسی بخواهد نظر درستی را نادرست بگرداند و حقی را ناحق کند، ناگزیر می شود رژیم پهلوی را «ملی» و استقرار آنرا به «خواست ملت» مستند کند. آیا لازم است برای توجیه «چماق داران»، که با دستگیری گرداننده آن ها معلوم شده است که وی نه مسلمان است و نه معتقد به امام، مهر «ملی» به پای سند سلطنت پهلوی زد؟

آیا لازم است برای توجیه این گروه نقش افکار عمومی جهان را در کاستن فشار رژیم شاه ناچیز کرد و این خطر بزرگ را ندید که وقتی تبلیغات همه جانبه در جهان براه می اندازند ناچار به واقعیت هایی نیز تکیه می کنند. این واقعیت ها داخلی هستند و همین ها هم هستند که زمینه عدم رضایت درس خوانده را فراهم می آورند.

برای توضیح، بگوئیم نوشته مورد بحث خالی از هر حقیقتی نیست. درست است که وقتی ملتی متحد شد و خواست، می تواند بر حکومت متکی به قدرت خارجی پیروز شود و همه خطر نیز در همینجاست. ملتی که بخواهد مستقل از اراده ابرقدرت ها زندگانی کند، باید متحد بماند. و اگر ما نگران رفتارهای زورمدارانه هستیم درست به این دلیل است که بیم داریم، بیم داریم که این رفتارها در قشر درس خوانده کشور نگرانی و بعد مخالفت بوجود بیاورد. نباید خود را فریب بدهیم، همواره چنین بوده است که نخست «روشنفکران» ناراضی می شوند بعد این نارضایتی به توده مردم سرایت می کند و روانشناسی تهاجمی جای خود را به روانشناسی کارپذیری می دهد و زمینه ائتلاف گروه های داخلی و قدرت خارجی و سلطه آن ها را بر کشور فراهم می آورد. ایجاد جو جهانی بر ضد انقلاب اسلامی، در محیط های اسلامی نیز تأثیرات مگر بار بجا می گذارد و در محیط جهانی مخالف، نمی توان انقلاب را بسوی هدف های آن رهبری کرد. از این ها همه گذشته، از وعده های آزادی که می دادیم گذشته، چه ضرر دارد که درست عمل کنیم و برای جهان الگوی تازه ای بوجود بیاوریم؟ چرا این سؤال به فکر دارندگان اینگونه تمایلات نمی آید؟ بخاطر آنکه سخت غرب زده اند و در عین زورپرستی که تفکر «ماتریالیسم» غربی است، گمان می کنند اروپائی نیز فکر نمی کنند. در حقیقت:

۲- تمدن مادی جدید از این فکر پایه و مایه می گیرد که در جهان هیچ واقعیتی غیر از قوه و زور وجود ندارد. دموکراسی او نیز بر پایه تضاد قوا

بنا شده است. دموکراسی غربی چیزی جز جستجوی نوعی تنظیم و تعادل میان قوای در تضاد و در رقابت نیست. فرق لیبرالیسم و مارکسیسم که هر دو ماتریالیست هستند در این است که مارکسیسم در جستجوی تنظیم جامعه صنعتی بگونه ای است که از راه خود این رقابت و تضاد قوا، به جامعه ای با تعادلی برسد که رقابت و تضاد قوا به عنوان عامل حکومت طبقه ای بر طبقه دیگر از میان برود.

بنابراین، «اصالت زور» ریشه در فلسفه یونانی دارد و اساس تمدن مادی امروز غرب است: کسی که در زمره نخستین کسانی است که صدا به اعتراض علیه غرب زدگی بلند کرده است، و عمری طولانی را صرف جستجو و یافتن توازن پایه نظام های فلسفی و اجتماعی سیاسی کرده است و مسئله مهم غرب زدگی را در مقیاس جهان مطالعه کرده است، به اداره کنندگان ارگان حزب می گوید، با تبلیغ زورپرستی شکل تازه ای از غرب زدگی را به جامعه تحمیل نکنید. و بهوش باشید که با اینگونه تبلیغات زمینه ذهنی بازگشت استبداد سیاسی که لزوماً ضد دین از آب در خواهد آمد را فراهم می کنید.

نویسنده مقاله گمان برده است که معنای مخالفت با زورمداری مخالفت با هرگونه اعمال زور است. و حق اینست که غرب زدگی فلسفی مانع از توجه به این واقعیت است که زورمدار، یعنی کسی که زور را مدار هر کار می شناسد، سازشکار نیز می شود چرا که بنابر اصالت زور، تعیین کننده، زور بیشتر است. بنا بر این زورمدار تا وقتی زورش می چربد بکار می برد و وقتی زورش نرسید تسلیم می شود. این همانست که نویسنده تحت عنوان «خواست ملت» اظهار کرده است. این فکر مادی غربی چنان در ذهن او رسوب کرده است که بدون توجه، سازشکاری را در صورت خواست ملت ستائی، تبلیغ می کند: ملت وقتی زورش رسید پدر شاه را در می آورد و وقتی زورش نرسید از او اطاعت می کند.

اندیشه توحیدی ضد این اندیشه است. در این اندیشه خدا اصالت دارد و انسان در رابطه با خداست و این رابطه پایه ایجاد نظام اجتماعی است. موافق این اندیشه هم، زور را هر وقت که سانسور و ممانعت و جلوگیری همه جانبه در راه رشد بسوی خدا بوجود می آید باید بکار برد ولی آنرا تا حدی که مانع را بردارد باید بکار برد. با قاطعیت هم باید بکار برد. سازش هم ممکن نیست. مبارزه را تا پیروزی یعنی تا نفی اصالت زور بعنوان پایه نظام اجتماعی - سیاسی باید ادامه داد.

در ارگان تبلیغی یک حزب جای آن نیست که روش بحث را که سنت بزرگ اسلامی است دست بیاندازند. اگر ما انقلاب اسلامی کرده ایم، باید بتوانیم از این پس ایراد و اشکال به طرز فکر خود برآیم. اعمال قوه وقتی جایز است که مانع را بردارد که دشمنان ما دست از زورگویی بردارند و زمینه بحث آزاد فراهم بشود. حالا شما که می گوئید زور را بجای بحث بنشانیم، این برای ساختن چه نوع جامعه ای خواهد بود؟

اگر بحث به سود انقلاب نبود، این گروه ها آنرا می پذیرفتند و دنبال توطئه ها نمی رفتند. لابد آن ها هم از حداقل شعور محروم نیستند و لابد در گریز از بحث به روش های زورمدارانه سودی برای خود می بینند. آیا ایجاد همین تمایلات، یکی از هدف های آن ها نیست؟ و اگر بحث سودی نبود، چرا قرآن؟ چرا پیامبر؟ چرا تبلیغ؟ انقلاب اسلامی ما با اسلحه گرم و سرد پیروز نشد، با تبلیغ پیروز شد. درستی روش امام در همین بود. اسلحه بدون تغییر محتوای وجدان و شعور جامعه هیچ کاری از پیش نمی برد. اختناق به سود اسلام نیست، علیه اسلام است. طرز فکرهای مخالف با منع انتشار روزنامه و کتاب از بین نمی روند، بلکه محیط حیاتی پیدا می کنند. اگر چماق بدستان و مبلغان آن ها و آن ها که غرض های دسته ای شان مانع ادامه بحث آزاد در رادیو تلویزیون شد، گذاشته بودند و اگر فاشیست هایی که لباس «چپ» پوشیده اند گذاشته بودند و بحث آزاد اساس بر خورد عقاید و آراء می شد، امروز بر قیافه جامعه ما غبار غم بر هم نمی افزود و همه جا هیجان و گرمی و حرکت و سازندگی بود.

و افسوس ... ای کاش چشم و گوش هوشی بود و می دید و می شنید.

۳- نویسنده به استناد دروغی که از خود ساخته که بنا بر آن نویسنده جواب مخبر رادیو فرانسه را نداده است، (چه کسی به او گفته بود که سؤال بی جواب مانده است؟) علت دوم ناتوانی را در این دانسته که «به هر مسئله اجتماعی - سیاسی ریشه اقتصادی داده ایم یعنی درست مانند تحلیل یک مارکسیست»:

از عوارض زورپرستی یکی همین آسان برچسب زدن است. کسی که نمی داند مارکسیسم «اصالت» را به «رابطه نیروهای متضاد» می دهد، برای بکری نشان دادن همین «اصالت» قلابی، با یک دروغ و یک جعل بدتر از دروغ، نویسنده را متهم می کند که تحلیلی مارکسیستی می کند!! چگونه کسی که در یکجا با زورمداری مخالف است در جای دیگر بر اساس مکتبی که اصل بر زور و تضاد زورها می گذارد تحلیل می کند؟ این روش تمام و کمال ضد اسلامی چرا بکار می رود؟ برای آنکه خواننده دیگر چون و چرا نکند، بپذیرد که مخالفت با تمایلات زورپرستی از «روپائی فکر» کردن و مارکسیسم می آید. شما مسئولان روزنامه فریب نخورده آید و به سود مارکسیست ها تبلیغ نمی کنید؟

لا بد نویسنده نوشته حساب کرده است که چون نویسنده این مقاله، در اقتصاد نظریه دارد، پس به اقتصاد هم اصالت می دهد و تحول آنرا اساس هر گونه تحولی می شناسد. اما نه، چه در کیش شخصیت چه در اقتصاد توحیدی، چه در موازنه ها چه در اصول راهنما و ضابطه های حکومت اسلامی، چه در توحید و تضاد و ...

نویسنده از پیشگامان مخالفت با تفکر مارکسیستی بعنوان تفکری که رابطه با ابزار توحید را اساس هر نظامی می شناسد، بوده است.

در دو نظریه، یکی مارکسیستی، یکی ماکس وبری که اولی زبرنا را اساس تحول می شناسد و دومی روینا را و ارائه نظریه ای بر پایه رهنمود قرآنی که نه آن و نه اینست در این جهان، از نویسنده این سطور است. و صد افسوس اگر در میهن اسلامی، آنهم در بحبوحه انقلاب اسلامی، اینسان غریب وانمود گردد چنانکه پنداری کسی از کم و کیف نظریه آگاه نیست و توای جوان:

آینده را یا بر پایه اصالت زور می سازی و یا بر اساس مبارزه با آن و اصالت توحید و رابطه انسان و خدا. اگر اساس دوم را می پذیری مترس، بایست و با تمایلات قدرت پرستانه و اصل اصالت زور با تمام قدرت به جنگ.

مرگ طالقانی

سه شنبه ۲۰ شهریور ماه ۱۳۵۸، شماره ۶۷

مدت ها پیش به خواست او، در خدمتش به قم رفتیم. در راه مسئله ای موضوع بحث قرار گرفت و آن اینکه بار انقلاب نمی تواند برای مدتی طولانی بر دوش شخصیت ها سنگینی کند و بر فرض اینکه اینکار شدنی باشد، شخصیت ها جاودانی نیستند. چه باید کرد؟

لاجرم سخن از سازمان دادن به وحدت ملت، به قول او «جوان ها» پیش آمد. از شدنی ها و ناشدنی ها صحبت شد و خود او نتیجه گرفت: «بکنید من حمایت خواهم کرد».

این مسئله هنوز از سرانجام گرفتن بسی دور بود که مسائل دیگر پیش آمدند: می پرسید: اینکارها درست است؟ اسلام با زدن و بستن پیش نمی رود، واپس می رود. ما باید نشان بدهیم که همه در سایه امن حکومت اسلامی از آزادی و حقوق برخوردارند. به دنبال این سخنان طالقانی، این اشکال طرح شد که توطئه ها را بدون روش های قاطعانه چگونه می توان بی اثر ساخت، و بحث بدین نتیجه انجامید که:

دودلی و تردید نباید باشد. باید با توطئه گر رفتاری قاطعانه داشت. اما برای آنکه مبارزه با توطئه گر موجب استبداد نشود، باید در برابر اعمال گروه

های خودسر و اعمال خودکامانه مقامات هم ایستادگی کرد ...

و وقتی در جمعه دو هفته پیش مسئله توطئه در کردستان را پیش کشید و توطئه گران را سخت انتقاد کرد، به قول خودش «نامه های اعتراض شروع شد». این دسته ها هر کدام مرا برای آن می خواهند که حرف آن ها را بزنم. اگر بزنم خوبم و اگر نزنم، نه!»

بعد مسئله کردستان پیش آمد، می پرسید چرا نمی نویسید که راه حل، شوراهاست. باید مسئولیت ها را به خود مردم داد. سرمقاله های ما در این باره او را بسیار راضی کرد. می گفت: این حرف که نوشته آید «به گُرد باید اعتماد کرد»، حرف بسیار جالبی است بیشتر بنویسید.

و وقتی مجلس خبرگان شروع بکار کرد، بحث از آمدن و نیامدن به مجلس شد. می گفت نمی توانم. جواب عرض شد که مردم در شما توانائی دیده اند و رأی داده اند. جواب دادند: نمی کشم. بعد صحبت رفت روی پایه قانون اساسی که آیا باید رأی مردم باشد یا نباشد. بسیار نگران بود: اگر خود مردم هر کس را می خواهند انتخاب نکنند، و ما علما، تنها از راه مردم و بسیج مردم عمل نکنیم تحصیل کرده ها را از دست می دهیم و بتدریج مجبور می شویم با زور از حکومت خودمان نگهداری کنیم و این امر فاجعه ای بزرگ است. از آن استبداد دیگری سر در می آورد. عرض شد. آقا، خود این موضوع را بفرومائید. جواب این بود: شما بگوئید اگر لازم شد منم حرفم را می زنم. می گفت:

سندی که این مجلس تهیه می کند یا اسلام را دفن می کند و یا نجات قطعی می دهد. من بسیار نگرانم.

پس از آنکه با امام درباره ایجاد جبهه اسلامی صحبت شد، و جمعی که خواهان این امر بودند، پیشنهاد کرد که آقای طالقانی و آقای منتظری و نویسنده این سطور، جمعی را دعوت کنیم تا مقدمات تشکیل جبهه اسلامی را فراهم آورند، گفته شد که آقا این امر را در خطبه نماز جمعه اعلام کنند. او که تجربه های طولانی در این مسائل داشت، پرسید: می گذارند؟ زیر بار یکدیگر می روند؟ عرض شد شما اعلام کنید، حرکت مشکلات را حل می کند. پاسخ این بود: نه، شما راه بیاندازید، اگر پیشرفت کرد من اعلام خواهم کرد. عرض شد نگرانی شما از چه کسانی است؟ پاسخ داد: از این ها که همه چیز را قبضه کرده اند و حالا هم می خواهند قانون اساسی را مثل یک قبا برای خودشان ببرند. من ملاحظه امام را می کنم، امام نباید تضعیف بشود. عرض شد: اگر شما امور را در مجرای صحیح نمی بینید وظیفه شرعی تان اینست که بگویید. و این امر موجب تضعیف امام نیست موجب تقویت او است. پاسخ دادند: اگر شما بگویید نتیجه به دست می آید. من حتی المقدور باید حرف را وقتی بزنم که چاره دیگری نباشد.

بر نویسنده بود که از روی صدق و به اقتضای تکلیف در قبال خدا و انقلاب، سخنان او را درباره مهمترین مسائل روز کشور همانطور که شنیده بودم باز بنویسم. وقتی در روز مرگ او ملتی یک جا به عزا می نشیند و سراسر ایران به خروش می آید، نباید کسی تردید کند که باید نظرهای او با مردم در میان گذاشته شود. اگر کسی با توجه به نکات فوق، دوباره خطبه های وی بر مزار شهداء را بخواند، می بیند که همین مسائل را در آن خطبه ها به شیوه ای که خاص او بود، بازگو کرده است:

«... صدها بار من گفتم که مسئله شورا از اساسی ترین مسئله اسلامی است. حتی خدا به پیامبر می گوید با این مردم مشورت کن. به اینها شخصیت بده، بدانند که مسئولیت دارند، متکی به شخص رهبر نباشند. ولی نکردند و می دانم چرا نکردند. هنوز در مجلس خبرگان در این اصل اساسی قرآن بحث می کنند که به چه صورت پیاده شود. این اصل اسلامی است. یعنی همه مردم از خانه و زندگی و واحدها باید با هم مشورت کنند. علی فرمود هر کس در کارهای خودش استبداد کند، هلاک می شود.»

«... گروه ها و افراد دست اندرکار شاید اینطور تشخیص بدهند که اگر شورا تشکیل بشود دیگر ما چه کاره هستیم؟ بروید دنبال کارتان. بگذارید مردم مسئولیت پیدا کنند. این مردم هستند که کشته دادند. اینهایی که اینجا خوابیده اند از همین توده های جنوب شهر بودند ...»

«... می گویند آقا شما چرا این مسائل را در میان توده مطرح می کنید، بیائید در مجلس خبرگان مطرح کنید؟ می گویم من می بایست مسائل را با موکلین خودم مطرح می کردم. این ها مرا وکیل کردند. این ها می دانند که چرا ما را وکیل کردند...»

بدینقرار او بر این عقیده بود که باید بخود مردم اعتماد کرد. معنی اعتماد بخود این مردم اینست که هیچکس و هیچ گروه و هیچ قشر، حتی روحانیان، حق ویژه برای خود نخواهند. می گفت: چرا نمی دانیم که ما تا بحال هر کار کرده ایم با مردم کرده ایم. بعد از اینهم همینطور باید باشد. اگر شرط و قیود قانونی بگذاریم اولاً متهم می شویم به آزادی گشی و ثانیاً مفید فایده نیست. به علت اینکه هر کس خود را با آن شروط منطبق ندید، مخالف می شود و می رود سراغ دسته های مخالف و بتدریج آن ها تقویت می شوند. نماز جمعه را برای آن در دانشگاه گذاشتیم که دانشگاه کاملاً اسلامی بشود. اما می ترسم این زحمت ها برباد برود. طوری بشود که هر کس وارد دانشگاه می شود، خودش را خارج از گود و مقابل و مخالف ما بشمارد. چه عیب دارد که ما مردم را آزاد بگذاریم هر کس را می خواهند انتخاب بکنند و ما بجای اینکه در قانون قید درست کنیم، برویم در میان مردم تبلیغ کنیم تا کسانی را انتخاب کنند که خواهان اجرای اسلامند. والا متهم می شویم که زیر قول و قرارها و وعده همامان زده ایم. آزادی فعالیت را از دیگران سلب کرده ایم. و تازه معلوم نیست اگر کسی خارج از قیود و شروط انتخاب شد، چطور می توانیم به زور قانون جلو او را بگیریم؟ ... این گفته ها نه تنها طرز فکر او را نشان می دهد بلکه نشان می دهد که او تا کجا به مردم اعتماد داشت: اگر مردم نبودند ما چه می توانستیم بکنیم ...

و راستی آنست که در این موضوع بی کم و کاست با امام همفکر و همقدم بود. امام نیز بارها گفته است: من رهبر مردم نیستم، من حرف مردم را می زنم ...

و مردم نیز به او اعتماد و بیشتر از آن، به او علاقه، علاقه بدون شائبه داشتند. ایران در ۱۹ شهریور بار دیگر قیافه واقعی خود را بدست آورد. سرتاسر ایران موج محبت و شور انقلابی بود. چشم ها می گریست، اما در قطرات اشک همه محبت فرو می ریخت.

مرگ چون او مردی، فاجعه ای نیست که با چند روز ماتم داری فراموش شد. مسئله خط فکری او است. مسئله اسلام جامعه است. اسلامی که بتواند نسل جوان امروز را در این دنیای غرق در بحران، به فتح افق های جدید رهنمون گردد. این اسلام جامع به اسلام شناسی جامع نیاز دارد. روزها و ماه های آینده در سرنوشت ایران و جهان تأثیری تعیین کننده خواهد داشت. نویسنده بر خود فرض دید تا با امانت هر آنچه در روزهای تعیین کننده سرنوشت از او، از این یار مظلومان شنیده بود، بی کم و کاست بنویسد بدان امید که در ساختمان وحدت و در تدارک اسباب رشد ملت از قانون اساسی و غیر آن، اثری که باید، بگذارد و این مرگ هشدار به همه باشد، که باید هر چه زودتر وحدتی پایدار سازمان بیابد. امید که چنین شود و طالقانی در اندیشه و عمل انقلابی نسل امروز و نسل های آینده، حیاتی در خور او و شخصیت والایش بیابد.

در سوگ قارنا

چهارشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۵۸، شماره ۶۸

در میان ناباوری و بهت، خبر شدیم که به دهی کردنشین حمله و عده بسیاری را قتل عام کرده اند.

به رسالت صلح و وحدت امام که مبتنی بود بر برافکندن سلطه جابرانه یک اقلیت سیاسی وابسته، ضربه ای کاری تر از این ممکن نبود. چه کسانی

جرات کرده اند عائله و فرزندان امام خمینی را اینسان کشتار کنند؟ مقامات مسئول چه اقدامی برای مجازات سخت قتل عام کنندگان بعمل آورده اند؟... چرا نباید بدانیم که اینکارها زخمی است که به روزگار علاج نمی یابد. دست آویز دائمی است برای ایجاد کینه و برانگیختن دشمن ها. اگر مردم ببینند به سرعت و از روی عدالت، مسببان کيفر می شوند، دو نتیجه ببار می آید:

۱- همه باور می کنند که در نظام حکومتی اسلامی میان هیچ گروه با گروه دیگر فرقی نیست.

۲- مردم منطقه متوجه می شوند که اینگونه جنایت ها نتیجه تحریکات دشمنان انقلاب است و نه تنها یک زخم روانی درمان پذیر بوجود نمی آورد، بلکه سوابق ذهنی بد را هم از میان می برد و مردم گرد و غیر گرد هم احساس امنیت می کنند و هم دلشان با حکومت اسلام موافق می شود.

وقوع این جنایت با همه هشدارهای امام و با وجود چند سرمقاله که ما نوشتیم، زنگ خطر بزرگی است: دشمن هیچ ضعف و تعصبی را بلااستفاده نمی گذارد و می خواهد آتش کینه را تیز و تیزتر کند تا بازار توطئه هیچگاه از رونق نیفتد.

به خواهران و برادران گرد هشدار که:

۱- انقلاب هیچ سودی در این جنایات نمی تواند داشته باشد. چرا که رهبران انقلاب مصممند وحدت کشور را از راه خنثی کردن توطئه ها و بوجود آوردن محیط تفاهم و جو سازندگی فراهم آورند و اینگونه جنایتها بیش از همه، اعمالی هستند علیه انقلاب و هدفهای انقلاب. هر بانصافی، انصاف می دهد که این اعمال به قصد لکه دار کردن انقلاب ایران انجام گرفته اند.

۲- رهبر انقلاب، رهبری دینی و انقلاب ایران، انقلاب اسلامی است و بنابر این بدنام کردن این انقلاب در تحول امروز و فردای کشورهای اسلامی و همه کشورهای زیرسلطه و مستضعف جهان اثرات زیانبار بسیار بجا می گذارد. از اینروست که شب و روز در جهان علیه انقلاب اسلامی ما تبلیغ می کنند و از جمله همین واقعه را بزرگتر از آنچه در تصور گنجد، بزرگ کرده و تا ممکن است هولناک جلوه داده اند. چه کسی نمی داند که اگر معنویت عظیم امام نبود، این یک نمونه زشت جنایت، نمونه های پرشمار و بسیار زشت تر می شد؟ اما دشمن از اینگونه اتفاقات استفاده می کند، تا خشونت و استبداد بی حد و حساب رهبری را تبلیغ کند.

۳- انقلاب ما، بیشتر از سلاح معمول، از اسلحه معنویت استفاده کرده است. ایجاد روحیه شهادت و برادری و ایثار که از برکت رهبری امام، بوجود آمده است، با اینگونه جنایت ها صدمه جدی و جبران ناپذیر می بیند و دشمن می خواهد با تحریک و توطئه و جنایت همین معنویت را که سلاح بزرگ ملت ما است گند و بی اثر سازد. این جنایات ها دیگر محلی برای تجلی روحیه ایثار نمی گذارد و فردا که سختی ها و طوفان ها برخیزد، دل ها یکی نخواهد شد تا در برابر آن ها ایستادگی متحد و یکپارچه ممکن گردد.

۴- یکی از بنیادهایی که ره آورد انقلاب است، سپاه پاسداران است. که در هر جا حماسه جانبازی و شهادت سروده اند. اینگونه جنایات فرصتی است برای تبلیغات شدید علیه سپاه و بی اعتبار کردن آن. وقتی این بنیاد بی اعتبار شد، بنیادهای مانده از دوران رژیم سابق پراعتبارتر می شوند و تمایلات قدرتمنداری در آن ها قوت می گیرد و این همان خطری است که توطئه ها را بوجود می آورد و توطئه ها بوجود می آیند تا این تمایلات را برانگیزند.

۵- وقتی حتی در دوران انقلاب اسلامی هم نتوان دعواهای قومی و عصبیت های منطقه ای را از میان برد و بعکس کینه ها و عصبیت ها تشدید نیز گردید، البته براحتمی می توان به افکار عمومی قبولاند که کینه ها و عصبیت ها از بین رفتنی نیستند و اداره جامعه ای که در آن ضدیت ها تا این حد کینه توزانه اند، جز با زور سازمانیافته یعنی همان سازمان های ویژه فشار و اختناق (ساواک و شهربانی و ارتش و ...) ممکن نیست. و این جنایت ها برای آن انجام می گیرند تا که آن کینه های قومی و این تمایل را بوجود آورد. رژیم های گذشته ایران از جمله محصول آن کینه و این تمایل بوده اند.

۶- با پاکسازی کردستان، فرصتی بوجود می آید تا مردم در آزادی و بدون بیم از حضور جابرانه اقلیت هایی نظیر حزب دمکرات، انقلاب اسلامی را لمس کنند و با تمام وجود بدان بیبوندند. اینگونه جنایت ها موجب می شود که آن گروه ها نه تنها از بین نروند بلکه در طول زمان از عاطفه مردم برخوردار شوند و از نو قوت بگیرند و فتنه ها و فسادها بوجود بیاورند. با توجه به دلایل بالا و دلایل دیگری که هنوز می شود شمرد و ما محض اختصار از ذکر آن ها صرف نظر می کنیم، جای تردید نمی گذارد که اینگونه جنایت ها علیه انقلاب است. و جای هیچگونه تردید نیست که امام از سر خون فرزندان بیگناه خود آسان نمی گذرد و با همان قاطعیتی که ویژه او است جنایتکاران را کیفر خواهد داد.

بر ما بود که در برابر این جنایات سکوت نکنیم و بر ما است که به مردم کشور هشدار بدهیم که نباید در مقابل جنایاتی چنین هولناک لاقید بمانند. همه باید بکوشند تا معنویت اسلام در همه جا تقویت کنند و با تصمیمها و کینه های منطقه ای و غیر آن با قاطعیت مبارزه کنند. هیچکس نباید از یاد ببرد که در برابر انقلاب و شهدای انقلاب و خون بیگناهان ما مضرتر است. دولت و روحانیت و رسانه های گروهی باید از جنایت درس عبرت بگیرند و محیط را با سرعت سالم بگردانند. تشدید و تشددها را از بین ببرند. وگرنه آتشها زیر خاکسترند و هر حادثه ای می تواند موجب زبانه کشیدن آتش بشود.

آغاز سال تحصیلی

پنجشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۵۸، شماره ۶۹

پیش از این درباره جوان و نقش او نوشتنی ها را نوشته ایم. اینک می خواهیم به مناسبت نزدیک شدن سال تحصیلی مسائلی را که مهم بنظر می رسند با دانشجویان و دانش آموزان در میان بگذاریم:

۱- مسئله اول اینست که محیط دانشگاه ها و مدارس چگونه محیطی باید باشد: این بیم اظهار می شود که مخالفان از «چی»ها و غیر آن ها، مقدمات تبدیل دانشگاه ها و مدارس به کانون فتنه و آشوب را فراهم می کنند و می خواهند دانشگاه را مقابل و بلکه ضد رهبری انقلاب بگردانند و در داخل و خارج تبلیغ کنند که دو خط «کهنه» و «نو» بر سر قدرت به مبارزه تعیین کننده ای مشغولند.

پیش از این ما به دفعات یادآور شده ایم که محیط انقلابی امروز ایران محیطی است با این مشخصه که امکان اجرای مرام آزادی را از راه بحث آزاد تمام و کمال فراهم آورده است و اگر گروه های سیاسی بجای بحث آزاد، روی به فعالیت های تخریبی و «زور آزمائی» بیاورند، کارمایه عظیمی که انقلاب پدید آورده است به قهر می گراید و به تدریج محیط آزاد به محیط اختناق تبدیل می گردد. بنابراین هر گروه و نیروی سیاسی که با وجود امکان بیان نظرهای و تبلیغ مرام خویش، روی به «عملیات قهرآمیز» آورد. خائن به انقلاب، ضد آزادی، است. استبداد پسند و فاشیست است. چرا که قاعدتاً فلسفه «عملیات قهرآمیز» ایجاد محیط آزاد برای تبلیغ و بحث و برخورد آراء و عقاید است در وقتیکه این محیط آزاد وجود ندارد. و حال که این محیط وجود دارد، هیچ نیروی مترقی نباید این محیط را از راه «عملیات قهرآمیز» و یا روش های تبلیغی تخریبی از میان ببرد تا وضعی بوجود بیاید که کسی نتواند حرفش را بزند. هیچ ایرانی این گناه را به کسانی که به هر بهانه، جو را، جو قهر و اختناق می گردانند، نمی بخشد. ملت ما پس از قرن ها استبداد و سلطه (یا مسلط بر دیگران بودن یا زیر سلطه خارجی بودن) حق دارد آزادی را دوست داشته باشد.

بدینقرار اگر کسانی و گروه هایی هستند که برای خود اصلاتی و رسالتی قائلند اینک زمان آنست که از گذشته غم انگیز پند بگیرد و گمان

نبرند که می توانند آشوب و فتنه را به انقلاب تحمیل کنند. خطر اینست که آزادی ها را محدود گردانند و تمایلات قشری و زورمدارانه را به نحو خطرناکی تقویت کنند.

و اگر گروه های «چی» و غیر «چی» به این هشدار توجه نکردند، تکلیف از نیروی عظیم مسلمانان ساقط نمی شود. آن ها وظیفه دارند که محیط دانشگاه ها و مدارس را آزاد و سالم و بی تشنج نگاهدارند. بهوش باشند که تهدید، و تحدید آزادی ها، سمی است که پیکر انقلاب را به کام مرگ می برد. برای آنکه انبوه عظیم مسلمانان ساقط نمی شود. دانش آموزان مسلمان بتوانند از عهده این مهم برآیند بر آنهاست که با شتاب تمام متحد شوند. بدون وحدت قادر به دفاع از آزادی، و آزادی بحث در دانشگاه و مدارس نخواهند شد. پس از انجام امر وحدت، نباید منتظر بشوند تا گروه های مخالف پیشقدم شوند و تقاضای «بحث آزاد» کنند. خود باید این بحث ها را برآیندازند. بین مسلمان ها بر سر مسائل اساسی کشور و برای جستجوی راه حل های مشکلات کشور و ... بین مسلمانان و جانبداران طرز فکرهای دیگر برای دست یافتن به حقیقت. در عین حال نباید از یاد برد که محیط درس محیط درس است و دانشگاه جای جستجوی حقایق علمی است.

۲- و مسئله دوم اینست که آیا باید نقش سیاسی دانشگاه را کوچک کرد و از بین برد و یا که این نقش را مهم تر کرد؟ آیا باید محیط دانشگاه ها و مدارس را به یک محیط علمی در خدمت نیازهای اساسی انقلاب در آورد و با تکیه بر این واقعیت که کشور ما برای اداره امور خویش و تأمین نیاز خود به خبرگان و برای رشد سریع نیازمند انسانهای دانشمند و دانش پژوه است، دانشگاه ها و مدارس را به یک محیط صرفاً علمی تبدیل کرد؟

هر چه بگوییم و از گفته خویش راضی بشویم، اداره کشور در دنیایی که به سرعت پیش می رود بدون اخذ علم ممکن نیست. از علم اداره کشور، ما برای ۹۹ درصد آن محتاج خارجه ایم و تا خود این علم را تحصیل نکنیم و دانشگاه ها را به محیط تحصیل این علم تبدیل نگردانیم، وابسته به غرب خواهیم ماند. با همه عوارض آن. این روزها می گذرند و اداره امور کشور ما را ناکزیر خواهد کرد که واقع بین بشویم یعنی این واقعیت را به وضوح ببینیم که امروزه حتی اروپا نگران عقب افتادگی است که او را زیرسلطه آمریکا و کشورهای دیگری می برد که قدم به عصر ماورای صنعتی گذاشته اند و با می گذارند. می گویند که در عصر ماورای صنعتی، مردم کشورهایی که به دوره ماورای صنعتی رسیده اند در مقایسه با مردم کشورهایی که در راه رسیدن به این دوره اند، دیگر دارای یک تمدن نخواهند بود و نسبت آن ها به کشورهایی که تازه صنعتی شده اند، نسبت تمدن به وحشی است. در این جهان، در جهانی که در هر روز به اندازه یک قرن از قرن های عصر قدیم و بلکه بیشتر، پیش می رود، بسیار ساده اندیشی است اگر گمان کنیم که قدرت حاصل از انقلاب قدرتی ماندگار است و بدون برآوردن نیاز اساسی جامعه که نیاز به رشد است، می توان انقلاب و دست آوردهای آنرا حفظ کرد. از دوران قاجار بدینسوی، بارها فرصت به دست آوردیم، چرا نتوانستیم آنرا حفظ کنیم؟ برای آنکه همواره نهضت خویش را قربانی این مشکل کردیم که جهان با سرعت حرکت می کرد و ما نمی توانستیم میان لزوم همراهی در این حرکت و «آنچه خود داشتیم»، سازش بوجود بیاوریم. امروز نیز وضع همان وضع است. ما محکومیم که نه تنها میان حکومت اسلام و رشد، سازش بوجود بیاوریم، بلکه حکومت اسلامی را بر اساس رشد شتاب گیر استوار کنیم.

و تنها آن کسان که نمی خواهند بدانند، ممکن است ندانند که اسلام وقتی واقعیت خویش را به عنوان دین رشد بدست می آورد که از صوت حقوق پراکنده در آید و تفقه در دین همانسان که قرآن می گوید. یعنی چند بُعدی دانستن دین، همانسان که امام در چند خطبه یادآور شده است. و مجموعه و نظام یافتن آن، اساس قرار بگیرد. جهان ما جهانی نیست که در آن معلوم نباشد میان حقوقدان با نظریه ساز و نظام شناس فرق بسیار است و اسلام اگر در یک بُعد خلاصه گردد، مثل گذشته علم اداره جامعه و تأمین رشد آن خارج از قلمرو او به پیشرفت ادامه خواهد و بار دیگر تضاد این دو بخواهی نخواهی، بسود دومی حل خواهد شد و مصیبت تجدید خواهد گشت.

بدین‌نقار ما هیچ فرصتی برای از دست دادن نداریم و باید با شتاب تمام همه اسباب رشد را فراهم آوریم. بدین‌حساب دانشگاه باید محیط علمی باشد. هم محیط علم ابدان و هم محیط علم ادیان.

اما همه می‌دانیم که دانشگاه نمی‌تواند محیط این دو علم باشد و از سیاست بدور باشد. سیاست یعنی اجرای نظریه، و چگونه می‌توان نظریه علمی پیدا کرد وقتی دست‌اندره‌ش از تجربه کوتاه است؟ و اگر هم ما نخواهیم، واقعیت‌ها خود را تحمیل خواهند کرد و دانشگاه مرکز غیرسیاسی نخواهد شد. چطور می‌توانیم در حالی که جهان با شتابی سرگیجه‌آور پیش می‌رود و مدارس و دانشگاه‌ها مسئولیت بسیار سنگین شرکت در این پیشرفت را دارند، به نقش علمی و سیاسی آن کم بها بدهیم؟ هستند کسانی که میان درک بسیار محدود خود از اسلام و روشنفکری، تضاد می‌بینند و با ساده‌لوحی تمام می‌گویند، «ما روشنفکران را کنار می‌زنیم تا وقتی که «اسلامی» تربیت بشود». اما بر کسانی که اسلام را یک نظام جامع می‌شناسند و عمر را در خدمت شناختن این اسلام گذاشته‌اند، به وضوح تمام آشکار است که اسلام دین روشنفکرپرور است و اگر اسلام ابعاد خود را در یک مجموعه، مجموعه‌ای بهم پیوسته پیدا کند، از راه اجتهاد می‌تواند همه علم‌اداره جامعه و علم‌رشد را در بر گیرد. بنابراین محیط‌هایی علمی باید محیط‌های دین اسلام، و سیاسی باشند. چگونه سیاستی باشند و میان علم و سیاست چگونه آشتی برقرار می‌توان کرد؟ به این مسئله و مسائل دیگر در شماره آینده می‌پردازیم.

سیاست و علم در دانشگاه

شنبه ۲۴ شهریور ۱۳۵۸، شماره ۷۰

علم نظری از علم اجرائی نمی‌تواند بریده باشد. نه تنها علم اجرائی باید مجرای تحویل علم نظری به عمل، به عمل‌سازنده و تغییردهنده باشد بلکه علم نظری باید از علم اجرائی مایه بگیرد و بدان انتقاد پذیرد. به عمل و تجربه در آوردن نظریه وقتی به رشد علم کمک می‌کند که به نوبه خود دست‌آوردهای تجربه بکار انتقاد و تصحیح نظریه بیاید. بنابراین سیاست در دانشگاه باید سیاست به معنای عالی کلمه باشد.

سیاست به معنای عالی کلمه آنست که دانشجویان - و دانش‌آموزان نیز - هم به طور فعال در کارهای اجرائی شرکت کنند یعنی جهاد سازندگی همه وسعت و تمام‌بدهای لازم خویش را به دست آورد. و هم از طریق بحث‌های آزاد کار بی سابقه و انقلابی یعنی انتقاد علمی مدیریت و رهبری کشور را انجام دهند. دانشگاه و مدرسه محل رشد استعدادها نمی‌گردند اگر دانشجویان و طلبه از راه شرکت در انتقاد عمل و نظر، دانشگاه و مدرسه را به معنای واقعی، محل علم و رشد آن نگردانند. مشکل فرهنگ و پیشرفت که حل آن در عهده دانشگاه‌ها و مدارس دینی است جز از راه همکاری و با کنار گذاشتن دعوای قلابی و تحمیلی تقدم و تأخر در حق رهبری حل نمی‌شود.

بدین‌نقار در برنامه درسی باید تغییرات اساسی انجام پذیرد تا علم نظری با علم اجرائی هماهنگ شود و محیط دانشگاه، محیط بحث‌های سازنده و خلاق گردد. اگر علم اجرائی در برنامه‌های تحصیلی جای بایسته خویش را به دست نیاورد، علم نظری تنها حافظه‌های جوانان را خسته می‌کند و با آن عالم و دانشمند نمی‌توان پرورید.

از این گذشته، وقتی سیاست در مفهوم بالا جای خود را در برنامه آموزشی پیدا نکرد، به صورت گروهی و فردی و پراکنده کاری و برخوردهای تخریبی و بدون رابطه منطقی با فعالیت علمی و تحقیقاتی دانشگاه و مدرسه، انجام خواهد گرفت. این گونه فعالیت سیاسی نه تنها رابطه منطقی با علم و تحقیق پیدا نمی‌کند بلکه بر علم و تحقیق مقدم می‌شود فعالیت سیاست دیمی و غیرمبتنی بر علم و تحقیق اصل می‌گردد و همه وقت و کارمایه

فعالیت جوان را به خود اختصاص می‌دهد. اگر در گذشته دانشگاه نه محیط علم و نه محیط سیاست بود، اگر دانشجویان میان علم و سیاست دوگانگی و بلکه تضاد می‌دید، بخاطر همین بریدگی و جدائی علم از عمل بود.

توضیح آنکه گروه‌های سیاسی فعال، نظریه‌راهنما را از «علوم» و «تحقیقاتی» که در دانشگاه تحصیل و تدریس کرده‌اند، اخذ نمی‌کردند. هر گروه نظریه و عقیده‌راهنما را از خارج محیط دانشگاه از طریق کتاب‌ها و یا احزاب و گروه‌های سیاسی کسب می‌کردند.

بدین‌نقار دانشگاه، دانشگاه نمی‌شود مگر آنکه به بیگانگی خویش از محیط خاتمه دهد. علم را از تحقیق در جامعه و طبیعت جامعه و محیط جهانی آن اخذ کند و در اختیار دانشجو قرار دهد. نه تنها اینکار ضرورت پیشرفت شتاب‌گیر علمی است، بلکه بدون آن، آموزش همچنان، در ایجاد یک دنیای ذهنی برای دانشجو خلاصه می‌شود و خلاء نظریه‌متکی به عدم و تحقیق را نظریه‌ای پُر می‌کند که از واقعیت و تجربه نیامده، بلکه به صورت یک دستگاه از خارج آمده و ابزار فعالیت سیاسی شده است.

و اگر دانشگاه و مدرسه بخواهند همین یک کار را بکنند که از محیط خودی و جهانی علم فراچنگ آورند و در اختیار عموم بگذارند، کاری بزرگ کرده‌اند. اما چنانکه باید دردی دوا نمی‌شود. دانشگاه باید با فراهم آوردن هر چه بیشتر فرصت عمل به دانشجو امکان بدهد آموخته را از راه بکار بردن و انتقاد علمی بارور کند و بنوبه خود در اخذ علم و تجربه از محیط شرکت کند. اگر دانشگاه این وظیفه را درست از عهده برآمد و قبول کرد که همه دانشکده‌ها مثل دانشکده طب و فنی، برای پیشرفت محتاج کارهای عملی هستند و اگر پذیرفت که گنجاندن بحث‌های آزاد در همه رشته‌ها و در مسائل عمومی کشور، از وظایف اوست، می‌تواند رسالت بزرگ خویش را در ایجاد وحدت و شرکت در رهبری انجام دهد. و با انجام این رسالت، به حل تضادهایی که دانشجو درگیر آنهاست موفق می‌گردد.

بر کسی پوشیده نیست که دانشگاه و مدرسه، محیط مبادله آراء علمی و بنابراین محیط موافقت و مخالفت با این آراء است. ایجاد وحدت در این محیط از راه تحمیل رأی و نظریه و عقیده ممکن نمی‌شود. از راه بیرون انداختن و حذف کردن گروه یا گروه‌های مخالف ممکن نمی‌شود. اما از دو راه زیر دانشگاه می‌تواند زمینه وحدت را فراهم بیاورد:

۱- از راه راه دادن به نظریه‌ها و آراء به داخل خود و انتقاد علمی مستمر تا جایی که قسمت‌هایی که از جنبه علمی قطعیت پیدا می‌کنند، وضوح پیدا کنند و جدا بشوند. این قسمت‌ها مورد قبول همه قرار توانند گرفت. و قسمت‌هایی که هنوز قاطعیت پیدا نکرده‌اند همچنان تحت ارزیابی و انتقاد باقی بمانند تا که ابطال شدنی‌ها تشخیص و کنار گذاشته شوند. اینکار باید با شرکت دانشجو و استاد و در محیط آزاد و بدون تعصب انجام بگیرد. در دانشگاه‌های نام‌آور جهان این کار در حد ابتدائی انجام می‌گیرد. در مدارس علمیه قدیمی ما (در گذشته) اینکار با وسعت تمام انجام می‌گرفت. از نابخشناری این روش علمی درست، امروزه تقریباً متروک شده است. اینک که عصر انقلاب است جا دارد که این سنت زنده گردد. تا برخورد عقاید و آراء به صورت زنده و سازنده انجام گیرد و دیگر دانشگاه‌ها، مصرف‌کننده محصولات خارج خود نباشد.

۲- اما کار بالا بدون توسل به بحث‌های آزاد سرانجام نمی‌گیرد. دانشگاه با ایجاد این بحث‌ها، به انتقاد علمی و بدون تعصب آراء شتاب می‌بخشد. اما همانطور که گفتیم بحث آزاد بدون آنکه دانشجو و استاد فرصت تجربه نظریه را پیدا کنند، نتایج مطلوب کافی به دست نمی‌دهد.

در این موارد چون هم پای همه مردم و هم پای رهبری و هم پای همه اندیشمندان، در میان می‌آید، علاوه بر دو کار بالا باید دیوار فاصل دانشگاه‌ها و مدارس با مردم و رهبری و اندیشمندان را برداشت، طوریکه تصحیح مستمر رهبری و روش‌های تصحیح مستمر هدف‌ها از طریق مشارکت همگانی تأمین گردد. این امور، اموری هستند که به همه جامعه و بلکه به نسل‌های آینده راجعند و نمی‌توان بدون مشارکت مردم در آن‌ها به وحدت رسید و آن‌ها را به نحو پیگیر تصحیح کرد.

بدین‌قرار دانشجو به معنی واقعی کلمه فعال می‌شود و در فعالیت پیگیر خود، بیشتر از پیش محیط‌اندیشه و عمل را شناسائی و با آن کار می‌کند. آن جدائی عقیم‌کننده‌ای که تا امروز وجود دارد و عامل اساسی عدم توانائی دانشگاه در تولید علم و تجربه است از میان می‌رود روشن‌تر اینکه، وقتی قرار باشد مثلاً زاغه نشینی مطالعه علمی بشود و راه حل مشکل از خود مشکل و با مشارکت مردم به دست بیاید، کجا محل برای اختلاف در امور فوق باقی می‌ماند؟

در شماره آینده دربارهٔ تضادهائی که محیط‌های علمی در خود و با محیط دارند و راه حل‌هایشان صحبت خواهیم کرد.

دانشگاه و تضادها

یکشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۵۸، شماره ۷۱

۱- توسعه تحصیلات عالی در رشته‌ها و کیفیت تحصیل با توسعه جامعه ناهماهنگ است بطوریکه بخش مهمی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه، آشکار و نهان بیکار می‌مانند. رژیم سابق می‌کوشید این تضاد را از راه جذب فارغ‌التحصیلان در یک دیوان‌سالاری و ارتش بسیار گسترده جذب کند. نتایج زاینبار این جنایت هولناک اجتماعی-اقتصادی، وضعیتی است که اینک کشور در آنست. برای حل مشکل باید میزان توسعه اقتصادی جامعه از میزان توسعه تحصیلات عالی بیشتر گردد تا همه کسانی که دانشگاه را تمام می‌کنند، جذب فعالیت‌های تولیدی بگردند.

۲- میان تحصیلات دانشگاهی و ضرورت‌های رشد همه‌جانبه تناسبی وجود ندارد. همانسان که در مقاله «سیاست و علم در دانشگاه» توضیح دادیم، دانشگاه نتوانسته است خود علم تولید کند و مشکل رابطه فرهنگ اسلامی و رشد شتاب‌گیر راحل کند. دانشگاه برای یک دیوان‌سالاری در خدمت نظام جهانی سلطه‌گران، «مهارت‌های» لازم را تربیت می‌کند، بیشتر از عهده سازمان دادن به صدور منابع ثروت کشور و وارد کردن و توزیع واردات بر می‌آیند.

میان پیشرفت علمی در جهان و پیشرفت علمی در دانشگاه نیز ناهماهنگی روزافزون است و این امر، در صورتی که وضع به همین حال بماند، آینده نزدیک کشور را مخاطره‌آمیز می‌سازد.

۳- میان محتوی و شکل رهبری جامعه و دانشگاه ناهماهنگی وجود می‌داشت: در برابر دو قطب مخالف یکی روحانیت و یکی رژیم سلطنتی پهلوی، دانشگاه از لحاظ تعلیم و تربیت وابسته به رژیم بود، یعنی برای دستگاه رو به گسترش سریع دولت، «نیروی انسانی» لازم را تربیت می‌کرد، اما از لحاظ موضع سیاسی، با رژیم شاه مخالفت مستمر می‌داشت. اما با روحانیت نیز مخالف بود. حتی برای جناح مذهبی دانشگاه، روحانیت قابل دفاع نبود. به یمن نهضت انقلابی که از ۱۵ خرداد بدینسو ادامه دارد، دانشگاه به تدریج به روحانیت نزدیک شد تا که بطور روزافزون رهبری امام را پذیرفت و همین امر بسیاری از درس‌خوانده‌های جدید را نیز واداشت که موضع همکاری علمی و مخالفت نظری را کنار بگذارند و در نظر و عمل در صف مخالف رژیم قرار بگیرند.

و همین امر از عوامل تعیین‌کننده سقوط رژیم شاه بود. فراموش نکنیم که رژیم نتوانست دستگاه‌های دولتی را براه اندازد و در آخر کار حتی از تشکیل یک هیأت دولت (با وجود استفاده از مخالفانی نظیر بختیار) نیز عاجز ماند. به گمان ما این روشنفکران و دانشگاهیان باید پند امام را بشنوند تردیدها و تزلزل‌ها را کنار بگذارند و بطور قطع با روحانیت پیشرو وحدت کنند و این روحانیت پیشرو نیز باید نه تسلیم فشار «بدها» بگردد و نه از دیدن واقعیت انسان که هست سرباز زند. در ایران امروز مشکل فرهنگ اسلامی و رشد سریع را جز از راه کوشش برای تفاهم با دانشگاه نمی‌تواند

حل کند و اگر این مشکل لاینحل بماند، بی‌چون و چرا، چرخ انقلاب از رفتن باز خواهد ماند. تاریخ ایران از قاجار تا امروز گزارشگر درستی رهنمود فوق است: با هم که می‌شدند، پیروزی بدست می‌آمد و بر هم که می‌شدند شکست عاید می‌شد.

۴- محیط اجتماعی که دانشجو پیش از رفتن به دانشگاه می‌داشت در مقایسه با محیط اجتماعی که بعد از «فارغ‌التحصیل» شدن پیدا می‌کند، وجه اشتراک ندارند که هیچ، می‌توان گفت دو قطب مقابل یکدیگرند. بدین‌قرار محیط اجتماعی که درس‌خوانده بعد از بیرون آمدن از دانشگاه بوجود می‌آورد، نه تنها در عقیده و فرهنگ با محیط اجتماعی که آنرا ترک کرد است نایکسان است، بلکه محیط جدید در رابطه با مجموع رابطه‌ها با غرب بوجود می‌آید و رشد می‌کند. این دو محیط همیشه در تضاد نیستند، گاه با یکدیگر در پاره‌ای زمینه‌ها همساز می‌شوند، اما بخواهی نخواهی تا وقتی دانشگاه در بطن جامعه قرار نگیرد، خود دستگاهی است که یک محیط اجتماعی و فرهنگی بیگانه با محیط اجتماعی و فرهنگی جامعه را می‌سازد. برای «درس‌خوانده» بازگشت به همان محیط اجتماعی و فرهنگی که از آن بیرون آمده، از هر کاری مشکل‌تر است.

۵- میان رشته‌های مختلف دانشگاهی و نیازهای گوناگون جامعه نه تنها عدم تناسب وجود دارد، بلکه در دو جهت مخالف تحول می‌کنند. بدین بیان که احتیاجات در عرصه‌های تولیدی روزافزون می‌شود، اما رشته‌هایی که باید خبرگان را تعلیم کند و تربیت دهد، توسعه نمی‌یابند.

۶- میان درجه آگاهی دانشجو از ضرورت‌های رشد و آهنگ پرشتاب آن و امکانات عملی که در دسترس او است ناهماهنگی بغایت است و همین امر از انگیزه‌ها و محرکه‌های مهم اجتماعی-سیاسی بعد از جنگ در کشور ما و کشورهای زیر سلطه دیگر بوده است. دانشجو می‌داند که جهان با سرعت رشد می‌کند و می‌خواهد که در این مسابقه رشد شرکت کند، اما در عمل، امکانات را در دسترس خود نمی‌بیند. نمونه بارز و روز این ناهماهنگی جهاد سازندگی است. دانشجو می‌خواهد اندیشه و بازوی جوان خویش را در سازندگی بکار اندازد اما امکانات لازم را در دسترس خود نمی‌یابد. محرکه بزرگ زمان ما همین آگاهی به امکان رشد و فقدان این وسایل بوده و هست. ناهماهنگی‌هایی که بر شمرده‌ایم در محدوده این ناسازگاری و در جهت تحریک‌پذیری و تحرک‌پذیری دانشجو اثر می‌گذارند.

دانشگاه انقلابی باید مشکل این ناسازگاری‌ها را حل کند. دانشجویان دانشگاه نباید وقت خود را صرف مسائل بسیار کوچک کنند و در مناقشات نظری پیش پا افتاده فرصت تاریخی را که انقلاب بوجود آورده است، از دست بدهند. دانشگاه‌ها باید درهای خود را به روی همه استعدادها و صلاحیت‌های علمی کشور باز کنند و آن‌ها دانش و استعداد خویش را در خدمت تربیت نسل جدید بگذارند تا این نسل بتواند از عهده شرکت در مسابقه مرگ و زندگی بر آید. دانشجویان و استادان باید از مسابقه در تحصیل قدرت اداری در دانشگاه که اینک سخت بدان مشغولند، بازایستند و به کاری که زمان بر عهده آن‌ها گذاشته است یعنی تجدید حیات علمی در خدمت تغییر بنیادی نظام اجتماعی در ایران بر اساس حل تضادهای بالا و تضادهای دیگر که شمرده نشدند- بپردازند.

هشدار و صد هشدار که زمان تنگ است و باید همه با هم بکوشیم مشکل اصلی یعنی مشکل رشد سریع در فرهنگ اسلامی را حل کنیم. اگر نه دیگران چون گذشته در محدوده یک فرهنگ تخریبی، ما و منابع ما را صرف رشد خود خواهند ساخت.

توحید و کمونیسیم

سه شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۵۸، شماره ۷۲

یک شنبه صبح در نخست‌وزیری «سینار» ی برای بررسی وضعیت

اقتصادی ایران آغاز بکار کرد. یکی از ناطقان گفته بود: «اقتصاد توحیدی، همان اقتصاد کمونیستی است با عمامه ای بر سر» و مطابق معمول لای کتاب اقتصاد توحیدی را نگشوده و یک کلمه از آن نیز نخوانده بود. وقتی اینجانب رسیدم دیگری از اینکه ندانسته است «جامعه طبقه توحیدی» چه صیغه ای است حرف می زد. و مطابق معمول چون ندانسته است اقتصاد توحیدی چیست پس حرف مفت است! یعنی ضابطه، دانستن و ندانستن ایشان است. تنی چند از نمایندگان مجلس خبرگان نیز «نظام توحیدی» را همان نظام بی طبقه و در نتیجه کمونیسم می انگارند ...

وقتی کسی در بیانات روز اول سمینار دقت کند، متوجه می شود که بنای کار عده ای بر آنست که از روش های (هر چند پراکنده) اقتصادی که کشور ما را به این روز انداخته است دفاع کنند و هر راه حل اقتصادی که کشور ما را به این روز انداخته است دفاع کنند و هر راه حل اقتصادی دیگری را هیچ و پوچ و همسنگ و خیال جلوه دهند. و دانشجویی نوشته است: ملت ما بر اساس مواضع امام در نجف و پاریس انقلاب کرد و اینک حاج و واج شده است که چگونه است کسانی که در انقلاب نقشی نداشته اند، امروز می خواهند هر چه را که بوی تغییر دهد، از بین ببرند؟

و جای این سؤال هست که آیا برآستی نمی دانند نظام توحیدی یعنی نظامی که بر پایه اصل توحید یا رابطه خدا با انسان و بازتاب اجتماعی آن استوار است با کمونیسم که بر پایه تضاد استوار است، نقطه مقابل یکدیگرند؟ آیا نمی دانند که اقتصاد کمونیستی همانند اقتصاد سرمایه داری، اقتصادی در خدمت تمرکز و تکاثر قدرت است و اقتصاد توحیدی، اقتصادی برای از بین بردن تمرکز و تکاثر قدرت است؟ آیا نمی دانند بازتاب اجتماعی توحید، یعنی حرکت دائمی از نابرابری در هویت به برابری در هویت؟ آیا نمی دانند که در این حرکت همه مسئول یکدیگر و همه امام یکدیگر می گردند؟ چه در اقتصاد سرمایه داری و چه در اقتصاد کمونیستی، انسان و منابع طبیعی در خدمت فعالیت اقتصادی برای ایجاد و رشد دادن قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. اگر کار اقتصاد ایران به بن بست کشیده است، بخاطر همین است که سرنوشت اقتصاد کشور به دست جمعی افتاده است که آن ها هدف خویش را ایجاد رونق اقتصادی صرف نظر از جهت یابی ها و اثراتش، قرار داده بودند. با آنکه در ترکیب شرکت کنندگان به این امر عنایت نشده بود که صاحب نظران از گرایش های مختلف نیز شرکت داشته باشند و اینگونه فرصت ها، محل نطق و خطابه های «حساساتی» و خارج از موضوع نشوند، سرانجام واقعیت خود را تحمیل کرد و ظاهراً جمع شرکت کنندگان پذیرفت که:

اقتصاد ایران در بن بست است و کار اصلی سمینار صدور قطعنامه اندر ضرورت ادامه «اقتصاد ببر و بخور» به بهانه «لزوم ایجاد رونق اقتصادی» و «جلب اعتماد بخش خصوصی» نیست. بلکه کار اصلی سمینار جستجوی راه بیرون رفتن از بن بست است. بن بست اقتصاد ایران در اینست که درآمد نفت صرف هزینه های اداری می شود و این هزینه ها اقلاً دو برابر و نیم خود قدرت خرید ایجاد می کنند و این قدرت خرید راهی بازار می شود. در آنجا تولید داخلی نیست. باید از خارج و بی حساب، وارد کرد. این واردات بیکار نمی ماند وقتی وارد شدند در جامعه پخش می شوند و هر جا تولید داخلی مزاحمت کرد آنرا از بین می برند و خود را جانشین آن می کنند. سال بعد احتیاج به واردات بیشتر و تولید داخلی کمتر شده است. باید نفت بیشتر صادر کرد. اینکار را تا وقتی که نفت وجود دارد می توان ادامه داد و بعد از آن هزینه ارزی به ۴۰ میلیارد دلار و بیشتر افزایش یافته و نفت هم نیست. زنگ پایان حیات.

این واقعیت را ظاهراً همه پذیرفتند. اما مسئله اینجاست که اگر بیان بالا را نشکافیم معلوم نمی شود چرا راه حل این بن بست در توحیدی کردن اقتصاد است در حقیقت:

۱- فعالیت اقتصادی چیست؟ آیا فعالیت اقتصادی هرگونه فعالیتی است؟ همینقدر که از فعالیت سود حاصل شد و به اصطلاح «طرح اقتصادی

بود»، باید به آن اجازه داد؟ در دوره رژیم سابق فعالیت اقتصادی مشخصات زیر را می داشت:

- انحصار فعالیت به شبکه تار عنکبوتی خانواده ها. انحصارگران بر اعتبارات بانکی، ارز، افزایش قیمت تا آنجا که بتوان، و نوع تولید، و چگونگی عرضه، اختیار کامل داشتند و هنوز این اختیارات بطور قطعی سلب نشده است.

- انحصارگران عامل پیشرفت کار شرکت های چند ملیتی در ایران بودند.

- دولت موظف بود موانع پیشرفت گروه های داخلی و خارجی مسلط بر اقتصاد ایران را از میان ببرد.

- سازمان برنامه در خدمت چند ملیتی ها، کارش تجزیه اقتصاد ایران بار جذب و ادغام آن در اقتصاد شرکت های بین المللی یعنی همان «چند ملیتی ها» بود.

- ضابطه فعالیت اقتصادی برای انحصارگران داخلی سود حداکثر در حداقل مدت بود.

- نه انسان امروز و نه نسل فردا هیچ نقشی جز اینکه وسیله انجام هدف های بالا قرار گیرد، نداشت. این انسان باید نیازهایی را که به او القا می شد، نیازهای واقعی خود تلقی کند. این انسان باید تنها به کارهایی مشغول شود که انحصارگران به او پیشنهاد می کردند.

- کاری که مردم این سرزمین بدان مجبور می شدند، کار تخریبی بود: استخراج و صدور ثروت های کشور خصوص نفت.

- بخش ساختمان یا توسعه سرطانی چهار پنج شهر که امروز غول های مصرف کننده، شده اند،

- دیوان سالاری و قشون.

- فعالیت صنعتی که فرآورده های آن یا تنها به درد قشرهای کوچکی می آید و تازه این ها هم با مصرف این کالاها باید تن و روان خویش را ویران سازند: مشروبات الکلی و انواع فراوان کالاهایی از این نوع.

این کار تخریبی در محدوده فعالیت هائی که برشمردیم، جز به معنای آن نبود که نسل امروز ایرانی باید به قیمت زنده ماندن، اساس حیات اقتصادی کشور را ویران سازد. حتی روح و بدن خویش را ویران سازد تا این اقتصاد ویران گر در این کشور جایگزین «اقتصادی سنتی» بشود.

اینک باید به این سؤال جواب داد که آیا هر فعالیتی که سود عاید «سرمایه گذار» کند، فعالیت اقتصادی است؟ و به بهانه ایجاد رونق اقتصادی باید اجازه داد که «بخش خصوصی» به توسعه سرطانی شهر تهران و دو سه شهر دیگر ادامه دهد و هر چه خواست تولید کند؟ آیا بهتر است تعریف دیگری از فعالیت اقتصادی پذیرفته شود؟ آن فعالیتی اقتصادی تلقی شود که کشور را ویران نسازد و محصول آن تن و روان مصرف کننده را ویران نسازد. آنچه غرب به اسم فعالیت اقتصادی پذیرفته است، در بخش بزرگی بر پایه ویران کردن طبیعت و انسان استوار است.

بدینقرار راه حل مشکل در توحیدی کردن فعالیت اقتصادی است بدین معنی که نجات اقتصاد ایران در فراهم آوردن اسباب ادامه اقتصاد ویران گر رژیم سابق نیست بلکه در حذف همه فعالیت های تخریبی و فراهم آوردن زمینه برای فعالیت هایی است که محصولات آن برای رشد انسان ضرورند. یکی کردن هویت اقتصاد ایران که نخستین قدم در این جهت، مستقل کردن آنست، هدفی است که اقتصاددان واقعی باید برای آن راه حل بجوید. و جستجوی راه های جانشین کردن فعالیت اقتصادی سازنده را نمی توان و نباید «کمونیسم با عمامه» خواند.

در سرمقاله فردا به مفهوم رشد اقتصادی در اقتصادهای سرمایه داری و کمونیسم و اقتصاد توحیدی می پردازیم تا فرقیان آشکار گردد.

توحید و رشد اقتصادی

آید و احتیاج به پول خارجی دست کم دو برابر امروز می گردد و ...
بدینقرار مشکل اقتصادی امروز راه حل می جوید و این راه حل در اقتصادهای سرمایه داری و کمونیستی وجود ندارد. راه حل این مشکل جز از اقتصاد توحیدی بدست نمی آید. در حقیقت باید تعریف جدیدی از رشد اقتصادی پیدا کنیم و در پی این تعریف برداشت تازه ای از سرمایه گذاری اقتصادی بدست بیاوریم و تا دیر نشده و امواج انقلابی بکلی فروکش نکرده اند، راه حل خود را به اجرا بگذاریم. بنابراین:

- اقتصاد وقتی رشد می یابد که عرصه کار و فعالیت را در حال و آینده بیشتر کند طوری که نسل آینده هم امکانات علمی و فنی و هم ابزار و هم منابع بیشتری در دسترس خود داشته باشد.

- اقتصاد وقتی رشد می یابد که اثرات تخریبی فعالیت اقتصادی بر طبیعت و انسان به حداقل برسد.

- اقتصاد وقتی رشد می یابد که پیش از همه نیازهای واقعی همه انسان ها را به غذا و پوشاک و مسکن فراهم آورد و پس از آن به تأمین خدمات لازم برای رشد عقلانی و معنوی بشر بپردازد.

- اقتصاد وقتی رشد می یابد که در آن انگیزه فعالیت دیگر میزان رشد نباشد بلکه میزان رشد انسان باشد. هدف انسان بشود و نه میزان سود.

- اقتصاد وقتی رشد می یابد که تغییر ترکیب کار را ممکن سازد. یعنی برای همه انسان ها این فرصت فراهم بشود که علاوه بر کار اجرائی، بکار ابتکار و ابداع و رهبری نیز بپردازند. بتوانند در مسئولیت های اجتماعی و سیاسی شرکت روزافزون داشته باشند.

- در جمع، اقتصاد وقتی رشد می یابد که با حذف تولیدهای مخرب، نیروهای محرکه را افزایش دهد و این نیروها در جهت افزایش امکان رشد شتاب گیر انسان بکار افتند طوری که جهان یکپارچگی خود را بدست آورد و انسانیت از کینه های کور و دشمنی ها رها گردد و به ایجاد یک امت بر روی زمین از صمیم دل راضی شود.

در شرایط امروز اقتصاد ایران هر راه حل دیگری کار این اقتصاد را به مرگ می کشاند و چاره جز این نیست که ما بطور قطع مفاهیم رشد موجود در اقتصادهای غربی و کمونیستی را کنار بگذاریم. بدانیم که این مفاهیم در آن اقتصادها نیز اعتبار خود را از دست داده اند. و ما نمی توانیم اینکار را بکنیم مگر آنکه بجای اخلاق سودجویی اخلاق اسلامی را راهنما و انگیزه فعالیت اقتصادی بگردانیم. اینکار نیز شدنی نیست مگر اینکه بتوانیم مشکل کمبودها را حل کنیم و اینکارها نیز جز در قلمرو اقتصاد توحیدی راه حل پیدا نمی کنند. در سر مقاله فردا نوبت به این مسائل می رسد.

توحید، اخلاق و کمیابی

پنجشنبه ۲۹ شهریورماه ۱۳۵۸، شماره ۷۴

مشخصه بارز، هر دو اقتصاد سرمایه داری و مارکسیستی اینست که تولید و مصرف را پایبند اخلاق نمی شمردند و بر این باور بنا شده اند که در طبیعت مواد اولیه کمیابند. بدینقرار، این دو اقتصاد، دو شیوه سازماندهی به استفاده از منابع کمیاب برای ارضای واجب ترین نیازها هستند. فرقیشان در اینست که سرمایه داری مدعی است از طریق عرضه و تقاضا در بازار و دخالت محدود دولت برای تنظیم بازار از عهده اینکار بهتر بر می آید و رژیم های مارکسیستی مدعی اند دولت خود باید تنظیم اقتصاد را به ترتیبی که منابع و مواد موجود واجب ترین نیازها را برآورده کنند و در عین حال توزیع نیز عادلانه تر انجام پذیرد به عهده گیرد. اینک بینیم اخلاق در اقتصاد چه نقشی دارد و واقعیت کمیابی کدام است؟

واقع امر آنست که نه تولید و مصرف در نظام سرمایه داری و نه تولید و مصرف در نظام مارکسیستی، مستقل از اخلاق نیستند. در حقیقت حتی در

در اقتصاد سرمایه داری، رشد اقتصادی در افزایش ارقام تولید ملی خلاصه نمی شود اما افزایش تولید ملی بیانگر رشد اقتصادی است. در حقیقت یک اقتصاد وقتی رشد یافته است که به صورت یک مجموعه زنده و فعال در آمده باشد و این مجموعه مثل بدن دارای نظام شده باشد. طوری که هر ماده خامی وارد این دستگاه می شود، تحلیل برود و هر جزء آن ماده در یکی از دستگاه ها به محصول تبدیل شود. وقتی اقتصادی مثل یک بدن شد و بخش ها و رشته های آن یکدیگر را تکمیل کردند و هر ماده را در دستگاه های مختلف به کالا تبدیل کردند، آن اقتصاد زنده و رشد یافته است. معدل میزان افزایش تولید این مجموعه در یک سال، همان میزان رشد اقتصادی است. در این اقتصاد اخلاق نقشی ندارد چرا که انگیزه سرمایه گذاری و تولید، میزان سود است. بدینقرار هر چه مصرف دارد، تولید می شود و در عمل انسان وسیله «رشد اقتصادی» شده و به خدمت آن در آمده است. چرا که اگر ارقام تولید افزایش لازم را پیدا نکنند، بحران بیکاری پیش می آید و به بحران سیاسی تبدیل می شود و ... بدینسان انسان اسیر جبر اقتصادی شده است که انگیزه سود حاکم بر آن و جهت یاب آنست. این اقتصاد در مرحله تولید با سرعت شگرفی منابع طبیعی را به پایان می برد و در مرحله مصرف، تن و روان آدمی را ویران می کند تا که تولید به هر قیمت به مصرف برسد.

اقتصادهای سوسیالیستی آنسان که به عمل در آمده اند، همان جریان اقتصادهای سرمایه داری را پذیرفته اند. و به عنوان مسابقه اقتصادی می کوشند میزان تولید را افزایش بدهند. در این اقتصادها البته دایره تولید، به وسعت دایره تولید در اقتصادهای سرمایه داری نیست اما چون می خواهند در مسابقه قدرت پیش افتند، ناگزیر بطور روزافزون به همان جریان کشانده می شوند فرآورده ها روز بروز بیشتر با فرآورده های اقتصادی سرمایه داری هم نوع می شود و در قلمرو تولید سلاح بیشتر هم تولید می کنند. بدینسان در این اقتصادها نیز انسان وسیله و فرع، و «رشد اقتصادی» هدف و اصل شده است از اینرو این اقتصادها هم گرفتار عوارض اقتصاد سرمایه داری شده اند و باید هر چه مصرف می شود، تولید کنند و هر چه افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی لازم دارد، تولید کنند و هر چه افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی لازم دارد، تولید کنند و در قید این نباشند که تولید وقتی مصرف می شود تن و روان انسان را ویران می سازد یا نه؟ در این اقتصادها نیز ناگزیر مشکل کم و زیادی سرمایه و کم و زیادی کار پیش می آید و در صورتی که سرمایه گذاری برای افزایش تولید انجام نگیرد بحران بیکاری پیش می آید. از اینرو اقتصاد روسیه که نقش مسلط را در این اقتصادها دارد، در مسیر سلطه جوئی افتاده و امروزه به یک اقتصاد مسلط تبدیل شده است و در همه جای جهان در جستجوی مواد اولیه و سرمایه است تا بلکه آن ها را به روسیه برود و در آنجا بکار اندازد.

اقتصاد ایران در تابعیت مطلق از اقتصاد غرب، در همان مسیر رفته است اما چون تولید نداشته است، سود حداکثر را ضابطه شناخته و در پی فعالیت هایی که حداکثر سود را بدهند، زمینه های تولید را نیز از میان برده است. این اقتصاد، اسلام، اخلاق و ارزش های اسلامی را مانع خویش جسته و برای پیشرفت خود، خواسته است از سر راه برش دارد. اینکه انقلاب اسلامی پیروز شده است، آن اقتصاد و این اسلام مقابل شده اند و با هم زور آزمائی می کنند. اگر آن اقتصاد بخواهد رونق بدست بیاورد، این اسلام باید چشم ها را ببندد و نپرسد چه چیز تولید و مصرف می شود. پول های نفت چون گذشته در «بخش عمومی» طوری خرج شود که زمینه سود بردن «بخش خصوصی» را به حداکثر فراهم آورد. و افزایش واردات و مصرف آن توسط یک اقلیت کوچک بحدی برسد که باز کشتی ها در بندرها ماه ها منتظر تخلیه شدن بمانند و اسم این کار را رشد اقتصادی و رونق بگذارند. به شرحی که در مقاله دیروز آمد - و پیش از آنهم به دفعات شرح شده بود - این جریان به مرگ می انجامد چرا که منابع نفت تمام می شوند. تولید در داخل کشور بوجود نمی

نیازهای اولیه نیز، مصرف این یا آن نوع کالا تابع ارزش هاست. بدین بیان که مثلاً ترجیح این غذا به آن غذا، تابع ارزیابی ارزش ها هر یک از غذاهاست. در نیازهای گوناگون آدمی، نقش ارزش ها تعیین کننده است. چرا که نیازها را خود این ارزش ها بوجود می آورند. بسیاری نیازهایی که دستگاه های تبلیغاتی بوجود آورده اند ایجاد نیازها بدون ارزش کردن آن ها، خوب و لازم کردن مصرف کالاها و خدمات ممکن نمی شود. اصولاً عمل، هر عملی پیش و پس از انجام ارزش یابی می شود. تا آدمی کاری را خوب و لازم نداند، انجام نمی دهد. حتی خودکشی را تا خوب و لازم نشود بدان اقدام نمی کند. حال این سؤال بسیار پیش می آید که اعمالی هستند که ما می دانیم خوب نیستند با اینحال انجام می دهیم. اما با کمی دقت معلوم می شود که ذهن ما پس از سبک و سنگین کردن، انجام آن اعمال را ولو از ناچاری، لازم و خوب می کند، اگر این ارزش گذاری را نکند، برایش عمل قابلیت انجام نگرفتن پیدا نمی کند. با توجه بدین توضیحات روشن است که هر نظام اقتصادی بر یک نظام ارزشی مبتنی است و وقتی می گویند در اقتصاد، اخلاق و اخلاق گرائی را باید کنار گذاشت، در حقیقت می خواهند آن اخلاقی را که به مصرف بی بند و بار که به ویرانی تن و روان و طبیعت می انجامد را خوب و ارزش کنند. اخلاق سودجویی همین است: فعالیت اقتصادی باید بر اساس تحصیل حداکثر سود باشد. تحصیل حداکثر سود در دنیایی که صنعت، تولید انبوه می کند، بدون تبدیل مصرف به ارزش مطلق و تنها ارزش واقعی کجا ممکن می شود.

بدینقرار وقتی میان دو ارزش، تعارض شد، وقتی ارزش سلامت تن و روان کم بها و ارزش تشخیص اجتماعی را از راه مصرف، پربها شد، آدمی تن به مصرف می دهد ولو بداند که این مصرف به تن و روان او صدمه می زند. تازه این در صورتی است که مصرف کننده از اثرات مضر کالا و خدمت مورد مصرف آگاه باشد. حقیقت آنست که در دست دارندگان نظام اقتصادی، دستگاه های تبلیغاتی و وسایل آگاهی را نیز در دست دارند و مانع از آگاه شدن توده های مردم از اثرات زیانبار می شوند و اغلب بد را خوب نیز جلوه می دهند.

در نظام هایی که بر اساس ایجاد و تمرکز قدرت بنا شده اند، اقتصاد باید در ایجاد این قدرت ها نقش داشته باشد: قدرت اقتصادی یعنی سرمایه، قدرت سیاسی یعنی دولت، قدرت اجتماعی یعنی گروه های حاکم و قدرت فرهنگی، یعنی ایدئولوژی حاکم. از اینروست که در اقتصاد سرمایه داری، استفاده از کلیه امیال و غرایز انسان بخصوص میل جنسی برای رساندن مصرف به حداکثر ضرورت پیدا می کند. و اگر بخواهند همه امیال و غرایز را به استخدام در آورند ناگزیر باید اخلاقی را جانشین آن اخلاق کنند که با مصرف به معنی رفع نیاز بدون اثر تخریبی و یا با حداقل اثر تخریبی متناسب باشد.

اقتصاد ایران در رژیم شاه سابق تابع ارزش ها و اخلاق حاکم بر نظام های سرمایه داری بود. با این تفاوت که در نظام سرمایه داری تولید به معنای وسیع کلمه یعنی ابتکار و ابداع و تولید کالا و خدمات نیز ارزش است و این امور در «نظام شاهنشاهی» جا و محلی پیدا نمی کرد. اینک باید از خود بیرسیم آیا ما می توانیم همان وضع را حفظ کنیم و تحت عنوان لزوم ایجاد رونق اقتصادی به یک اقلیت کوچکی از جامعه، اجازه و امکان بدهیم در هر سال بیشتر از تمام درآمد نفت از خارج کالا و خدمات وارد و مصرف کنند؟ نه. اگر اخلاق اسلامی، اگر توحید را ارزش نکنیم، ما نمی توانیم با وجود کمیابی سرمایه و فن شناسی و ... اقتصاد مستقل و زبیده ای بوجود بیاوریم.

بدینقرار توحیدی کردن اقتصاد به معنای جانشین کردن و استقرار نظام ارزشی اسلام است با اینکار انسان مصرف کننده به انسان تولید کننده بدل می شود و کمبودها قابل جبران می گردد.

اما کمبودها. در هر دو اقتصاد سرمایه داری و مارکسیستی پایه علم اقتصاد بر این باور استوار است که در طبیعت از هر ماده به اندازه کافی وجود ندارد. مثلاً آهن به اندازه کافی نیست، انرژی به اندازه کافی نیست و ... به عبارت دیگر نیازها، هم فراوانند و هم بر کم و کیفشان بسیار افزوده می شود

و زود بزود نیز نیازهای جدید جانشین نیازهای پیشین می شود. افزایش نیازها و تغییرات سریشان از سوئی و محدودیت و کمیابی منابع از سوی دیگر، انسان را ناگزیر از تحصیل علمی برای سازمان دادن به اختصاص منابع محدود به نیازهای نامحدود به نوعی که ضرورت ترین نیازها زودتر و بهتر برآورده شوند می کند علم اقتصاد همین است.

اینک حرف بر سر اینست که آیا با این علم ما می توانیم اقتصاد ایران را از بحران بیرون ببریم و آنرا اقتصاد به معنای واقعی کلمه بکنیم؟ پاسخ ما اینست: نه.

اقتصاد توحیدی، کوششی است بزعم ما موفق برای آنکه علم اقتصاد جانشین ضد علم گردد. در حقیقت نه نیازهای مادی نامحدود و نه منابع موجود در طبیعت کمیاب اند. قرآن با صراحت می گوید که در طبیعت از هر چیز به اندازه وجود دارد. بنابراین ندرت و کمیابی یک امر طبیعی نیست بلکه یک امر اجتماعی است. توضیح آنکه وقتی قرار شود برای تحصیل حداکثر سود و ایجاد قدرت ها، هر نوع تولیدی مجاز گردد و مصرف کالاها و خدمات اغلب تن و روان را ویران کند، البته منابع موجود در طبیعت کفایت نخواهد کرد. اما اگر ما انسان را تنها دارای یک بُعد مادی و مصرف کننده نشمریم و او را دارای یک مدار مادی - معنوی بدانیم بدین معنا که دائماً مادیات را به معنویات تبدیل کند و ارضاء خود را از این ها بجوید، می توانیم نیازهای مادری را همان نیازهایی بخوانیم که رشد انسان بسته به برآورده شدن آنهاست. در حقیقت در اقتصادی که هدف اصلی از فعالیت، ایجاد قدرت هاست، ناگزیر باید مدار اندیشه و عمل آدمی را مادی - مادی گرداند. یعنی چنان شود که آدمی هر علم و اطلاع و خواستی را به یک نیاز مادی تحویل کند. در این صورت است که نیازهای مادی با سرعت بر هم افزوده می شود و البته منابع موجود برای برآوردن آن ها کفایت نمی کنند. اما اگر مدار باز شد یعنی انسان اطلاعات و خواست ها را به یک نیاز مادی تبدیل نکند و به یک نیاز معنوی تبدیل کند، تولید در قلمرو علم و معنویات بیشتر می شود و شتاب می گیرد بدون آنکه منابع موجود در طبیعت بیش از حد بکار رود. امروزه قریب به ۶۰ درصد تولید در اقتصادهای صنعتی، مضر است یعنی اگر تولید نشود مردم همین کشورها راحت تر زندگانی می کنند.

واقع بین باید بود دنیای ما نمی تواند راه و رسم غربی را در تولید پیش گیرد. اگر بقیه مردم دنیا نیز بخواهند مثل خانواده های آمریکا، اتومبیل داشته باشند، آهن دنیا به اندک مدتی تمام می شود. اگر همه دنیا بخواهند مثل یک آمریکائی انرژی مصرف کنند، منابع انرژی دنیا بزودی تمام خواهند شد و ... و تازه آمریکائی از اینکه یک بُعدی و مصرف کننده شده است، رنج می برد.

بدینسان وظیفه اقتصاددان واقعی آنست که در کشور خود به جستجوی عوامل ایجاد کمیابی بپردازد و راه های از میان بردن این عوامل را بیابد و پیشنهاد کند. باید الگوهای تازه ای برای تولید و مصرف عرضه کند. و اینکار بدون بسط و گسترش آزادی ها و تعیین تکلیف حق تصمیم ممکن نمی شود. در شماره آینده به این مهم می پردازیم، تا تفاوت های اساسی میان اقتصاد توحیدی و اقتصادهای سرمایه داری و کمونیستی را به دست داده باشیم.

توحید و حق تصمیم

شبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۸، شماره ۷۵

اگر رفتار پیامبر با مسلمانان نبود، اگر حسن خلق و عفو و مغفرت طلبی پیامبر نبود و اگر در امور با خود مسلمانان شور نمی کرد، پس از جنگ احد، مسلمانان پراکنده می شدند و اسلام پا نمی گرفت. قرآن در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران این واقعیت را در عبارت زیر خطاب به پیامبر بازگو می کند:

«و اگر خشن و سنگدل می بودی همه از دورت پراکنده می شدند بنابراین بر آنان ببخشای و برایشان طلب آموزش کن و در امور، با ایشان مشورت نما پس چون تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن. همانا خدا متوکلان را دوست می دارد».

علت هم روشن است اگر در کاری که مردم خود باید به انجام برند، با آن ها شور نشود، حداقل زبانی که بهار می آورد این است که نه کار آنطور که باید انجام می گیرد و نه مردم مجال تجربه و تفکر می یابند تا از راه آن رشد کنند. وقتی مردم خود کارهای خویش را از راه شوری تصدی نکنند، بدیهی است که نه در کارها احساس مسئولیت می کنند و نه خود را مسئول خوب و بد نتیجه کارها می شمارند و البته اگر شکستی پیش آمد کند، پراکنده می شوند.

به قول صاحب المیزان، امر خدا به پیامبر درباره شو با مردم، امضای رفتار پیامبر است. پیامبر همواره در امور با مسلمانان شور می کرد و نظر پیامبر در اقلیت واقع می شد و پیامبر رأی اکثریت را به اجرا می گذاشت. چه بسا، پس از تجربه معلوم می شد که حق به جانب پیامبر است یا اینحال پیامبر رویه خویش را ترک نمی گفت و هر بار که بنا بر شور می شد، رأی اکثریت را به اجرا می گذاشت. در آیه بالا پس از آنکه تصمیم را موکول به مشورت می کند، به پیامبر می گوید از عواقب تصمیم نگران مباش و به خدا توکل کن. بعضی بدون توجه به رویه پیامبر و اثرات شکست در جنگ، بر آنند که خداوند به پیامبر می گوید تصمیم با تو است. خواستی نتیجه شور با مردم را در تصمیم خود دخالت بده نخواستی نه بنا بر این قول معنی «پس برای تصمیم گرفتن بر خدا توکل کن» این می شود که اگر تصمیم گرفتی از مخالفت مردم اندیشه مکن تشویق به استبداد! وگرنه معلوم است که در پیامبری دو نوع کار بیشتر وجود نمی داشت:

- یا ابلاغ وحی و یا تصمیمات راجع به شئون حکومت که پس از شور اخذ می شدند. وحی حساب جدا داشت و تصمیم پیامبر نقشی در آن نداشت. این تصمیمات راجع به شئون حکومت بود که ممکن بود غلط آن، اثرات زیانبار در بر داشته باشد. ایندسته از تصمیمات را اگر دلخواه می گرفت دیگر اسلامی نبود. چرا که در اسلام فقط قانون حکومت می کند و رهبر نمی تواند تمایلات شخصی را به تصمیماتی تبدیل کند که به جمع و سرنوشت آن راجع می شوند. در اسراء آیه ۵۴ و در شورا آیه ۷ و در غاشیه آیه ۲۱، خدا به پیامبر می گوید «ما ترا وکیل مردم قرار ندادیم» و «تو بر آن ها توانائی و سلطه نداری». بدینقرار روشن است و آیه نیز صراحت دارد که در تصمیمات راجع به شئون حکومت و اجرای قانون، موافق صریح آیه اساس باید شورا باشد. وقتی بر اساس شور تصمیم اتخاذ شد، البته ممکن است جمع به علت عدم دسترسی به علم و اطلاع کافی تصمیم صحیح اتخاذ نکرده باشد. در اینجاست که رهبری باید تردید بخود راه نهد و تصمیم جمعی را به اجرا بگذارد. چرا که زمان نتایج اجرای تصمیم غلط:

- وقتی مردم خود را در اتخاذ آن شرکت می کنند- هر چه باشد به اندازه ضرر نتایج عدم مشارکت مردم در شور برای اتخاذ تصمیم نیست. درباره وحی که از جانب پیامبر ابلاغ می شد و تصمیماتی که پس از شور اخذ می شدند، البته مؤمنان مکلف به اطاعت و پیروی بودند و این نیز از بدیهیات است: وقتی تصمیم اخذ شد و زمان اجرا رسید باید از رهبری پیروی کرد وگرنه تصمیم یا اجرا نمی شود و یا بد اجرا می شود.

و وقتی به خاصه هائی که قرآن درباره معاد بدست می دهد توجه می کنیم می بینیم در آنجا «کسی درباره دیگری مالک تصمیمی» نخواهد بود. بدینقرار اگر جامعه بخواهد به الگوی معاد نزدیک باشد و در آن شور و شوری اساس تصمیم گیری قرار گیرد، لاجرم در همه زمینه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، مشارکت مردم در شور و رأی باید اصل و پایه شمرده آید. بازتاب توحد در روابط اجتماعی همین است.

در حقیقت اگر انسان مالک سعی خویش نباشد و اگر میدان عمل نداشته باشد، از انسانیت چه دارد؟ بنابراین قلمرو اصلی مالکیت خصوصی و سعی و کار آدمی است. در حق داشتن بر این سعی و کار سزاوارتر از خود

انسان چه کسی می تواند باشد؟ بدینقرار مقتضی مالکیت خصوصی بر سعی و کار همین است که رأی او اساس باشد و دیگری هیچگونه حق تصمیمی که اصل مالکیت او را بر سعی و کارش ملغی سازد بر او نداشته باشد. اینک جای این پرسش است که به این اصل، به این حق که بدون آن انسان نه می تواند مسئول بگردد و نه می تواند پیشاهنگ بگردد و نه می تواند ابتکار کند و نه، ... چگونه می تواند در جامعه، جامعه عمل پوشاند؟

در اقتصاد لیبرال، اینطور فرض می کنند که تولیدکنندگان در شمار نمی گنجند یا به بیان دیگر مراکز تصمیم گیرنده ای که انحصار تصمیم گیری در دست شان باشد وجود ندارند. با این فرض، همه تولیدکننده اند و همه هم کارفرما. این تولیدکنندگان در میدان رقابت کامل مانع از تمرکز چه در مرحله تولید و چه در مرحله توزیع و مصرف می گردند. اما بر پایه رقابت مراکز تصمیم گیرنده بوجود آمدند و اختیار سرمایه و تولید و امروزه توزیع و حتی نوع مصرف را هم به انحصار خود در آوردند. نحوه عمل این مراکز به دوگونه است:

- شیوه سرمایه داری
- شیوه «سوسیالیستی» یا (به زعم ما) سرمایه داری دولتی.

در سرمایه داری، بنا بر فرض، تصمیمات اقتصادی را کارفرمایان می گیرند. در سرمایه داری امروز، دولت هم کارفرمایی می کند. در تمامی قرن نوزدهم و دهه های اول قرن بیستم می گفتند «دولت تاجر و سرمایه دار خوبی نیست». حرفی که امروز هم در ایران جانبداران نظام سرمایه داری تکرار می کنند. اما چون بسیاری کارها خرج دارد و دخل ندارد، مبلغان سرمایه داری تخفیف داده و آن کارها را در قلمرو دولت قرار داده اند. راه ها و وسایل ارتباطی و دیگر فعالیت های زیربنائی و حتی تعلیم و تربیت از دولت ساخته است. هیچکس نمی گوید دولت مربی خوبی نیست چرا که اینکار پر خرج و کم دخل است. اما در زمینه هائی که دخل زیاد و خرج هم از محل اعتبارات بانکی ممکن است، دولت نه تاجر و نه سرمایه گذار خوبی است!!

در اقتصاد سوسیالیستی به عکس کارفرمایی خصوصی را بد می شمارند و بر آنند که چون کارفرما بر اساس رساندن سود حداکثر عمل می کند، نظام اقتصادی - اجتماعی که بوجود می آورد، نظامی است که در آن اقلیت سرمایه دار اکثریت عظیم را استثمار می کند. بنابراین دولتی کردن مالکیت سرمایه را قدم اساسی در طریق از بین بردن استثمار می دانند. در عمل با دولتی کردن سرمایه، حتی وقتی دولت «دولت پرولتاریا» است، نه تنها استثمار از بین نرفت بلکه تمرکز قدرت ها در دولت حداکثر، بحد غیرقابل تحمل رسید و این تمرکز شدید موجب شد که هرگونه آزادی از انسان سلب شود. درست به عکس آنچه مارکسیسم می پنداشت و تبلیغ می کرد، دیکتاتوری پرولتاریا علیه بورژوازی (یعنی دیکتاتوری که مقصودش از بین بردن موانعی بود که سرمایه داری در راه گسترش آزادی ها بوجود آورده بود) نه تنها آزادی ها را گسترش نداد، بلکه آزادی های موجود در جامعه سرمایه داری را نیز از بین برد.

پیش از دوران معاصر نیز این دو شیوه تجربه شده و سودی عاید بشر نساخته بود. و امروز که اقتصاد ایران در بن بست قرار گرفته است به گمان ما، هیچیک از دو راه حل بالا مشکل را حل نمی کنند. چرا که اساس قرار دادن کارفرمایی خصوصی یعنی قبول ضابطه سود به عنوان ضابطه اصلی فعالیت اقتصادی و این همان ضابطه ای است که اقتصاد ایران را زیر سلطه کامل اقتصاد سرمایه داری برده و کار آنرا به فلج کشانده است. و نیز مزه تمرکز همه فعالیت ها از اقتصادی و غیراقتصادی در دولت را چشیده ایم. در اقتصادهای وابسته این تمرکز موجب می گردد که اقتصاد مسلط غرب با شدت بیشتری کشور ما را استثمار کند (نمونه نفت).

رهنمود قرآنی که به گمان ما باید اساس اداره سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور قرار گیرد، راه حل مشکل ایران بخصوص در این دوره بحران هاست. بنابراین راه حل، در همه زمینه ها باید مشارکت در

- و اگر ...

از انقلاب ما چه بر ما مانده است؟ و اگر این حرف‌ها راست باشند و این جریان ادامه پیدا کند تصویر آینده تا کجا مشوش خواهد شد؟ چگونه می‌توان نسبت به اسلام و انقلاب و رهبر انقلاب مسئول بود و این امور را عادی پنداشت و اجازه داد که ادامه پیدا کنند؟ یکبار و شاید بیشتر نوشته ایم که در جهان ما، جنگ، جنگ تبلیغاتی است. ما نمی‌توانیم به اینگونه کارها ادامه دهیم و بگوییم نباید غرب زده باشیم و نباید اعتنائی به تبلیغات غربیان بکنیم. کسانی که احساس مسئولیت می‌کنند باید بخود بیایند. تسلیم شانتاژ آن‌هایی که می‌خواهند یک جریان ضد انقلابی را به انقلاب اسلامی ما تحمیل کنند، نشوند. چرا نباید به این واقعیت اندیشید که در هر جامعه، قشرهایی از مردم اجراکننده قانون اند و آنرا درباره انبوه عظیم مردم اجرا می‌کنند این قشرها باید به قانون اساسی که تصویب می‌شود اعتقاد داشته باشند تا آنرا اجرا کنند. اگر بنا باشد وقتی پای اختیار بخود دادن باشد، هیچ احتیاطی از یاد نرود و وقتی موضوع آزادی‌ها باشد، هیچ تحدیدی و قید و بندی فراموش نگردد، چگونه می‌توان به آن‌ها گفت که نفهمند، نفهمند که این عمل همان پایه توازن و تضاد قوا، همان پایه فلسفی غربی، همان نشانند اصل اصالت زور بجای توحید و اصالت خدا و همان غرب زدگی تمام عیار است؟

مصاحبه دیروز احمد خمینی، بار بسیار سنگینی را از روی سینه‌های نسل جوان برداشت. در جهانی که کم و کیف اطلاعاتی که در دسترس رهبران قرار می‌گیرند و اساس تصمیم‌های کوچک و بزرگ واقع می‌شوند، در معرض همه‌گونه خدشه است، منابع اطلاع، اهمیت تعیین‌کننده پیدا می‌کنند. رهبری انقلاب باید توجه اول و اصلی خود را متوجه پاک و گسترده کردن مجاری اطلاع سازد. باید خبرها را موضوع تحقیق قرار دهد و تنها بر اساس اطلاعات واقعی و همه‌جانبه تصمیم بگیرد. مصاحبه دیروز نشانه‌های بارزی را از توجه به این واقعیت‌ها در برداشت. نشان می‌داد که اطلاعات تا مقام رهبری جریان می‌یابند و البته انتظار آنست که به یک رشته تصمیمات در جهت تصحیح‌های انقلابی در همه زمینه‌ها بیانجامد.

در این روزها و هفته‌ها، مسئولیت همه ما بسیار بسیار سنگین است. پایه‌های بنای سرنوشت کشور ریخته می‌شوند. می‌توان جیون و زبون بود و حقیقت را فدای مصلحت کرد و می‌توان شجاع و دلیر و با ایمان بود و مصلحت را قربانی حقیقت کرد و آنجا که باید سخن گفت، خاموش نشد. باید در برابر یک جریان نادرست با استواری ایستاد. باید نگذاشت زورپرستان، با ایجاد جو ترور فکری و اعتباری، انقلاب را به کوره راه بیاندازند. بر همگان است که بکوشند اطلاعات صحیح را درباره مسائل حیاتی کشور در اختیار رهبری بگذارند و بر مسئولان است که سهم خود را از مسئولیت بر عهده بگیرند و به انجام آن قیام کنند. روش کنونی که بنا بر آن بارهای مسئولیت به طور روزافزون زمین می‌مانند و امام ناگزیر آن‌ها را خود بر دوش می‌کشد، صحیح نیست. هر کس باید مسئولیت خویش را بر عهده بگیرد و اگر در انجام آن ناتوان است میدان را به کسی بسپارد که توانائی عهده داری آن را دارد.

روحانی و دانشگاهی

دوشنبه ۲ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۷۷

امام به مناسبت آغاز سال تحصیلی پیامی فرستاد که دو نکته آن مشکل‌گشای، مهمترین مشکل زمان ما است:

- لزوم وحدت دو بخش متفکر جامعه یعنی روحانی و دانشگاهی: «اسلام دین مستبد و برهان و متکی به منطق است و از آزادی بیان و قلم نمی‌هراسد».

تصمیم‌گیری را پایه شناخت. نه در قلمرو اقتصاد و نه در هیچ قلمرو دیگری برای هیچ گروهی حق ویژه نپذیرفت. وقتی خدا پیامبر را وکیل مردم قرار نداده است و به قول صاحب المیزان نبی را وکیلی که امر مردم بدو تفویض شده باشد و او مختار به هر کاری باشد، نشناخته است بطریق اولی این حق را برای هیچکس دیگر نمی‌توان پذیرفت. بنابراین درست آنست که تولیدکننده در تصمیمات شرکت داشته باشد. درست آنست که دست کم سرمایه‌هایی که به همه جامعه و نسل‌های آینده تعلق دارند (درآمد نفت و دیگر درآمدهای دولتی) به صورت اعتبارات بانکی به «سرمایه داران» داده نشوند، بلکه مالکیت آن در اختیار جامعه باقی بماند و اداره آن در اختیار واحدهای تولیدکننده مرکب از کارگران و کارکنان قرار گیرد. این واحدها از راه شور در گرفتن تصمیم شرکت می‌کنند و رهبری که همان شوری است تصمیمات را تنظیم و به اجرا می‌گذارد. در مرحله اجراء، تولیدکنندگان از رهبری که خود انتخاب و پذیرفته‌اند پیروی و اطاعت می‌کنند. نظام توحیدی همین است.

بدینسان، توحیدی کردن نظام به معنای از بین بردن تمرکزهای زیانبخش در تصمیم‌گیری است. اینکار در قلمرو اقتصادی نه تنها موجب می‌شود ملت ما به کار و تلاش برای نجات اقتصاد کشور برخیزد بلکه بیماری مزمن استبداد سیاسی که هر آن احتمال عود آن می‌رود را نیز برای همیشه علاج می‌کند.

مصاحبه‌ای که امید داد

یکشنبه ۱ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۷۶

بهتر است سخن را با فرض و اگر شروع کنیم:

- اگر آزادی‌ها تحدید و تهدید شوند.
- اگر اصولی که برای تصویب به مجلس خبرگان پیشنهاد می‌شوند، در جهت تحدید و تهدید حقوق مردم باشد.
- اگر گزارش‌هایی که پیاپی درباره اجرای حد درباره زنان باردار و شکنجه زندانیان می‌رسند، راست باشند.
- اگر عکسی را که روزنامه‌های خارجی از صحنه اعدام جمعی در کردستان چاپ کرده‌اند «مونتاز» نباشد و برآستی یک بیمار افلیج را که توان نشستن نیز نداشته، خوابیده اعدام کرده باشند.
- اگر پیدا شدن دسته‌ای «شُرخر» که به عنوان شکایت از «نزول خوواری» اخاذی می‌کنند راست باشد.
- اگر پرونده سازی درباره کسانی که دم از داشتن عقیده و نظر مخالف می‌زنند راست باشد.
- اگر پرسش‌ها که در هر شهر جوان‌ها طرح می‌کنند که چرا فلان حزب یا فلان گروه همه چیز را قبضیه کرده است، راست باشد.
- اگر سخن‌ها که هر روز گفته می‌شوند و عمل‌ها که واقع می‌گردند، مثل اسید، همه معنویت و زیبایی و عدالتی را که در صورت تصویری از اسلام راستین در ذهن نسل جوان کشور پدید آمده است آب کنند.
- اگر در دستگاه‌های دولتی کم‌کاری و فساد گذشته قوت گرفته باشد.
- اگر بنا بر این شده باشد که اقتصاد تباهاکار رژیم پیشین بر جا بماند.
- اگر استقرار «نظم» به طور روزافزون محتاج دستگاه‌های فشار و اختناق گردد.
- اگر گزارشی که عده‌ای اهل نظر درباره عدم لزوم خرید نفت از آمریکا داده‌اند، راست باشد.
- اگر چون گذشته نفت برود و کالا بیاید.

اسلام منطقی قوی دارد و از بیان و نوشته دیگران باک ندارد. بگذارید حرفشان را بزنند حقیقت آن است که اگر آزادی بیان و آزادی اجتماع و آزادی احزاب نباشند، دیگر آن اسلامی که منطق قوی دارد و باکی از نوشته و بیان دیگری که در فکر و کار خود درمانده شده اند. ندارند، حاکم نیست بلکه اسلامی حاکم است که که از هر بیان و اجتماعی وحشت دارد. تحدید را از آنها که به اسلام باور ندارد شروع می‌کند و بعد به سر وقت کسانی می‌رود که جانبدار اسلامی هستند که از آزادی بیان و اجتماع نمی‌ترسند.

آیا امام دلسوز اسلامی نیست؟ به قول فرزندش: «آزادی برای تمام گروه‌ها هست اما توطئه هرگز. این چیزی هم نبوده که امام امروز بگویند این را در پاریس گفته اند حال هم می‌گویند در تمام مصاحبه‌هایشان که بالغ بر ۱۲۵ مصاحبه هست گفتند آزادی برای همه هست اما توطئه هرگز» آیا این آزادی که برای همه هست به زبان اسلام است؟ آیا امام و کسانی که استوار ایستاده‌اند که وعده او که وعده یک انقلاب است تحقق پیدا کند، در این آزادی، پیشرفت اسلام را نمی‌بینند؟ ...

برای عده‌ای پنداری حقیقتی جز این وجود ندارد که در ایران دو جبهه رویارویند یکی مسلمان‌ها و دیگری مارکسیست‌ها و همواره این دو خواهند بود که با هم نزاع خواهند داشت. غافل از آنکه مارکسیست‌ها نیم درصد جامعه ایران را نیز تشکیل نمی‌دهند. و هیچ خطر جدی برای جمهوری اسلامی ایران نیستند. در عوض اگر ادامه بحران اقتصادی و تورم و ... وضع را مساعد یک «کودتای سبز» کند، همه این قید و بندها بر ضد خط و ربط رهبری امام و دست‌آورد انقلاب ملت مورد استفاده قرار خواهند گرفت، چرا با این خطر بهائی را که باید داد، ندهیم؟ ...

و اگر بخواهیم به خطرهای واقعی بهائی را که دارند بدهیم، لاجرم باید محیط را آزاد کنیم و در شرائط آزاد و برابر، زمینه وحدت واقعی و نه حرفی روحانی و دانشگاهی را فراهم آوریم و منطق اسلام را با منطق مکتبهای دیگر از راه بحث‌های آزاد مقابل کنیم و عقل سلیم نسل جوان را به داوری بخوانیم.

ستم بزرگ‌تر از این نمی‌شود که کسی در حق ما اینطور بیندازد که جانب‌داری قاطعانه ما از آزادی و صرف نظر کردن از هرگونه امتیاز خاص برای خود، برای آنست که به مخالفان اسلام، امتیاز و یا بیشتر از آن میدان توسعه و رشد بدهیم؟! اهل انصاف باید احتمال بدهند که شاید علت این همه اصرار و ایستادگی در دفاع از آزادی‌ها بخاطر آنست که این آزادی‌ها را شرط پیشرفت و پیشرفت سریع اسلام در ایران و در همه جای جهان می‌دانیم. برای ما که ۱۷ سال در شرایط بسیار نابرابر با هواخواهان مکتب‌های دیگر مقابله پیروز کرده‌ایم مثل روز روشن است که در شرائط امروز تحدید و تهدید آزادی‌ها، ستمکارانه‌ترین کارها علیه اسلام است. چرا که این اسلام در یک دوران طولانی با سانسور خانواده پهلوی مبارزه کرده است و از امکانات مکتب‌های دیگر نیز برخوردار نبوده و با اینحال آن مکتب‌ها را عقب زده و ترجمان انقلاب بزرگ این زمان شده است. زمان این اسلام، همان زمان است که در آن پیامبر اسلام (ص) صاحبان ادیان دیگر را به بحث آزاد می‌خواند. همان زمان است که امام صادق (ع) از راه بحث آزاد و مقابله با اسلحه منطق اسلام، تعرض فکری پر دامنه خویش را آغاز کرد. تعرضی که تا زمان ما و زمان‌های بعد از ما نیز دامن گسترده و خواهد گسترده. در این جو آزاد و بحث آزاد است که انقلاب اسلامی ما موفق می‌شود وارد مرحله انقلاب فرهنگی گردد. انقلابی که اگر آغاز نگیرد و به پیش نرود، انقلاب کنونی دچار شکست قطعی خواهد شد.

در جو آزاد است که وحدت روحانی و دانشگاهی زمینه پیروزی قطعی پیدا می‌کند. در حقیقت اگر آزادی‌ها نباشند، این وحدت نه طبیعی جلوه می‌کند و نه می‌تواند در واقعیت تکاپوینده‌ای که همان نسل جوان کشور است، ریشه زند. اگر این آزادی‌ها نباشند، برای جلوگیری از بیان عمل دیگران لاجرم محتاج اعمال قوه و زور می‌شویم و این زور ناچار به حکم طبیعت خود، بنیادهای خود را تحمیل می‌کند. به سخن دیگر دستگاه‌های

فشار و اختناق از نو لازم می‌گردند و ...

و در محیطی که بر آن سکوت و سکون حاکم شود، چگونه می‌توان دانشگاهی و روحانی را متحد کرد و بر فرض امکان، این اتحاد چگونه می‌تواند در محیط سکون و سکوت عمل کند وقتی در آن دانشجو و استاد، از بحث می‌گریزند؟ چرا که از پیش قید و بندها و شرط و شروطها آنرا بی‌معنی ساخته‌اند.

بنابراین امام درست توجه کرده است. از مشروطه تا انقلاب اسلامی ما، هر بار که میان این دو بخش یعنی درس خوانده‌ها و روشنفکران توافق شده، انقلاب پیروز شده است و برعکس شکست از زمانی آغاز شد است که جدائی پیش آمده است. جریان عمومی تحول جامعه طوری است که روحانیت اگر هم بخواهند، قادر به استقرار استبداد نیست. بنابراین روحانیت در محدودیت‌ها هیچ سودی نباید داشته باشد و ندارد. اگر بی‌نظمی و بحران اقتصادی ادامه پیدا کند، زمینه استقرار استبداد نظامی بیشتر می‌شود. این استبداد، وقتی میان روحانیت و دانشگاهی وحدت باشد، قابل استقرار و دوام نیست. بنابراین اگر مستقر شود خود علامت آنست که توحید روحانی و دانشگاهی جای خود را به تضاد این دو داده است. در این صورت به حکم ضرورت رشد و نیاز این رشد به دانشگاهیان، دیر یا زود استبدادیان را به سوی آن‌ها می‌کشاند و چون گذشته بر ضد روحانیت و دین خواهند شد. با وقوع این فاجعه، فرصت تاریخی از دست رفته است و کشور از مهمترین و بلکه تنها پایگاه مبارزه با استبداد سلطه خارجی محروم شده است.

با توجه به واقعیت‌های فوق، دفاع واقعی از دین در این زمان و با موقعیت ایران، در گرو گسترش و بسط آزادی‌ها - و نه هرج و مرج - و ایجاد محیط همکاری و تفاهم - و نه حاکم و محکوم - میان روحانیان و دانشگاهیان است. در این محیط از راه اندیشه و کار مشترک ضوابط رشد سریع جامعه بدست خواهد آمد و جامعه ما موفق می‌شود در یک رژیم اسلامی آزاد با سرعت تمام رشد کند. تضاد رشد و سنت‌های فرهنگی بدینسان حل می‌گردد.

اگر موقعیت کشور توجه به نکات فوق را ایجاب می‌کند، پیام صمیمانه ما به هر دو طرف در آغاز سال تحصیلی اینست که هیچ سودی در نفی و طرد یکدیگر نداریم. واقعیت‌ها حکم می‌کنند که دست در دست یکدیگر علیه خطر عود استبداد متکی به سلطه خارجی متحد شویم. اگر روحانیان موقعیت ویژه نخواهند و اگر دانشگاهیان، چون گذشته رهبری و حکومت را خاص خود نپندارند و هر دو جناح توجه کنند که ایران در میان دو گول قرار گرفته است و باید از راه حفظ وحدت، استقلال و آزادی را حفظ کند، مشکل حل می‌شود و شاید در قرن حاضر ایران نخستین کشوری بگردد که در آن نه تنها تضاد میان روحانی و دانشگاهی از بین رفته باشد، بلکه شرایط رشد سریع در فرهنگ اسلامی فراهم شده باشد.

اگر تجربه و پرس و جو را ملاک قرار دهیم، بایدمان گفت که گفتگو و بحث در سمینارها خوب است اما مشکل اساسی را حل نمی‌کند. محیط دانشگاه خود را در انزوای روزافزون حس می‌کند و اقدام به حل مشکل باید با پایان بخشیدن به این انزوا آغاز بگیرد.

در سرمقاله فردا به این مهم می‌پردازیم.

انزوای دانشگاه

سه‌شنبه ۳ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۷۸

قصد این بود که در این فرصت به جهات گوناگون احساس انزوا نزد دانشگاهیان بپردازیم اما در این روزها بازار شایعات بسیار داغ شده است و هر روز نامه‌های بسیار و پرسش‌های بسیارتر از بسیار درباره تنی چند از مسئولان می‌رسند که خود حکایت از شدت و وسعت احساس انزوا می‌کند.

چند نمونه:

در یزد دانشجویی نوشته ای را خواند و در پایان گفت قصد دارند اتوبوس بگیرند و ۲۰۰ نفر به قم بروند. اگر امام به حضور نپذیرفت شان و به درد دل هایشان کسی نرسید، خود را آتش بزنند. چندین و چند نامه رسیده است که حضرات آقایان بهشتی و هاشمی رفسنجانی و ... کاخ های گردانندگان رژیم پیشین را بخود اختصاص داده اند و ... از میان نامه ها و پرسش ها که می رسند، اینک یکی جامع تر و گویاتر است:

آقای بنی صدر، استاد عزیز و گرامی از اسلام و غیره بگذریم که وقت شما گرانیهتر از این حرف هاست. ولی توقع دارم به عنوان استادی که شاگردانش را تا آنجا که می داند پیش می برد از شما که حائز این مقام هستید به پرسش های من به هر طریق که بهتر می دانید پاسخ گوید یا در سرمقاله های روزنامه یا در بخش های دیگر روزنامه ولی در هر حال در روزنامه خودتان و در ضمن خواهش می کنم، تمنا دارم، از شما درخواست می کنم پاسخ هایتان صریح و دور از گوشه و کنایه باشد.

آیا حقیقت دارد که تعداد زیادی از سرسپردگان آمریکا در دولت، شورای انقلاب، رادیو تلویزیون و هم جا رخنه کرده اند و حتی ۱۷ نفر از این ها وارد شورای انقلاب شده اند و سازمان مجاهدین خلق اسامی این ۱۷ تن را به آقای طالقانی (که نهایت من بود) داده اند و آقای طالقانی به دلیل وحدت از افشای این نام ها در موقعیت فعلی خوددای کردند؟ و آیا حقیقت دارد که آقای قطب زاده در مقابل آقای موسوی (که از طرف امام بودند) ایستادگی کرد در غیر این صورت معنی جواب آقای موسوی که برای امام فرستاد چیست؟ و آیا حقیقت دارد که در رابطه با مسئله اول و آقای قطب زاده و یزدی و امثالهم (که واقعاً شناخت درستی از آنها ندارم) و دیگر مسائل آقای طالقانی عزیز در نگذشته بلکه مسموم شده اند و بعد فوت کرده اند؟ و باز برای همین مسئله مدارکی از طرف کنفدراسیون دانشجویان برای دفتر آقای طالقانی رسیده (خدا نکند که اینطور باشد).

آیا حقیقت دارد مهندس بازرگان تنها عروسک خیمه شب بازی است (از ایشان عذر می خواهم) و قدرت در دست دیگران است در غیر اینصورت چرا دولت از کارهای انقلابی واهمه دارد؟

بهترین استادم، آقای بنی صدر، آیا حقیقت دارد که شما نمی دانم به چه علت خدای ناکرده سازشکاری با همان صاحبان قدرت کرده اید به این معنی که آنها را رسوا نمی کنید و سعی چندانی برای افشای آنچه می دانید نمی کنید؟ آیا حقیقت دارد که آزادی انسانها چه زن و چه مرد که اسارت هر یک اسارت دیگری نیز خواهد بود در آینده محدود و یا از بین خواهد رفت؟ سرمقاله اول مهر را خواندم، دیدم که شما از این دردها اطلاع دارید به همین دلیل در مورد حزب جمهوری اسلامی دیگر نمی نویسم، در مورد آقای بهشتی عزیز که قدرت مجلس را قبضه کرده اند می نویسم از شما تقاضا دارم و هزاران بار تمنا می کنم که به تمام این مسائل پاسخگو باشید و نه تنها اشاره کننده به مسائل.

وقتی انقلاب تا بدینجا رو به زوال رود من جوان انقلابی این مملکت اسلامی ... به کجا بروم؟ ما انقلاب کردیم و ایمان داریم که انقلاب ما اصالت داشت ما قصد داشتیم به سوی خدا برویم ولی تا به اینجا به زوال کشیده شدیم که مسائل ما شده باید شلاق زد یا نباید زد و سردرگم بمانیم که چه کسی حقیقت می گوید.

آقای بنی صدر، در شرایطی فعلی یکی از تنها کسانی هستید که به شما ایمان دارم و منتظرم تا از شما پاسخ بشنوم. دارم خفه می شوم. و بدانید (بدون اینکه بخواهم تهدید کرده باشم) اگر در حداقل زمان به هر طریقی که تشخیص می دهید پاسخ مرا ندهید شاید یک خودکشی اعتراض آمیز در یک محل عمومی مثلاً مسجد یا حتی دفتر روزنامه شما خواهد کرد و می دانم که خدا مرا خواهد بخشید. (یعنی امیدوارم) پیش از آنکه بحث را دنبال کنیم، لازم می بینیم هرم در این جا یک پیشنهاد را طرح کنیم:

ما با کسانی که این شایعه ها علیه آن ها سخت رواج گرفته است تماس گرفتیم بازرسی قربانیان این شایعه ها را از زندگانی و گذران روزمره خود را کمال میل می پذیرند. بنابراین بجاست روزنامه به همه آن ها که می خواهند به صحت و سقم این شایعه خود رسیدگی کنند اعلام کند که روزی در محل روزنامه حاضر شوند و به اتفاق خبرنگاران روزنامه از کاخ ها و خانه های دستگاهیان رژیم پیشین بازدید کنند و سپس به خانه مسئولان فعلی بروند و خود آن ها را ببینند.

شایع می کنند ۱۷ نفر در شورای انقلاب و دولت و ... رخنه کرده اند و مدارک راجع به این اشخاص را به آیت الله طالقانی داده اند و او محض حفظ وحدت از افشای نام ها و مدارک راجع به آن ها خودداری کرده است. اینک آیت الله فقید در بین ما نیست اما مدارک که پر درنیابوده اند چه مانعی در راه انتشار آن ها وجود دارد؟

خانه از پای بست ویران است، خواجه در فکر نقش ایوان است. کشور بلاکشیده از هر سو در محاصره و خطر هاست و گروه بازی ها کار را تا به این حد از سقوط کشانده است که عده ای بجای توجه به مسائل اساسی کشور، وقت را صرف خواب کردن «رقبا» می کنند. چگونه می توان صاحب درد بود و ذهی نسلی را به اینگونه امور مشغول و در این مشغولیت تباہ کرد؟ بگذریم ...

اما همینکه بازار شایعه اینهمه داغ شده است خود دلالت بر شدت و وسعت انزوایی می کند که بخشی از نسل جوان، بخش وسیعی از نسل جوان دانشگاهی آنرا احساس می کند. در حقیقت چون گردش امور چنان است که میان مسئولان و دانشگاهیان تبادل وجود ندارد و کارها نیز بدون مشارکت انجام می گیرند و در تصویب قوانین (چه قوانینی که شورای انقلاب تصویب می کند و چه اصولی که مجلس خبرگان تصویب می کند) نه سر پیاز و نه ته پیازند، یعنی نه در قوانین مقننه عضویت دارند و نه در تهیه قانون طرف شور قرار می گیرند و نه قوانین، خواست های آن ها را در نظر می گیرد و نه جودشان به چیزی شمرده می شود، و ... احساس انزوا می کنند.

محیطی که احساس انزوا می کند، را دشمن به سرعت می تواند تسخیر و آنرا قرق کند. در این محیط قرق شده البته شایعه دروغ جای حقیقت را می گیرد و صد البته ذهن نسلی مسموم می شود و هزار البته روی به قهر می آورد یا در شکل کارهای انفعالی مثل خود به آتش کشیدن و یا در شکل کارهای پر خاشگرانه مثل ترور.

روحیه و اخلاق کسی که احساس انزوا می کند، روحیه و اخلاق کار پذیری است. در این محیط همه معتاد می شوند و ماده مخدر اخبار دروغ و شایعات است. می توان خود را به تکذیب فریفت و گمان برد که تکذیب شایعه سازان را رسوا کرد و کارشان را ساخت. اما تا علت شایعه ها از میان نرود، بازارش به احتمال زیاد گرم تر نیز می شود راه چاره علاج انزوا است. و علاج انزوا به حذف عوامل پیدایش آن است.

در شماره فردا به کم و کیف عوامل و راه علاج می پردازیم.

علت های انزوا

چهارشنبه ۴ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۷۹

پیش از این ما درباره فرار مغزها نوشته ایم. این امر ادامه دارد. و بر کسی پوشیده نیست یا نباید باشد که اگر محیط سالم و پرامید نشود و آزادی ها نوید امکان مشارکت - با شرائط مساوی - در اداره سرنوشت کشور را ندهد، ادامه این وضع، اداره امور مختلف کشور را دچار اختلال کلی خواهد ساخت. ترس و بیمی که وجود دارد، از همین اختلال کلی است. چرا که به حکم ضرورت رشد، این اختلال جز از راه استقرار استبدادی که امکانات را برای این قشر فراهم آورد، قابل رفع نیست.

با توجه به این امر، علت اول احساس انزوا اینست که این تبلیغات سخت شدت گرفته است که در اداره امور کشور «تحصیل کرده های جدید» به چیزی شمرده نخواهند شد. واضح تر، تبلیغ می شود که به عنوان اینکه «غرب زده» هستند، با آن ها در کشور خودشان معامله بیگانه خواهند کرد. با این تفاوت که بیگانه اگر آزادی های سیاسی را ندارد، همه گونه آزادی های دیگر را دارد. در جایی همین صحبت پیش آمد، یکی گفت این «تحصیل کرده ها» در حکومت رضاخان و پسرش بودند و کار می کردند. در حکومت اسلامی هم می مانند کار می کنند شما نگران نباشید. البته گوینده توجه نداشت که با این مقایسه، در واقع ادعای بالا را درباره غرب «غرب زده» می پذیرد. و از این امر نیز غافل بود که در حکومت رضاخان «آزادی های سیاسی» موجود نبود، در بقیه زمینه ها و بخصوص «زندگی دلخواه»، میدان عمل در زمینه های دیگر از میان برود، وضع غیر قابل تحمل و انفجارآمیز خواهد شد.

علت دوم احساس انزوا اینست که منزلت ها را سخت ناپایدار می بیند. به سخن دیگر در زمان استبداد سپاه اگر طیبی را می گرفتند و محاکمه و محکوم می کردند، در داخل و خارج کشور تا آنجا که می شد سر و صدا براه می افتاد. همینکه کسی تحصیل کرده بود، موجب می شد تا حدودی از حمایت برخوردار باشد. اما امروز، به ظاهر این حمایت وجود ندارد. برای مثال پزشک جوانی در کردستان اعدام شد. حداقل سخنی که می توان پذیرفت این است که جامعه نه از جرم وی به درستی آگاه شد و نه دانست چرا مجازات این جرم اعدام بوده است. آقای خلخالی درباره او یک سخن می گوید و مسئولی از مسئولان سپاه پاسدار همان محل سخن دیگری می گوید و تشکیل پرونده را بعد از وقوع می داند. برای آنکه بهانه القاء سوء به دست القاء کنندگان آن نباید تأکید می کنیم که ما بر آن نیستیم که درستی یا نادرستی قضاوت را ارزیابی کنیم، بلکه می خواهیم بگویم وقتی شرایط از هر حیث در نظر گرفته نمی شوند، جامعه به درستی از واقعیت امر آگاه نمی گردد و همین امر میدان شایعات را وسیع و باز می کند. جمعه پیش در زنجان یک پرسش از جانب بسیاری پرسیده شده بود و مخبر رادیو محلی نیز آنرا پرسید که چرا پزشکان می روند؟ معلوم شد که استاندار به تهران آمده است که یا بازنگردد یا پزشکی را با خود ببرد.

بدین ترتیب، هر کس مسئول انجام کاری می شود باید بازتاب عمل خود را در جامعه در نظر بگیرد. وقتی در داخل کشور تأثیر عمل تا بدین حد است، در خارج کشور نزد «تحصیل کرده» ها معلوم است تا چه حد می شود و البته موجب انصراف آن ها از آمدن به ایران و خدمت به کشورشان می گردد. بارها گفته و نوشته ایم که ایرانی قرنها و قرنها منزلت نداشته است. یعنی حقوق و تکالیف او با اصلاً معین نبوده و یا اگر بوده روی کاغذ بوده و در عمل حق و تکلیف ثابت و حمایت شده ای وجود نداشته است، و امروز ...

سومین علت انزوا، احساس ناتوانی در اظهار عقیده است. چماق بدستان از سوئی و تبلیغات شدید دشمنان «چی» و «راستی» انقلاب این احساس را شدت بخشید. برای مثال روزنامه آیندگان توقیف شد و به دنبال آن جبهه دمکراتیک دعوت به تظاهرات کرد. و زد و خورد پیش آمد و به دنبال آن دادستان انقلاب آقای متین دفتری را تحت تعقیب قرار داد و اموال او را توقیف کرد. باز در اینجا نمی خواهیم این عمل دادستان را ارزیابی کنیم، می خواهیم بگویم که دادستان از مدارک و علل تا این زمان چیزی منتشر نکرده است. بجای آن تبلیغات ضد بسیار شده است. از جمله متنی دیروز در روزنامه جمهوری اسلامی به عنوان اعلام جرم چاپ شده بود که اگر قرار باشد آن مواد جرم تلقی شوند، ظاهراً غیر مجرم پیدا نمی توان کرد. و این نوع اعلام جرم ها متأسفانه تنها کاری که می کنند این است که ثابت می کنند علت تعقیب، همان بیان عقیده بوده است و نه جریانی که پیش آمد.

تأثیر اقدام بدون توضیح مستند در اینگونه موارد، احساس انزوا و بیم در داخل و احساس انزوا و کینه نزد بخش بزرگی از دانشجویان و تحصیل کرده های مقیم خارج است. بخصوص که دشمن تا می تواند کار را کوه جلوه می دهد. امام تا با توجه به اثرات زاینبار توقیف های بدون توضیح طی

اعلامیه ای خواست که وضعیت احزاب و روزنامه ها مورد رسیدگی قرار گیرد، اما هنوز یا اقدامی صورت نگرفته و یا ما از آن مطلع نشده ایم. چهارمین علت احساس انزوا، جو عدم اطمینان از وضع و گردش امور است. عوامل این احساس یکی این است که تبلیغات دشمن بسیار قوی است و دیگری این است که تبلیغات ما بسیار ضعیف است. توضیح آنکه درباره تصمیماتی که اتخاذ و اعلام و اجرا می شوند، نه از پیش و نه به همراه و نه بعد از آن توضیح کافی داده نمی شود. در نتیجه این احساس بوجود آمده است که مسئولان امور کشور روش غافلگیر کردن را پیشه کرده اند. حتی در بسیاری زمینه ها حرف ها و نقل ها چیز دیگری است و ناگهان تصمیمی به میان می آید که کسی از آن اطلاع نداشته است. پنداری مسئولان در پرده برنامه شسته و رفته ای دارند و برای اجرای هر قسمت آن جامعه را از راه انتشار مطلبی که زمینه مخالفت با آن ضعیف است آماده اصل قضیه می کنند و بطور ناگهانی اظهار و به اجرا در می آورند.

پنجمین علت احساس انزوا، تبلیغات دشمن است. اگر این تبلیغات نبودند، هیچیک از موارد بالا، قابل اهمیت چندانی نبود. انقلاب ایران نه تنها بدان سبب که اسلامی است مورد مخالفت همه قدرت ها و ابرقدرت های سلطه گر است بلکه هم بدان سبب و هم به سبب اینکه روشی را آموخت که در صورت پیروی نظام جهانی سلطه گران را در هم می ریزد، مورد مخالفت شدید است. در حقیقت انقلاب ایران نشان داد که ملتی می تواند بدون کمک و حتی دریافت کمترین کمکی از خارج پیروز شود. از اینرو تبلیغات قدرت های جهانی و عمال آن ها علیه انقلاب ایران بسیار شدید است. در مقابل این تبلیغات همه جانبه، تبلیغات ما بسیار ضعیف است و حقایق را آنطور که باید در دسترس عموم قرار نمی دهیم. با توجه به امور فوق، باید به علاج هر پرداخت. سخن به درازا کشید و علاج ها می ماند به فردا.

علاج انزوا

پنجشنبه ۵ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۸۰

قدم اول و اساسی ترین قدم، یکی کردن عمل دستگاه ها و مسئولان با خط مشی امام است. در حقیقت مواضع امام که طی یک دوره طولانی اتخاذ و بیان شده اند، با آنچه به تصمیم یا عمل در می آید یکی نیست. امام با قاطعیت همان مواضع را اظهار می دارد اما مقامات دولتی، دادگاه های انقلاب، کمیته ها، حتی مجلس خبرگان خود را مقید به تصمیم و عمل به مقتضای این مواضع نمی کنند. این مقامات از این امر غافلند که مواضع رهبری وقتی در جریان مبارزه و انقلاب تغییر نمی کنند و همان ها که بودند باقی می مانند، حقوق ملت می شوند. حقوقی که در جریان طولانی و مبارزه اخذ شده اند. این مواضع غیر از وعده های داوطلبانه نمایندگی یا ریاست جمهوری به هنگام انتخابات اند. تازه همین وعده ها نیز تخلف ناپذیرند. چرا که ملت به کس یا کسانی رأی داده اند که وعده عملی کردن آن خواست ها را داده اند و با رأی که داده اند آن ها را حق خود شناخته و اجرایشان را خواسته اند. برای مثال، پیش نویس قانون اساسی که طی یک دوره طولانی تهیه و در دو نوبت منتشر شده و بر اساس آن انتخابات مجلس خبرگان بعمل آمده است، مستند رأی مردم بوده است. از اینرو مجلس خبرگان اگر در جهت توسعه حقوق و آزادی های مردم عمل نکند، دست کم نمی تواند آن ها را محدودتر کند.

ضد انقلابی تر از عمل که آشکارا با مواضع و عمل امام تضاد دارد هیچ نیست. چرا که این دوگانگی و بلکه تضاد، نه تنها خود علامت آنست که نیروهایی که قدرت اجرایی را در دست دارند، انقلاب را به جهتی سوق می دهند که با جهت رهبری امام و مردم که در جریان انقلاب پیدا شده است،

یکی نیست بلکه بیانگر خطر بزرگ تجدید نظام قبلی در شکل جدید است. خطر این امر برای انقلاب اسلامی ما، کشور ما و در آینده نزدیک اسلام ما، بزرگترین خطر هاست. چرا که وقتی مواضع متخذ در قول و عمل نقض می‌شوند و جای خود را به قول و عملی متضاد می‌دهند، به معنای آنست که:

اسلام واقعی یعنی اسلامی که به اجرا در می‌آید، غیر از اسلامی است که طی ۲۰ سال اظهار و بیان می‌شد. نسل جوان امروز در آن اسلام انقلاب کرد و خواستار ایجاد نظامی بر آن پایه بود و اینک با اسلام دیگری روبروست که ...

- آن قدرتی که به آن مواضع و تصمیم‌های رهبری عمل نمی‌کند، اگر نه در حال، در آینده نزدیک قدرت حاکم بر کشور می‌شود بنابراین بنیادها بر اساس مواضع و عمل این قدرت بوجود می‌آیند. به سخن دیگر انقلاب جریانی نیست که مسیری داشته باشد و ناگهان تغییر مسیر دهد. بلکه جریان از همان ابتدا و آرام آرام از مسیر منحرف می‌شود. این انحراف‌ها مثل سرطان نخست محسوس نیستند و وقتی محسوس می‌شوند دیگر کار از کار گذشته و ضد انقلاب حاکم گشته است. از اینرو ما هیچ با این سخن موافق نیستیم که «در هر انقلابی از این چیزها هست». آن‌ها که این حرف را می‌زنند به این واقعیت توجه نمی‌کنند که آن انقلاب‌ها هم از مسیر خود منحرف شد و بتدریج سر و کله نظام قبلی پیدا شد و همان نظام در شکل جدید از نو حاکم گشت.

اصرار ما بر اینکه آن مواضع حفظ شوند و بعمل در آیند، کمتر بخاطر آنست که خود با آن‌ها موافقیم و بسیار بیشتر بخاطر آن هاست که وقتی مواضع و وعده‌ها عملی نشدند، خطرهای بالا احتراز ناپذیر می‌شوند. ممکن است بپرسند اگر معلوم شد آن مواضع صحیح نبوده اند چرا نباید آن‌ها را تصحیح یا حتی عوض کرد. پاسخ این است که اولاً پیروزی انقلاب دلیل قاطع بر صحت آنهاست و ثانیاً صحیح و غلط یک موضع یا وعده در عمل معلوم می‌شود یعنی نمی‌توان بجای آن کار دیگر کرد و گفت معلوم شد که صحیح نبوده است و ثالثاً موجب تزلزل اعتقاد و اعتماد مردم به رهبری می‌شود و وقتی رهبری محبوب مردم است، در حال حاضر، این عدم اعتقاد و اعتماد متوجه یاران و نزدیکان وی می‌گردد و در آینده دور، چهره روشن رهبر را مکدر می‌سازد و رابعاً راه را برای عوض کردن همه مواضع و در نتیجه استمرار نظام سابق باز می‌کند. با توجه به این واقعیت‌ها برماست و بر همه آگاهان جامعه است که بایستیم و بخواهیم مواضع و تصمیم‌ها و وعده‌های متخذ در جریان انقلاب، بعمل در آیند و مواضع و تصمیم‌ها و وعده‌ها و اعمالی که با آن‌ها ناسازگارند بطور قطع رها گردند. پیروزی یا شکست انقلاب در گرو این امر است.

دومین اقدام اجرایی قاطعانه وعده درباره آزادی هاست. در این باره نه تنها مجلس خبرگان باید بر طبق این موضع امام و پیش نویس قانون اساسی اتخاذ تصمیم کند، بلکه دستگاه‌های اجرایی مختلف باید خود را موظف به اجرای آن بدانند و تخلف‌ها مورد بازخواست و موجب مجازات بگردند. در اینجا مسئولیت «روشنفکرانی» که با لجاجت تمام تن به بحث‌های آزاد ندادند بسیار سنگین است. آن‌ها که ترجیح دادند بجای شرکت در این بحث‌ها (که قطعاً اگر بطور جدی پیگیری می‌شدند، جریان امور غیر از این می‌شد که شد) به ناسزاگویی و نویسی و تحریک پردازند، بچند به انقلاب ما و به نسل جوان ما، جفا و بلکه خیانت روا داشتند. با همه این‌ها، هنوز هم فرصت را باید مغتنم شمرد و درهای بحث و گفتگوی آزاد را گشود این امر تا بدانجا مهم است که مسلمانان انقلابی و متعهد خود باید عهده‌دارش شوند به سخن دیگر منتظر موافقت دیگران نباید بشوند.

سومین قدم از بین بردن مراکز متعدد تصمیم‌گیری است. رهبری را نباید تکه پاره کرد تصمیم‌ها باید از یک مجرا به اجرا در آیند تا امکان تثبیت حقوق تکالیف بوجود آید. وضع موجود کاملاً به زبان انقلاب است و بتدریج وضعیت را مساعد استقرار استبداد جدید می‌کند. تمایلاتی که هم اکنون تحت عنوان طرفداری از «قاطعیت»، قاطعیتی که در حل هر مسئله از

راه زور، خلاصه می‌شود، در صورت قوت گرفتن زمینه استقرار استبداد جدید را فراهم می‌آورد چون در این باره چند بار اظهار نظر کرده ایم، سخن کوتاه می‌کنیم.

چهارمین قدم، تحت نظام آوردن کارهای دولت است. ما همواره این نظر را داشته و اظهار کرده ایم که دولت در نظام معینی عمل نمی‌کند. اصرار به حفظ بنیادهای نظام قبلی از علل اصلی بوجود آمدن مراکز متعدد تصمیم‌گیری شده است. اصرار بر تجربه‌گرایی افراطی موجب شده و می‌شود که وزیران و مقامات اجرائی دیگر هماهنگ عمل نکنند و این ناهماهنگی‌ها چشم‌گیر و چشم‌گیرتر شده و می‌شود. این موضوع را بار اول نیست که انتقاد می‌کنیم اما بار اول است که با عکس‌العمل نادرست روبرو می‌شویم.

مسئولان و هم‌گروهان دولت از زمین و هوا حمله به ما آورده‌اند و البته به قصد خراب کردن و با استناد به «نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری». این که اینبار عکس‌العمل نشان داده‌اند و آن هم با همان اخلاق طاغوتی و همان روش‌های تخریبی، خود معلوم می‌کند که سودائی مغتنم بشمرند. یا بدین جهت نیست که در یک ماه اخیر بر ضد تنی چند اینهمه شایعه پراکنی می‌کنند؟ آیا بدان جهت نیست که آن‌ها را از «رقیبان» می‌شمرند؟ به هر رو، گذرا بگوییم که آنچه به ما مربوط می‌شود اینست که ریاست جمهوری وقتی بکار می‌آید که در محدوده یک قانون اساسی منطبق با مواضعی که در جریان انقلاب اتخاذ شده‌اند، آدمی بتواند برنامه‌ای انقلابی را به اجرا گذارد. بر آن بودیم که مقاله‌ای تحت عنوان گریز بنویسیم (و به موقع خود خواهیم نوشت) که هیچ آماده نیستیم حقیقت را قربانی مصلحت کنیم. انتقاد نکنیم مبدا مورد حمله قرار بگیریم و نظر ندهیم مبدا موقعیت خود را از دست بدهیم. بهتر است با تمام قوا از چنین ریاست جمهوری بگریزیم. ایران امروز محتاج مردان و زنان با حقیقت و حقیقت‌گو و صریح است. اگر کشور محتاج مسئول و مسئولان است، محتاج مسئولانی که در محدوده ترس‌ها و ملاحظاتی عمل می‌کنند، نیست. اگر کسی یا کسان یا قشری یا قشرهایی که رهبری جامعه را در دست دارند، از کسی بدناخاطر حمایت می‌کنند که «خود را از نظرشان» نیاندازند. در واقع خود از نظر می‌افتند. مردان انقلابی، رهبران انقلابی اگر به سرنوشت اسلام و ایران دل می‌سوزانند، باید صراحت در بیان و استواری در عقیده را دوست بدانند و تشویق کنند بلکه ایران از خطر سیاست‌بازان ریاکار آسوده‌گردد و دیگر مجال عمل برای آن‌ها که وسط بازند نماند.

باری تا وقتی رهبری اجرایی یعنی دولت و شورای انقلاب مجریان یک برنامه همه‌جانبه نشوند و وضع موجود که کارها روزبروز و اغلب به صورت «تعمیرات» و بدبختانه «تعمیرات» نظام پیشین، بطور اساسی تغییر نکند، خطوط نظر و عمل روشن نمی‌شوند و حالت رمیدگی از بین نمی‌رود و احساس انزوا تشدید می‌شود.

سخن به درازا کشید و باقی می‌ماند به شماره بعد.

گشودن افق امید

شنبه ۷ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۸۰

برای علاج انزوا و گشودن افق امید، پنجمین کار، مبارزه جدی با شایعه هاست. به گمان ما از وجوه تشخیص «خط امام» یکی اهمیت پیدا کردن بُعد اخلاق است. اصرار ما به اینکه مواضع متخذ امام تغییر نکنند و به اجرا در آیند، از جمله به دلیل اهمیتی است که اخلاق و معنویت در انقلاب اسلامی ما بدست آورده است. برای جامعه‌ای که قرن‌ها به این امر واقع عادت کرده است که حاکمان پس از کسب قدرت از «هزار وعده یکی وفا» نکرده‌اند و همین امر از جمله دلایل انحطاط او بوده است، هیچ دارو و درمانی علاج

کننده تر از انجام وعده ها نیست. تجدید حیات اخلاق و معنویت بدینکار نیاز مبرم دارد. و نیز به مبارزه با روش های تخریبی و از جمله شایعه سازی نیاز حتمی دارد. این مبارزه هیچ به روش های خشونت آمیز محتاج نیست. از راه افشاگری است که باید آنرا بی اثر ساخت.

در حقیقت وقتی با شایعه سازی بطور جدی مبارزه می کنیم و در اجتماعات عمومی آن ها را افشا می کنیم به هدف های زیر دست می یابیم:

- تیرگی های ابهام و ناامیدی از ذهن نسل جوان و مسئول پاک می شوند. محیط شاد و امیدوار و مردم به کار و تلاش راغب بلکه عاشق می شوند.

- جامعه نه تنها آماده پذیرش جراحی های لازم برای تغییر بنیادی نظام اجتماعی می گردد بلکه خود آنرا طلب می کند.

- موافق و مخالف به راهی می افتند که راه سازندگی است. وقتی روش های تخریبی کنار گذاشته می شوند، ناگزیر بحث و انتقاد سازنده جایگزین آن می شود و همین امر پراکنندگی ها را به وحدت بدل می سازد.

- روحیه و اخلاق عمومی اعتلا می پذیرد و انقلاب وقتی به اخلاق ثابت و پایداری مجهز می شود از انحراف مصون می گردد. روحیه و اخلاق انقلابی مثل یک نوزاد محتاج مراقبت است. دشمنان انقلاب برای جلوگیری از پیروزی آن، نخست می کوشند روحیه و اخلاقی را از میان ببرند که در جریان انقلاب بوجود آمده است. چرا که اگر موفق شوند ارزش های پدید آمده در جریان انقلاب را از بین ببرند، ناگزیر ارزش های «دوران جاهلیت» دوباره باز می گردند و حاکم می شوند. و پاسداری از روحیه و اخلاق انقلابی به مبارزه با همه روش های تخریبی بخصوص شایعه سازی و بی اثر کردن «می گویند ...»

ششمین قدم پایان بخشیدن به رویه فعلی که لاقیدی به اندیشه ها و راه حل ها و انتقادهائی است که مردم ما ارائه می دهند. مردمی که طی یک دوران طولانی از حق هرگونه اظهار نظری محروم بوده اند و اینک خود را رها می بینند، از روی شوق و به قصد بهتر کردن وضع، مطالعه می کنند و پیشنهاد می دهند. مراجعات بسیار در این باره که چرا به ارزیابی ها و انتقادهای و پیشنهادها ما توجه نمی کنند، نشان می دهد که رهبری اجرائی کار خود را می کند و اعتنائی هم به نظرها ندارد و اهمیتی هم برای پیشنهادها مردم قائل نیست. برای نمونه دانشجویانی که در جهاد سازندگی شرکت کرده اند، فریادشان به هواست که کسی به بررسی ها و پیشنهادهای شان ترتیب اثر نمی دهد حتی نمی گویند که خوب بودند یا بد بودند؟ چرا خوب بودند و چرا بد بودند را نخواستیم! خود ما درباره تجدید سازمان ارتش طرحی تهیه کرده ایم اما جو را آماده ارائه آن نمی بینیم. از آن بیم که دنبال کردن آن ممکن نشود و پیش از اجرا به صورت یک طرح مرده در آید. وقتی می بینند که هیچ جوابی از هیچ مقامی نمی شنوند بتدریج روحیه لاقیدی و بی اعتنائی دوران رژیم سابق عود می کند و روحیه عمومی از امید به یأس متمایل می شود. این است که به گمان ما از واجب ترین کارها یکی این است که در تمامی سلسله مراتب توجه به انتقادهای و پیشنهاد اصل تخلف نکردنی تلقی شود دستگاه های تبلیغاتی برای پاسخ گفتن به همه پرسش ها و اعلام سرانجامی که انتقادهای و پیشنهادها پیدا می کنند، بسیج شوند.

هفتمین قدم، تشویق و ایجاد شوراهاست. اگر در زمینه های اجرائی ایجاد شوراهای مرکب از موافق و مخالف متعذر باشد، در زمینه های بحث و انتقاد و راه جوئی چرا ممکن نباشد؟ چه مانعی هست که در دانشگاه شورائی مرکب از دانشجویان و استادان با تمایلات گوناگون تشکیل بگردد و این شورا محیط دانشگاه را به محیط بحث آزاد و خلاق تبدیل کند؟ حتی اگر هنوز تشکیل این شورا با مشکلاتی روبروست چرا شورائی مرکب از کسانی که می توانند آزادی بحث ها و عدالت را در اداره آن ها رعایت کنند، تشکیل نشود؟ چرا در سطح کشور شورای انقلاب دست به ایجاد یک شورای مشورتی مرکب از تمایلات گوناگون نزنند و بدان محیط خصومت و یأس را به محیط سازگاری و امید بدل نسازد؟

هشتمین قدم لغو امتیازهاست. امتیازها از هر نوع باید لغو گردند.

مهمترین نابرابری هائی که باید از بین بروند، نابرابری در استفاده از آزادی است. ما ناگزیریم یک بار دیگر این واقعیت را بازگو کنیم که دستگاه سیاسی پیشین برجاست وقتی از آزادی ها تهدید و تحدید می شوند در حقیقت هیچ معنایی جز تقویت همین دستگاه ندارد. بخشی از روحانیت و روشنفکران ما اینطور می پندارند که رژیم سابق از بین رفته است و رهبری با ما است. دستگاه اجرائی در اختیار ما است. آزادی «تحریک و توطئه» دادن به معنای تضعیف رهبری است. حال آنکه:

- دستگاه اداری کشور با همان ساخت پیشین برجاست.

- دستگاه ارتش با همان ساخت پیشین برجاست.

- روابط سیاسی در کشور با همان ساخت پیشین برجایند.

- تحریک های سیاسی در همه کشور با همان مقدمات و برای رسیدن به همان نتایج برجایند. و در همه این ها مبنای تحول بنیادی نیست.

بلکه بتدریج تقویت نیز شده و می شوند. دستگاهی که پیش از این مشروعیت مذهبی نداشت، اگر این مشروعیت رانیز بدست آورد، براحتی می تواند در فرصت مناسب «استبداد محبوب توده ها» را تحمیل کند. اگر کمی حوصله مطالعه علمی وضع را به خود بدهیم می بینیم:

- از آزادی نیم درصد جامعه که مارکسیست ها باشند ده یک استفاده ای را که از جوّ تهدید و تحدید آزادی ها می کنند، نمی توانند بکنند. محیط حیاتی و رشد آن ها، محیط محدودیت و فشار است. در این محیط، از حالت عاطفی مساعد استفاده می کنند و چون نقد و انتقادی هم در کار نیست براحتی می توانند اذهان ساده را بفریبند که چون علمی فکر می کنند و برای تحول جامعه راه حل «علمی» دارند، جانبداران «دین و اوهام» مانع از بیان عقیده آن ها می شوند. فراموش نکنیم که اگر بخواهیم بکلی مانع اظهار و بیان بشویم، محتاج بوجود آوردن دستگاه های فشار و اختناق می گردیم که برای نابودی شان انقلاب کردیم و هزاران شهید دادیم. و تازه با آن دستگاه ها هم همانطور که رژیم سابق نتوانست، نمی توانیم سانسور کامل برقرار کنیم.

- در عوض ساخت سیاسی کشور و مقام هائی که در این ساخت از حق تصمیم درباره سرنوشت کشور برخوردارند، از محدود کردن دایره آزادی ها کمال استفاده را می کنند. نه تنها انتقاد دیگران از خودشان را جرم و «ضد انقلاب» جلوه می دهند، بلکه مانع از آن می شوند که جرائم مشهودشان مورد رسیدگی قرار بگیرد. بدینسان دستگاه سابق برجا می ماند و تقویت می شود و در موقع مناسب از همه محدودیت هائی که بوجود آمده اند، بسود خود بهره برداری می کنند.

نباید از یاد ببریم که رهبری انقلاب هنوز رهبری نیروی مخالف با رژیم پیشین است و از رژیم پیشین رأس رفته و بقیه برجاست و اسباب قدرت را نیز در دسترس دارد. آنچه مانع از استقرار مجدد استبداد می شود مردم و امام رهبر مردم است. و اگر آزادی ها محدود شوند در فرصت فقدان امام و پراکنندگی مردم، براحتی می تواند استبداد سیاه تازه ای را به جامعه تحمیل کند.

امید می رود توانسته باشیم روشن کنیم که قید زدن های زیاده از حد به آزادی ها یعنی آزادی احزاب و اجتماعات، آزادی مطبوعات و آزادی تظاهرات و ... پیش و بیش از همه، به زبان قطعی خود ما تمام می شود. دو دسته از این محدودیت ها سود می برند یکی جانبداران غرب که بخود وعده می دهند «پس از عیان شدن ناتوانی ما در اداره امور کشور» قدرت را برای همیشه به جنگ بیاورند و جانبداران شرق که از محدودیت های بدون وسیله کافی اعمال آن ها، کمال استفاده را می برند و یک دسته زبان می بیند مسلمان ها. از نابختراری در این زمینه ما عکس العمل شده ایم و به زبان خود و به سود آن ها عمل می کنیم.

و نهمین قدم، فراهم آوردن مقدمات جبهه وسیع اسلامی است. تا وقتی در این جبهه وسیع گرد نیائیم، نمی توانیم به رهبری اجرائی سازمان و جهت ببخشیم. وقتی این جبهه وجود ندارد، ناگزیر ذهن ها در پی راه حلی بر پایه انحصارطلبی در رهبری می رود برای آنکه روحانی و دانشگاهی و این

دو جامعه در یک موفقیت متعادل در رهبری کشور مشارکت داشته باشند، باید این جبهه بزرگ بوجود آید و همه و همه مسلمان ها را در بر بگیرد طوری نشود که در میان مسلمان ها هر روز بر گروه کسانی که خود را در انزوا می بینند افزوده گردد. این جبهه رسالت بزرگی دارد و آن این است که مانع از انحراف از خط انقلاب، خط امام بگردد. مانع از عود استبداد و ارتجاع بگردد. به آن ها که با ایجاد این جبهه تن نمی دهند، هشدار که جهتی که تحول سیاسی ایران دارد، به سود انقلاب نیست. جبهه جانبدار استبداد زمان به زمان تقویت می شود، فردا دیر است، باید شتاب کرد و این جبهه بزرگ و گسترده را بوجود آورد. کمترین فایده این کار از میان بردن روحیه یأس و انزوا نزد جوانان دانشگاهی و درس خوانده است. انقلاب ما نمی تواند فاجعه لاقیدی متمایل به مخالفت این جوانان را تحمل کند. باید مشارکت جدی و با شرایط برابر آن ها را در رهبری و اداره کشور پذیرفت. بیشتر از آن باید این مشارکت را خواستار شد.

آن ها که احساس مسئولیت می کنند، نباید به انتظار موافقت همه احزاب و گروه ها بمانند باید وارد عمل بشوند و چرا دانشگاهیان و روحانیان مسئولیت شناس ابتکار عمل را در دست بگیرند و به این مهم اقدام نکنند؟

ترمیم

یکشنبه ۸ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۸۲

وقتی دولتی در یک نظام برای انجام برنامه ای بر سر کار می آید، از پیش همکاران خود را می شناسد. با وجود این به علت آنکه از هر آدمی کاری ساخته است و در آزمایش ها، محل و عمل او بهتر معلوم می شود، در جریان کار، ترمیم هیأت دولت لازم می شود. و وقتی یک انقلاب رژیم را سرنگون می کند، دولت جدید از کسانی ترکیب می شود که در رهبری جنبش تا سقوط رژیم شرکت جسته اند و سند لیاقت شان، کارشان در جهت ساقط کردن رژیم و سقوط آنست. با وجود این ساختمان یک نظام جدید با سرنگون کردن رژیم قدیم فرق دارد و همین فرق موجب می شود که تغییر مسئولان لازم افتد. دولت آقای مهندس بازرگان از هیچکدام از دو نمونه بالا نیست.

در حقیقت دولت خود را موظف به انجام همه پرسوی و به تصویب رساندن قانون اساسی می شمرد و پس، به همین دلیل نه خود را موظف به بنیادگذاری نظام جدید از راه ویران کردن نظام پیشین می دید و نه تهیه یک برنامه همه جانبه را ضروری می شمرد. جلسات سمینار مسائل اقتصادی کشور، روشنگر این واقعیت بودند که دولت نه برنامه جامعی دارد و نه در پی آنست و نه اعضای هیأت دولت بر سر آن برنامه در این هیأت عضو شده اند. دلیل آنکه هر یک از وزیران نظری و سخنی به میان می آورد که دیگران از آن بی اطلاع بودند و سخن ها و نظرها با هم هیچ سازگاری پیدا نمی کردند. و واقعیت های اجتماعی هستند و دولت را ناگزیر می سازند که مواضع خود را در برابرشان آشکار سازد. همین واقعیت ها دولت را ناگزیر می کنند میان اعضای خود هماهنگی بوجود آورند و کم و بیش برنامه عملی پیدا کنند. واقعیت های زمان ما هر روز بیشتر از روز پیش بزرگتر شدن ابعاد مشکلات را بازگو می کنند و به عنوان راه حل، دولتی را طلب می کنند که تغییرات بنیادی و همه جانبه از راه جراحی های بزرگ را برنامه خود بشناسد. برای آنکه مطلب روشن تر گردد یکی دو نمونه می آوریم:

اداره شرکت نفت در عصر انقلاب، محتاج مدیرانی است که درک درستی از جای نفت در حال و آینده اقتصاد ایران داشته باشد و بتواند سیاستی را پیش ببرد که برای کشور امکان استقلال اقتصادی بطور روزافزون فراهم گردد. دولت شخصی را در رأس شرکت نفت گذاشت که معرف اداره این سازمان برسم سابق و وجودش بیشتر برای خریداران نفت

اطمینان بخش بود. در دوران شاه سابق در زمره مخالفانی بود که شعار سرنگونی شاه را شعاری خیال پردازانه می شمرد. جانبدار دولتی به ریاست دکتر امینی و عمل در محدوده «صالح مشترک ایران و آمریکا» بود. وی اداره صنعت نفت را - که هیچ اطلاعی هم از آن نداشت - با موضع گیری های سیاسی در آمیخته بود، دولت چون اصل را بر حفظ وضع موجود گذاشته است بر آن نمی شد که میان کسی که باید سیاستی در صنعت نفت به اجرا در آورد و کسی که در مسائل سیاسی نظرهایی دارد و آن ها را تعقیب می کند، فرق بگذارد. تا جایی که به حکم هر کس سروصدای زیاد می کند باید موضوع تحقیق قرار بگیرد که نکند می خواهد از سروصدا چتر حمایت برای خود درست کند، همه متوجه او و طرز اداره اش شدند و ...

تادپروز که آقای دادستان کل انقلاب آقای نزیه را احضار کرد. اینک حرف اینجاست که چرا باید کسی در رأس شرکت نفت قرار بگیرد که حداقل سخنی که بتوان درباره کار او گفت اینست که با قرار خود از نفت سر در نمی آورد؟ چرا باید دولت خود کارهای مسئولان امور را بازرسی نکند؟ چرا باید بگذارد کار از حوزه دولت خارج بشود تا جایی که شیوه پرکناری اثرات بسیار زیانبار از لحاظ ایجاد تزلزل در روحیه مسئولان امور و حیثیات کشور در دنیا بگذارد؟ اما کسی که مسئول بازرسی یک صنعت بزرگ می شود باید گزارش خود را تسلیم رهبری و دولت کند و دولت از مجرای صحیح به آن ترتیب اثر دهد. و دادستان کل اولاً مسئول رسیدگی به هر کاری نیست و ثانیاً وقتی به این ترتیب عمل می کند، در داخل و خارج برای کسی جای تردید نمی گذارد که آقای نزیه چوب سوء اداره را نمی خورد بلکه هم چوب را می خورد و هم پياز اظهار نظرهای خود را همین دیروز برادر مسلمانی به ما نوشته بود: وقتی آقای نزیه امروز چوب اظهار نظر چند ماه پیش خود را می خورد، چگونه می خواهید کسی جرأت کند و حاضر بشود و در بحث آزاد شرکت کند؟

بدینقرار، آقای دادستان کل باید متوجه اثرات اقدام خویش باشد و بداند علاوه بر آنکه برای دولت اعتباری که دولت برای اداره امور به آن نیاز دارد، باقی نمی گذارد، محیط سابق را تجدید می کند. محیطی که در آن مردم خود را با محکوم به سکوت می کنند و یا ناگزیر بر آن ها نیز به تنها زمانی که بکار می آید یعنی زور، روی می آورند و پناه بر خدا از فساد می آیند تمایل بوجود می آورد.

و اگر دولت از ابتدا در انتخاب ضابطه های انقلابی را در نظر می گرفت و با بازرسی در کارهای مسئولان را خود عهده دار می شد، غده چرکین بوجود نمی آید و ... نمونه دیگر، همین بوجود آمدن مراکز متعدد تصمیم گیری است: شهربانی و ژاندارمری هستند، کمیته ها هم هستند و کمیته ها هم رسمی و غیررسمی دارند. اگر از روز نخست واقعیت بزرگ که همان انقلاب است اساس قرار می گرفت و قرار می شد امنیت شهرها و روستاها در عهده یک سازمان انقلابی گذاشته شود، امروز در کشور همین تعدد مراکز خود مشکل بزرگی نمی شد و ...

و اداره اقتصاد کشور از روز نخست به یک جمع هماهنگ واگذار نشد و متصدیان با نظرهایی گاه متضاد در رأس مسئولیت های بزرگ قرار گرفتند. و امروز مشکل تورم روزافزون و اداره صنعت، کشاورزی، بانک ها و ... نه تنها اقدام به جراحی های بزرگ را عاجل تر ساخته است، بلکه کار را دیگر به همان آسانی که در گرماگرم انقلاب شدنی بود، نمی توان انجام داد. اگر ترمیم را نشانه توجه دولت به این واقعیتها تلقی کنیم، بایدمان گفت:

- انتقاد هیچ بد نیست و نباید آنرا دشمن شمرد. حتی ناسزاهای دشمن از سکوت او بهتر است. و ای کاش ما گوش ها و چشم ها را بیش از این ها باز کنیم و از غرض آلودترین سخنان آن سخن را که حق است بجوییم. انتقاد که جای خود دارد.

- ترمیم وقتی موفق می شود که برای بوجود آوردن یک رهبری اجرائی برای دست زدن به تحول انقلابی همه جانبه و از بنیاد باشد. واقعیتها هستند و راه حل خود را دیر یا زود تحمیل می کنند. وقتی دیر می شود به

بدترین شکل انجام می‌گیرد و چنان انجام می‌گیرد که به سود انقلاب تمام نمی‌شود.

مهاجرت

دوشنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۸۳

فردا سالروز مهاجرت امام از نجف به پاریس است. دولت عراق سخت گرفته بود که امام سکوت کند و امام تسلیم نمی‌شد. یک گروه فیلمبردار فرانسوی برای انجام قراردادهائی که با دولت عراق داشتند به عراق می‌رفتند. این گروه در نجف با امام مصاحبه کردند. به هنگام خروج از خانه امام، از سوی مأموران سازمان امنیت عراق دستگیر شدند. مأموران فیلم را بردند اما نوار ضبط صوت را فراموش کردند ...

به دنبال این مصاحبه که محتوای آن در تعیین مسیر حرکت انقلابی خلق ما اثری تعیین کننده داشت، دولت عراق خانه را محاصره کرد. امام میان سکوت و ترک عراق، دومی را برگزید. یک هفته پیش از حرکت فرزند امام با تلفن خبر داد که در پاریس به انتظار «خبر مهمی» باشیم. و ۲۴ ساعت پیش از حرکت اطلاع داد که امام فردا وارد پاریس می‌شود ...

در فرودگاه، تنی چند بیش نبودیم که به استقبال امام رفته بودیم. اما ساعتی بعد از ورود همه می‌دانستند که امام در پاریس است و جمعیت به سوی محل اقامت امام روان شد. شب هنگام دو مأمور فرانسوی از سوی کاخ الیزه به مأموریت آمدند که امام می‌تواند در اینجا بماند به شرط آنکه مصاحبه نکند، در اجتماعات و ... شرکت نکند. در اینجا هم میان اقامت توام با سکوت و ترک کشور فرانسه یکی را باید انتخاب می‌کرد. تصمیم امام قاطع بود: از فرودگاهی به فرودگاهی می‌روم. مرا یک زیرانداز کافی است. سکوت نمی‌کنم ...

و همه کس مهاجرت به پاریس را یکی از حوادث شگرف می‌داند و کسی تردید ندارد که این مهاجرت در شتاب گرفتن انقلاب تأثیری تعیین کننده داشت. در حقیقت، امام از پاریس هم به انقلاب محتوای فکری که سخت بدان نیاز داشت را می‌داد و هم افکار عمومی جهانی لازم برای پیروزی انقلاب ایران را تدارک می‌کرد.

پیام ها، خطابه ها و مصاحبه های این دوران، همه و همه را بر سر محتوای روشنی متحد کرد و بر ضد رژیم شاه به مبارزه ای کشاند که از شگفتی های تاریخ است. بلندگوهای تبلیغاتی رژیم شاه در داخل و خارج کشور، نزدیک به ۲۰ «هسته» را که به خیال آن ها اسلام خمینی قادر به حلشان نیست، طرح می‌کردند:

- آزادی ها، آزادی بیان، آزادی اجتماعات و ... در حکومت اسلامی نمی‌توانند وجود داشته باشند چرا که ... پاسخ امام روشن بود: آزادی ها همه وجود خواهند داشت به شرط توطئه نکردن.

- زنان از نو از حق رأی محروم خواهند شد و ... پاسخ امام بدون ابهام بود: زنان می‌توانند رأی بدهند و انتخاب بشوند و در انتخاب پوشش خود آزاد باشند.

- اسلام زمینه ساز استبداد است. از اقیانوسیه تا شمال افریقا، هر جا اسلام دین مردم است، استبداد نظامی حکومت می‌کند. بنابراین انقلاب اسلامی نیز نوعی از استبداد را جانشین نوع دیگری از استبداد خواهد کرد. پاسخ امام قانع کننده بود: در هیچ کجا اسلام حکومت ندارد. در اسلام تنها قانون حکومت می‌کند. چون اسلام دین انتقاد و اعتراض است، این حکومت ها را تحمیل کرده اند. در حکومت اسلام، استبداد نخواهد بود.

- حکومت روحانیان، زمین را از دست دهقانان به در خواهد آورد چرا که اینان با اصلاحات ارضی مخالفند: پاسخ امام قاطع بود: نه تنها زمین در دست دهقانان می‌ماند بلکه کشاورزی ایران احیا خواهد شد و بیابان ها از نو به زمین های کشاورزی تبدیل خواهند شد.

- حکومت اسلام، استبداد دینی بوجود خواهد آورد. روحانیان با در دست گرفتن حکومت این استبداد را بر همه و بخصوص بر اقلیت های مذهبی تحمیل خواهند کرد. پاسخ امام جای چون و چرا نمی‌گذاشت: روحانیون خود قصد ندارند مقامات را در دست بگیرند و مبنای حکومت رأی مردم است و اقلیت ها نیز حقوق و آزادی ها را خواهند داشت.

- حکومت اسلام مانع پیشرفت و ترقی کشور خواهد شد و تاریک اندیشی را بر کشور تحمیل خواهد کرد پاسخ امام واضح بود: اسلام دین ترقی است. علت عدم پیشرفت آنست که جوانان کشور از آموزش و پرورش جدی برخوردار نیستند. اسلام با مظاهر ترقی مخالف نیست. با فساد مخالف است با سلطه بیگانه بر کشور و با غرب زدگی مخالف است.

- با رفتن شاه و استقرار حکومت اسلامی، کشور تجزیه خواهد شد. پاسخ امام صریح بود: با رفتن شاه کشور تازه وحدت خود را به دست خواهد آورد و همه مردم کشور در اخوت اسلامی از حقوق و امکانات مساوی برخوردار خواهند شد.

- حکومت اسلام جانبداری از کارگر و مستضعف نخواهد کرد. پاسخ امام شورانگیز بود: اسلام مستضعف و کارگر را به حق خود می‌رساند.

- حکومت اسلام چون قادر به پیشرفت دادن ایران نیست. چون قشری گری مذهبی موجب می‌شود که استعدادها از خدمت آن بگریزند، دیر یا زود کشور را با بحران های سخت مواجه خواهد ساخت و بخواهی نخواهی دور را به دست مارکسیست ها خواهد داد. پاسخ امام روشنگر بود: ما باکی از مکتب های دیگر نداریم. در صورت آزادی همه اسلام را همانطور که هست خواهند شناخت و به اسلام روی خواهند آورد. اسلام پیشرفت را تضمین می‌کند.

- حکومت اسلام، روشنفکران را به مقابله و مخالفت با خود بر می‌انگیزد و وحدتی که علیه رژیم شاه بوجود آمده است از میان خواهد رفت. وقتی این وحدت از بین رفت، دیر یا زود حکومت از دست «مذهبی ها» بدر می‌آید. پاسخ امام امید آفرین بود: روحانی و روشنفکر در نهضت اسلامی وحدت به دست آورده اند و هیچیک به تنهایی قادر به اداره کشور نیستند. باید با هم همکاری کنند و حکومت اسلامی زمینه این همکاری را بوجود خواهد آورد.

- حکومت اسلامی برنامه ندارد. نمی‌داند چه می‌خواهد. فقدان برنامه که پاسخ های کلی و مبهم دلالت روشنی است بر آن، موجب می‌شود که اداره کشور ممکن نگردد و ایران دچار هرج و مرجی مهار نگرانی شود. پاسخ امام این بود که برنامه داریم و به موقع اظهار و به اجرا می‌گذاریم.

- حکومت اسلامی به حکم انزوائی که خود را بدان محکوم می‌کند، به تدریج به دست متعصب ها می‌افتد و بالاخره استبداد نظامی متکی به این متعصب ها زمام امور را در دست خواهد گرفت. این حکومت ظواهر را رعایت می‌کند تا «دیکتاتوری محبوب» را به جامعه تحمیل کند. پاسخ امام آشکار بود: حکومت اسلامی نه تنها در داخل دچار انزوا نمی‌شود بلکه در دینا هم با حمایت از حقوق و مبارزه مستضعفان، به انزوائی که رژیم شاه بدان گرفتار است نیز خاتمه می‌بخشد.

- در میان رهبران دینی وحدت کلمه نیست. پس از رفتن شاه و تبدیل وحدت به پراکندگی، جناح مخالف با ترقی خواهی قدرت پیدا خواهد کرد و ... پاسخ امام اطمینان بخش بود: حکومت اسلام پراکندگی ها را به وحدت تبدیل می‌کند و در آن جائی برای مخالفان با ترقی و پیشرفت واقعی نیست.

و ...

این موضوع بودند که تردیدها را زدودند و ایران را متحد کردند. این مواضع بودند که اراده ها را استوار کردند و مقاومت سختی را برانگیختند که شاه را سرنگون کرد. اینک که دوران ریشه کن کردن آن رژیم و ساختمان ایران در اسلام رسیده است، نیاز کشور به وحدت اگر بیشتر نشده باشد کمتر نشده است. اینک زمان عمل است. وقت به عمل در آوردن آن مواضع است. آیا ما به وعده ها عمل می‌کنیم؟ آیا حال پای عمل که به میان آمده

است، امام را تنها نگذاشته ایم؟ آیا می‌خواهیم به مردم خود و به مردم دنیا بگوییم که خدای ناکرده آن مواضع و وعده‌ها «تاکتیک» بوده است؟ آیا اگر با زیر پا گذاشتن آن مواضع و نوبدها، چهره صاف رهبری را مکدر کنیم، انقلاب اسلامی را با همان خطرهای همان مشکلات بالا که بر می‌شمرند، روبرو نمی‌کنیم؟

بدین‌خاطر است که دادگاه انقلاب گرگان باید توجه کند وقتی کسی را به جرم حمل اعلامیه - هر اعلامیه‌ای - به یک سال زندان محکوم می‌کند. وقتی دادگاه انقلاب اهواز دو زن زندانی را به این عنوان که حاضر به حضور در دادگاه نشدند غیاباً محکوم به حبس ابد می‌کند - حرف ناشنیده در تاریخ، زندانی چگونه می‌تواند از حضور در دادگاه امتناع کند؟ - وقتی ... رهبری امام آسیب جدی می‌بیند. بر آن‌ها که امام را در رهبری انقلاب اسلامی ایران یاری رساندند، به نسل جوان و مسئول که امام را در مهاجرت تنها نگذاشتند، فرض است با تمام قوا بکوشند. بایستند و مقاومت کنند و نگذارند انقلاب از خط امام بیرون رود.

گرانی روزافزون

سه شنبه ۱۰ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۸۴

پیش از این درباره گرانی قیمت‌ها نوشتنی‌ها را نوشته ایم. اما هنوز جای سخن باقی است. قیمت‌ها دارند بالا می‌روند و به مرز خطر می‌رسند. اقتصاد ایران اگر خود تولیدکننده بود افزایش قیمت‌ها از حدی که می‌گذشت خطرناک می‌شد. اکنون که خود تولیدکننده نیست، ناگزیر یا باید با واردات تورم را مهار کرد و یا قیمت‌ها همچنان بالا خواهند رفت و بحران اقتصادی، بزرگتر و غیرقابل تحمل خواهد شد.

وقتی قیمت‌ها تا بدین حد بالا می‌روند، بدان معناست که بیماری شدت گرفته و مسئولان امور به موقع به علاج آن نپرداخته‌اند. مثل بسیاری کارهای دیگر که به موقع و از روی برنامه مطالعه و تکلیفش معین نمی‌شود و مشکل‌ها بر مشکل‌ها می‌افزاید.

زمان عمل تنگ‌تر شده است. دولت می‌توانست با پیش‌بینی میزان و آهنگ تورم و تشخیص کالاهای مورد مصرف مستضعفان از غیر آن، تولید و واردات را تحت نظم و قاعده در آورد. اما اینکار با توجه به اقتصاد ورشکسته‌ای که از رژیم سابق به ارث برده بود و دوران اعتصاب و بلاتکلیفی ماه‌های بعد از انقلاب - که تا حدود زیاد دولت خود مسبب آن بود - آسان نبود. و اینک در محدوده سیاست دولت و ساخت اقتصاد ایران جز واردات راه علاج دیگری نمانده است. و اگر دولت تن به واردات با حجم بزرگ دهد، نتایج زیر به بار خواهند آمد:

۱- افزایش واردات در سطح قیمت‌ها تا حدودی مؤثر است. توضیح اینکه قیمت‌ها بالا می‌روند اما نه با شدت کنونی. بنا بر این تورم از بین نمی‌رود و اثرات خود را بر جا می‌گذارد.

۲- واردات از جمله به معنای آنند که خریدار عجله دارد. توضیح این سخن این است که چون تقاضای فوری زیاد است، سرمایه‌ها به طرف ایجاد واحدهای تولیدی واقعی نخواهند رفت. حتی در زمینه کشاورزی نیز واردات پرسودتر و بی‌دردتر جلوه می‌کنند و هر کس ترجیح می‌دهد خود را با دهقان و کارگر درگیر نکند، وارد کند و نفع ببرد. به این ترتیب تمایل به سرمایه‌گذاری در تولید کم می‌شود. حتی در بخش دولتی نیز زمینه سرمایه‌گذاری کم می‌شود.

۳- جذب سرمایه‌ها به قلمرو واردات، و کم شدن مصرف پول در قلمرو فعالیت‌های تولیدی درازمدت به معنای آنست که فعالیت اقتصادی سودآور باید کوتاه مدت باشد. این امر همان است که مردم بدان «بورس بازی» می‌گویند. خاصه اقتصادی دوران سابق همین بود که پول‌های نفت

همه صرف انواع فعالیت‌های بورس بازی می‌شد.

۴- افزایش روزافزون واردات، ترکیب واردات را تحت تأثیر قرار می‌دهد توضیح اینکه باید کالاهای مصرفی را بیشتر و ابزار کار و کارخانه را کمتر کرد. و همین امر یک اثر دیگر هم دارد:

۵- وقتی تورم از یک حدی گذشت ناگزیر سیاست حمایت از صنعت و کشاورزی داخلی را باید کنار گذاشت و همین امر نه تنها مانع رشد تولید داخلی می‌شود بلکه کار صنعت و کشاورزی را زار می‌سازد.

۶- انبوه واردات، مانع از آن می‌شود که در کشور از لحاظ توسعه شهری و عمران روستائی سیاست واقع‌بینانه‌ای به اجرا گذاشت. ناگزیر باید به توسعه سریع و بی‌رویه شهرهائی که نقش سرطان را در میهن اسلامی بازی می‌کنند، با همه اثرات مرگبار ادامه داد.

۷- برنامه‌های عمرانی دولت قابلیت اجرای خود را از دست می‌دهند و چون گذشته تنها قسمت‌هایی از برنامه اجرا می‌شود که توزیع واردات در کشور موقوف به اجرای آنهاست.

۸- واردات، سلطه شرکت‌های چند ملیتی بر اقتصاد کشور و تحول آن را نیز تحمیل می‌کند ایران سرزمینی می‌شود که چند ملیتی‌ها در آن پیشرفت می‌کنند. معنای این حرف آنست که منابع طبیعی کشور ما سیل آسا خواهد رفت تا با پول آن و به دست خودمان اقتصاد کشور کاملاً در دست چند ملیتی‌ها قرار بگیرد.

۹- این امر یعنی رفتن منابع طبیعی (بخصوص نفت) و آمدن کالا و خدمات، معنائی جز این ندارد که تا نفت و ثروت‌های طبیعی دیگر را داریم و صادر می‌کنیم زنده ایم و بعد هم مرگ گو برس.

۱۰- کوتاه شدن عمر اقتصاد، خود سبب گرم‌تر شدن بازار «بورس بازی‌ها» می‌شود و همین امر چون گذشته فرصت طلبان را بر اقتصاد کشور مسلط می‌گرداند. تسلط بورس بازارها بر اقتصاد کشور از جمله سبب می‌شود که:

۱۱- جریان سرمایه‌ها به خارج به صورت فرار پول و سرمایه چون گذشته بلکه شدیدتر ادامه پیدا کند. چرا که زمان به زمان به پایان عمر ذخایر نفتی نزدیک می‌شویم و البته آن‌ها که از فعالیت خود سود به دست می‌آورند محض تأمین آتیه آنرا از کشور خارج می‌کنند.

۱۲- همه امور بالا سبب می‌شود که پول‌های کشورهای نظیر ایران متوجه اقتصادهای صنعتی بشوند و این قدرت خرید عظیم که کشورهای زیر سلطه متوجه بازارهای کشورهای صنعتی می‌کنند از جمله تأثیراتی که می‌کند یکی از افزایش قیمت‌ها و میزان تورم در این کشورهاست که به نوبه خود به کشورهای نظیر کشور ما نیز منتقل می‌شود.

هنوز می‌توان اثرات اصلی و فرعی دیگر را نیز شمرد و نباید از اثرات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن غفلت کرد. با توجه به همه این اثرات می‌بینیم که ما میان در و دیوار گیر کرده ایم:

الف- افزایش کنونی قیمت‌ها در صورت ادامه، بحران سیاسی به دنبال می‌آورد که بسته به کم و کیف آن، تغییراتی سیاسی را تحمیل می‌کند. این تغییرات می‌توانند بسیار شدید و خطرناک باشند.

ب- علاج تورم از راه افزایش واردات اثرات مرگباری را که برشمردیم در پی دارد. راه حل کدامست؟ در شماره بعد به این راه حل می‌پردازیم.

تورم از بین رفتنی است؟

پنجشنبه ۱۲ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۸۵

می‌گویند تورم با رشد اقتصادی همراه است. زیادش علامت بیماری است اما «مقولش» نشانه زیاده مصرف بر تولید و بنابراین بیانگر رشد

تولید و امکان رشد بیشتر آن در آینده است چرا که وقتی تورم وجود دارد، به معنای آنست که تولید سودآور است. اما تولید بیشتر به نوبه خود قوه خرید را بالاتر می برد و مسابقه میان میل به مصرف و میل به تولید تا اشتغال کامل ادامه پیدا می کند و از آن به بعد دوران رفاه شروع می شود و ...

اما حقیقت آن است که این نظریه، بر پایه پایان ناپذیر شمردن منابع طبیعی و در دسترس بودنشان استوار شده است. و نیز جستجوی قدرت که شکل اقتصادی اش سودجویی است انگیزه طبیعی فرض می شود. و باز نیاز و میل به مصرف در شمار نیامدنی و اندازه نکردنی باور می شود. در این نظریه نیازها تنها آن ها نیستند که انسان در ضمن سازندگی خویش پیدا می کند، بلکه وقتی هم مصرف فرآورده ای برای تن یا روان آدمی زیان بخش است، مصرف اش نیاز به شمار می رود. همه عیب این نظریه همین سه پایه آن است. بنابراین تورم علامت است اما علامت بیماری اقتصاد. بدین بیان که خفت و شدت آن نشان می دهد که چه میزان از فعالیت اقتصادی جامعه تخریبی یعنی تبدیل استعداد انسانی و منابع طبیعی به قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است. توضیح آنکه اگر تنها کالاها و خدماتی تولید شوند که مصرف شان به تن و روان آدمی زیان نمی رساند و اگر توجه شد منابع طبیعت پایان پذیرند و در نتیجه سودجویی و سلطه طلبی انگیزه اصلی فعالیت اقتصادی را تشکیل ندهد، می توان تولید کالاها و خدمات مورد نیاز همه مردم را به مقدار کافی افزایش داد و در این صورت به جای تورم کاهش قیمت ها علامت می شود، علامت آنکه تولید دارد به مصرف نزدیک می شود و احتمال دارد از آن بیشتر نیز بشود.

اینک با توجه به توضیح مختصر بالا، راه حل مشکل تورم که دارد به مرز خطرناک شدن نزدیک می شود، در کوتاه مدت و دراز مدت این است:
در کوتاه مدت:

باید سیاست اقتصادی مصدق را بکار برد. یعنی عمده توجه را متوجه امور زیر کرد:

۱- اجازه نداد اقتصاد مسلط خارجی صاحب اختیار کشور شود. بدین ترتیب که تولید کالاها و خدمات مورد مصرف توده مردم را تا می توان در داخل کشور افزایش داد. تا دایره تورم به حدود کالاها و خدمات مورد مصرف قشرهای مرفه جامعه محدود گردد. در این دایره نیز باید آنرا مهار کرد. البته کار به آسانی که در دوره مصدق نیست. چرا که امروز جمعیت کشور در شهرهای مصرف کننده متراکم شده اند. اما اینکار هم که دولت اختیار را به تورم بدهد یعنی دنباله رو تورم بشود و قیمت هر کالائی بالا رفت، زود دروازه های کشور را بروی آن باز کند، سیاست اقتصادی نیست و عواقب وحشتناک در پی می آورد.

این کار از راه اصلاحات جزئی و تشویق های مرسوم سرانجام نمی گیرد. محتاج تصمیمات انقلابی است، محتاج تصمیماتی است که از اساس و پایه نظام اقتصادی کنونی را دگرگون سازد. و نیز محتاج اقدامات همزمان زیر است:

۲- دولت در محل و اندازه هزینه های خود تا می تواند تغییرات لازم را بدهد. توضیح آنکه اگر خرج های دولت از ضابطه راضی نگاهداشتن پیروی کند و در نتیجه متمرکز گردد، البته به شدت گرفتن تورم کمک خواهد کرد. هم باید پول ها را صرف تولید بیشتر کند و هم آنرا در نقاطی خرج کند که موجب جلب جمعیت از شهرها به آن نقاط بگردد. در نتیجه ...

۳- باید در توزیع درآمدها به سود مردم کم درآمد تجدید نظر فوری شود. درآمدها بسیار کم وقتی افزایش پیدا می کنند، البته سطح تقاضا را بالا می برند اما این تقاضا برای تولید داخلی است و اثر خود را بر افزایش این تولید می گذارد. چرا که اولاً دایره نیازها مردم کم درآمد بسیار محدود است و ثانیاً بیشتر متوجه کالاها و خدمات دارای ضرورت های اولیه است.

۴- سیاست بانکی باید خود را با تدابیر بالا هماهنگ کند یعنی اعتبارات بانکی به افزایش تولید برای تأمین نیازهای اولیه کمک رساند. بانک عاجلاً باید روش سابق را رها کند یعنی پول را بجایی نبرد که مصرف آنجاست و قابلیت افزایش سریع هم دارد بلکه باید بجایایی ببرد که تولید

آنجاست. همین تغییر حوزه عمل پول بر کاهش قیمت ها اثر جدی خواهد گذارد.

۵- روحانیت و دانشگاهیان و همه کاربدستان باید با تشخص طلبی از راه مصرف مبارزه کنند و نگذارند معنویتی که در جریان انقلاب تا بدان حد اعتلا پیدا کرده بود، از دست برود. چون جهاد سازنده برای اعتلای معنویت از جمله تدابیر بلند مدت نیز هست ضمن تدابیر بلند مدت از نو به آن می پردازیم.
تدابیر بلند مدت:

در بلندمدت تغییر کامل ساخت اقتصاد ایران باید هدف اقتصادی دولت به شمار آید. برنامه چنین تغییر همه جانبه و اساسی را در بیانیه جمهوری اسلامی آورده ایم روش آن برنامه این هاست:

۱- تکرار کنیم که تعریف شهر باید تغییر کند. شهر جایی نیست که بر محور تأسیسات دولتی بوجود آمده و کارش مصرف کردن باشد. شهر باید تولید ند. بنابراین آن بخش از جمعیت شهرها که از ناحیه افزایش مصرف، روزی می خورد باید به مراکز تولید برود و تولید کند.

۲- تولید و مصرف باید با واقعیت های طبیعی و فرهنگی کشور اسلامی ما منطبق شود. یعنی اختیار نوع تولید و مصرف باید از دست غرب سلطه گر بدر آید و در دست ملت ما قرار بگیرد. مبارزه با غرب زدگی در قلمرو اقتصاد بدان است که اختیار تعیین کم و کیف احتیاج ما به دست غرب بماند و خود بدانیم به چه کارها و خدماتی نیاز داریم.

۳- اقتصاد کشور، به صورت یک مجموعه فعال و مستقل در آید. وضعیت فعلی که هر رشته با رشته دیگر ارتباط نداشته باشد بلکه هر رشته با اقتصاد صنعتی غرب رابطه داشته باشد و دنبال آن در کشور ما به شمار برود باید تغییر کند. برنامه گذاری یک اقتصاد در واقع همین است. سازمان برنامه باید دنباله برنامه هایی را که چند ملیتی ها برای پیشرفت خود در کشور ما و غارت روزافزون ما تنظیم می کردند، رها کند و در حدود طبیعت و فرهنگ کشور طرح یک برنامه جامعه را بریزد. برنامه ای که اجرایش سبب بوجود آمدن یک اقتصاد با نظام و مستقل بشود.

۴- ترکیب بودجه دولتی هم از جهت مخارج و هم از جهت درآمدها باید از اساس تغییر کند. توضیح اینک:

- بودجه فعلی از فروش ثروت نفت کشور به دست می آید. وقتی کشوری از محل فروش ثروت خود خرج می کند مثل خانواده ای عمل می کند که از مایه می خورد. البته وقتی مایه تمام شد نوبت فقر و نابودی می شود. اما رژیم سابه به این قانع نبود که پول نفت را خرج کند بلکه آنرا در جاهائی و به صورتی خرج می کرد، که زمینه مصرف بیشتر واردات را فراهم می آورد. این است که بودجه تابع میزان خرج چند شهر بزرگ و دستگاه های دولتی شده است. نباید هیچ روز از روزها را از دست داد. از هم اکنون باید برنامه رشدی تنظیم کرد و به اجرا گذاشت تا روزی برسد که بودجه دولت دیگر پول فروش ثروت کشور نباشد بلکه برداشت از تولید داخلی باشد. مثل حالا طوری خرج نشود که مصرف را بالا ببرد، بلکه جوری خرج بشود که تولید را بالا ببرد.

مطلب دراز شد. بقیه می ماند برای شماره آینده.

نمی توان در بن بست ماند

شنبه ۱۴ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۸۶

از آنچه گذشت، روشن می شود که تورم اقتصاد ایران علامت بیماری فلجی است که بیمار را رو به مرگ می برد علاج این بیماری در تدابیر همه جانبه است. و اینک به چند تدبیر درازمدت دیگر پردازیم:
- در اقتصاد ایران این دگرگونی ها باید انجام پذیرند:

- نفت باید در اقتصاد ایران فعال شود. جذب اقتصاد ایران بشود. برنامه اقتصادی باید بر پایه بی نیازی از صادرات نفت خام طرح ریزی شود. آنسان که رشد اقتصاد ایران بر پایه نفت قرار گیرد. یعنی نفت و مشتقات آن در بخش ها و رشته های اقتصادی بکار رود.

اقتصادی که اینک در واحدهای گوناگون پراکنده و متلاشی است (و خود این امر از اسباب عمده زیادی هزینه های تولید و در نتیجه گرانی اجناس است) باید به یک مجموعه ای متحرک و خودساز و بر خود افزاینده تبدیل شود. نفت در این مجموعه است که باید مثل خون در بدن، جریان پیدا کند و مواد گوناگون نفتی در رشته های مختلف به کالاها تبدیل گردد.

- تولید باید با طبیعت و فرهنگ اسلامی ایران تطبیق گردد. اقتصاد جزئی از فرهنگ است. از جنبه های دیگر که بگذریم، اقتصاد بیگانه در یک فرهنگ بیگانه، مهمترین علت تورم و گرانی است. بنابراین برداشت تازه ای از نیازها ضرورت دارد. اگر انسان به کالاها و خدماتی که موجب زیان به تن و روانند، نیاز نداشته باشد بلکه نیاز داشته باشد که آن ها را مصرف نکند، دست کم ۵۰ درصد از واردات ایران را می توان کاست. با کاستن این واردات سرمایه های بزرگی آزاد می شود و می توان آن ها را سرمایه گذاری کرد. در این سرمایه گذاری ضابطه باید آن باشد که کالاها و خدمات مورد نیاز به حداکثر تولید شوند. یعنی نباید این ملاحظه در کار آید که اگر تولید افزایش پیدا کند سود کم می شود. و وقتی ضابطه این شد که افزایش تولید باید سود و قیمت را کم کند، رشد اقتصادی با کاهش قیمت ها ملازمه پیدا خواهد کرد. بدینسان از هم اکنون باید رادیو و تلویزیون و سینما و مطبوعات در خدمت ادامه انقلاب بزرگ فرهنگی ما قرار گیرند و این معنی را به افکار عمومی ما حا حالی کنند که نه تنها بیشتر از نیمی از آنچه را مصرف می شود می توان مصرف نکرد، بلکه به سود تن و روان مردم ماست که آن ها را مصرف نکنند. برای نجات اقتصاد کشور واجب است که مصرف نکنند. صد افسوس که مقامات اقتصادی کشور هیچ به فکر این وظیفه بزرگ نیستند. بیشتر به کسانی می مانند که به تماشای منظره جان کندن اقتصاد کشور نشسته اند.

- کشاورزی ایران که روزگاری کم خرج و نسبتاً خوش دخل بود اینک دخل و خرج نمی کند. تا وقتی شهرهای بزرگ بر محور واردات بزرگتر هم می شوند وضع تغییر نخواهد کرد. در حقیقت یا باید کشاورزان به روستاها باز گردند و یا ماشین جانشین آن ها بگردند. برای آنکه ماشین جانشین انسان بشود، باید زمین بزرگ باشد. آب باشد، راه باشد و ... و دهقان سرمایه برای خریدن و بکار انداختن ماشین داشته باشد، و مشکلات کار که تعدادشان به بیست می رسد، حل گردند. در برنامه درازمدت، محاسبات موجود اقتصادی باید کنار گذاشته شود. یعنی سودآوری یک طرح نه در یک دوره ده ساله بلکه در عمر نسل ها باید در نظر گرفته شود. سرمایه گذاری در تحقیقات علمی و فنی برای یافتن و بکار بردن فوونی که امکان سبز کردن ایران را فراهم کنند، باید یک ضرورت اجتناب ناپذیر تلقی شود.

- در بخش خدمات تغییرات هر چه بزرگتر باید انجام گیرند. دستگاه اداری و نظامی باید تجدید بنا شوند و هزینه های آن به حداقل ممکن تقلیل یابند. یکی از عوامل اصلی فلج اقتصاد ایران و از سبب های بزرگ گرانی قیمت ها، هزینه های اداری کشور است. جوانان ما باید از خدمت رشد مصرف به خدمت رشد تولید بروند. وقتی چنین شود، از هزینه ها کم و بر تولیدها افزوده می شود و قیمت ها پایین می آیند. این طرز توسعه بخش خدمات بیماری خاص ایران نیست. کشورهای زیر سلطه بیشتر و کشورهای مسلط کمتر، همه به این بیماری مبتلا هستند و این امر از اسباب بزرگ تورم روزافزون در جهان است.

- علاوه بر کاهش هزینه های اداری و نظامی، لاقفل تا ۲۰ درصد مجموع هزینه ها، ترکیب خدمات نیز باید تغییر پذیرد. خدمت آن نیست که به واردات و توزیع آن در کشور سامان ببخشیم. خدمت آنست که نیازهای رشد تولید را به افراد ذیفن و ذیصلاحیت رفع کنیم. باید همه ما بدانیم که اگر در صحنه نبرد اقتصادی شکست بخوریم، نه تنها انقلاب اسلامی بلکه کشور را از دست داده ایم. این سخن به معنای

اقتصاد را اصل گرفتن و بقیه امور را فرع گرفتن نیست، بلکه به معنای توجه به سلطه اقتصاد صنعتی بر کشور است. در حال حاضر ما پیش خور می کنیم. یعنی نفتی که می فروشیم و قرض هایی که می کنیم، تنها به حساب نسل امروز نیست، به حساب نسل فردا هم هست. وقتی چنین است، اقتصاد در خراجی پایه های خود، بیانگر خرابی همه جنبه های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه نیز هست.

خود و افکار عمومی را با شعارهای خشک و توخالی و محرک و مقوی احساسات، سرگرم نکنیم. ناپهنجاری های اجتماعی - سیاسی که هم اکنون در هر جای کشور که می توانند خود را نشان می دهند، دیر یا زود به همه جا سرایت خواهند کرد. انقلاب ایران دو طرف داشت: مردم و رژیم شاه. آنچه رژیم شاه را به زانو در آورد بن بست های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اش بود. اسلام در طرف مردم بود و بنا براین حکومت ما، برای بیرون آمدن از بن بست ها از امکاناتی برخوردار است که رژیم شاه از آن ها برخوردار نبود. به همین خاطر رژیم بدان سرعت و سهولت از پا در آمد. اما نباید پنداشت که با رفتن شاه و اعوان و انصار، بن بست ها از بین رفته اند. برجایند و اگر مثل رژیم سابق بنا را بر حذف بگذاریم، یعنی محیطی فراهم کنیم که مغزها یا بگریزند و یا کار نکنند، بن بست ها از نو عرصه را بر ما تنگ خواهند کرد و این بار ...

هنوز می توان تدابیر دیگر را برشمرد. اما چون در بیانیه جمهوری اسلامی ایران همه تدابیر شماره شده اند و این تکرار در مقام هشدار انجام گرفت، بدانچه ذکرش گذشت، احتصار می کنیم.

وضعیتی که در آنیم

یکشنبه ۱۵ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۸۷

قرار بر این بود که درباره طرح جدید ساختمان ارتش بنویسیم. چند موضوع دیگر هم موضوع روزند. گاه می شود که آدمی از خود می پرسد درباره چه باید نوشت و گاه چند موضوع پیش می آیند و آدمی در می ماند که کدام را باید نوشت.

و همه می نویسند و می گویند و خود ما نیز نوشتیم که کسی به کسی نیست و به نوشته و سخن کمترین اعتنائی از سوی مقامات مسئول نمی شود. اگر مسئولان امر خود را موظف به پاسخ و توضیح می دانستند، لاقفل معلوم می شد که گوش شنوا و چشم بینایی هست.

بگذاریم و بگذاریم و بنویسیم!

چند روزی است که از نو بازار توطئه گرم شده است. در خوزستان، در کردستان، در تهران و ... توطئه ها پی در پی انجام می گیرند. ترور نیز همچنان برجاست، گروه هایی که خود محاکمه می کنند و حکم غیابی صادر می کنند و به اجرا می گذارند نیز به کار خود مشغولند و ...

حق این بود که بجای سرمقاله کلمه «هشدا» را سرمشق می کردیم و آنرا تا پایین صفحه تکرار می کردیم بلکه همه کسانی که مسئول امورند بخود می آمدند و به گرد هم جمع می شدند و با هم حرفهایشان را یکی می کردند و بجد مشغول حل مسائل اساسی کشور می شدند. چند بار نوشته ایم که وضع اقتصاد کشور هیچ خوب نیست تورم دارد به مرز خطر نزدیک می شود، بیکاری و کم کاری و کاهش تولید و ... افق آینده نزدیک و دور این اقتصاد را تاریک کرده است. سمینار اقتصادی برگزار شد اما ...

اما باید بدانیم که توطئه و ترور علامت است:

- یک وقت علامت آنست که انقلاب در مسیر درست قرار گرفته است و دارد به سرعت به سوی هدف های خود پیش می رود و ضد انقلاب با دست زدن به توطئه ها و ترورها می خواهد مانع از رفتن به سوی هدف بشود.

- یک وقت نشانه آنست که ضدانقلاب گمان می برد افکار عمومی

از شدت حمایت و هواخواهی خود کاسته است و می توان از طریق توطئه ها زمینه نارضائی و تشویش را بوجود آورد و گسترش داد و جامعه را بدینسان به استقرار وضعیت دیگری راضی کرد. این روش در ایران بارها با موفقیت بکار رفته است. از جمله پیش از روی کار آمدن رضاخان.

- یک وقت بدان خاطر است که دشمن می خواهد نهادهای دوران پیش از انقلاب را تثبیت کند. چنان کند که به طور روزافزون انقلاب خود را بدانها محتاج تر ببیند و دیگر نتواند در آن ها تغییرهای اساسی را بدهد. بعد از انقلاب مشروطه موقعیت قشون قزاق بدین ترتیب تثبیت شد.

- یک وقت با محاسبه عکس العمل های مقامات دولت انقلاب، بدانجهت دست به توطئه می زند که عکس العمل های کینه توزانه را برانگیزد و این عکس العمل ها رابطه خصومت میان توطئه گر و دولت انقلاب را به رابطه خصومت میان این دولت و تمامی قوم و مردم یک منطقه تبدیل کند. چنانکه صهیونیست ها برای صهیونیست کردن یهودیان همین روش را داشتند و هنوز نیز دارند و بدیخته ما در این دام می افتیم.

- یک وقت بیان آنست که دشمنان انقلاب برنامه دارند که زمینه یک جناح را از بین ببرند تا تنها جناحی که با هدف های آن ها سازگارتر است در صحنه نقش فعال داشته باشد. مثلاً اگر در اشتباهات و تبلیغات که برای بهره برداری از آن ها شده است، دقت کنیم می بینیم که آشکارا دارند زمینه روحانیت را خراب می کنند:

- مخالف آزادی های بیان و قلم و اجتماعات و احزاب کیست؟ روحانیت.

- مخالف با روشنفکران و تحمیل کننده سکوت و خفقان به آن ها کیست؟ روحانیت.

- ایجاد کننده حقوق ویژه برای خود (نمونه آن دادگاه های ویژه روحانیت و ...) کیست؟ روحانیت.

- مسئول بوجود آمدن مراکز متعدد تصمیم گیری و هرج و مرج در اداره امور کشور کیست؟ روحانیت.

- مسئول ایجاد ناامنی و از بین رفتن هرگونه امنیت قضائی در جان و مال و شرف کیست؟ روحانیت.

- مسئول دادگاه هایی که احکام فوری صادر می کند و بدون آنکه مجالی برای دادخواهی بگذارد، اجرا می کند کیست؟ روحانیت.

- مسئول ایجاد بنیاد مستضعفان که خود یک دولتی شده است با قوای اجرائی و با اداره بد ... کیست؟ روحانیت.

- کمیته ها و سپاه انقلاب در دست کیست؟ و بنیاد مستضعفان و این قوا برای چیست؟ در دست روحانیت و برای استقرار حکومت انحصاری و استبدادی روحانیت.

- مسئول بلاتکلیفی از هر لحاظ و بخصوص از لحاظ اقتصادی که نتیجه اش هرج و مرج اقتصادی و کاهش تولید و افزایش قیمت هاست کیست؟ روحانیت.

- مسئول فرار مغزها و سرمایه ها از کشور کیست؟ روحانیت با کارهای بالا

- مانع کار دولت در اداره کشور از راه مداخلات بی رویه کیست؟ روحانیت.

- کیانند که قانون اساسی را برای حکومت انحصاری خود می نویسند؟ روحانیان و ...

۱۳ مورد بالا عناوین اصلی تبلیغاتی هستند که پیش از انقلاب و در دوران انقلاب و بخصوص در دو ماه اخیر سخت اوج گرفته اند. ما نمی گوئیم هر چه هست تبلیغات دشمن است و هیچ اشتباه و غلط کاری در زمینه های بالا صورت نگرفته است. اما می پرسیم با تضعیف روحانیت چه جناحی تقویت می شود و آیا آن جناح از هر عیب و نقصی مبرا است؟ آیا در زیر این کاسه تبلیغات شدید، نیم کاسه ای نیست؟ آیا نباید احتمال بدهیم که مقدمات ایجاد رژیم فراهمی می شود که دیگر روحانیت را به مثابه رهبری کننده مقاومت در برابر خود نداشته باشد؟ اگر این احتمال وجود دارد،

روحانیان و همه انقلابیان نباید بر مراقبت های خود صد چندان بیفزایند و غلط کاری ها و زمینه آن ها را قطعاً از بین ببرند؟ هشدار که مسئله سرنوشت انقلاب اسلامی و کشور در میان است تضعیف شدید روحانیت چه با غلط کاری ها و چه با بزرگ کردن آن ها و میدان دادن به تبلیغات دشمن به سود انقلاب تمام نمی شود، به سود دستگاهی تمام می شود که پیش از انقلاب در رابطه با سلطه خارجی بوجود آمده است و در کمین است تا با به دست آوردن فرصت به طور قطع خود را مستقر سازد.

باری گاه هست که توطئه ها برای دست یافتن به چند و با همه هدفهایی است که در بالا برشمردیم. بنابراین مشخصه وضعیتی که در آنیم، ناپایداری است. برای تثبیت این وضعیت و از بین بردن اسباب و علل ناپایداری باید از ایجاد حوزه های نفوذ و منزلت و قدرت شخصی و گروهی در سطح کشور و شهرها و همه جا احتراز کرد نباید کوتاه بود و وضعیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ناسازگار را کوچک تر از آنکه هست شمرد و اجازه داد هر کس دلخواه خویش را قانون کند و به اجرا بگذارد. باید به گرد امام رهبر محبوب انقلاب جمع آمد و جبهه بزرگ اسلامی را به برنامه عمل همه جانبه مجهز ساخت تا هیچکس از روحانی و غیرروحانی به سلیقه خود تصمیم نگیرد و به اجرا نگذارد.

خداندا شاهد باش که حقیقت را فدای مصلحت نکردیم و به حکم مسئولیت گفتنی ها را گفتیم. خداندا مدد کن تا انقلاب ما پیروز شود و هیچگاه نیاز به گفتن این سخن نباشد که: به موقع خود هشدار دادیم ایکاش گوش ها می شنیدند.

طرحی برای ارتش

دوشنبه ۱۶ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۸۸

مدتها پیش، یعنی در اوائل کار مجلس خبرگان باید طرحی برای تجدید سازمان ارتش بدانسان که بتواند به خدمت انقلاب در آید، تهیه می دیدیم. این طرح آماده شد اما موقع را مناسب طرح آن نیافتیم. در اینجا بد نیست بدانیم ارتش از چه چیز رنج می برد؟ در دو سال پیش، تحقیقی درباره ارتش انجام دادیم. و در دو ماه پیش بهنگام تحقیق درباره سازمان نیروی هوائی، بر ما بیشتر از پیش روشن شد که تحقیق اولی مقرون به واقعیت بوده است. در اینجا بنا نداریم آن تحقیق را باز بنویسیم. تنها تضادهای موجود در ارتش را در دوران رژیم سابق و چگونگی تحول آنها را می آوریم:

۱- تضاد مهم میان وظیفه ارتش و کاری که رژیم شاه در عمل به عهده او گذاشته بود. این تضاد، تضاد میان وظیفه اصلی یعنی دفاع از استقلال کشور و عمل در خدمت قدرت مسلط غرب بود. در حقیقت از زمان تشکیل قشون قزاق تا پیروزی انقلاب ارتش در آتش این تضاد می سوخت و تصفیه های بسیار در ارتش واقع شدند و بسیار بسیار افسران و افراد ارتشی که می خواستند با سرنگون کردن رژیم سابق و بازگرداندن ارتش به وظیفه اصلی به وطن خود خدمت کنند، سر به نیست شدند.

انقلاب اسلامی ما این تضاد را حل کرد. دولت اسلامی از ارتش نمی خواهد در خدمت منافع آمریکا وسیله ایجاد خفقان و سرکوب هرگونه صدای اعتراض به سلطه غرب شود. به نظر ما این تضاد مهلک ترین بیماری ارتش بود که با انقلاب اسلامی بزرگ ما مقدمات بهبودی اش فراهم شده است.

- وابستگی مالی. ارتش با پول نفت اداره می شود و گر چه چاه های نفت در ایران قرار دارد، اما نفت جزء اقتصاد غرب است. به بیان دیگر درآمدهای کشور از فروش نفت به کشورهای صنعتی تأمین می شود و همین امر، هم در حال حاضر موجب نابودی ارتش می شود. یکبار نیز نوشته ایم که به گمان ما اولاً هزینه ها باید با برداشت از تولید داخلی تأمین شوند و

ثانیاً ارتش خود باید تولیدکننده بگردد. بدین‌نقار طرح جدید سازمان ارتش باید برای این امر نیز راه حل پیش بینی کند.

- وابستگی از لحاظ سلاح. از این لحاظ نیز وابستگی ارتش کامل است. ارتشی که بخواهد بطور قطع در خدمت استقلال کشور قرار بگیرد، باید از لحاظ سلاح و غذا و فرهنگ مستقل باشد.

- وابستگی فرهنگی. ارتش نه تنها از لحاظ فنون جنگی وابسته است و تاکتیک‌ها و استراتژی‌ها را خود ابداع نمی‌کند، بلکه رژیم پیش‌کوشش می‌کند که آنرا بی‌فرهنگ و با فرهنگ اسلامی در تضاد قرار دهد. در زیر به این تضاد می‌پردازیم.

- وابستگی از لحاظ سازماندهی. در حقیقت سازمان ارتش چنان داده شده بود که ارتش به صورت یک ابزار مطیع و بی‌خطر در خدمت رژیم سابق و ابرقدرت آمریکا قرار بگیرد. به این مسئله مهم که موضوع اصلی طرح برای ارتش است نیز به موقع خود می‌پردازیم.

- وابستگی از لحاظ جا و موقعیت اجتماعی. توضیح آنکه به لحاظ وابستگی‌های بالا، ارتش نمی‌توانست در خدمت گروه‌های حاکم داخلی و خارجی قرار نگیرد. وقتی سازمانی در پایه‌های بنای خود نیازمند خارج است، چگونه می‌تواند علیه منافع خارجی و عوامل داخلی او بایستد؟ همین امر موجب می‌شد ارتش از لحاظ موقعیت اجتماعی مقابل مردم مستضعف کشور قرار بگیرد. این تضاد، همان تضاد اجتماعی بزرگ است که انقلاب اسلامی ما باید آنرا بطور قطع حل کند.

۲- تضادهای ناشی از سازماندهی ارتش: مهمترین این تضاد فهرست وار به قرار زیرند:

- تضاد میان ارتش و رأس آن که با سرنگونی شاه و وفاداران اینک به تضاد میان ارتش و عناصری که طاغوتی خوانده می‌شوند، تبدیل شده است. همین تضاد از مشکلات مهم ارتش را در حال حاضر تشکیل می‌دهد و راه حل می‌طلبد.

- تضاد میان ارتش و سازمان‌های دیگر نظیر شهرداری و ژاندارمری که در رژیم سابق از اسباب آسودگی خاطر گردانندگان امور بود و در حال حاضر زمینه‌های دیگری پیدا کرده است. از جمله زمینه‌ها نحوه رابطه با سپاه پاسداران و نهادهای جدید دیگر است.

- تضاد میان نیروهای سه‌گانه که در سازماندهی هر یک از این نیروها نیز منعکس بود و این امر نیز از اسباب آسودگی خاطر سران رژیم شاه بشمار می‌رفت، اما به اثربخشی ارتش سخت زیان می‌رساند پس از انقلاب دیگر دلیلی برای این تضاد نمی‌ماند، با وجود این نمی‌توان گفت از میان رفته است چرا که از میان رفتن آن منوط به تغییر ساختمان ارتش است.

- تضاد میان گروه‌های مختلفی که ارتش را بوجود آورده‌اند. در حقیقت در ارتش ۵ گروه وجود دارند: افسران، درجه‌داران، کادرها و افرادی که در این دو صنف نمی‌گنجد نظیر همافران، سربازان و افراد غیرنظامی. در رژیم پیش‌اینگونه ترکیب از اسباب اطمینان خاطر سران رژیم بود اما انقلاب نه تنها به آن نیازی ندارد بلکه برای بالا بردن درجه کارائی ارتش، به تغییر بنیادی این ترکیب نیاز وافر دارد. در ماه‌های پس از پیروزی انقلاب همین امر از اسباب عمده ناراحتی در ارتش بوده است و طرحی که نویسنده این‌سطور قرار بود و تهیه کرد، پیشنهاد راه حل برای این مشکل بود.

- تضاد از لحاظ سلسله‌مراتب. رژیم سابق می‌کوشید تا جایی که ممکن است از راه‌های مادی و غیر آن، سلسله‌مراتب را به رابطه اضعاف تبدیل کند طوری که سرباز با درجه دار و درجه دار با افسر و افسر با فرمانده نه تنها فاصله داشته باشند، بلکه دارای موقعیت‌ها و منافع متضاد باشند. نابرابری‌های سخت چشم‌گیر مادی و نایکسانی امتیازات اعطائی به هر یک از صنف‌های ارتش خود از اسباب جدایی بدنه ارتش از شاه و پیوستن اش به مردم بوده. در حال حاضر نیز یکی از مشکلات مهم ارتش را تشکیل می‌دهد و بدون حل آن، ارتش نیرومندی بایسته را بدست نمی‌آورد.

- تضاد از لحاظ ترکیب اجتماعی و مذهبی و سیاسی. در رژیم سابق ترقی در سلسله‌مراتب به موقعیت‌های اجتماعی - سیاسی وابسته

بوده. گروه‌های اجتماعی معینی حق ترقی یا لاقل حق ترقی بیشتری داشتند بازتاب این موقعیت سنجی اجتماعی، در درون ارتش یک رشته برخوردها میان گروه‌های مختلف میان «نورچشمی‌ها» و دیگران می‌شد. انقلاب این تضاد را به مقیاس زیاد حل کرده است، اما هنوز در تجدید سازمان ارتش نباید از حل قطعی آن و جلوگیری از پیدایش زمینه آن غافل شد.

- تضاد از لحاظ صلاحیت علمی و شغل. این تضاد نیز از اسباب ناراحتی‌های عمده امروز ارتش است. به این بیان که مثلاً میان همافران که خود را دارای تحصیلات عالی می‌دانند و افسر که او نیز خود را دارای تحصیلات عالی مدیریت می‌داند، در تصدی مشاغل ارتشی دعوا وجود دارد و هر یک خود را ذیصلاح تر می‌دانند. در گذشته این تضادها، ارتش را در برابر شاه و گردانندگان دیگر رژیم، کارپذیر می‌ساخته است، اما در عصر انقلاب دیگر دلیلی برای بر جا ماندنشان نیست.

قصه دراز است و دنباله بحث به شماره فردا و شاید پس فردا می‌ماند.

فشار تضادها

سه شنبه ۱۷ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۸۹

- تضاد میان عده افرادی که ارتش در خدمت دارد و عده‌ای که باید داشته باشد. گسترش بی‌قید و بند ارتش، موجب شده است که ارتش درگیر این مشکل بزرگ بگردد. در حقیقت همواره میان اثربخشی فنی و ملاحظات رژیم سابق، تراحم وجود داشته و این تراحم به سود پرده کردن ارتش رفع شده است. در حال حاضر این مسئله یکی از مشکلات عمده بازسازی ارتش است. چرا که از سوئی با ایجاد یک سازمان نظامی متناسب با تحولات فنی عصر امروز، بخشی از ارتش‌نشان دیگر جا و محل سازمانی نخواهند داشت و از سوی دیگر با سازمان موجود نیز که دیگر بنا نیست خریدهای بزرگ اسلحه بکنند و متناسب با آن بر افراد بیفزایند میان مقام‌های سازمانی و افراد عدم تناسب بزرگی وجود دارد. و این امر نیز از مشکلات مهم در حال حاضر است.

۳- تضادهای فرهنگی

رژیم سابق می‌کوشید دیوار عایقی به دور از ارتش بکشد و آنرا به طور قطع از فرهنگ اسلام - ایرانی جدا سازد. اما چون ایدئولوژی ضرورت دارد، ارتش را به «ایدئولوژی شاهنشاهی» مجهز می‌کرد. جریان بی‌فرهنگ کردن ارتش با تشکیل قشون قزاق آغاز می‌گردد. اما در دوران سلطنت رضاخان و فرزندش قوت و شدت می‌یابد. این امر ارتش را گرفتار تضادهای زیر ساخته است:

- تضاد جای فرهنگی که ارتش دارد و جایی که باید داشته باشد. در همه جای جهان، ارتش مظهر وحدت فرهنگی جامعه خویش باید باشد. توضیح آنکه در کشورهای مختلف که احزاب و گروه‌ها و تمایلات سیاسی و مذهبی گوناگون وجود دارند، همه در مبانی فرهنگی جامعه خویش باهم مشترکند و ارتش یکی از بیان‌کننده‌های این مبانی مشترک است. در کشور ما بلحاظ برنامه بی‌فرهنگ کردن ارتش نه تنها ارتش بیانگر وحدت فرهنگی نبود بلکه بنا بر «ایدئولوژی شاهنشاهی» فرهنگ اسلامی - ایرانی فرهنگ عقب‌ماندگی و ارتجاع بود و وظیفه ارتش بود که ملت را از این فرهنگ بیاساید. اینک که انقلاب پیروز شده است، تضاد باید در جهت قرار دادن ارتش در جای فرهنگی که باید داشته باشد، حل گردد.

اما این کار بغایت مشکل است چرا که سوئی رشد ضرورت زمان است و بخصوص ارتش باید پا به پای ارتش‌های دیگر رشد کند و از هیچ لحاظ عقب نماند و از سوی دیگر این رشد، تضادهای دیگری را بوجود می‌آورد که مانع از آن می‌شوند که ارتش در جای فرهنگی خود قرار بگیرد:

- اگر با همان آهنگ که ارتش باید پیشرفت کند، فرهنگ جامعه

پیشرفت نکند و اگر رابطه میان فرهنگ خودی و رشد، رابطه تضاد باشد، رشد به معنای خروج از فرهنگ خود است. بنابراین ارتش بیشتر گرفتار تضاد رشد و فرهنگ است که تضاد عمومی جامعه ما از دو قرن پیش به این طرف بوده است. این تضاد باید با دمساز کردن و بیشتر از آن با نو کردن واقعی فرهنگ حل گردد. رشد در خارج از حیطه فرهنگ شدنی نیست. فرهنگ بیان عمومی تحول یک جامعه است. اگر این تحول، رشد باشد، فرهنگ بیان آن می‌گردد. از آنجا که بنا بر فرض، ارتش نیروی سازمان یافته یک ملت برای ایجاد توازن قوا در مقیاس ملی و جهانی است به نحوی که استقلال در مرزهای موجود کشور ممکن گردد، نیازش به رشد سریع در زمینه علوم و فنون نظامی شدید است.

در نتیجه:

- ارتش دائم درگیر این مشکل است که در رشد خویش نه تنها نمی‌تواند به داخل کشور متکی باشد، نه تنها مجبور است هر روز بیشتر از روز پیش از درون ببرد و به برون وابسته بگردد، بلکه ناگزیر گرفتار تضاد با فرهنگ خودی می‌شود. توضیح آنکه برای فراهم آوردن اسباب رشد، خود را ناگزیر می‌بیند، موانع فرهنگی موجود در جامعه را از سر راه بردارد. این تضاد نه تنها مشکلی بزرگ است بلکه خطری عظیم است. چرا که استقرار «دیکتاتوری پیشاهنگ» را به صورت یک ضرورت، وسوسه دائمی ارتش می‌گرداند. توضیح اینکه بنا بر فرض، ارتش باید در نیازهای خود به داخل کشور متکی باشد. بنابراین اسباب رشد باید در داخل کشور فراهم شود و اسباب تا وقتی «سنت‌های دست و پاگیر» وجود دارند، فراهم نمی‌شود. پس ارتش باید بمثابة پیشرفته‌ترین سازمان متشکل جامعه، «جنگ برای پیشرفت» را فوری‌ترین وظیفه خود بداند. ایدئولوژی حکومت‌های نظامی در جهان همین است. اهمیت موضوع ایجاب می‌کند که بیشتر توضیح بدهیم:

- ارتش گرفتار این تضاد است که از سوئی باید پا به پای ارتش‌های دیگر پیش برود و از طرف دیگر آهنگ رشد علمی و فنی در جامعه ما با آهنگ رشد آن در جامعه‌های صنعتی سخت نابرابر است. در نتیجه ارتش نمی‌تواند در نیازهای علمی و فنی خود متکی به داخله باشد. ناچار متکی به کشورهای صنعتی می‌شود و این وابستگی آن را گرفتار تضاد بزرگ تر می‌کند و آن اینکه از سوئی وابسته است و از دیگر سو باید پاسدار استقرار کشور باشد! در گذشته این تضاد را با توسل به «نظریه امنیت ملی و همبستگی جهانی» حل می‌کرد. توضیح اینکه فرض می‌شد که ارتش درگیر چهار جنگ است:

- جنگ‌های «کلاسیک» که در داخل کشور و منطقه هر آن ممکن است درگیر آن گردد.

- جنگ با خرابکاران که از گرفتاری‌های روزمره ارتش‌ها در جهان امروز است.

- جنگ سرد که با دعای شاه سابق بر سر موضوع آذربایجان در گرفت و ادامه یافت.

- جنگ پیشرفت، بدین بیان که پیشرفت یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر زمان است و ملتی که پیش نرود، زیر چرخ پیشرفت ملت‌های دیگر له می‌شود.

برای پیروزی در این جنگ آخری باید امنیت در داخل و خارج مرزها برقرار شود. اما این امنیت که باید از راه پیروزی در دو جنگ اول بدست آید، بدو همبستگی جهانی ممکن نمی‌گردد. این همبستگی جز با کشورهایی که پیشرفت‌شان با استقلال و پیشرفت کشور مزاحمت نداشته باشد، ممکن نمی‌شود. و این کشورها کشورهای غربی هستند.

این «نظریه» که در ایران به لباس «ایدئولوژی شاهنشاهی» در آمده بود، چیزی جز وهم نبود.

و امروز؟ امروز این مشکل را چگونه باید حل کرد؟ پاسخ را جز با قبول ضرورت رشد سریع و همه جانبه نمی‌توان داد. آهنگ رشد جامعه اگر از آهنگ رشد ارتش سریع تر نباشد، لاقلاً باید در سرعت به آن یکی باشد.

بدینسان فشار تضادهائی که برشمردیم، در جا و موقع اجتماعی ارتش و

جهت‌های سیاسی که می‌گیرد، اثری تعیین‌کننده دارد. در حقیقت ارتش را گرفتار یک رشته تضادهای اجتماعی می‌سازد و تحت فشار این تضاد ناگزیر از جهت‌گیری‌های سیاسی می‌شود و امید و خطر در این جهت‌گیری‌هاست. فردا به این تضادها و جهت‌گیری‌ها می‌پردازیم.

جا و موقعیت اجتماعی ارتش

چهارشنبه ۱۸ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۹۰

ضرور آن بود که جا و موقعیت‌اش را در روابط اجتماعی ایران تحلیل کنیم. اینکار را در مطالعه تفصیلی انجام داده ایم، در اینجا به وضع موجود می‌پردازیم:

- یکی از مهمترین تضادهای اجتماعی سیاسی ارتش، تضاد با مستشاران نظامی آمریکا بود. بدون هیچ گفتگو وجود و فرماندهی این مستشاران، در جهت‌گیری بدنه ارتش تأثیری تعیین‌کننده داشت. این تضاد از ابتدای تشکیل قشون قزاق تحت فرماندهی افسران روسی بوجود آمد و در سال‌های آخری عمر رژیم شاه سخت‌اوج گرفت. علت پیدایش و رشد این تضاد آن نبود که این افسران و فن‌شناسان، خارجی بودند، بلکه آن بود که اولاً همه می‌دانستند به عمد مانع از تحصیل ایرانیان در رشته‌های معینی می‌شوند تا در آن رشته‌ها نیاز به مستشار خارجی همواره باقی باشد. ثانیاً این مستشاران، مستشار نبودند، فرماندهانی با اختیارات تامه بودند و همین امر موجب می‌شد که اولاً افسران ایرانی در پاره‌ای رشته‌های اساسی آموزش‌های لازم را نبینند و از این حیث ناراضی باشند و ثانیاً دائم احساس حقارت کنند.

در حال حاضر که مستشاران آمریکایی رفته‌اند، ناچار جای خالی آن‌ها به یکی از راه‌های زیر باید پر شود:

- استخدام مجدد مستشاران

- تعلیم و تربیت کارشناسان ایرانی، و استفاده بحد اکثر از استعداد‌های موجود و جلب استعدادی ایرانی که در داخلی و خارج کشور پراکنده‌اند.

اما از نایختیاری عمدی، یعنی بر اثر محیط عدم امنیت که بوجود آورده ایم و ایجاد احساس به حساب نیامدن که نزد درس‌خوانده‌ها برانگیخته‌ایم، مغزها از کشور می‌گریزند و کسی نمی‌تواند منکر این واقعیت شود که کم‌کاری و کار نکردن، همه دستگاه‌ها را از اثر بخشی انداخته است. توجه نمی‌کنیم که کشورهای بسیار با چه اشتیاقی پذیرای استعدادها و مغزهای ما هستند. صد افسوس که پنداری گوش شنوائی نیست. بگذریم ... جذب استعدادها پیش کش، اینطور که به ما اطلاع می‌دهند، سال‌های خدمت بهترین استعدادها را باز خرید می‌کنند. البته وقتی این استعدادها رفتند، جای آن‌ها را یا باید بگویند، به این‌ها که باز خرید می‌شوند، نیازی نیست. اما یک ارتش فنی، ارتشی که زمان به زمان به صاحبان فن احتیاج بیشتری پیدا می‌کند، بهتر است اینان را در خدمت نگهدارد و اگر قرار بر باز خرید کردن سال‌های خدمت است، سال‌های خدمت کسانی را باز خرید کند که جا و محل سازمانی ندارند و در آینده نیز نخواهند داشت.

- دومین تضاد اجتماعی - فرهنگی ارتش در دوران شاه سابق، تضاد میان گروه‌های مختلف اجتماعی است که ویژه گی‌های فرهنگی نایکسان بلکه متضاد با یکدیگر دارند. در حقیقت از باستان تا امروز، ارتش بنیادگزار یک سلسله، ترکیبی از مجموعه اجتماعی بهم پیوسته بود. باز از باستان تا امروز، ارتش‌های جدید که در عمر هر سلسله بوجود می‌آمدند، ارتش‌هایی بودند که در آن‌ها پیوندهای اجتماعی به حداقل می‌رسیدند. ترکیب اجتماعی ارتش، ترکیب گروه‌های رقیب و بلکه خصم بود. ترکیب اجتماعی ارتش در دوران رژیم سابق، ترکیبی از نوع دوم بود. اثرات این

ترکیب در حال حاضر به صورت احساس بیگانگی از یکدیگر و قطع و وصل های پی در پی و محیط ناپاوری در آمده است. از آنجا که در گذشته درجه نظامی حکم جواز عبور از مرزهای طبقاتی را داشته است، درجات بیشتر مشخص کننده تغییر جا و موقع اجتماعی دارندگانشان بوده است. بدینسان درجات خود موجب ایجاد مرزهای اجتماعی در درون ارتش می شده و این مرزها بیشتر بیانگر جدایی و بلکه خصومت بوده اند. به خلاف ایل که در آن مقام و موقع اجتماعی، معرف پیوندهای اجتماعی از رأس به قاعده و به تعبیر دیگر بیانگر توحید و تضاد اجتماعی بود، مقام و موقع اجتماعی در ارتش معرف تضادهای اجتماعی بود. همین امر از علل گرایش بدنه ارتش به انقلاب و شکست نظامی رژیم شاه شد. پس از انقلاب، این تضاد به صورت های گوناگون ظاهر شده است.

- برخوردها میان افسر و درجه دار و همافر و سرباز و پرسنل غیرنظامی.

- برخوردها میان پایین ترها و بالاترها

- برخوردهای ناشی از مخالفت و یا موافقت با پاکسازی در ارتش.

- برخوردها با آن بخش از ارتش که نقش چشم و گوش رژیم را بازی می کرده اند (اطلاعات و ضد اطلاعات و ساواک و ...)

- برخوردهایی که شکل مرامی به خود گرفته بود.

- برخوردهایی که در پی مبارزه برای تثبیت موقعیت یا تحصیل امتیاز بوجود آمده بود.

- برخوردهایی که برای تحصیل موقعیت و قدرت، ضد گروه های رقیب در گرفته بود.

- برخوردهای ناشی از اختلافات فاحش در برخورداری از امتیازات مالی و غیر آن.

- برخوردهای ناشی از درک های متضاد از معنا و مفهوم درجه در ارتش: تهیه دیده شده است و از جمله آن ها طرح درجه داران درباره «ارتش بی طبقه توحیدی».

- برخوردهایی که از منشاءهای اجتماعی - فرهنگی گروه های نامتناجسی سرچشمه می گیرند که در ارتش گردآوری شده اند.

- سومین تضاد اجتماعی بزرگ که ارتش گرفتار آنست که از جا و موقعیت اجتماعی ارتش در جامعه ما ناشی می شود. توضیح آنکه از ابتدای تشکیل قشون قزاق تا سقوط شاه سابق، ارتش پاسدار منافع گروه های سلطه و صاحب امتیاز داخلی و خارجی بود. علاوه بر این در جامعه خود صاحب امتیاز بود سهم عمده درآمدهای نفت و قرضه های خارجی را خرج خود می کرد. ارتش جامعه ای جدا از جامعه ملی و فوق آن به شمار می آمد و در تغییر ساخت جامعه ملی به عنوان الگو و ابزار بکار می رفت: سلسله مراتب موجود در آن توأم با نابرابری شدت در امتیازها، الگوی جامعه ملی بود. در حقیقت رژیم سابق می خواست مجموعه جامعه را همانند ارتش ساخت بدهد طوری که جامعه در برابر رهبری او مطیع محض باشد و هیچگاه به نابرابری های فاحش در برخورداری از ثروت ها و مواهب کشور اعتراض مؤثر نکند. ارتش در عین آنکه خود الگوی این جامعه بود، ابزار ایجاد آن نیز بشمار می آمد. «جامعه شاهنشاهی» همری بشمار می رفت که «رهبر» در رأس و ملت در قاعده آن قرار می گرفت. ارتش در این هرم دو نقش داشت یکی الگو «دستیار رهبر» و دیگری حافظ ساختمان اجتماعی کشور. بدیهی است که با وجود جا و موقع اجتماعی ممتاز ارتش مسلط بر جامعه، هم با جامعه در تضاد قرار می گرفت و هم در درون خود دچار عارضه تضاد می شد. تضاد با جامعه در انقلاب اسلامی ما به سود جامعه و بدنه ارتش روی به حل شدن نهاد. اما روی به حل شدن نهادن یک چیز است و حل شدن چیز دیگر است. برای آنکه این تضاد حل شود باید ارتش در جامعه ما جا و موقعیت پیشین را دیگر نداشته باشد و از تضادهای اجتماعی درون خود که در همین مقاله برشمرده ایم، نیز خلاصی یابد.

به گمان خود، مشکلات عمده ارتش را که ناشی از ساختمان آن و رابطه اش با جامعه می شد بر شمرده ایم. اینک نوبت به این پرسش می رسد

که آیا انقلاب به تضادهای موجود در ارتش برای مهار کردن آن محتاج است یا نه؟ آیا انقلاب به جا و موقع و نقش ارتش به مثابه عامل مهار کردن جامعه محتاج است یا خیر؟ پاسخ ما روشن است: انقلاب نه تنها بوجود تضادها در ارتش نیاز ندارد بلکه به حذف آن ها سخت نیازمند است چرا که اولاد نظام اسلامی محصول انقلاب و متکی به مردم است و محتاج مهار کردن مردم نیست و ثانیاً حکومت مردمی با از بین بردن تضادهای ارتش باید جا و موقع و نقش اجتماعی - سیاسی ارتش را تغییر دهد تا در خدمت استقلال کشور و خلق مستضعف ما قرار گیرد.

فردا، نوبت به راه حل ها می رسد.

راه حل ها

پنجشنبه ۱۹ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۹۱

با شمارش و توضیح تضادها، در واقع راه حل های مشکلات به دست داده شده اند: ارتش مردمی، ارتشی است بدون این تضادها. اما برای آنکه ارتش از تضادها گریبان بیاساید، باید از شدنی ترین کارها شروع کرد و اما این شدنی ترین کارها، اقدامات اصلاحی نیستند، بلکه تغییرات بنیادی هستند. محل آن نیست که طرح تفصیلی را مورد بحث قرار دهیم، اما می توانیم خطوط کلی طرح را در کوتاه مدت و بلندمدت معلوم کنیم:

در کوتاه مدت:

هم از آغاز و در کوتاه و درازمدت - از بین بردن وابستگی ها و تضادهای ناشی از آن باید اساس کار قرار بگیرد. در محدوده برنامه استقلال ارتش از ۵ رشته وابستگی ها در کوتاه مدت مسئله مستشاران، اسلحه و تعیین تکلیف رابطه ارتش با دولت و بودجه تغییر سازمان ارتش و پاکسازی و ایجاد شوراهای حل مشکل نظم و تعلیم و تربیت باید حل گردد:

رباترزشک،

مستشار و اسلحه خارجی

مطالعات گذشته و این ایام ما را به این نتیجه رسانده اند که رژیم سابق اسلحه و مستشار را بر اساس وضعی که ارتش دست کم در پنج تا ده سال آینده باید پیدا می کرد، می خرید و استخدام می کرد. اینک وقت آنست که این رویه به طور قطع کنار گذاشته شود. باید کارائی لازم در حال و آینده برای مسئولیت های ارتش سنجیده شود تا معلوم گردد نیاز کشور به اسلحه و خبره نظامی چه اندازه به احتمال نزدیک به یقین بر همه واضح می شود که در کوتاه مدت نه نیاز به خرید اسلحه و نه نیاز به استخدام کارشناس خارجی نیست. البته به شرط آنکه بنای کار بر استفاده کامل از همه استعداد های وطن دوستی باشد که آماده اند استعداد و صلاحیت علمی و فنی خود را در خدمت ارتش ملی بگذارند.

استقرار ارتش در دولت:

بخش عمده تضادهای درون ارتش و تضادهای ارتش با جامعه ملی نتیجه جدائی حساب ارتش از حساب دولت مسئول امور کشور و تشکیل دولت در دولت و بلکه فرق دولت شدن ارتش بود. از مذاکراتی که دیروز در مجلس خبرگان شد اینطور معلوم می شود که می پندارند که صرف گرفتن فرماندهی از رئیس جمهوری و دادن آن به رهبری مشکل را حل می کند. غافل از اینکه مشکل را همین جدا کردن حساب فرماندهی از حساب حکومت بوجود آورده است. و از اتفاق کودتاهای نظامی در آمریکای لاتین و آسیا و آفریقا در کشورهای انجام گرفته اند که ارتش یک «جامعه جداگانه» و خودکامه و با حساب و کتاب جداگانه و خارج از مهار و اداره دولت بوده است. در ایران خود ما، از وقتی اختیار ارتش از دست دولت به در رفت دولت در برابر دو قدرت روس و انگلیس ضعیف و بکلی ناتوان شد. در همین ارتش خودکامه و تحت فرماندهی خارجی بود که انگلیس ها با ۳ رشته کودتا، کنترل کشور را در

دست گرفتند: با کودتای اول، افسران روسی کنار زده شدند، با کودتای دوم ارتش‌های گوناگون و ژاندارمری و شهرپایانی تحت مهار رضاخان درآمد و با کودتای سوم کشور قبضه شد. در دوران مصدق نیز همین جدایی قشون از دولت از موجبات کودتای ۲۸ مرداد شد. مصدق نمی‌خواست فرماندهی کل قوا را از شخص شاه برای شخص خود بگیرد، مصدق می‌خواست ارتش را برای نخستین بار در تاریخ ایران تحت اداره و مهار دولت در آورد و جز این نیز راهی برای اداره صحیح و بی‌خطر ارتش نیست. به هنگام بحث از کارهایی که در درازمدت باید انجام بگیرند، به این مسئله باز می‌پردازیم.

تغییرات سازمانی لازم: در کوتاه و درازمدت تغییر بنیادی سازمان ارتش باید هدف حکومت اسلامی باشد. اما در کوتاه مدت سه رشته اقدامات ضروری به نظر می‌رسد:

یکی کردن ترکیب سازمانی. یعنی پایان دادن به وضعیت کنونی که جمع اعداد است. در سازمان جدید، باید ضابطه یکی شود و مرزها از میان بریزند. ساده سخن اینکه افسر و همافر و درجه دار و سرباز و کارمندی که در خدمت ارتش هستند باید در یک ترکیب سازمانی جذب و ادغام شوند از گفتگوهای ما با نمایندگان این گروه‌ها و مسئولان ارتش، این امر معلوم شد که هیچکس سازمان فعلی را صحیح نمی‌داند. بنابراین تغییر سازمانی که صحیح نیست و کارآئی ارتش را کم می‌کند ضرورت دارد. همانطور که گفتیم نمی‌خواستیم پیشنهادها را جمع به چگونگی یکی کردن ترکیب سازمانی را در اینجا مورد بحث قرار دهیم. تنها می‌خواستیم بگوییم حفظ وضعیت سازمانی فعلی به سود انقلاب و ملت ما نیست و جهت تغییر آن باید جذب گروه‌ها در یک سازمان باشد.

منظور از جذب شدن در یک سازمان و یکی شدن در ترکیب اینست که امتیازهای گروهی لغو گردد. دیگر طبقه افسران، طبقه همافران، طبقه درجه داران، طبقه غیرنظامیان و طبقه سربازان با امتیازات و مرزهای خاص خود وجود نداشته باشند. در همه سلسله مراتب از بالا تا پایین کار و صلاحیت جای هر کس را معلوم کند و هر امتیازی به آن تعلق داشته باشد. جزئیات این امر را در اینجا نمی‌آوریم. و باز باید توجه دهیم که هیچکس حق ندارد به بهانه این پیشنهاد، در نظم ارتش کمترین اختلال را بوجود آورد چرا که بزرگترین خیانت به این طرح بهانه و چماق کردن آنست.

در تجدید سازمان، باید مشاغل معین گردند و عدم تناسب فعلی میان نفرات و تعداد مشاغل از بین بروند. به طوریکه سازمان، نفرات زائد در هیچیک از سلسله مراتب نداشته باشد. از اتفاق دلیل اصلی کسانی که جذب همافران را در جزء افسران ممکن نمی‌دانستند، این بود که هم اکنون تعداد افسران از تعداد مشاغل بسیار بیشتر و با جذب همافران این تعداد بیشتر از بیشتر خواهد شد. به گمان ما این مشکل قابل حل است توضیح اینکه، بنا را باید بر افزایش کارآئی ارتش قرار داد و نه کج دار و مریز کردن یا وضع موجود. بنابراین طرح سازمانی را باید تهیه و به اجرا گذاشت و آنگاه برای آنکه ارتش ناگزیر نشود در دم، افراد زائد را باز خرید کند، باید به تهیه طرح شرکت در جهاد سازندگی پرداخت.

یک بار ما به مسئله شرکت ارتش در جهاد سازندگی پرداخته ایم، در اینجا جز این سخن نداریم که جنگ، جنگ واقعی که سلطه گران به ما تحمیل کرده اند، جنگ در جبهه پیشرفت و رشد است. ما باید با شتاب تمام رشد کنیم ملت و ارتش ما یا در این جبهه پیروز می‌شود و یا از میان می‌رود. در این مبارزه مرگ و حیات، بسیج عمومی برای جهاد سازندگی اصلی ترین وظیفه دولت است و نباید این جهاد را در رفتن گروه‌های داوطلب به روستاها و شهرهای کشور خلاصه کرد. اگر جهاد سازندگی به معنای کوشش همه جانبه یک ملت برای نجات حیات اقتصادی و موجودیت خویش تلقی شود، دیگر هیچکس زائد نیست و مشکل حل می‌شود.

پاک سازی: بدیهی است که در کوتاه مدت ناپاکان در هر حال زائداند. متصدیان امور نباید این واقعیت را از یاد ببرند که برای تجدید و اعتلای روحیه ارتش، نباید دست به ترکیب ناپاکان سازد. ممکن است این دست به ترکیب نزدن، در گروه‌های کوچکی اطمینان خاطر بوجود آورد، اما زیان

بزرگ و بسیار بزرگش اینست که روحیه عمومی ارتشیان جوان را خراب می‌کند. مانع از بوجود آمدن روحیه اسلامی انقلابی و پرورش آن می‌گردد. امید به افق انقلابی جدید، امید به شرکت در ساختمان ایران مستقل و آزاد و شاد را به یأس بدل می‌کند و همین امر فداکاری را بی‌معنی می‌سازد. توجه به روحیه عمومی ارتشیان جوان و کارمندان جوان، جای تردید نمی‌گذارد که دولت معنای روحیه دادن را بد فهمیده است. روحیه دادن، اطمینان دادن به اینکه دست به ترکیب هیچ بدسابقه‌ای زده نمی‌شود، نیست. روحیه دادن به معنای حفظ روحیه دوران اعتصاب عمومی علیه رژیم شاه و اعتلا بخشیدن بدان است.

با وجود این باید بگوییم در گذشته هرج و مرج حاکم بر کار پاکسازی البته اسباب عدم امنیت خاطر را بوجود آورد و نظم ارتش را بر هم زد.

نظم در ارتش: در این باره ما نظر خود را طی یک بحث داده ایم آنچه در اینجا باید گفت، اینست که در هیچ کجا و بخصوص در ارتش نمی‌توان در بی‌نظمی اصلاح کرد تا چه رسد به تغییرات انقلابی. بنابراین طرح بازسازی ارتش وقتی انجام گرفتنی است که گروه مسئولان مؤمن به ضرورت این تغییرات، در محل‌های سازمانی که اجرای طرح ایجاب می‌کند، قرار گیرند و طرح را به اجرا گذارند. اینان باید بر همان اساس که در آن بحث گفته ایم، مفهوم واقعی را به نظم در ارتش بدهند. این نظم هم در سازمان و فرماندهی، هم در حساب هزینه‌ها و هم در آموزش از راه مشارکت و بر اساس عقیده باید باشد.

مشارکت و نقش شوراها: شوراهائی که بعد از انقلاب بوجود آمدند به دلیل وجود تضادهائی که عمده ترینشان را در این مطالعه برشمردیم نتوانستند در زمینه‌های بالا کامیاب شوند. در پاره‌ای موارد از اسباب بی‌نظمی‌های بزرگ و تحمل نکردنی شدند. وحدت فرماندهی را از بین بردند. تقریباً در همه موارد نه تنها به تعداد شوراها، فرماندهی بوجود آمده بود و میان این فرماندهی‌ها با فرماندهی ستاد ارتش تزاخم و تمارض بود، بلکه هر صنف تنها از نماینده خود در شورا حرف شنوی داشت یعنی فرماندهی به تعداد افراد شورا تجزیه شده بود. در یک کلام وصفی بوجود آمده بود که کسی خط کسی را نمی‌خواند. هر کس می‌توانست از وضع سخت نامرتب نگهداری‌ها این بی‌نظمی عمومی را دریابد.

این راست است که در کشوری که تازه از سلطه مطلقه رژیم شاه خلاص شده است و ارتش آن تحت کنترل شدید و همه جانبه‌ای بوده است، نخستین تجربه شورائی کمال مطلوب از آب در نمی‌آید. اما اینهم راست است که وقتی انقلابیون سنجیده عمل نمی‌کنند و همه چیز را به هم می‌ریزند خود عامل بازگشت نظام و نظم سابق می‌شوند و این حقیقت بزرگتری است. آزادی و امکانات که یک انقلاب بوجود می‌آورد، مثل یک عروسک چینی می‌ماند. اگر آن‌ها که آنرا بدست می‌آورند کودک وار، به زمینش بزنند می‌شکنند. بگذریم ...

با همه این حرفها ناکامی‌های گذشته دلیل بر آن نیست که نظام شورائی بکار نمی‌آید. ضرورت مشارکت و نیز ضرورت حفظ سلامت و صحت عمل ارتش، ایجاب می‌کند که شوراها بر اساس تجدید سازمان بوجود آیند و بتدریج که بر دامنه تجربه افزوده می‌گردد، بر حدود صلاحیتشان افزوده شود. به گمان ما یک علت ناکامی این شوراها آن بوده است که نمایندگان آن نه بر اساس عقیده که بر اساس تعلق به صنف انتخاب شده بودند. وقتی سازمان یکی شد، می‌توان پایه انتخاب را صلاحیت از لحاظ عقیده و کارآئی قرار داد. باری درباره شوراها نیز شرح تفصیلی را در اینجا نمی‌آوریم. البته در طرح تفصیلی که به امام و دولت تقدیم خواهیم کرد، تا جائی که برای ما ممکن است، به جزئیات نیز می‌پردازیم.

سخن دراز شد. بحث درباره تعلیم و تربیت نظامی و کادری‌هایی که در درازمدت باید انجام داد برای شماره فردا می‌ماند.

ارتش خلق

- دامنه آموزش در ارتش و در خارج آن نیز باید تا ممکن است گسترده گردد. یک طرح قانونی جامع الاطراف باید تهیه گردد تا با بخشی از هزینه کارشناسان آمریکایی سازمان گسترده دانش و فنون نظامی بوجود آید. رسم باز خرید استعداد های علمی که اینک محیط یأس و بدبینی و احساس پوچی و بی فایدهی را بوجود آورده است، از بین برود و استعدادها و صلاحیت های علمی که در علوم دقیقه و فنون تحصیل کرده اند در این سازمان به تحقیق و ابداع علمی بپردازند.

گمان ما این است که کتک زدن تحصیل کرده هائی که کار می خواهند، و توجه بیش از حد به شکل و فراموش کردن محتوی که در رفتارهای خشن بروز می کند، جز ترساندن و رماندن و فرار دادن مغزهای کشور، نتیجه ای ببار نمی آورد. بهتر است بپذیریم که میهن اسلامی را باید مادر مهربانی تلقی کنیم که با پذیرفتن و فراهم آوردن اسباب کار و فعالیت برای فرزندان خود، بخصوص با میدان دادن به ابتکارهای شان، در عین دادن هویت فرهنگ اسلامی بدانها، آن ها را مبتکر و خلاق می سازد. و حاصل این ابتکارها، غنای فرهنگ در جمهوری اسلامی است. جز این هم راهی نیست. هم اکنون روحیه امید و شادی فردای پیروزی در همه مردم همان نیست که بوده اما به روحیه یأس و غم تبدیل نشده است، حال آنکه در قشر درس خوانده چرا و این زنگ خطر است. به هوش باشیم و به گوش باشیم و صدای این زنگ را بشنویم.

- برای آنکه تمامی خلق خود مسئولیت دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشور را بر عهده بگیرد، باید که آموزش نظامی عمومی گردد و در درازمدت ارتش به صورت یک دستگاه تحقیق علم و فن نظامی و انتقال آن به جامعه و دستگاه آموزش و پرورش برای تمامی جامعه و مغز رهبری کننده دفاع ملی در آید. بدینسان ارتش در جامعه منحل و با آن یکی می شود. و شرط افزایش میزان اثربخشی دفاع ملی همین است.

در حقیقت در اوضاع و احوال فعلی جهان در برابر قدرت های بزرگ، ارتش های معمولی کارآمد نیستند. در برابر تحریکات آن ها در داخل کشور نیز، تعمیم آموزش و پرورش و ایجاد میدان های گسترده عمل و ابتکار و راه بردن جامعه به جامعه توحیدی و ایجاد یک جامعه توانا در دفاع از خود، روش مبارزه موفق با آن هاست. در تاریخ دنیا بسیار اتفاق افتاده است که ارتشی بزرگ با ملتی کوچک جنگیده و شکست خورده است. تاریخ به یاد ندارد که ملتی به تمامه به دفاع از خود پرداخته و شکست خورده باشد. انقلاب پیروز ما یکی از تازه ترین و کامل ترین نمونه ها و شاهدهای این واقعیت تاریخی است: وقتی ملتی یکپارچه قیام می کند، بدون آنکه نیاز به سلاح داشته باشد، پیروز می شود. و امروز کارشناسان نظامی کشورهای اروپائی نیز با توجه به اینکه دیگر قدرت نظامی بشمار نمی روند، در پی جانشین کردن دفاع عمومی بر پایه عدم اطاعت مردم از دشمن و شرکت همه خلق در دفاع از کشور، بر آمده اند. چرا ما این سنت پراج اسلامی را زنده نکنیم؟

اما این دو هدف تحقق پیدا نمی کنند، مگر آنکه ارتش در وهله اول تحت مهار کامل دولت در آید و در وهله دوم از صورت ابزار قدرت استبدادی خارج گردد. برای این منظور، به سنت اداری دیرپایی که بنا بر آن، ارتش یک جامعه جداگانه باید مستقیم به کانون مرکزی قدرت متصل گردد، پایان بخشید. ارتش باید تحت مهار دولت قرار گیرد و فرماندهی بر ارتش از طریق دولت که در برابر مجلس مسئول است اعمال شود. به این طریق است که مقام رهبری می تواند بطور واقعی و نه اسمی و حرفی به نمایندگی از جامعه بر ارتش فرماندهی کند. با جذب و ادغام ارتش در دولت برآستی به عمر بنیادهای استبدادی پایان بخشیده می شود و دولت در دولت از بین می رود. در حقیقت عناصر چهارگانه قدرت یعنی قشون و مالیه و سیاست داخلی و خارجی، همواره از دولت جدا و از مجاری خاص با رأس هرم قدرت یعنی شاه ارتباط می داشته اند. با آنکه قانون اساسی قانونی که این مجاری دلخواه را به مجاری قانونی تبدیل کرده بود و قانون اساسی نویسی جز این فلسفه ای نداشت، اما در عمل این مجاری کنار گذاشته شدند و مجاری دیگری بوجود آمدند. طوریکه حتی در دوره هایی که نخست وزیر جزئی اختیار می داشت، هر دولتی بر سر کار می آمد وزرای این چهار وزارتخانه را شاه معین می کرد.

قدرت نظامی، قدرتی که از فرزندان خلق و فروش ثروتهای کشور و خرید اسلحه بوجود می آید، قدرتی است که تا وقتی از وابستگی ها آزاد نشود، وسیله مطمئنی در دفاع کشور نمی تواند باشد. این قدرت وقتی مستقل می شود که امر دفاع را ملت به تمامه در عهده بگیرد. بدینسان قدرت، آنهم قدرت نظامی تا وقتی خارج از جامعه شکل می گیرد و اوضاع جامعه را با تثبیت خود موافق می کند از عوامل ایجادکننده خود پیروی می کند:

تا وقتی بودجه ارتش از درآمدهای نفت تدارک می شود، البته ارتش به این درآمدها وابسته است و از بین رفتن این درآمدها به منزله تمام شدن عمر ارتش است.

تا وقتی ارتش از لحاظ سلاح وابسته است و خود اسلحه تولید نمی کند، نمی تواند نسبت به خرید آن لاقید بماند چرا که ارتش بدون سلاح بی معنی می شود.

تا وقتی ارتش در سازماندهی و نیز استراتژی و تاکتیکها وابسته است و نمی تواند از آن ها صرف نظر کند، تابع توقعات این وابستگی نیز هست.

تا وقتی ارتش از لحاظ فرهنگی به فرهنگ ارتش مسلط وابسته است و از فرهنگ بریده است، نمی تواند نسبت به اموری که «هویت فرهنگی» او را به خطر می اندازند لاقید بماند.

تا وقتی جا و موقعیت اجتماعی اش، همان جا و موقعیت پیدا کرده اند. استادهای درونی ارتش و تضادهای ارتش حل نمی شود و تغییر اشخاص در سمت های فرماندهی دردی را دوا نمی کند. مالک بن بنی نویسنده الجزایری مطالعه ای را درباره چگونگی القاء «عناصر ایدئولوژیک» در طرز فکر یک انقلاب منتشر کرده است.

وی شرح می دهد که چسان سیا دستگاه مجهزی برای این کار بوجود آورده است برای آنکه بتدریج عناصر مساعد با سیاست آمریکا را وارد ایدئولوژی انقلاب کنند. اینک به انقلاب خود نظر بیاندازیم می بینیم عناصر سازنده ایدئولوژی رژیم شاه سابق، به تدریج دارند در طرز فکر ما، نفوذ می کنند. یکی از این عناصر، جدائی ارتش از دستگاه اجرائی و خودکامگی در اداره است. معنی باز پس دادن فرماندهی ارتش به ملت نگاهداشتن ارتش به وضعی که دارد و دادن عنوان فرماندهی آن به عالی ترین مقام کشور نیست، چرا که این امر ارتش را تحت مهار نمی آورد اما آنرا مقدس و بنابراین بسیار خطرناک می کند. فرماندهی ملت بر ارتش با مستقل کردن و تعیین مجاری هدایتش تحقق پیدا می کند.

و اما قدم اول در مستقل کردن ارتش، تأمین استقلال مالی و استقلال فرهنگی آن است. برای آنکه ارتش از لحاظ مالی مستقل شود، البته باید اقتصاد کشور مستقل شود و بودجه دولت برداشتی بگردد از تولید داخلی. ارتش باید در ساختن یک اقتصاد مستقل شرکت فعال کند، نبرد خلق ما، نبرد اقتصادی است و در این نبرد حتماً باید پیروز شویم وگرنه با مرگ ملی بروبر خواهیم شد. بنابراین در تهیه و اجرای برنامه های رشد اقتصادی، ارتش به عنوان یک نیروی تولید کننده و شرکت کننده در اجرای برنامه رشد، باید شرکت کند.

اما تنها از جنبه مالی نیست که ارتش از راه شرکت در تولید و انجام برنامه رشد، به استقلال می رسد، بلکه از لحاظ فرهنگ نیز باید مستقل گردد. بدینقرار:

- ارتش باید فرهنگ اسلامی - ایرانی پیدا کند و مظهر اسلامیت و هویت ایرانی بگردد. این ارتش تا وقتی هویت فرهنگ اسلامی ملی پیدا نکند، ارتش به معنای درست کلمه نمی شود. برای آنکه ارتشی بشود بر پایه فرهنگ و عقیده اسلامی، باید عقیده و ابتکار و توانائی سه پایه ای بگرداند که فرهنگ ارتش بر آن استوار باشد.

فراموش نکرده ایم که قیام سی تیر در پی تقاضای مصدق برای عهده دار شدن مسئولیت وزارت دفاع و عدم موافقت شاه و استعفای مصدق بوجود آمد. جالب آنکه پس از پیروزی قیام، مصدق عهده دار وزارت دفاع شد و عملاً فرماندهی کل قوا در دست دولت قرار گرفت و رئیس ستاد را مصدق معین کرد، اما از آنجا که هر قدرتی طبق خواست عناصر تشکیل دهنده اش عمل می کند و نه «فرمانده قانونی»، ارتش کودتا کرد. بدینسان برنامه درازمدت، برنامه ملی کردن ارتش در وهله اول یعنی از بین بردن وابستگی ها و تحت مهار دولت مسئول در آوردن آنست. در وهله دوم باید جایگاه اجتماعی آنرا بطور قطع تغییر داد و آنرا از صورت ابزار استبداد بدر آورد. برای آنکه این کار عملی شود، چاره جز این نیست مگر:

- در مرحله اول آن بخش از ارتش که نقش پلیس را بر عهده دارد، یعنی آن بخش که در صورت بکار گرفتن فنون پیشرفته و ایجاد یک ارتش مجهز به همه فنون، دیگر محلی در سازمان ارتش پیدا نمی کند و در گذشته نیز تنها به عنوان نمایشگر قدرت استبدادی شاه وجود می داشت، بتدریج منحل گردد.

در زمان شاه سابق، ارتش در ارتش وجود داشت. یعنی علاوه بر تضادهایی که در سازمان ارتش برشمردیم، تضادهای دیگری که از وجود ارتش در ارتش مایه می گرفتند نیز وجود داشتند. در حقیقت، لشکر گارد، ارتش در ارتش بود، علاوه بر این در درون ارتش پر عده، یک ارتش کوچک و پرتحرک بر محور فنون پیشرفته نظامی و وسایل جدید جنگی شکل می گرفت. این ارتش نقش داخلی چندانی نداشت. مخصوص جنگ بود، این سه گانگی باید از بین برود و ارتش همان ارتشی بشود که بر محور فنون نظامی باید به طریقی که آمد سازمان بیابد.

- در مرحله دوم، برنامه مشارکت عموم در دفاع باید به اجرا در آید طوری که در پایان یک دوره بیست ساله در زمینه دفاع ارتش و خلق یکی شده باشند آنسان که در صورت حمله خارجی، تمامی یک ملت به یک ارتش بزرگ تبدیل گردد. در این صورت ارتش نقش تعلیم دهنده از سوئی و سازمان دهنده و رهبری کننده از سوی دیگر را پیدا می کند. وقتی ارتش در مسیر تکامل علمی و فنی و سازمانی قرار گرفت و رابطه اش با جامعه به صورتی که شرح داده شد در آمد، دیگر در استقرار استبداد مؤثر نمی شود اما در دفاع از میهن اسلامی شکست ناپذیر می گردد.

اینها بودند خطوط اصلی طرحی برای ارتش. اما طرح نسخه ای بیش نیست، باید در بیمار امید به بهبودی را برانگیخت و این نمی شود مگر آنکه در عصر انقلاب کار انقلابی انجام پذیرد. یعنی سرعت عمل و صحت و دقت عمل باید، تا که بر امید و شور انقلابی افزوده گردد. به هوش باشیم که اگر هیجان و گرمی انقلابی به سردی یأس تبدیل گردد، راه پیروزی ضد انقلاب بر انقلاب باز شده است.

مسائل جوانان

یکشنبه ۲۲ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۹۳

پنجشنبه شب در مهدیه می خواستیم درباره ایمان در قرآن صحبت کنیم، اما خواست عمومی این بود که به پرسش های شان پاسخ بگوییم. به پرسش هایی پاسخ دادیم و بقیه ماند. به نظر رسید آن پرسش ها را در اینجا بیاوریم. پرسش ها خود می گویند مسائل جوانان کدام هابند. کسانی که از این پرسش ها یا آگاه نمی شوند و یا با آن ها برخورد نادرست می کنند، باید با واقعیت های اجتماع جوان ما، همانسان که هستند، آشنا شوند:

۱- کار «مجلس بررسی پیش نویس قانون اساسی»:

یک سوم پرسش ها درباره این موضوع بود. پرسش ها اینها هستند:

- با توجه به اینکه تمرکز قدرت در دست یک فرد می تواند

ایجادکننده اشکالاتی باشد، اینهمه اختیار به رهبران دادن چگونه قابل توجیه است؟

- لطفاً پیرامون مسائلی که در جلسات خصوصی عنوان می شود و در مورد چگونگی جو مجلس توضیح دهید

- اگر نمی توان همیشه رأی اکثریت را قبول نمود بلکه باید به دنبال حق رفت و معمولاً طرفداران حق اندک اند، پس موضوع تصویب قوانین در مجلس خبرگان نیز نادرست و قابل قبول نیستو

- آیا در بین اصول تصویب شده، اصلی یا اصولی که منافات با موقعیت کنونی جامعه یا اسلام داشته باشد یا عامل تشنج وجود دارد یا خیر؟

- آیا فکر نمی کنید فقیه باید در جایی قرار بگیرد که حتی اگر رئیس جمهور به بن بست رسید از ایشان کمک بگیرد؟ فقیه اختیارات را از امام دارد و امام از پیغمبر و پیغمبر از خدا. پس چه احتیاجی هست که در قانون اساسی به وی اختیار بدهیم؟ این سؤال پیش می آید که فقیه اختیار دارد یا خیر اگر دارد پس چرا ما بدهیم و اگر ندارد باز چرا ما به او این اختیار را بدهیم. این خود تضاد ندارد؟

- با این قانون اساسی رئیس جمهور عروسک نمی شود؟

- چرا امام از همه اعضای مجلس خبرگان حمایت می کند یا در کارهای اجرائی فقط از آخوند استفاده می کند و یا اسلام را فقط در اختیار آخوند می داند. با این قبیل سئوالات در دانشگاه و غیره ما را گیج کرده اند.

- من یک مسلمانم اما مجلس خبرگان:

۱- انتخاباتش آزاد و اسلامی نبود علتش وجود منافقین و مارقین بود.

۲- قوانین تصویب شده ناصریح و مبهم است.

۳- نمایندگانی که به مجلس وارد شده اند بینش اسلامی حقیقی را ندارند.

۴- عده ای از نمایندگان ظاهراً مخالف خواندن و ترتیب اثر دادن به نظریات مردم در قانون اساسی هستند.

۵- فوت مجاهد و مفسر کبیر قرآن مزید بر علت شد.

۶- آقای سحابی یکی از نمایندگان مجلس خبرگان وزیر شد. با این تفصیل آیا درست است که باز هم شخصی مانند شما سکوت کند؟

- در یک اصل این قانون اساسی که هم اکنون تصویب می شود، نوشته شده است که شورای رهبری فقهای شورای نگهبان را انتخاب می کند و از طرف دیگر آمده است که شورای نگهبان مقررات مربوط به مجلس خبرگان را تهیه می کند که آن مجلس شورای رهبری را انتخاب کند. چطور در دور اول امکان پذیر است؟

- شما در سخنرانی دانشسرای راهنمایی از پیش نویس قانون اساسی که ولایت فقیه و شورای رهبری را نداشت دفاع کردید. من با آن پیش نویس موافق بودم. طبق آن سخنرانی من به شما رأی دادم متأسفانه شما در مجلس از شورای رهبری و ولایت فقیه بدان ترتیب دفاع کردید. چرا شما قبل از انتخاب شدن و بعد از انتخاب شدن تغییر رأی دادید؟ شما در تلویزیون از آزادی دفاع کردید. کجای شورای رهبری با آزادی انتخاب همساز است؟ شاید یکی نخواهد به فقیه رأی دهد همین ایراد به آقای بهشتی و آقای موسوی اردبیلی وارد است.

به آقای منتظری از قول من بگویند که هر انسانی دارای فهم و شعور است. اگر شعورش رسید قانون را مراعات می کند و اگر نرسید رعایت نمی کند. این ربطی به فقیه ندارد.

- کمی مسائل اقتصادی کشاورزی یا شورای نگهبان، کل شوراهای محلی و شهری، شورای رهبری را باز کنید و بشکافید و توضیح بیشتری دهید. زیرا چند روز دیگر انتخابات شوراهاست و مردم اصلاً نمی دانند که وظایف شورا چیست؟

- شورای نگهبان و شورای رهبری خیلی مهم است. در رابطه با هم و با ولایت فقیه دلیل قرعه کشی اعضای شورای نگهبان را بگویید. آیا به نظر شما این کار صحیح است زیر اگر کسی خوب کار کرد نباید با قرعه کنار برود.

- جناب بنی صدر بنا به فرمان کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ. من شما را در پیشگاه ملت به عنوان یکی از اعضای شورای انقلاب استیضاح می کنم: لطفاً پاسخ دهید آیا طرح شورایی که مرود نظر آن پیر مجاهد مرحوم آیت الله طالقانی بود با طرحی که شما در مجلس خبرگان پذیرفتید و از آن دفاع کردید یکی است؟ و اگر نیست علت چیست و کدام طرح اشتباه بوده است؟

- می گویند قانونی که در مجلس خبرگان به تصویب می رسد مترقی نیست و پیش نویس قانون اساسی بهتر و مترقی بود. نظر شما در این باره چیست؟

- نظر خود را در پیشگاه تاریخ، درباره «دادگاه ویژه روحانیت» و، «ولایت فقیه» و نیز آیا تکیه بر رأی مردم، مردمی که هنوز با گرد انقلاب فرهنگی هم فاصله ها دارند، درست است؟

- برادر بنی صدر، درباره اینکه مذهب شیعه مذهب فقه کشور باشد چگونه این اصل تصویب شد در صورتیکه برادران تسنن با برادران تشیع تفاوتی ندارند و همین باعث می شود که برادران تسنن خود را جدا از ما حس کنند و عامل آشوب و ضد انقلاب شوند. نظر شما چیست؟

- اعتراضات روشنفکران را امروزه بر علیه روحانیت و هم قانون اساسی چگونه تحلیل می کنید؟

- آیا فکر نمی کنید که با تصویب اصل ولایت فقیه و شورای نگهبان استبداد جدیدی بر جامعه حاکم خواهد شد؟ زیرا مانند خمینی از کجا معلوم در آینده پیدا شود؟

- با توجه به امر بسیار مهم بحث آزاد و نقش آن در به توحید رسیدن جامعه لطفاً بفرمایید در قانون اساسی برای این امر چه تضمینی در نظر گرفته شده یا می شود؟

- توجیه حذف کلمه توحیدی از نظام توحیدی در مجلس خبرگان چه بود؟ در سیمیناری که بود آقای تهرانی (نماینده مشهد) فرمودند که بعضی کلمات هست که دشمن از آن استفاده می کند. این حرف برایم قابل قبول نبود معاویه هم قرآن را بر سر نیزه کرد پس ما بیائیم قرآن را کنار بگذاریم؟

- آیا در قانون اساسی که صنایع کوچک را خصوصی دانسته اند یا در گروه اقتصادی طرح شده این اصل موجب استثمار نمی شود؟

- آیا ولایت فقیه درست است یا ولایت فقها؟

- مسئله استیضاح فقیه را چگونه می بینید؟

- اما در روز ورود به ایران در بهشت زهرا فرمودند که پدران ما چه حقی داشتند که برای ما قانون اساسی تصویب کنند. بنا بر این حرف آیا نباید مجلس خبرگان اصلی را تصویب کند که لافال هر پنجاه سال یک بار در مورد اینکه آیا این قانون اساسی به نظر آنان صحیح است یا خیر فراندم شود؟

۲- وضع اقتصادی کشور:

- آیا مشاورین اقتصادی امام مسئول امور ناسالم اقتصادی کشورند به اضافه دولت یا منهای آن.

- آیا اجناس لوکس و گران ... که بنیاد مستضعفین به معرض فروش نهاده موجب تشویق مصرف و لوکس دوستی و ... نیست؟

- توضیحی در مورد نقل قولی که آقای ایزدی وزیر کشاورزی در مورد مالکیت در اسلام از امام گفته است که در اسلام مالکیت حدود ندارد بدهید؟

- آیا امام و شورای انقلاب و دولت نمی خواهند فئودالیسم را در کشاورزی ایران ریشه کن کرده و زمین ها را بین زراعیین تقسیم کنند و کشاورزی ایران را بهبود بخشند؟ چرا تاکنون این امر مهم انجام پذیرفته و می دانیم که یکی از عوامل اغتشاشات کردستان وجود همین مسئله فئودالیسم است؟

- چرا با رباخواری مبارزه نمی شود؟ یکی از کسانی که ربا او را سخت گرفتار کرده است، برادر من است. برادر من از اول محرم سال گذشته بیکار شده است. برای شرکتی کار می کرد که کارهای ساختمانی نیروی هوایی را انجام می داد و حالا چون بودجه کافی نیست، کار هم نیست و

برادرم مجبور به ساختن خانه شد و برای ساختن آن مجبور شد دویست هزار تومان از یک خانم نزول خوار قرض کند و ماهی ۳۷۰۰ تومان نزول بدهد. از زمانی که امام فرمودند نزول ندهید، این پول را نداد. اما خانه یکی از اقوام مان در گرو خانم نزول خوار است. به اداره ثبت مراجعه کرد. اداره ثبت گفت باید طبق قانون قبلی تمام پول و نزول های عقب افتاده نیز پرداخت شود. برادرم هم چیزی در بساط ندارد. آخر این چه مبارزه ای است که فقط حرفش را می زنند ولی عملی نمی کنند؟ ...

- همانطور که گفتید دولت یا انقلاب باید جوانان را برای ایجاد سبزه زارها به بیابان ها گسیل دارد.

حال:

۱- ما جوانان انقلابی داریم.

۲- زمین قابل کشت هم داریم.

۳- پول هم داریم

پس چرا عمل نمی شود؟

- با وجود اینکه نزدیک به یکسال است که از روی کار آمدن دولت موقت می گذرد، چه عواملی سبب گردیده است که در زمینه کشاورزی برای بالا بردن سطح تولید و قطع اتکاء به درآمد نفت اقدامات مؤثر و سازنده انجام نگرفته است؟ ...

- چرا گندم مورد نیاز کشور را بجای آمریکا، از آمریکای لاتین یا کشورهای جهان سوم نمی خرند؟

- طرح شوراها که قبلاً به توصیه آیت الله طالقانی توسط چند نفر از دوستان ایشان تهیه گردیده کنار گذاشته شده است و طرح دیگری را تصویب کرده اند که قدرت اجرایی را از شوراها گرفته و عوامل سرمایه دار بیشتر از حد لازم قدرت اجرایی دارند. لطفاً بدون سفسطه این را جواب دهید. در ضمن باید تذکر بدهم که با این کارهای شما (طرح شوراها) مردم به شما بدبین می شوند و شما باعث تضعیف شخصیت امام می شوید.

- در حدود دو ماه از ملی شدن بانک ها سپری شده و هیچگونه تغییری در اداره و قانون بانکداری داده نشده و حتی این ملی شدن به زیان عده زیادی از کارمندان منجمله ۱۸ هزار کارمند بانک صادرات تمام شده که پس انداز ناچیز خود را سهام بانک خریدند. خواهشمند است اگر صلاح می دانید با نمایندگان آن ها صحبت کنید.

- شورای انقلاب یا دولت در مورد افزایش قیمت کالا چه اقداماتی کرده است.

در شماره فردا، پرسش های مربوط به امام، شورای انقلاب و دولت، کردستان، احزاب و مطبوعات، شخصیت ها، دادگاه انقلاب و فلسفه زندگی و جامعه توحیدی را می آوریم.

تنوع و فراوانی پرسش ها هر کس را که احساس مسئولیت می کند باید به فکر وادارد. بسیاری از پرسش ها، پرسش های دائمی هستند. یعنی مسائلی هستند که هنوز حل نشده اند. در همه پرسش ها یک لحن تلخ و یأس آلودی وجود دارد که چرا به ما، چرا به مردم اعتماد نمی شود؟ چرا کسانی که از انقلاب همین مردم به رهبری اجرایی رسیده اند، مردم را در کارها دخالت نمی دهند؟ چرا حتی آن ها را در جریان کارها نمی گذارند؟ در حقیقت بشر همواره با دو نوع رهبری روبرو بوده است:

- رهبری که می خواهد با قبضه کردن قدرت جامعه را در محتوی و شکل دگرگون سازد و

- رهبری که می خواهد با رساندن مردم به درجه خودآگاهی از راه عهده دار شدن مسئولیت ها و تجربه شرکت در رهبری، قدرت متمرکز حاکم را منحل سازد.

گمان ما این بود و اینست که خط امام، رهبری از نوع دوم است. اما افسوس که عده ای از راه ابتلای به بیماری کیش شخصیت که روش مشخصه اش تخریب یک طرف برای اثبات حقانیت طرف دیگر است، می پندارند برای اثبات رهبری انحصاری خود، باید صغیر بودن مردم و نادرستی انتخاب شان را ثابت کنند!

به هوش باشیم که نه دیر، بهای سنگینی بابت این تحقیر خواهیم پرداخت.
در شماره های آینده، ما درباره این دو نوع رهبری بحث خواهیم کرد.

جوانان و انقلاب

دوشنبه ۲۳ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۹۴

دیروز بعد از ظهر در مشهد، دانشجویان دانشگاه نیز خواستند که به پرسش های شان پاسخ داده شود. پرسش ها با پرسش های حاضران در اجتماع پنجشنبه شب مهدیه به نحو شگرفی همسانی داشت. با این تفاوت که میزان پرسش های راجع به «مجلس خبرگان» و «ساختی که جامعه در جمهوری اسلامی پیدا خواهد کرد» و احزاب و جمعیت ها و روحانیت و دولت بیشتر بود.

تنها به این پرسش که چرا در مجلس خبرگان سکوت می کنیم پاسخ بگوییم که ابدأ چنین نیست. از صبح تا ظهر تلاش طاقت فرسا بکار می رود تا اصول با آرمان های انقلاب و آزادی های نسلی که باید پیش برود سازگار باشند. تنها وقتی در مجلس عصر جای سخن گفتن می ماند که اصول با این ضابطه سازگار نباشد. وقتی تصویب اصلی ۴۰ ساعت بطول می انجامد، لابد مجلس انجمن خاموشان نیست یکشنبه ۲۲ مهر پیش از رفتن به مشهد، صبح تا ظهر باز درباره اصل راجع به وظایف و اختیارات رهبری در جلسه مشترک گروه ها بحث می داشتیم. مقایسه متن اصل مصوب با پیشنهادها، به روشنی نشان می دهد که چه بود و چه شد. با وجود این، بر فرض حضور در جلسه عصر با دو بند راجع به تعیین و عزل ریاست جمهوری به صورتی که تصویب شده است قطعاً مخالفت می کردیم چرا که آنرا با آزادی داوطلبی و ثبات رژیم مغایر می دانیم و بجد خواهان تجدید نظر در آن هستیم. بگذریم ... اما پرسش ها درباره:

رهبر، شورای انقلاب و دولت:

- از قول من به امام خمینی بگویید به گفته ایشان «اسلام نباید شکست بخورد حالا که دارند تحت نام اسلام آبروی اسلام را می برند آیا سکوت جایز است؟»
- آیا مطالبی که در مملکت می گذرد مستقیماً و بدون واسطه به امام می رسد و امام در جریان خیانت ها و جنایت هایی که به نام اسلام عزیز می شود، هستند؟
- به عنوان کسی که از نزدیک با امام در ارتباط هستید و با توجه به نارسائی های بسیار زیادی که در جامعه وجود دارد، آیا امام از این مسائل اطلاع ندارند و یا اگر دارند چرا تا زگی چیزی نمی گویند و اگر ندارند چرا به ایشان اطلاع نمی دهید؟ مسئولیت خود را همانطور که در شب های پیش گفتید فراموش نکنید.

- گروه هایی هستند که می گویند اخباری که به امام می رسد نادرست است آیا این موضوع چقدر صحت دارد؟

- عدم وجود کادر رهبری صحیح و آموزش دیده کاملاً محسوس است آیا این از اشتباهات امام خمینی نیست که در مدت تبعید در تربیت کادر رهبری نکوشیده است که در حال حاضر با یک چنین موقعیتی روبرو شده ایم که عده آدم بی کفایت کارها را به دست گرفته اند و مواضع امام به قول خودتان منزوی شده اند؟

- آقای بنی صدر، همانطور که اطلاع دارید مرحوم آیت الله طالقانی در اواخر عمرش در شورای انقلاب شرکت نمی کرد و چنین گفته می شود که چندان میل و علاقه ای نداشتند که شرکت کنند. علت این امر را می توانید روشن کنید؟

- با توجه به اینکه شورای انقلاب باید نیروی فشاری بر سر دولت

باشد، به دلایل زیر چرا نیست:

اولاً لایحه زمین ها (تقسیم آن ها را) در ۵۸/۶/۲۸ تصویب کرده اند، ثانیاً نقش شورای انقلاب را با توجه به اینکه شما هم در آن هستی خیلی کم احساس می کنیم در رابطه با کارهای اشتباه و گام بگام دولت.

- چرا در قبال آگاهی از این موضوع که ضد انقلاب به طور مستمر دست به جنایات گوناگون برای متوقف کردن انقلاب اسلامی خواهد زد، حالت دفاعی در سپاه پاسداران و ارتش دیده می شود.

- شما می دانید که حرکت گام بگام دولت بازخواست انقلابی مطابقت نمی کند و اغلب روحانیون (البته غیر از مبارزین واقعی که سمبل روحانیت هستند) کارهای دولت را توجیه می کنند. برای مقابله با این کارها ما چه باید بکنیم؟

- انقلاب یعنی چه؟ و انقلابی حرکت و رفتار کردن چگونه است؟
- مگر معنای سیاست انقلاب، گام بگام است؟
- فرق بین سیاست گام بگام و سیاست انقلابی چیست؟
- پس دولت کی انقلابی حرکت و رفتار می کند؟
- مگر امام خمینی انقلابی نیست پس چرا اگر بازرگان انقلابی

نیست امام عوضش نمی کند؟

- لطفاً درباره اینکه بعضی از سران کشورها جزو سازمان ها یا گروه هایی مانند موساد یا فراماسون یا صهیونیسم و غیره هستند، توضیح دهید.
- چرا شما در مصاحبه خود با یک خبرنگار فرموده اید که من یک سر سوزن به این دولت اعتماد ندارم. آیا نباید لاقلاً یک راه دوستی را برای خود باز می گذاشتید؟

- آقای بنی صدر در مورد سخنرانی خود در یزد، در مورد مقاله ای که با «اگرها» شروع می شد، در مورد تیتتر درشت در صفحه اول «ارتش پاسداران به گلوله بست»، توضیح بدهید. شاید زمان آن رسیده که یک محروم جامعه در مقابل این حرف ها برای دفاع از انقلاب بایستد و با شما صحبت کند.

- چندی پیش با تیتتر درشت در روزنامه انقلاب اسلامی نوشته شده بود اعتراض استاندار خراسان به نخست وزیر. در حالیکه متن بیانیه آقای طاهر احمد زاده یک پیشنهاد بود نه اعتراض. به نظر می رسد که قصدی در نوشتن این تیتتر بوده است.

- آیا این حرف که دکتر یزدی به هانی الحسن گفته: محل سفارت مال اسرائیلی هاست و ممکن است آن ها راضی نباشند راست است؟ در این صورت باید به دکتر یزدی مشکوک شد؟ (حرف از شیخ محمد منتظری است).

- ملت این قدر بی ارزش است که قراردادهای منعقد شده بین دولت انقلاب و آمریکا را آقای کیانوری فاش کند؟

- قرارداد دوجانبه ایران با آمریکا چیست؟ آیا لغو شده است یا نه؟ چرا دکتر یزدی با سایروس وانس ملاقات کرد؟
- چرا دولت ایران در مقابل دولت عراق بی اعتنا است و هیچ اقدام مفید و مؤثری نمی کند؟

- شما گله می کنید از اینکه گوش شنوایی برای حرف های پستان نیست. منظورتان فقط مقامات دولت و دست اندرکاران است یا سایر جوانان و افرادی که روزنامه شما را می خوانند و از نقطه نظرهایتان آگاهند؟ اگر دسته دوم مورد نظرتان است لطفاً بگویید انتظار دارید چکار کنند؟ این بسیار لازم است چون خودشان نیز نمی دانند، با توجه به این مشکلات باید چکار کنند؟
- نظر شما راجع به بخشنامه ای که به مدارس آمده و گفته شده که هیچ گروهی حق فعالیت ندارد چیست؟ و همه کارهای فرهنگی باید از طرف کادر اداره کننده انجام شود. اما این کار خیلی ضرر دارد. زیرا ابتکار عمل و آزاد اندیشیدن و غیره را از دست جوانان می گیرد.

- نظر اصلاحی خود را راجع به انقلاب اسلامی ایران لطفاً بیان کنید.

- در مورد مسائل روز و تداوم انقلاب بیشتر صحبت کرده ما را

آزادی و احزاب:

- نظر شما در مورد طرز کار رادیو و تلویزیون چیست؟ آیا به نظر شما رادیو تلویزیون انقلابی تر از این نمی توانست عمل کند؟ هم در مورد کارمندان و هم در مورد برنامه هایش؟
- چند روز پیش ناشرین ملاقاتی با امام خمینی داشتند. امام در طی سخنانشان فرمودند که نگذارید کتاب های ضد اسلامی چاپ شود. حتی کتاب را تا به آخر بخوانید اگر مطلبی بر ضد اسلام نبود چاپ کنید. آیا فکر نمی کنید با این حرف باز اداره نگارش و ساواک تجدید بنا می شود؟
- شما که ایدئولوژی سازمان مجاهدین را التقاطی می دانید و می گویند نظر امام هم همین است پس چرا بزرگترین ارگان مملکتی یعنی رادیو تلویزیون در دست آن هاست و شما و امام و دولت حرفی نسیم زیند؟ آیا سکوت بزرگترین خیانت نیست؟
- آقای بنی صدر نظر تان را درباره شعار «جبهه متحد خلق» که از طرف حزب توده ایران بیان می شود، توضیح دهید. دکتر کیانوری گفته است: در سیر تکاملی تاریخ جبهه متحد خلق را سوسیالیسم علمی و هواداران اسلام تشکیل می دهند. نظر شما چیست؟
- در تظاهرات بیکاران چپی ها نیز بودند تا آشوب بپا کنند. چرا دولت از قبل این پیش بینی را نکرد تا این شلوغ کاری ها پیش نیاید؟ راه از بین بردن این بیکاری چیست؟
- نظر شما درباره سازمان مجاهدین خلق چیست؟
- نظر تان را راجع به حزب جمهوری خلق مسلمان بیان کنید.
- آیا به نظر شما اگر مردم وارد هیچ حزبی نشوند بهتر نیست؟ چون در هیچیک از این احزاب تصمیم گیرنده مردم نیستند.

اندیشه سیاسی و فلسفه زندگی:

- یکی از نظریه های مارکسیست ها درباره پیدایش مذاهب و ادیان اینست که ادیان زاده مبارزه طبقاتی هستند. مثلاً معتقد می باشند که مذهب با سرمایه داری بوجود آمده. آیا این حرف درست است یا نه؟
- درباره تضاد روح و لجن از دیدگاه دکتر شریعتی، نظر شما چیست؟
- حضرت آدم اشتباه کرد و از درخت ممنوعه استفاده کرد و خدا او را از بهشت بیرون کرد. اما می بینیم که فرزندان او هم بخاطر جرم پدر از بهشت بیرون رانده می شوند. آیا این کار با عدالت خدا جور در می آید؟
- چرا خداوند از همان روز اول حکومت عدل اسلامی را در زمین بوجود نیاورد تا تمام مردم به حق خود برسند؟
- مگر انسان ها چه گناهی کرده اند که دائماً در معرض تیرهای شیطان قرار دارند؟ آیا خداوند قدرت نابود کردن او را نداشت؟
- به ما جوانان چرا مسئولیت نمی دهید؟ مطمئناً همه جوانان انقلابی آماده کمک به ساختن این کشور هستند.
- نظر خود را در مورد جامعه بی طبقه توحیدی بیان کنید. فرق بین جامعه توحیدی و بی طبقه توحیدی چیست؟ توضیح دهید.
- با وجود اینکه وابستگی ملل جهان سوم به غرب یا به شرق به علت نداشتن تکنولوژی بوده، به نظر شما دانشگاه ها با برنامه های تحقیقاتی نمی توانند این وابستگی را کم تر کنند؟ اگر اینطور است چرا بودجه برای تحقیقات در اختیار دانشگاه ها نمی گذارند؟

- آیا به نظر شما کتابهای اقتصادی که در سطوح مختلف دبیرستان تدریس می شود (با اینکه تجدید چاپ شده اند) مبنای صحیحی دارند یا نه؟ ما در کلاس کتاب اقتصاد توحیدی شما را پیشنهاد کردیم ولی معلم معتقد بود هنوز خود شما مشخص نکرده اید که اقتصاد اسلامی یعنی چه!
- شما با جدائی دختر و پسر در محیط آموزشی بالاتر از دبیرستان موافقت می کنید؟

درباره اشخاص:

- چرا دولت یا دادگاه انقلاب مسئله آقای نزیه را برای ملت روشن نمی کند؟
- چرا دولت یا دادستان انقلاب درباره شیخ محمد منتظری هیچ اقدامی نمی کند. چرا دولت در مقابل هرج و مرج هایی که او تابحال چندین بار در فرودگاه یا جاهای دیگر ایجاد کرده و نیز اتهام های او نسبت به وزرای کابینه، سکوت اختیار کرده است؟ (بیشترین پرسش ها درباره آقای محمد منتظری و کارها و حرف های او است)
- نظر خود را در مورد آقای دکتر چمران و اتهام هایی که بر ایشان نسبت می دهند از قبیل اینکه ضد فلسطین است و نقش او را در واقعه تل زعتر، بیان کنید.
- خواهشمندم برای رفع ابهامات افکار عمومی کمی درباره فعالیت های سیاسی دکتر بهشتی در زمان رژیم شاه برای ما توضیح دهید.
- اگر اعضای شورای انقلاب اعمالی غیراسلامی داشته باشند مانند سیاست آقای قطب زاده خصوصاً در تلویزیون وای بحال این انقلاب!

مسئله کردستان:

- علت عدم هماهنگی فعالیت های فرمانده سپاه پاسداران و فرمانده ارتش که منجر به وقایع چند روز اخیر در سردشت شد. (بیشترین پرسش ها در این باره است).
- لطفاً با همان صداقت انقلابی خود که در روزنامه تان نیز آشکار است توضیح دهید وقایع اخیر سردشت به چه صورت بوده است؟ آیا واقعاً دمکرات ها حمله کرده اند یا اختلاف بین ارتش و پاسداران باعث بروز این فاجعه شده است؟
- در یکی از اعلامیه های چریک های فدائی خلق خواندم که نوشته بود از طرف حاکم شرع کردستان یعنی آقای خلخالی به سربازان و پاسداران دستور داده شده بود، دختران و زنان اسیر را چون اسیر آن ها هستند می توانند تصاحب کنند. در اعلامیه آن ها نوشته شده بود که نوجوان ۱۲ ساله ای که آب دهان به صورت خلخالی انداخته بود، اعدام شد. این حرف ها تا چه اندازه حقیقت دارد؟
- با اینکه دخالت بعضی از کشورهای همجوار در وقایع کردستان معلوم و مشخص شده است چرا دولت ایران در این مورد اقدامی نمی کند؟
- آیا به نظر شما تنها راه حل وضع بحرانی کردستان مذاکره است؟ مذاکره با ملت گردد و با عوامل حزب منحلہ دمکرات؟

دادگاه انقلاب

- طبق چه اصول و ضوابط اسلامی دادگاه ویژه معممین بوجود آمده؟
- آیا دخالت دادگاه های انقلاب در جرم های متفاوت و کارهای خلاف از قبیل دزدی- لواط- معاشقه صحیح است یا نه؟
- آیا شما بیانیه توضیحی قضات و بازپرستان سابق جمهوری اسلامی که جدیداً (۵۸/۷/۱۲) منتشر شده است را مطالعه کرده اید؟ نظر شما در مورد مندرجات آن بخصوص اتهامات به آقای آذری قمی و هادوی چیست؟ اگر صحت دارد مگر امام سابقه آقایان هادوی و آذری قمی را نمی دانسته اند؟

- بدینقرار نسل مسئول امروز خود را با مسائل اساسی کشور روبرو می بیند. با این مسائل آشناست. این مسائل به او القاء نمی شوند. ذهنی نیستند تا القاء بشوند. عینی و واقعی و موجودند و راه حل می طلبند. صد افسوس که بنای کار کسانی که موقعیت هاشان را از انقلاب این نسل دارند، بنا را گذاشته اند بر اینکه «جوانان، بچه اند و نمی فهمند» و رهبری را با قیمومت ملت صغیر یکی فرض می کنند.

این گروه هر چه می خواهند فکر کنند و هر چه می خواهند بگویند، این مسائل هستند و راه حل می طلبند و اگر راه حل یافته نشود و یا راه حل غلط پیشنهاد و تحمیل شود ...
خدا کشور را از شر عواقب آن حفظ کند. اگر کشوری بر جا بماند.

القاء ایدئولوژی و رهبری

سه شنبه ۲۴ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۹۵

در یکی از سرمقاله های همین روزها، نظر مالک بن نبی و خود را درباره چگونگی تغییر «ایدئولوژی یک انقلاب» از سوی دستگاه های مجهز سیا آوردیم. اینک جا دارد موضوع را بشکافیم و ببینیم چگونه از راه رخنه دادن عناصر ایدئولوژی زورمداری طرز فکری که با آن انقلاب به پیروزی رسید جای خود را به طرز فکری می سپرد که انقلاب علیه آن انجام پذیرفت.

مگر نه ایدئولوژی شاهنشاهی مشخصات زیر را می داشت؟

- تمرکز همه قدرت ها نزد شاه. بن بست سیاسی رژیم نتیجه همین تمرکز قدرت ها بود بهانه آن تمرکز شدید این بود که ضرورت پیشرفت سریع ایران آنرا ایجاب می کند.

- حل همه مشکلات با استفاده از اشکال گونتگون زور
- لزوم جستجوی محل در نظام جهانی. چون به شرق نمی توان وابسته شد، ناچار باید با غرب و قدرت منقوق آن آمریکا، متحد شد.

- مقداری فساد احترازناپذیر است چون رشد بدون ریخت و پاش نمی شود. در غرب و حتی در روسیه هم همینطور بوده است. درباره رشوه، دزدی های کلان، فسادهای سیاسی و اقتصادی و ... نباید سخت گرفت.

- پیشرفت بدون از میان برداشتن عناصر ضد پیشرفت و ارتجاعی ممکن نیست و با این عناصر جز با زبان زور، زبان دیگر نه بکار می آید و نه باید بکار برد.

- در نتیجه امور فوق، حزب و روزنامه و رادیو و تلویزیون و ... باید ابزار پیشبرد مرام شاه بعنوان رهبر عالی جنگ برای پیشرفت، باشند و گرنه محکوم به انحلال و تعطیل می شوند. هرگونه استفاده از آزادی جز در ستایش رهبر عالی و راه و روش او توطئه بشمار می رود.

- نتیجه منطقی خاصه های بالا اینست که دولت و قدرت مطلق او اصل است و جامعه و خواست او فرع. اگر تعارض میان دولت و فرد پیش آمد، حتی اگر تعارض میان بخشی از جامعه و دولت پیش آمد، باز هم بیشتر، اگر تعارض میان تمامی یک ملت و رهبر خودکامه پیش آمد کرد، اصل رهبری است و حق با اوست. البته وقتی فرد و گروه و ملت باید تابع محض و بی چون و چرای شاه باشند، امنیت و منزلت نیز در درجه اول حق دولت است. امنیت فرد و گروه و جمع در حدود امنیت و منزلت دولت به منزله قدرت مطلق دولت معنی دارد و بس. بدینقرار دیگر نمی توان پاسبان و نظامی و مأمور ساواک را به علت زیاده روی مؤاخذه کرد. حتی اگر کسی را کشت، دستگاه قضایی باید از تعقیبش چشم پوشید. چرا که مجازات مأمور خاطی به اعتبار دولت بمثابه قدرت مطلق و خوب، صدمه می زند.

- با توجه به امور فوق، وجود دادگاه های تشدید مجازات و رها از هرگونه ملاحظات قانونی و معاف از بازرسی در ایجاد «امنیت برای پیشرفت» ضرورت پیدا می کند. کار این دادگاه رسیدگی و احقاق حق نیست، بلکه دفاع از رژیم است. نباید هم چندان وسوسه این امر را بخود راه بدهد که آیا محکوم به راستی مخالف دولت بوده است و گناهی مرتکب شده است یا خیر، بلکه اگر ضرورت ایجاب کرد، قربانی کردن انسان ولو بی گناه اشکال ندارد. مبنای این رفتار اینست که چون شاه خوب مطلق است و نمی تواند بدی کند، پس هر کس که در مظان مخالفت قرار گرفت، بد مطلق می شود و مجرم است و تحقیق ضرورت چندانی ندارد

و ...

- و حاصل امور بالا این می شود که ملت بر تشخیص خوب و بد خود توانا نیست و باید رهبر همچون قیمی او را راه ببرد. اصالت دادن به رهبری و اثبات ضرورت قیمومت یک روی سکه است و روی دیگر آن اصل شمردن جهالت عوام کالا نعام است.

این «ایدئولوژی» و این رهبری، یکی از دو ایدئولوژی و رهبری است که در تاریخ بشری از زمان های دور تا زمان ما به صورت های گوناگون در آمده است و همچنان بر جامعه های بشری حکمرانی کرده است. در اینجا مجال آن نیست که علت پیدایش و استمرار آنرا توضیح دهیم. همینقدر توجه روابط سلطه گر - زیر سلطه که میان ملت های جهان بوجود آمده و دوام یافته است، زمینه ساز این ایدئولوژی و رهبری بوده است. در حقیقت وقتی تولید زور و بکار بردن آن برای سلطه بر دیگران و یا جلوگیری از مسلط شدن دیگران یک ضرورت با دوام شد، ناگزیر رهبر باید مظهر قدرت و به همین عنوان نماینده یزدان بگردد: این ایدئولوژی و رهبری مشخصه شاهنشاهی است و بهمین خاطر است که در صورت های بجامانده از باستان، شاه حلقه قدرت را از یزدان می گیرد و یزدان از راه لطف به ملت به یک موجود استثنائی فره شاهی می بخشد و ...

در غرب نیز، این ایدئولوژی و رهبری از عصر فلاسفه یونان قدیم تدوین گشته و تا زمان ما به صورت های گوناگون از مذهب تا ضد مذهبی در آمده است و هم اکنون نیز بشریت به این یا آن صورت تحت پوشش این نوع رهبری قرار دارد.

بدینقرار رهبری با مشخصات بالا آن رهبری است که می خواهد از طریق اعمال قوه و سازمان دادن به تولید زور و بکار بردن آن تغییرات مورد نظر را در جامعه بوجود آورد. رژیم های دنیای معاصر ما که تحت عناوین فاشیسم، استالینیسیم و در خاورمیانه آتاتورکیسم، پهلوی ایسم، بعثیسم و رژیم های نظامی در آفریقا و آمریکای لاتین، بخود دیده و می بیند، همه رژیم هائی هستند که در دست گرفتن دولت و تبدیل آنرا به ماشین عظیم تولید زور و بکاربردنش برای ایجاد جامعه مطلوب یک ضرورت اجتناب ناپذیر می دانند.

در برابر این ایدئولوژی و این رهبری، ایدئولوژی و رهبری دیگری با مشخصات کاملاً متفاوت وجود دارد. انقلابها که توده ها کرده اند و می کنند علیه ایدئولوژی و رهبری از نوع بالا بوده و هست. این انقلاب ها پیروز نشده اند. استحاله در مشخصات رهبری موجب گشته است که انقلاب به ضد انقلاب تبدیل جوید. چرا این استحاله انجام پذیرفته و می پذیرد؟ زیرا که:

ضرورت ها همچون مارهای خطرناک سر بر می آورند و مانع از ادامه انقلاب می شوند. این ضرورت ها اینها هستند:

ضرورت های سیاسی: ضرورت با توطئه و ضد انقلاب. بدینقرار یکی از راه های تزریق ایدئولوژی تدارک روزافزون توطئه هاست. در حقیقت رهبری هائی که زور را مدار قرار می دهند، به علت مناسبات قدرت در مقیاس جهان و کشور است. بنابراین سیرا راهی برای تزریق ایدئولوژی و رهبری با مشخصات بالا را ندارد جز اینکه ایران را در همان مناسبات و روابطی که رژیم شاه محصولش بود، نگاهدارد. برای اینکار جز اینکه از سوئی توطئه های پی پی بوجود بیاورد و از سوی دیگر از راه وسایل تبلیغاتی ایدئولوژی زورمداری را بمثابه تنها راه مقابله با توطئه ها القاء کند، چه راهی دارد؟ به همین خاطر است که ما همواره هشدار داده ایم در بحبوحه انقلاب، راه حل های اصلاح طلبانه زمینه سازی برای ضد انقلاب است، چرا که کشور را در همان مناسبات داخلی و خارجی که علت وجودی رژیم پهلوی بود، نگاه می دارد.

ضرورت های اقتصادی: در اقتصاد همواره میان تغییر نظام که امر طولانی است و نیازهای روزمره، نمی توان سازش بوجود آورد. مثلاً ایجاد تغییرات بنیادی در اقتصاد وابسته ایران، اقتصادی که اگر هزینه های روزافزون و بی بندوباری در فعالیت ها نباشند دچار بحران می شود، کاری نیست که از امروز تا فردا سرانجام بگیرد. و تغییرات باید قابل تحمل باشند. اگر تغییرات با بالا رفتن سریع قیمت ها و بیکاری و کمبود محصولات ضرور و ... همراه

باشند، یا باید با زور عوارضشان را از بین برد و یا باید از انجام شان چشم پوشید. انقلاب‌ها را همین ناتوانی در تحمل عوارض تغییرات بنیادی از پی در آورده است. بنابراین برای سیا کاری جز این نمی ماند که با استفاده از همه وسایل از سوئی فعالیت اقتصادی را فلج سازد و از دیگر سو، طرز فکر متناسب با ضرورت ایجاد یک رهبری با مشخصات بالا را تزریق کند. ضرورت‌های اجتماعی: انقلاب برای تغییر رابطه های اجتماعی است. انقلاب تنها برای تغییر مسئولان کشور نیست. اما چه کسی نمی داند که تغییر روابط اجتماعی کاری نیست که یکی دو روزه و بدون مشکل انجام گیرد. اینکار با موانع و مشکلات بسیار روبروست که کوچکترین آن‌ها، ذهنیات و رسوب فرهنگ ضد انقلاب است. در حقیقت وقتی به امتیازطلبی اجتماعی به عنوان محرکه اصلی هرگونه فعالیتی باور آوردیم و قرن‌ها با این باور زندگانی کردیم، چگونه می توان مانع از بروز تجلیات گوناگون آن شد؟ جوانی که کارت کمیته را در جیب دارد و تفنگ ژت را در دست، خود را از یک موقعیت اجتماعی برخوردار می بیند که به او امکان دم زدن از قدرت بدون بیم از عواقب آنرا می دهد. همین دیروز نامه پرخشم سراسر دردی دریافت داشتیم حاکی از اینکه افراد یک کمیته خانه زنی را محاصره کرده اند و با فریاد و ناسزا از او خواسته اند که فاسق خود را از خانه بدر آورد و در اختیار آن‌ها بگذارد. و این زن، زنی مسلمان و در تدارک سفر حج بوده است! افراد کمیته ها جرم های فراوان مرتکب می شوند. اینکارها را چه چیز توجیه می کند؟ ضرورت های جامعه! بدینقرار کار سیا مشکل نیست همینقدر که از نو امتیازطلبی اصل شد، و بحران های سیاسی و اقتصادی هم کمک کاری کردند، کار تمام است.

ضرورت‌های فرهنگی: وقتی امور بالا، جو سیاسی و اقتصادی و اجتماعی لازم را فراهم آوردند، اندیشه های انقلابی، محیط زیست خود را از دست می دهند و می میرند. مشخصات رهبری انقلاب با شتاب رنگ و رو می بازند و به مشخصات رهبری ضد انقلاب استحاله می جویند.

در حقیقت، انقلاب به معنای حرکت توده برای در هم کوبیدن چهاردیواری نظام حاکم دارای این مشخصه انکارناکردنی است که مردم به حرکت می آیند و از خود رهبری بوجود می آورند و این رهبری از طریق آگاه کردن و رساندن توده بخود آگاهی نیروی انقلابی را برای در هم کوبیدن نظام حاکم، بوجود می آورد. فاجعه وقتی آغاز می گیرد که تناسب میان مبارزه با کیش شخصیت یعنی مبارزه با ذهنیات و فرهنگ زورپرستی با مبارزه با توطئه ها عنان به عنان پیش نمی رود.

بعنوان ضرورت فوری پاکسازی فکری و سازمانی رها می گردد. بعنوان ضرورت به عناصر سازنده نظام پیشین میدان داده می شود. بعنوان ضرورت از رسیدگی و بازرسی خطاها و جرم و جنایتها چشم پوشی می شود و ... به حکم همین ضرورت ها ایدئولوژی ضد انقلاب در اندیشه ها و عمل ها رسوب می کند.

لختی از راه عبرت و در پرتو این تحلیل روشننگر در وضعیت عمومی کشور و طرز فکری که شکل گرفته و می خواهد حاکم گردد بیاندیشیم. باز و از نو هشدار.

انقلاب ایران و خاورمیانه

چهارشنبه ۲۵ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۹۶

اخباری که در خارج کشور نشر می یابند و گزارش کسانی که از اروپا به ایران می آیند، حکایت دارند از:

- شیخ نشینهای خلیج فارس پول بسیار و گذرنامه و همه گونه تسهیلات در اختیار ساواکی می گذارند. ساواکی ها در این مناطق و اروپا با استفاده از امکانات فراوانی که کشورهای اروپائی در اختیارشان گذاشته

اند، بر ضد انقلاب ایران می کوشند.

- دولت عراق چهار پایگاه برای تعلیمات خرابکاری بوجود آورده است و سلیمانیه را مرکز عملیات بر ضد انقلاب ایران قرار داده است. هدف این دولتی در خدمت سلطه گران غرب آنست که اولاً زمینیه را برای یک کودتای نظامی آماده سازد و ثانیاً مانع از تأثیر انقلاب ایران در عراق و منطقه گردد. در حقیقت افزایش توطئه ها دو تأثیر بر جا می گذارد: یکی تثبیت بنیادهائی که رژیم پیشین بجا گذاشته است با ساختمانی که دارند بخصوص ارتش و دیگری فعال شدن و حاکم شدن و قوی شدنشان به زبان بنیادیهائی انقلابی.

- دولت های فرانسه و انگلیس نه تنها پلیس خود را برای حفظ جان بختیار در اختیار گذاشته اند بلکه تمام دستگاه های تبلیغاتی شان را نیز در خدمت او گذارده اند. شدت تبلیغات ضد ایرانی بحدی است که مسلمانان کشورهای مسلمان که اطلاعات و اخبارشان را از طریق خبرگزاری های غرب دریافت می دارند، باور کرده اند که ایران غرق ناامنی و خشونت و گرفتار یک سیر قهقرائی است.

- نیروی دریائی آمریکا وارد آبهای خلیج شده است. و در داخل کشور تشکل روزافزون نیروهای ضدانقلاب ملموس تر می شود. شنیده می شود که این تشکل تحت شعار ایجاد یک دولتملی که از سیطره «آخوندیسم» رها باشد، انجام می پذیرد. نیروهای داخل با کسانی که در خارجند، در هماهنگی همکاری دارند و مقصودشان فراهم آوردن مقدمات کودتا و در دست گرفتن زمام امور کشور است. خبری که به ما رسیده است حکایت از آن می کند که تماس های بسیار با گروه های سیاسی و ایلی و نظامی در جریان است و در مرتبه اول قرار کارشان بر رخنه در دستگاه هاست تا در موقع بتوانند آن‌ها را در دست بگیرند.

توسعه دامنه توطئه ها به سراسر کشور، تبلیغات مایوس کننده شدید درباره «انحصارطلبی» ها از سوئی و مشکلات اقتصادی و غیراقتصادی از سوی دیگر باید مانع اصلی را از سر راه ضد انقلاب بردارد. در حقیقت هراندازه نابسامانی در:

- وضعیت صنایع و اداره آن‌ها
- وضعیت کشاورزی و فعالیت تولیدی در این بخش
- وضعیت اداری و فعالیت در بخش خدمات
- وضعیت قیمت گذاری

ادامه می یابد و بیشتر می شود، هر اندازه مراکز تصمیم گیری متعددتر و خودکامه تر می شوند هر اندازه درباره امکان اداره امور کشور از سوی منتخبان مردم، تردید بیشتر می شود، از هوشیاری و مراقبت انقلابی توده مردم می کاهد و بدیهی است که با کاسته شدن از مقاومت مردم، نیروی دشمن بیشتر می شود و پیش تر می آید. در مرحله بعدی، جریان عکس می شود. توضیح آنکه در جریان انقلاب نیروهای دشمن تجزیه می شدند و هر روز نیروهای تازه ای به مردم می پیوستند. این جریان تا تجزیه کامل نیروهای دشمن و پاشیده گی هسته رهبری آن ادامه یافت. در صورت موفقیت برنامه توسعه نارضایتی و کارپذیرسازی مردم، جریان عکس می شود: بخشی از مردم بی تفاوت می شوند. طبقات متوسط به پایین بی تفاوت متمایل به ناراضی می شوند. کادرهای مدیر و گرداننده ناراضی می شوند و جبهه می گیرند، مردم محروم تن به پیش آمد می دهند، وحدت رهبری از میان می رود. مردم از هرج و مرج در اداره امور به تنگ می آیند و آماده پذیرش «وضع جدید» می شوند. بدینقرار دشمن همه نیروهای خود را در داخل و خارج علیه ما بسیج کرده است. همه جای خاورمیانه به مراکز توطئه و تحریک علیه انقلاب ایران تبدیل شده است. این تحریکات همه جانبه دست به دست ندانم کاری های ما داده و وضع را به زبان انقلاب متحول می سازند. در برابر تعرض همه جانبه دشمن ما چه می کنیم؟:

در خاورمیانه و در اروپا و آمریکا، تبلیغات مان نزدیک به صفر است. می توان گفت خود علیه اسلام تبلیغ نیز می کنیم و هر وقت هم کسی بگوید اینکارها چیست؟ جواب اینست که غرب هر چه می خواهد بگوید ما

کار خود را می‌کنیم. انقلاب نمی‌تواند در مرزها بماند. ما نه تنها خاورمیانه را به انقلاب اسلامی نمی‌خوانیم، نه تنها با محرومان کشورهای که در میانمان گرفته‌اند، رابطه عقیدتی برقرار نمی‌کنیم، نه تنها آن‌ها را از توانمندی اسلام در نجاتشان آگاه نمی‌سازیم، بلکه با هیچیک از جریان‌های انقلابی تماس جدی و همکاری‌های فشرده نداریم:

- به جنبش مردم افغانستان علیه سلطه جابرانه روسیه چه کمکی می‌کنیم؟
- به جنبش فلسطین و به مردم جنوب لبنان چه کمکی می‌کنیم؟ از جنبش فلسطین حرف زیاد می‌زنیم اما چه کمک واقعی به آن می‌کنیم؟ اگر اسرائیل خنجر می‌کشد در قلب ملت اسلام چرا ملت‌های مسلمان داوطلب به کمک مردم فلسطین نمی‌فرستند؟ همین حضور داوطلبان کشورهای مختلف اسلامی در فلسطین موجب وجدان مسلمانان سراسر جهان به واقعیت وضعیتی می‌شود که سلطه گران در آن قرارشان داده‌اند.
- به مردم محروم عراق که بدترین فاشیسم‌ها بر کشورشان حاکم گشته‌اند چه کمکی می‌کنیم؟
- به مردم محروم شیخ نشین‌ها که ثروت‌شان را مشتکی شیخ فاسد و غرب سلطه‌گر به غارت می‌برند، چه کمکی می‌کنیم؟
- علیه منافع آمریکا و غرب که بر ضد انقلاب ما از هیچ کاری روی گردان نیستند، کدام قدم را برداشته‌ایم؟ در ایران کدام سروسوزن از منافعی را از دستشان بیرون آورده‌ایم؟

و ... هر انقلابی که در خود بماند، می‌میرد. انقلاب حرکتی نیست که اگر کند شد منحرف نشود. انقلابی که در خود ماند، خودش می‌شود. انقلاب باید از خود بیرون برود، حرکت انقلابی باید شتاب بگیرد تا انقلاب خودافروز بشود.

به گمان ما برای آنکه انقلاب خودافروز بشود، نباید ترسید. باید دانست که آزادی به سود انقلابیان اصیل و تهدید و تحدید آن به زیان انقلاب و به سود ضدانقلاب است. به هر قیمت باید بر دامنه آزادی‌ها افزود و گذاشت که همه حرف‌ها زده شود. بار دیگر و به اصرار طلب می‌کنیم که رادیو و تلویزیون و روزنامه در خدمت بحث‌های واقعی و آزاد درآیند. باید دانست که نمی‌توان روشن‌فکر را در اداره امور کشور دخالت داد و انقلاب بارور نمی‌شود مگر آنکه در جریان مشارکت در عمل و از راه بحث‌های خلاق روشن‌فکران واقعی و رهبران توانا پرورده شوند.

باید دانست که در صورت ادامه رو به کنونی، تنها زبانی که باقی می‌ماند، زبان قهر است. و این زبان، زبانی نیست که به کار دوست بیاید. به کار دشمن می‌آید. باید دانست که نپرداختن به وضعیت اقتصاد کشور فاجعه‌بار می‌آورد.

باید دانست که نیروی نسل انقلابی امروز عظیم است و این نیرو در صورت استفاده درست از آن، بر غلبه بر همه مشکلات تواناست. کارمایه انقلابی ایران و منطقه عظیم است باید هشیار بود و این کارمایه عظیم را بیکار و معطل نگذاشت. انقلاب ایران را باید مرحله‌ای از انقلاب ملت اسلام شمرد، انقلاب ایران را باید پیشاهنگ انقلاب جهانی شمرد. نباید ترسید و باید دانست که نبرد ما با دشمن نبرد سرنوشت است: یا انقلاب به همه جا دامن می‌کشد و همه با همه آزاد می‌شویم و یا انقلاب ما در حلقه محاصره دشمن از راه توطئه‌های داخلی از پای می‌آید.

بیکاری

پنجشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۹۷

دردها و نابسامانی‌ها و محرومیت‌ها و ... که در دوران رژیم سابق نمی‌

توانستند عرض وجود کنند، اینک بروز و ظهور می‌کنند. هر روز عنوان‌های روزنامه‌ها، برخوردها و زد و خوردها و تظاهرات و ... است. یکی از دردهای بزرگ اجتماع ما درد بیکاری است.

جمعیت ایران جوان شده است و هر سال نزدیک به یک میلیون تن به سن کار می‌رسند. توانائی جذب دستگاه‌های آموزشی ما کم است و نمی‌توانند تمامی کسانی را که می‌توانند به تحصیلات عالی بپردازند، جذب می‌کنند. حتی نمی‌توانند همه کسانی را که به سن تحصیل می‌رسند، در مدارس ابتدائی بپذیرند.

آن‌ها هم که موفق می‌شوند و تحصیل می‌کنند، کار پیدا نمی‌کنند. در رژیم سابق اولاً کار برای کسانی که نه سواد داشتند و نه مهارت بیشتر بود تا کسانی که تحصیل می‌کردند. امروز چون کارهایی که به درد کشور نمی‌خورند، بلکه سراپا زبان برای موجودیت هستند، کمتر و یا تعطیل شده‌اند، البته بر میزان بیکاری افزوده شده است. از یک نظر بهتر شده است کسی که تا دیروز کار تخریبی می‌کرد امروز نمی‌کند. اما دیروز بابت کار تخریبی خود مزد می‌گرفت و گذران می‌کرد امروز کار ندارد و مزد هم نمی‌گیرد و زندگی هم دروغ نیست و خرج دارد.

اگر بخواهیم به عنوان ضرورت و فوریت حل مشکل بیکاری، همان کارهایی را از سر بگیریم که رژیم سابق بوجود آورده بود، رژیم همان رژیم می‌شود و ادامه همان کارها به نابودی اقتصاد ایران خواهد انجامید. بدینقرار موضوع بحثی که در سرمقاله شماره ۹۵ تحت عنوان «القاء ایدئولوژی و رهبری» گشودیم، موضوع روزمره انقلاب ما است. دو راه بیشتر نیست ادامه دادن به گذشته و ادامه ندادن به گذشته. اما ادامه ندادن به گذشته در کوتاه مدت مشکل‌تر است، بسیار بسیار هم مشکل‌تر است و به عکس در درازمدت بسیار ساده می‌شود. در کوتاه مدت مشکل‌تر است به لحاظ آنکه نه تنها نباید طرح‌های تخریبی را پی گرفت، بلکه بسیاری از طرح‌های دست اجرا نیز می‌بایست رها شود. نه تنها باید اینگونه طرح‌ها را رها کرد، بلکه سازمان‌های اداری و غیر آن را که بیش از حد گسترش پیدا کرده‌اند باید کوچک و کوچک‌تر کرد، نه تنها اینگونه سازمان‌ها را باید کوچک‌تر کرد بلکه بسیاری از «صنایع» را که مصرف تولیداتشان مخرب تن و محیط زیست است باید تعطیل کرد. نه تنها اینگونه صنایع را باید تعطیل کرد، بلکه صنایعی را نیز که مصرف تولیداتشان مفید و ضرور است اما در مرحله مونتاز مانده‌اند و بجای یکی ۲۰ کارگاه از آن‌ها بپا کرده‌اند، باید تعطیل کرد یا به سخن بهتر، تبدیل به صنعت واقعی کرد و ...

خواننده حق دارد که بگوید پس به این حساب باید نزدیک به تمام فعالیت‌ها را تعطیل کرد. همه ملت را باید بیکار کرد، و طبیعی است اگر این پرسش برای او طرح شود که ایران بیکار چگونه می‌تواند رژیم انقلابی را در آزمایش تحمل کند؟ امروز که عده بیکاران کم است یک روز در بندر انزلی برخوردن روی می‌دهد و در رشت تظاهرات برپا می‌شود و روز پیشترش در تهران و لایذ روزهای بعدترش در هرجا که شد. حال اگر بخواهیم جهت عمل اقتصاد ایران را تغییر دهیم و همه را بیکار کنیم، بر جمع تظاهرکنندگان افزوده می‌شود و اداره امور کشور غیرممکن می‌گردد. و اگر بگوییم کار نکنند و پول بگیرند بهتر است تا که کار تخریبی نکنند و پول بگیرند، از جهتی صحیح است اما از جهت دیگر مشکل‌بر مشکلات خواهد افزود. توضیح اینکه حالا که این «خدمات و کالاها» تولید می‌شوند، به فروش می‌رسند و بخشی از قدرت خرید مردم را جذب می‌کنند. اگر این کالاها و خدمات عرضه نشوند، قدرت خرید متوجه کالاها و خدمات دیگر می‌شود و یا از کشور بیرون می‌رود تا در خارجه صرف خریدهای دلخواه شود. بنابراین سه مصیبت بار می‌آید: یکی فرار سرمایه‌ها و دیگری افزایش قیمت‌ها و گسترده‌تر شدن میدان توطئه و تحریک ضد انقلاب.

و اگر بگوییم، کارهای مخرب همه را تعطیل می‌کنیم، به همه مزد و حقوق می‌دهیم تا بتدریج که فعالیت‌های تولیدی در خور این عنوان بوجود آمدند، بیکاران با کار شوند. البته جذب بیکار به کار آسانتر است تا جذب کسی که بکار تخریبی معنادار شده است. اما اولاً تعطیل کردن کار و افزودن

بر بیکاران کاری است که فوراً می توان انجام داد حال آنکه ایجاد کار آنهم در کشور توطئه ها و با جَوّ جهانی دشمن آنهم کاری که ایران را از سلطه اقتصادی غرب رها کند، کاری مشکل است و انجام اش به زمانی دراز نیاز دارد. در فاصله، عرصه توطئه و تحریک فراختر می شود و ...

تازه در رشته هائی هم که فعالیت تولیدی به قاعده و مفید است، تناسبی میان تولید و نیروی کار وجود ندارد. یعنی اگر فن امروز بکار گرفته شود، گروه گروه بر شماره بیکاران افزوده خواهد شد. بیکاری پنهان که از بیماری های مزمن اقتصاد ما بوده است، نیز راه حل می طلبد.

و جذب بیکاران بکار، ناگزیر با توسعه عرصه فعالیت در کشاورزی و صنعت و خدمات، ممکن می شود. و توسعه عرصه، بنوبه خود نیازمند انسان هایی با مهارت فنی و علمی است. این مهارت ها نه تنها به تعلیم و تربیتی از نوع دیگر نیاز دارد، به محیط اجتماعی و فرهنگی و به یک جوّ سیاسی آزاد و مساعد نیاز دارد و ...

بدینقرار بیکاری کلاف سردرگمی است، برای گشودن این کلاف وقتی نخواهیم در قید و بندهای نظام اقتصادی تحمیلی رژیم سابق بمانیم، جز از راه «انقلاب اقتصادی» ممکن نمی شود. بیکاری عارضه است و برای علاج این عارضه، نمی توان پیوسته مسکن بکار برد. باید ریشه بیماری را خشکاند و این کار مشکلاتی را در بر دارد که یک چند از آنها را برشمردیم.

به چگونگی «انقلاب اقتصادی» پیش از این پرداخته ایم و در سرمقاله شماره آینده آوردنی ها را می آوریم. عجلتاً از کلید مشکل گشا حرف بزنیم: کلید مشکل گشای همکاری همه جانبه مردم است. اگر مردم همکاری نکنند، این برنامه جامه عمل نمی پوشد اما مردم چگونه همکاری کنند، وقتی نمی دانند چه باید بکنند و چرا باید بکنند؟ نقض کار دولت و شورای انقلاب درست در همین جاست. تماس با مردم باید بسیار و بسیار تر از بسیار باشد. رادیو و تلویزیون در خدمت انقلاب نیست. باید به خدمت انقلاب در آید. دولت برنامه ندارد و باید صاحب برنامه شود. وزراء باید کار مراجعان خود را به دستیاران خود بگذارند و خود با معاونان و همکاران خویش، نیمی از وقت را به مردم توضیح بدهند و نیمی دیگر را صرف مراقبت بر پیشرفت اجرای برنامه ها کنند.

باز تأکید می کنیم که تهدید و تحدید آزادی ها بیش از همه به انقلاب اسلامی ما زبان می رساند. بینیم و عبرت بگیریم که با تعطیل روزنامه ها و گروه ها، نه از تعداد توطئه ها کاسته شد و نه از میزان شایعه و دروغ کاسته شد و نه تظاهرات از حدت و شدت افتاد. «روزنامه ها زیرزمینی شدند» و در کار خود موفق تر گشتند. طبیعت انقلاب اسلامی ایران و ضرورت جلب همکاری مردم، ایجاب می کند که به آزادی بحث تا می توانیم میدان بدهیم و به روش دوران انقلاب بر ضد رژیم شاه بازگردیم. توضیح، باز هم توضیح و همیشه توضیح بدهیم. اگر به جای حمله به این و آن، توضیح بدهیم و مشکل را بر همه بشناسانیم، برای وقایعی نظیر واقعه انزلی زمینه و مجال کمتری باقی می ماند.

انقلاب اسلامی و آمریکا

شنبه ۲۸ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۹۸

قرار بر این بود که درباره راه حل مشکل بیکاری بنویسیم. الا اینکه پنجشنبه شب در جمع گروهی از استادان دانشگاه و در همان شب مقاله ای در روزنامه انقلاب اسلامی تحت عنوان «آیا آمریکا پس از انقلاب ایران واقعاً متضرر شده است؟» درج شده بود، گفتگو در آن جمع و این مقاله بر آنمان داشت که راه حل مشکل بیکاری را به شماره فردا بگذاریم و به انقلاب اسلامی ایران و آمریکا بپردازیم:

۱- در آن جمع یکی از استادان گفت اینک همه می دانند که رژیم

شاه قادر به ادامه حیات نبود، با توجه به نادانی اکثریت نزدیک به اتفاق مردم، آمریکا با یک بازی سیاسی ماهرانه وضع را چنان پیش آورد که با حاکم کردن ارتجاع سیاه ایران را چهارده قرن به قهقرا ببرد و منافع اساسی خود رانیز کمافی السابق حفظ کند.

۲- مقاله مندرج در روزنامه انقلاب اسلامی متضمن این معناست که سیاست آمریکا زبان نکرده است چون:

- سابقاً ایران از آمریکا سالی سه میلیارد دلار اسلحه می خرید و حالا هم سالی صدهزار تن تقاضای مهاجرت به آمریکا می کنند و هر یک چهل هزار دلار باید با خود ببرند که می شود سالی چهار میلیارد دلار.

- آمریکا بیشتر از سابق از ایران نفت می خرد.
- صدور گاز به روسیه متوقف شده که با توجه به بحران انرژی در روسیه به سود آمریکاست.

- ایران از فرانسه و آلمان راکتور اتمی خریده بود، با لغو این قراردادها، هم رقبای اقتصاد آمریکا زبان دیده و هم سیاست آمریکا که مخالف استقرار این نیروگاه های در کشوری نظیر کشور ما بودند، عملی شده است.

- اثر انقلاب ایران بر افغانستان موجب بوجود آمدن ویتنامی دیگر اینبار علیه روسیه می شود.

- چون انقلاب اسلامی ایران در کشورهای اسلامی اثر می گذارند اجالتاً این اثرگذاری به زبان کشورهای عربی است که قرارداد مصر و اسرائیل را نپذیرفتند و جبهه رد و امتناع را بوجود آوردند. تضعیف رژیم سوریه و بخصوص عراق کمک مستقیم به اسرائیل است.

- در جنبش فلسطین جناح مسلمان اما محافظه کار را در برابر جناح تندرو و انقلابی ژرژحیش تقویت جدی می کند.

- انقلاب ایران موجب تغییر رابطه سیاسی با دو رژیم الجزایر و لیبی که ضد آمریکا و سلطه او هستند نشده است و بلکه موضع ضد آمریکایی آن ها را تضعیف می کند.

- موجب تضعیف کشورهای حوزه خلیج فارس می شود و آن ها دیگر قادر به کمک پشت جبهه، علیه اسرائیل نخواهند شد.

- موجب جنب و جوش در جمهوری های آسیائی به زبان سلطه روس می شود و این امر به سود آمریکاست.

بر اساس هر دو بیان این اطلاعات نادرست و یکسونگری و فرض های نادرست است:

- فرض اول اینکه، مردم کشور نادانند.
- فرض دوم اینکه، آمریکا به هر کاری تواناست.
- فرض سوم اینکه، فهم و شعور و علم در انحصار گویندگان این حرفهاست.

بر پایه این فرض ها که از قدیم الایام در مقام اثبات ضرورت حکومت مطلقه اقلیت بر اکثریت و عالم بر جاهل بکار می رفته اند، مردم نقش آلت فعل را پیدا می کنند اما درباره احکام:

- شاه، دیگر نمی توانسته است در برابر فشار جامعه مقاومت کند.
- آمریکا می خواسته است رژیم شاه را با یک رژیم ثابت تری تعویض کند.

- این رژیم نمی توانست دارای عناصر مترقی باشد، ناچار به طرف رهبران مرتجع رفته است.

و اما اطلاعات:

- بدیهی است، با فرض ها و احکام بالا اطلاعات همان ها می شوند که در بالا آوردیم. اینک برسیم به ارزیابی اعتبار فرض ها و احکام و اطلاعات:

درباره نادانی مردم بیشتر از این نگوییم که سازندگان این گونه داستان ها در خیال، رفتن شاه را باور نداشتند و پی در پی رهبری انقلاب را به واقع بینی، فردا می خواندند و مدعی بودند که شاه، بدیدی نیست که با این پادها بلرزد. به سخن دیگر وجدان عمومی به سقوط شاه از فکر این گروه ها

روشنتر بود.

و آمریکا تمام کوشش خود را بکار برد تا ائتلافی از روشنفکران «جناح های مذهبی و غیرمذهبی بوجود بیاورد و مصاحبه و اسناد، که اینگونه روشنفکران منتشر می کردند و نامه هایی که به امام درباره لزوم حمله نکردن به آمریکا نوشته اند موجود است. امام با سرسختی مقاومت کرد، استقامت کرد به بقاء رژیم سلطنت و تفاهم طلبی با آمریکا نه گفت. از اتفاق علت اینکه، اینگونه «عناصر مترقی» در جامعه بی اعتبار شده اند، یکی اینست که با لجاجت شگرفی مدعی ضرورت تن دادن به تفاهم با آمریکا بودند. و فراموش می کنند این نکته اساسی را که اگر رژیم شاه نمی توانست بر سر پا بماند، اگر آن رژیم در برابر جامعه جوان که کار و رشد می خواست دوام نداشت، از تجاع آنها سیاه چگونه دوام می آورد؟ در جامعه ای که سالی یک میلیون نفر بر کسانی که به سن کار می رسند افزوده می شود، چگونه می توان صنعت و کشاورزی و بنابراین علوم و فنون را رشد نداد؟ و اگر رشد واقعی صنعت و کشاورزی و علوم و فنون حتی از لحاظ جلوگیری از انقلاب جدید ضرورت دارد، بازگشت به قهقرا چگونه شدنی است؟

از تناقض دوم که بگذریم، به تناقض سوم می رسیم نمی پرسیم آمریکائی که هنوز حیران است که این انقلاب چگونه انجام شده آمریکائی که کماتو تعلیم می داد که در صورت لزوم به کمک رژیم شاه بفرستد تا مانع از بوجود آمدن و گسترش جنگ های چریکی بشود و حیرت زده با روش پیرو دیگری روبرو شد، با چه قدرت سحرآمیزی تمامی یک ملت را به طرزی که دلش می خواست به حرکت آورد؟

می پرسیم شما که «روشنفکر بودید چطور متوجه این امر نشدید و به موقع به مردم هشدار ندادید که مردم، آلت شده اید؟ باز فراموش می کنید که با آمریکا را غول کردن و آنرا همه فن حریف جلوه دادن، به جهالت خود نیز حکم می کنید. گذشته از این آمریکا چطور راه های ساده را رها کرد و این راه را در پیش گرفت که هرگونه ثباتی را از رژیمهای تابع آمریکا می گیرد؟ فراموش نکنید که با انقلاب ایران، افسانه مشت با درفش نمی جنگد از بین رفت و معلوم شد که یک ملت بدون اسلحه نیز می تواند رژیم دست نشاند را از بین ببرد.

تناقض چهارم اینک:

در تمامی دوران انقلاب شعار مردم استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بود. «عناصر مترقی چه شعار می دادند؟» «انتخابات آزاد» «کابینه ائتلافی» در داخل کشور و عناصر مترقی در رفت و آمد به دربار بودند تا مگر دولتی بوجود بیاورند که مردم را ساکت کند، بنابراین دو جریان با یکدیگر مقابل شدند. جریانی که استقلال و آزادی را، قدم اول در راه استقرار جمهوری اسلامی می شناخت و جریانی که استقلال را وهم می پنداشت و می خواست در چهارچوب مصالح مشترک ایران و آمریکا آزادی ها را در ایران برقرار کند.

اگر آمریکا تعزیه گردان بوده است، پس لابد باید نقش ها عوض می شد و رهبری انقلاب شعار «عناصر مترقی» را می داد و آن ها شعار رهبری انقلاب را. می شد به خرواری از اسناد، استناد کرد که همه موجودند و نقش ها را هم به روشنی نشان می دهند، ما از آنرو این تیره را در روشنگری پیش گرفتیم تا معلوم کنیم، وقتی علامت مترقی بودن، جدائی از واقعیت های جامعه و اسارت در ذهنیات می شود، سخن تا کجا ساده و جاهلانه و سراسر تناقض ها می گردد.

اما اطلاعاتی که در مقاله ذکر شده اند:

سابق ایران در هر سال بابت اسلحه و مستشار بطور متوسط سالی ده میلیارد دلار می داد و تازه اقلیت بخور و ببر بیشتر از سه میلیارد دلار به آمریکا می برد. علاوه بر این انصاری وزیر دارایی وقت، دفتر سفیدی امضاء کرده بود که به آمریکا اجازه می داد چهل میلیارد دلار جنس به ایران صادر کند. کیسینجر در مقام ستایش سخاوتمندی دولت ایران گفته بود: توجه کنید دفتر سفید را امضاء کرد اند!

صنوبر گاز به روسیه متوقف نشده و برفرض توقف، در این جهان

نمی توان به عنوان یک ملت مستقل تصمیمی گرفت که هیچگاه به زیان یکی و سود دیگری نباشد. اصل باید این باشد که تصمیم به سود ملت ما باشد.

بر هم زدن قرارداد خرید رآکتور اتمی وقتی قسمت عمده پول آن پرداخت شده، به زیان ایران تمام می شود و نه آلمان، از این گذشته سرمایه های آمریکایی در کارخانه های آلمانی و فرانسوی شریک اند و بالاخره هفت میلیارد مارک رقمی نیست که تعادل اقتصادی را به زیان اروپا و به سود آمریکا بر هم زند.

اثر انقلاب ایران بر انقلاب مردم افغانستان، به زبان روسیه تمام می شود اما اگر خود را از موازنه سازی آزاد کنیم، می بینیم که اثر انقلاب ایران می تواند این باشد که افغانستان از سلطه روسیه خارج شود و تحت سلطه آمریکا نیز در نیاید. اثر واقعی انقلاب ایران نیز همین است.

اثر انقلاب اسلامی ایران بر کشورهای عرب، اولاً جبهه بندی در برابر اسرائیل قلابی است و عراق هیچوقت شرکت واقعی در جنگ علیه اسرائیل نکرده است و امروز کمتر از هر زمان قصد این کار را دارد. اثر انقلاب ایران باید در دیدن پرده فریب باشد تا ملت عرب خود را از این رژیم ها، آزاد کند و نیروی خود را از نو به دست آورد. با اسرائیل وارد یک نبرد سرانجام بخش بشود.

اما اثر آن بر جنبش فلسطین و تقویت جناح میانه رو. این سخن از نادرست ترین سخن هاست، چرا که، انقلاب اسلامی ایران به نفس خود انکار میانه روی و سازشکاری است و نمی تواند در این جهت اثر بگذارد. این انقلاب تنها در این جهت می تواند اثر بگذارد که ملت فلسطین باید به خود تکیه کند و متحد شود. آنطور که ابوجهاد در دیدار خودش با امام می گفت در این جهت نیز اثر گذاشته است. وی با غرور می گفت که، امروز ما با الهام از انقلاب اسلامی ایران متحد تر و بخود متکی تریم.

و ...

فریب خوردن، فریب یک دروغ را خوردن بر اساس اطلاعات و فرض ها و احکام نادرست یعنی همین. وقتی آزادی انسان که باید، نیست و وقتی بحث آزاد انجام نمی گیرد، اینطور ساده می توان حقایق را وارونه کرد. در فرصت دیگری بار دیگر به خطر غلبه آمریکا و ضربه های انقلاب ایران بر سیاست آمریکا خواهیم پرداخت.

علاج بیکاری

یکشنبه ۲۹ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۹۹

وضع بیکاری به شرحی است که در سرمقاله شماره ۹۵ روزنامه آمد. اینک علاج به یکی از دو راه زیر است:

در محدوده وضع موجود، از راه توسعه فعالیت های اقتصادی کوتاه و بلند مدت.

بر هم زدن وضع موجود و اجرای برنامه جامع استقلال و رشد اقتصادی.

اما حل مشکل در محدوده وضع موجود جز از دو راه ممکن نمی شود. یکی افزایش واردات و توسعه خدمات و استخدام باز هم بیشتر افراد در سازمان های اداری دولتی و غیردولتی و دیگری میدان دادن به بورس بازی زمین و توسعه افسارگسیخته رشته ساختمان. رژیم شاه سابق وقتی مشکل بیکاری را عظیم یافت از این دو راه کوشید آنرا حل کند و همین امر موجب بزرگتر شدن ابعاد بحران اقتصادی شد. زیرا حل مسئله با ایجاد مسائل بسیاری از قبیل بزرگتر شدن سرطانی شهرها و افزایش مصرف و خالی شدن روستاها و کاهش تولید کشاورزی و صنعتی و ... همراه شد. در حال حاضر هم اگر بخواهیم مشکل بیکاری را با رونق بخشیدن به فعالیت رشته ساختمان در تهران و چند شهر دیگر حل کنیم، علاوه بر مشکلات شهری و

دست دادند و شد آنچه شد ...

در قلمرو صنعت:

در این زمینه دو نظر بر اندیشه ها و رفتارها حاکم شده اند:

۱- تشویق سرمایه گذاری های خصوصی از طریق ایجاد امنیت همه جانبه و تجهیز نظام بانکی برای تأمین اعتبارات لازم و سپردن ابتکار عمل در نوع صنعت و نوع تولید به سرمایه گذار. با آنکه عملی شدن این نظر در دوران رژیم سابق نتایج خود را بار آورده است، بیشتر مسئولان اقتصاد کشور جانبدار آنند که همچنان دولت ابتکار عمل را به «بخش خصوصی» بسپرد و خود با منابع مالی و امکانات گوناگونش از آن حمایت کند.

۲- دولت نقش رهبر و نیروی محرکه را ایفا کند و با ایجاد صنایع اصلی، یعنی صناعی که با اتصال به یکدیگر اسکلت صنعتی را بوجود می آورند، بنای یک صنعت مستقل را بگذارد. صنایع فرعی یعنی صناعی که به گرد صنایع اصلی بوجود می آیند را می توان از هم اکنون معلوم کرد و طرح های ایجادشان را تهیه و به اجرا گذاشت.

ما جانبدار نظر دومیم. به گمان ما سپردن ابتکار عمل به «بخش خصوصی» یعنی دادن اختیار خرج درآمدهای نفت به آن ها و آن ها نیز بر اساس تحصیل حداکثر سهم از آن درآمدها به «فعالیت اقتصادی» دست خواهند زد و همان بلاها را که بر سر اقتصاد آریامهری آوردند، بر سر اقتصاد جمهوری اسلامی نیز در خواهند آورد.

اگر نظر دوم پذیرفته شود اگر تردیدها کنار گذاشته شوند، می توان با سرعت دست بکار شد. در این صورت، دولت وظیفه تهیه ابزار برای بیکار را پیدا می کند و با اداره تولید از سوی تولیدکنندگان، هزینه تولید پایین می آید بخور بهرای مرسوم در بخش دولتی اقتصاد از بین می رود. عدم تمرکز، بهترین تضمین ها برای آزادی های سیاسی می شود و ...

پس اندازکنندگان کوچک، پیشه وران و صنعت کاران خرده پا نیز در این مجموعه ها سرمایه گذاری و فعالیت می کنند و دولت که تا این زمان در کنار چپاولگرانی بود که فعالیت اقتصادی را وسیله حداکثر رساندن سهم از چپاول درآمدهای نفت می شمردند و هیچگونه اشتغال واقعی نیز بوجود نمی آورند، در کنار تولیدکنندگان واقعی قرار می گیرد و منابع مالی کشور به سرمایه، سرمایه واقعی تبدیل می شوند.

اگر در کشاورزی و صنعت راه حل پیشنهادی پذیرفته گردد، ناچار راه سازی مفهوم پیشین خود را از دست می دهد. راه ها بجای آنکه شبکه های بین المللی مورد نظر چند ملیتی ها باشند، وسیله ارتباط مراکز تولید به یکدیگر می گردند. در این صورت ساختمان راه های فرعی با مشارکت مردم نواحی مختلف نه تنها بیکاران بسیاری را جلب خواهد کرد بلکه ایجاد بازار ملی (بازاری که در آن واسطه ها، نقشی را که اکنون دارند، نداشته باشند) را ممکن می گرداند.

در رابطه با طرح درازمدت کشاورزی و صنعتی، می توان طرح های کوتاه مدت و فوری را تهیه و به اجرا گذاشت و از گرفتاری خرج کردن برای تسکین های فوری نیز خلاص شد. و اینهمه در گروه تغییرات اساسی در فعالیت بخش خدمات است:

در قلمرو بخش خدمات:

نخست باید به داد «مونتازها» که ما آن ها را «خدمات صنعتی» می خوانیم رسید. سیاست حفظ مونتازها از بیم بیکار شدن کارگران باید جای خود را به سیاست فعال ایجاد صنعتی واقعی بسپرد. در حقیقت اگر دولت هزینه حفظ مونتازها را بر آورد کند، ملاحظه خواهد کرد که ایجاد یک صنعت واقعی و جذب نیروی کاری که در خدمت مونتازها هستند به آن برای اقتصاد کشور بسیار ارزاتر تمام می شود. در فاصله تبدیل یکی دو واحد به صنعت تمام و کمال، کارگران و کارکنان را می توان بجای کار در کارگاه های مونتاز بکار و آموزش در آموزشگاه های فنی خواند و آماده کار در صنعت واقعی کرد.

کشوری بسیار که بار می آورد، مانع از پیمودن هر راه دیگری می شود. در حقیقت ما نیز مجبور می شویم بسیار بیشتر از درآمدهای نفت خرج کنیم تا هم بیکاران گمان کنند کار پیدا کرده اند، هم قیمت ها در حد غیر قابل کنترل افزایش پیدا نکنند و هم سرمایه داران آنچنانی که به خوردن و بسیار خوردن سرمایه ها عادت کرده اند، احساس امنیت کنند و هم ...

این راه ما را به جهنم می برد. این راه ما را به فقر کامل می برد نفت و منابع دیگر را باید بدهیم و با پول آن فعالیت های تخریبی را رونق بدهیم و عمر اقتصاد کشور را کوتاه و کوتاه تر کنیم.

اما راه دوم اینست که ما طرح رشد جامع را بلادرنگ به اجرا بگذاریم، بدینقرار که:

در قلمرو کشاورزی:

دست به اصلاحات ارضی واقعی بزنیم. کشور ما زمین آبی و دیم آنقدر دارد که دعوا بر سر «یک وجب زمین» هم جا و محل نداشته باشد. تشخیص و تقویم این زمین ها نیز از فرار معلوم انجام گرفته است کاری که مانده است و باید کرد، اینست که در این زمین طرح ایجاد جامعه های جدید روستائی را به اجرا در آوریم. برای اینکار باید اختلاف سطح میان شهر و روستا را از میان برداریم، بلکه با پایین نگاهداشتن قیمت ها در روستاها و افزایش خدماتی نظیر بهداشت و آموزش، جهت مهاجرت را از شهر به ده تغییر دهیم. در این روستاها باید فعالیت کشاورزی را با فعالیت صنعتی در آمیزیم نفعالیت در همه سال وجود داشته باشد و درآمد روستائیان نیز افزایش یابد. تشخیص محل هایی که باید به صورت مراکز صنعتی برای مجموعه روستاها در آیند، کار دومی است که باید انجام پذیرد. با این دو کار به فعالیت رشته ساختمان سخت افزایش می یابد. اما این افزایش فعالیت به لحاظ آنکه خانه های روستائی، خانه های طرفه و پرخرج نیستند، موجب افزایش تولید داخلی (و نه افزایش واردات) می گردد و برای انبوه بیکاران کار بوجود می آورد و هزینه های جنبی عظیم نیز (هزینه هایی که توسعه سرطانی شهرهای بزرگ بوجود می آورند) بار نمی آورد.

ما به دفعات درباره خطرهای بزرگ تر شدن، شهر تهران و دو سه شهر دیگر، هشدار داده ایم. امروزه در تمام دنیا این شهرها به صورت سرطانی بدخیم و خطرناک، تهدیدآمیز شده اند. در کشورهای صنعتی که شهرهای بزرگ فعال و تولیدکننده هستند خطرناک شده اند. در شهرهایی مثل لوس آنجلس و توکیو نفس کشیدن نیز کار پرزحمتی شده است و یکی از خدمات شهری مراقبت از جلوگیری خفگی بر اثر آلودگی بیش از حد هوا است. در کشور ما شهرهای بزرگ که مصرف می کنند و تولید نمی کنند، علاوه بر خطرهای شهرهای بزرگ تولیدکننده، خطر نابودی منابع طبیعی و مرگ اقتصادی سریع را نیز بوجود آورده اند. بجای سیاست گسترش این شهرها و وعده خانه سازی و ... دادن باید طرح کوچک کردن این شهرها را تهیه و از راه آگاهی دادن و ایجاد وحدت نظر میان مجریان طرح که خود مردم هستند، به اجرا در آورد. طوریکه کوچک کردن این شهرها با ایجاد مجموعه های روستائی - صنعتی مقارن اوافتند.

گذشته از این دولت باید صادرات صناعی نظیر، فرش و صنایع دستی که به کار صادرات می آیند را تحت مهار آورد و حد متناسب درآمد را برای تولیدکنندگان آن تضمین کند. از تجربه های دیگران باید عبرت گرفت. غرب که آنهمه کارهای دستی را بی ارزش می کرد امروز اینکارها را از راه تبلیغ و تشویق مالی گسترش می دهد. مجموعه این تدابیر به روستاها امکان می دهد هم فعال بشوند و متناسب با فعالیت خود درآمد کافی به دست بیاورند و هم فرهنگ باروری پیدا کنند. به این مهم توجه کنیم که روستائیان تنها به علت اختلاف سطح درآمد در شهر و ده، روستاها را ترک نگفتند، بلکه فرهنگشان نیز عقیم شده بود. بیاد بیاوریم که تا آغاز دوران نکبت بار قاجار، روستاها از تعلیم و تربیت برخوردار بودند و تولید صنعتی مهمی می داشتند. با شدت گرفتن جریان انحطاط از اواخر صفویه تا سقوط شاه سابق، روستاها به تدریج فعالیت های تولیدی و با آنها فرهنگ خود را از

بعد نوبت به خدمات اداری و بانکی و شهری و ... می رسد. بارها گفته ایم و باز می گوئیم که مشکل بزرگ پیشرفت ایران، دیوان سالاری «بسیار پر خرج و کم فایده و پرضرر است. درباره این دیوان سالاری، طرح های کوتاه مدت و درازمدت در جهت فعال کردن جوانان را می توان تهیه و به اجرا گذاشت. محض نمونه پیشنهادی را ارائه می کنیم:

همه می دانیم که پیله وران و نزول خواران چه به روزگار روستاها و قشرهای کم درآمد شهری می آورند. چرا دولت بجای مساعده داده به تولیدکننده ها و وارد کننده برای ارزان تر عرضه کردن کالاهای نظیر قند و ... دستگاه عربض و طویل بانکی را به خدمت مردم زحمتکش در نیاورد و با جانشین کردن بانک ها، روستائیان و زحمتکشان شهری را از چنگ پیله وران و نزول خواران نرهاند و با اینکار درآمدهای آن ها به نحو چشم گیری افزایش ندهد؟

با یک حساب سرانگشتی می توان تفاوت را برآورد کرد: اگر قیمت خرید از دهقان تولیدکننده بنا بر مورد یک پنجم تا یک دهم قیمتی باشد هک جنس به مصرف کننده فروخته می شود و تازه از آن قیمت نزول هم کسر می گردد، با جانشین کردن بانک و پرداخت وام بدون بهره (برای تولید) آسان می توان محصول را نرخ گذاری کرد یعنی از سوئی ارزش تولید دهقان را بالا برد و از سوی دیگر قیمت را برای مصرف کننده به نصف و حتی ثلث و کمتر از آن رساند.

این ها خطوط اصلی طرح مبارزه واقعی و اساسی با بیکاری هستند که به نظر ما می رسند.

صدمین شماره

دوشنبه ۳۰ مهرماه ۱۳۵۸، شماره ۱۰۰

می خواستیم درباره انتخابات شوراهای شهرها بنویسیم. از روزنامه تلفن کردند که سرمقاله صدمین شماره دنباله دار نباشد. به این فکر شدیم که سرمقاله صدمین شماره را به انتقاد از روزنامه اختصاص دهیم:

۱- درباره اخبار و گزارش ها:

یک انتقاد مستمر بر روزنامه اینست که اخبار روزنامه نه تازگی دارند و نه روح. در مقابل به هر شهر که رفته ایم، خبرنگار روزنامه شکایت داشته است که خبر و گزارش می فرستیم، چاپ نمی کنند. به تهران بازگشته و پرسیده ایم چرا چاپ نمی کنید؟ جا نداریم.

یک بار از هیأت تحریریه و همه کسانی که در روزنامه کار می کنند خواستیم که دنبال خبرهای واقعی و با اهمیت بروند. واقعه ها که رخ می دهند، پیش از وقوع علامتی از خود بروز می دهند. یک روزنامه زنده باید دائم محیط را بکاود و هیچگاه از تحقیق بازماند. اما تا این هنگام، این امر بجائی نرسیده است. خبرهایی که در روزنامه چاپ می شوند، اگر هم تازه باشند تکراری هستند. خبرها باید تازه، راست، گویا (گویای واقعیت های اساسی جامعه)، جامع، متنوع، و بدون غرض و مرض تهیه شده باشند.

غیر از خبرها که دچار این نقص اند، گروه های تحقیق نیز گله دارند که روزنامه تحقیقاتشان را چاپ نمی کند، از روزنامه می پرسیم چرا چاپ نمی کنید؟ جواب می دهند جا نداریم. البته خود این امر که مطالب جدی زیادتز از گنجایش روزنامه شده اند، بسیار تشویق آمیز و امیدبخش است. اما دلیل نمی شود که تحقیق ها منتشر نشوند. روزنامه می تواند خلاصه ای از تحقیق را در یک شماره چاپ کند و کل تحقیق را نیز به صورت جزوه جداگانه چاپ و انتشار دهد.

درباره شایعه ها که بسارتر از بسیار شده اند، روزنامه روش درستی ندارد، جمع آوری شایعه ها و تحقیق در منتشر کنندگانش از کارهای مهم و

اساسی است که تا این زمان مورد توجه قرار نگرفته است. یکی دو بار ما خود در سرمقاله پیشنهادهایی داده ایم که بلاتعقیب مانده اند. از جمله رفتن و بازدید کردن خانه های دستگاهیان سابق و خانه های متصدیان فعلی امور و معلوم نشد به کجا کشید؟ ...

در مجموع بخش اخبار روزنامه موفق نیست و محتاج کوشش و تلاش بسیار است. روزنامه ای که می خواهد زبان مردم باشد، باید بخودمردم مراجعه کند و از آنها بخواهد که خود نقش خبرنگار روزنامه را به عهده بگیرند و خبرهای راست و بی غل و غش را برای ما بفرستند. ما با اصرار این تقاضا را می کنیم و وعده هم نمی دهیم حتماً چاپ بشود. چرا که همیشه مشکل جا وجود دارد. اما برماست که خبرها را ارزیابی کنیم و این ارزیابی را منتشر سازیم.

و نیز می گویند خبرنگاران ما در همه جا بی طرف نیستند و در تنظیم خبر تمایلات گروهی خود را دخالت تمام می دهند. یکی دو مورد را متصدیان روزنامه تحقیق کرده اند و تصدیق می کنند که چنین است. همین امر ایجاب می کند که بر مراقبت ها افزوده گردد و با سرعت کسانی که امانت گذار نیستند جای خود را به کسانی بسپارند که جز به انقلاب نمی اندیشند و صداقت انقلابی دارند و می دانند که بدون این صداقت انقلاب به هدف های خود دست نمی یابد.

۲- درباره مقاله ها و سخنرانی های «انتقادی»:

از ابتدا قرار بر این بود که اگر مطلبی در حمله به شخصی یا کاری در روزنامه درج گردد، از آن شخص و متصدی آن کار نیز خواسته شود نظر خود را بدهد و حمله و دفاع هر دو یکجا و یا در دو شماره پیاپی چاپ شود. این روش انقلابی و درست به ندرت رعایت شده است و این اواخر اصلاً رعایت نمی شود. مثلاً در شماره ۹۸، سخنرانی «سراسر حمله» آقای مفتی زاده، نوشته آقای علی حجتی کرمانی و ... درج شده اند، اما از کسان و مقام ها و سازمان هایی که مورد حمله قرار گرفته اند، هیچ پاسخی ملاحظه نمی شود. این روش بتدریج روزنامه را از راه مستقیم بیرون می برد و نقش آنرا که جستجوی واقعیت ها برای روشن کردن حقایق آن هاست، به نقش پیش بردن یک گرایش از راه ویران کردن اشخاص و سازمان ها و گرایش ها تبدیل می کند. در کشوری که بیش از همه به بحث آزاد نیاز است، روزنامه باید محل این بحث باشد و تا می تواند اصحاب نظرهای گوناگون را یکجا گرد آورد و بکوشد این نظرها جهت پیدا کنند و حاصل این کوشش را در اختیار افکار عمومی بگذارند. درباره صفحه ما و خوانندگان نیز نظرهای نایکسان را درباره هر موضوع با هم درج کند. حداکثر می تواند به اطلاع عموم برساند که درباره یک موضوع چند نامه دریافت کرده است.

۳- تناسب مطلب:

مهمترین کار سردبیر و هیأت تحریریه متناسب و هماهنگ کردن مطالب هر شماره است. در اینکار باید نکات زیر را رعایت کند:

- خوانندگان روزنامه از هر لحاظ گوناگونند، در تهیه مطالب این واقعیت آسان که باید در نظر گرفته نمی شود.

- روحیه جامعه جوان آنهم در این روزهای تعیین کننده باید در نظر گرفته شود و طوری نشود که روزنامه یأس نامه بشود. مردم به شادی بسیار احتیاج دارند. روزنامه مردم باید تا ممکن است شاد و شادی بخش باشد. این امر نیز کمتر در نظر گرفته می شود.

- مجموعه روزنامه باید یک دید عمومی از موقعیت کشور و اوضاع دنیا به خواننده بدهد. درج اخبار نباید بی هدف باشد. اخبار کشور، اخبار منطقه، اخبار جهان باید چنان تنظیم شوند و با یادداشت های روشننگر همراه شوند که خواننده بتواند وضعیت واقعی کشور و منطقه و جهان را دریابد. این کار ساده نیست و کوشش و زمان می خواهد. اما باید تن به این کوشش داد.

- روزنامه باید خط امام، خطی را که زاینده و زائیده انقلاب است به

پیش برد. این خط نباید گم شود و هجوم گرایش ها و خط ها، این خط را زایل گرداند. کمی پایین تر به این موضوع باز می پردازیم.

- برادر (و شاید هم برادرانی) نوشته بود اگر روزنامه دخل و خرج نمی کند با مردم در میان بگذارد. چرا بجای مطالب سودمند آگهی چاپ می کنید؟ کمی بعد که به مشکل توزیع می پردازیم، موضوع دخل و خرج روزنامه را هم شرح می کنیم. به نظر ما اگر روزنامه خوب توزیع نشود و پول فروش به حساب روزنامه ریخته شود، روزنامه دخل می کند. اگر آن ها که می خواهند روزنامه به انتشار خود ادامه دهد و بجای آگهی مطالبی که جای درج پیدا نمی کنند، درج شوند، باید تا حل مشکل توزیع و فروش روزنامه هم با کمک مالی و هم با کمک در توزیع و فروش روزنامه کمک رسانند.

۴- توزیع و فروش روزنامه.

از ابتدا با مشکل انتشار با تأخیر چند ساعت روزنامه روبرو بودیم. اداره کنندگان روزنامه بر آن بودند که باید روزنامه از خود سازمان توزیع داشته باشد و در کار خود از ابتدا تا انتها مستقل باشد. سازمان پخش مستقل، تا این زمان نتوانسته است کار توزیع روزنامه را در تهران و شهرستان ها سامان ببخشد. هنوز به چهار پنجم تهران روزنامه اصلاً نمی رسد و به شهرها با ناهماهنگی روزنامه می رسد و هنوز نتوانسته ایم ترتیبی بدسیم که پول حاصل از فروش روزنامه به حساب روزنامه ریخته شود. علت ها بدین قرارند:

- فروشندگان روزنامه باید کسانی باشند که اینکار را از روی عقیده انجام دهند و با تمام شور و شوق بدینکار بپردازند. روزنامه همواره باید به داوطلبانی روی آورد که پخش روزنامه را عملی انقلابی و کار خود را کمک به پیشبرد هدف های انقلاب اسلامی می دانند. همه کسانی که به این خدمت بزرگ مشغولند باید بدانند که روزنامه مستضعفان با پول مردم محروم بوجود آمده و در خدمت آن هاست. منبع درآمد این روزنامه پولی است که از فروش آن به دست می آید. باید این پول را به حساب روزنامه بریزند. در این باره ها با قاطعیت لازم عمل نشده است و مشکل توزیع و در نتیجه مشکل مالی همچنان برجاست و تلاش برای حل این مشکل روزافزون است و به حل مشکل امید هست.

۵- خط امام

خط امام از جنبه فکر راهنما، همانست که در شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی مردم سراسر کشور تبلور پیدا کرده است. خطی است که روزنامه به هیچ رو نباید از آن انحراف یابد. گمان ما اینست که در مجموع به این خط وفادار بوده است و این امر، نقطه قوت روزنامه و مایه امید بسیار است. از جنبه اجتماعی همان شعار وحدت است که جامعه ما را در انقلاب به پیروزی رساند. از جنبه اقتصادی همان بازپس ستاندن حقوق مستضعفان و راهبری اقتصادی به اقتصاد توحیدی و از جنبه سیاسی سپردن امامت رهبری به مستضعفان است. روزنامه باید جنبه های گوناگون فوق را روشن گرداند و با قاطعیت تمام جامعه را از انحراف ها که وجود دارند و یا پیدا می شوند، آگاه گرداند. برای اینکار:

- بر روزنامه است که با تمام قوا با سانسور مبارزه کند و از انواع سانسورها که بدترین اش تنها به قاضی رفتن و یا تنها به قاضی بردن را که همان منعکس کردن یک طرفه نظرها و انتقادهاست خود انجام ندهد. بیشترین کوشش را بکار برد تا یک نظر جامع را که از بحث آزاد حاصل می شود، منعکس سازد.

- بر نویسندگان روزنامه است که از کار و تلاش اظهار خستگی نکنند و موانع و مشکلات را بهانه پرس و جو نکردن از حقیقت امور قرار ندهند. به قرار معلوم بسیاری از دستگاه های دولتی در به روی روزنامه نگاران ما بسته اند. بر روزنامه نگاران ما است که از پیگیری دست نشویند و به نیروی تدبیر و ابتکار، راه های کشف حقیقت امور را به دست آورند.

- بر روزنامه است که از آزادی مطبوعات و اجتماعات با همه نیرو حمایت کند. تجربه به ما آموخت که تحدیدها و تهدیدهای آزادی ها جز به

زیان انقلاب تمام نمی شود. علامت پیشرفت نیروهای انقلابی، گسترش آزادی هاست. در حقیقت وقتی ساختمان بجا مانده از رژیم سابق از اساس تغییر می کند، موانع آزادی ها از میان برداشته می شوند

- بر روزنامه است که در رهبری جامعه به سوی هدف های انقلاب نقش بزرگ خویش را ایفا کند. مبارزه با گرایشی که بنای خود را تعمیر و اصلاح ساختمان اجتماعی موجود گذارده است و معلوم کردن واقعیت این گرایش که همان ماندن در وابستگی و تن دادن به انحطاط است وظیفه اصلی روزنامه است.

- و بالاخره بر روزنامه است که از کوشش خود برای بوجود آوردن جبهه بزرگ اسلامی آنی غفلت نکند. همواره بر لزوم وحدت روحانیت مبارز و روشنفکر متعهد و مستضعفان خلق تأکید کند و خود را وقف تحقق این وحدت گرداند. وحدتی که بدون آن، انقلاب اسلامی ما با ناکامی روبرو می شود و امام همچنان تنها می ماند.

با همه کم و کسری هایی که برشمردیم و با همه انتقادهای که بر روزنامه وارد دانستیم، بایدمان گفت که روزنامه تازگی و طراوت انقلاب را دارد. بوم و بو و رنگش از انقلاب است. نسلی که در این روزنامه نوع تازه ای از امامت و رهبری را افتان و خیزان و از راه تجربه ای سخت تمرین می کند، باید نمونه سخت کوشی و خستگی ناپذیری باشد. این نسل نباید در آزمایش اول انقلابی شدن در بماند. هر کس می بیند، در روزنامه کار جدی انجام نمی دهد، بطور داوطلب از آن بیرون برود. سازمان باید دائم خود را انتقاد و تصحیح کند. افرادی که محل عمل ندارند را باید بیرون گذارد.

احساس ما اینست که روزنامه نباید از گرمی ها و سردی های محیط تأثیر پذیرد. همه باید با گرمی و هیجان در خط امام، همراه ملت بزرگمان پیش برانیم. امید و گرمی بیافرینیم. انتقادهای برای ایجاد بآس نیست، انتقادهای برای نشان دادن نقص ها و برانگیختن مسئولان به رفع آن هاست. وقتی چنین شد، وقتی نقص ها رفع شدند، مایه های بآس و دلسردی از میان می روند و اسباب شادی و امید فراهم می آیند.

امید انقلاب، نسل جوان و مسئول کشور است. این نسل طی ۲۰ سال در تنهایی ها، یار امام بوده است و امروز نیز یار صمیم و پابرجای او است. این نسل نباید کار خود را نق زدن و آبه بآس خواندن قرار دهد. این نسل باید انتقاد کند، انتقاد را به نتیجه برساند و محیط اجتماعی خویش را گرم و پرحرکت گرداند.

بر ما بود که با صداقت و صمیمیت، نقائص کار خود را با مردم و کارکنان روزنامه در میان بگذاریم و از مردم و کارکنان روزنامه بخواهیم: کوشش بیشتر، یک زور دیگر، افق های امید به روی ما باز خواهند شد.

ضمیمه

مشکلات سیاسی ایران

روز سه شنبه دوم مردادماه ۱۳۵۸، ابوالحسن بنی صدر برای گروهی از اعضای اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا سخنانی در مسجد هدایت ایراد کرد. نظر به اهمیت این سخنرانی، متن کامل آنرا که از نوار پیاده شده است در زیر به خوانندگان عرضه می داریم. متن پیاده شده از نوار در حد لزوم پرداخته گشته است، هر چند سعی شده زبان در حد همان زبان محاوره باقی بماند.

بسم الله الرحمن الرحيم

وقتی که می گوئیم با «تضاد» بازی مخالفیم، به این معنی نیست که هیچ تضادی وجود ندارد. بلکه تضادها وجود دارند، ولی مسئله اینست که این تضادها چگونه بوجود می آیند و دقیقاً چه ماهیتی دارند؟

آیا تضادها با باقیمانده رژیم سابق است که در واقع غیر از رأسش، بقیه هرم آن رژیم هنوز برج مانده است و آیا تضاد ما با آن قدرت خارجی است که حامی این رژیم بوده و هست؟ و یا اینکه آنچه‌آنکه عده ای از «غیر خودی»ها و حتی «خودی»های ما مشغول تبلیغند، تضادها با روحانیت انحصارگر است؟ بر طبق اسنادی که از ضد اطلاعات به دست ما افتاده است و پاره ای از آن‌ها را در روزنامه انقلاب اسلامی منتشر کردیم و بقیه آنرا هم منتشر خواهیم کرد، ضدانقلاب برای شکست انقلاب از نخست، مشغول پیاده کردن این نظر بوده است که تضاد امروز، تضاد بین نیروهای مترقی، حتی مترقی مذهبی، و روحانیت انحصارطلب است.

بنابراین، دو سؤال برای ما مطرح می شود:

۱- آیا هنوز تضاد، تضاد بین ما و باقی مانده رژیم سابق و قدرت خارجی حامی او است؟

۲- آیا تضاد، تضاد بین «ما» است (مثلاً بعنوان روشنفکر مذهبی)، با «روحانیت انحصارطلب» که به گفته طراحان ضدانقلابی «جنگ روانی» در انقلاب نقش مهمی نداشته اند ولی حالا می خواهند خود را وارث انقلاب بکنند و در هر کاری مداخله کنند؟

من قبلاً نظر خود را در مورد باصطلاح «انحصارطلبی» روحانیت در سرمقاله روزنامه انقلاب اسلامی نوشته ام و گفته ام که این یک مسئله قلبی است که طرح می کنند زیرا که قدرت سیاسی به معنای درست کلمه وجود ندارد تا کسی آنرا در انحصار خود بیاورد. پربروز در رشت، به آن‌هایی که اینگونه تزا را ارائه می دهند که در واقع همان ضد اطلاعاتی‌ها و گردانندگان رژیم سابق می باشند، گفتیم: در این طرف دنیا، یعنی آنجایی که شما اسمش را گذاشته اید قدرت و انحصار، چیزی غیر از گلوله به آدم نمی دهند، قدرتی نیست که در انحصار کسی باشد. و حتی می شود گفت که اگر چنانچه قدرت های خارجی نبودند، ایران بطور قطع به طرف خلاء قدرت سیاسی مرکزی یعنی امری که بسیار زیبا است، سخن دیگر همان امری که در تاریخ ایران بارها تکرار شده است که هر وقت تأثیر عوامل خارجی در مرزها روی به صفر می نهادند، جامعه به طرف یک شرایط کمال مطلوب سوق می کرد، یعنی به تدریج جامعه ای می شد که از هرگونه مرزبندی های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رها شده باشد. اما اکنون با توجه به قدرت های بین المللی، این یک مشکل مهم زمان است که چگونه جامعه را به طرف آن جامعه توحیدی سوق بدهیم و ما در بحث از موازنه عدمی، از این مشکل سخن خواهیم گفت.

مشکل سیاسی اول ایران

در هر حال، اکنون زمینه اصلی، همان زمینه نبرد با سلطه گر خارجی و ایادی داخلی یعنی نظام سابقی است که برج مانده و وابستگی‌هایی که هنوز نیز ما را اسیر خود ساخته اند. و اگر نخواهیم این‌ها را رها کنیم و در خط دیگری بیفتیم، الزاماً در جبهه اصلی شکست خواهیم خورد.

معنای این حرف آن نیست که روحانیت ما عملیات ناپخته ای انجام نمی دهند و اصولاً هیچ خطایی صورت نمی گیرد. به گمان من یکی از دلایلی که موجب شده است که چنین زمینه ای لااقل در ذهن بخش کوچکی از جامعه بوجود بیاید که مسئله اصلی یعنی مبارزه با قدرت خارجی فرعی قلمداد گردد، اینست که بخشی از روحانیون ما وظایف اصلی خود را رها کردند و به کارهایی پرداختند که در بعضی موارد (حتی) با وظایف اصلی آن‌ها مخالفت آشکار می داشت. من ناچار در دو سه سرمقاله هم به این مسئله پرداختم که روحانیت ما چهار وظیفه اساسی در تاریخ ما به عهده داشته و هنوز هم بر عهده دارد: یکی از چهار وظیفه، حفظ وحدت ملی است برای استقلال ایران علیه سلطه گران خارجی و موفق ترین نمود آن انقلاب اسلامی ایران می باشد. وظیفه دیگر حفظ یکسانی و یک بومی و باصطلاح یک رنگی دین است زیرا دینی که یک بوم نباشد و عناصر التقاطی در آن وارد شده باشد، دیگر مایه وحدت نمی تواند باشد بلکه تنها مایه اختلاف خواهد شد. وظیفه دیگر حفظ فرهنگ معنوی مردم است. یعنی برعهده دین

بوده است که آن فرهنگ مردمی ضد زور و ضد قدرت شاهنشاهی که بر پایه موازنه عدمی بوده است، حفظ کند. و چهارمین وظیفه حفظ قانونیت و حفظ منزلت آحاد مردم و مراقبت در ثبات آن بوده است.

حال آنکه کمیته‌هایی هم بوده اند که با وجود آنکه علميائی هم در رأس آن‌ها قرار داشته اند و دارند، هیچ منزلتی برای کسی قائل نشدند و قانونیت را فدای زور کردند. یعنی هر کسی را که خواستند، گرفتند و هر خانه ای خواستند، به زور رفتند و هر تریبی خواستند، به زور انجام دادند. منجمله بدون هیچگونه ضابطه قانونی، به میل خود اموال را مصادره کردند و اغلب فهرستی هم از آن اموال به مراجع قانونی ندادند، اینان نه تنها یکی از آن وظایف را اجرا نکرده اند، بلکه عکس آنرا عمل کرده اند. و این ملتسی که قرن‌ها و قرن‌ها دنبال وضعیتی می‌دویده که در آن وضعیت قانون حاکم باشد، یعنی اسلام به عنوان قانون بر زندگی اش حکم براند، می‌بیند هیچی نشده، همین نوع علماء نه تنها این امر بسیار مهم را رعایت نمی‌کنند، بلکه خود آنرا بزیر پا می‌گذارند. و این امر زمینه مهمی برای قبولاندن این نظریه می‌شود که روحانیت به طرف انحصار قدرت می‌رود.

و باز اگر مردم ببینند که روحانیتی که وظیفه اصلی اش وحدت ملی کشور بود، هر کدام از اعضایش از یک طرف می‌کشند و مردم را هم به دنبال خود می‌کشاند، متوجه می‌شود که روحانیت وحدت کشور را از بین می‌برد و در حقیقت عکس وظیفه خود عمل می‌کند.

و باز این مسئله پیش می‌آید که موقعی که روحانیت «مناصبی» را اشغال کرد، و سوسه قدرت نه تنها او را از وظیفه اصلی خود منحرف می‌کند و در مقابل آن وظیفه قرار می‌دهد، بلکه بتدریج که این قدرت اعمال می‌شود، وارد فرهنگ دین می‌کند. این برای عناصر قدرت، وجه شرعی درست می‌کند. درک ساز و کار این جریان مشکل نیست: فردی که در منصب قدرت قرار دارد، به هر حال معصوم نیست و در حکمی که اجرا می‌کند، می‌تواند اشتباه کند. و وقتی از او بپرسند فلان حکم خلاف شرع را چرا اجراء کردی، نمی‌تواند به آسانی تصدیق کند که کار او خلاف شرع بوده است زیرا فوراً یقین اش را می‌چسبند که آقا کاری خلاف شرع انجام دادی و مثلاً باید بالای دار بروی. بنابراین در طبیعت کار، این تمایل و این گرایش هست که به هزار و یک دلیل احکام اجرایی را به شرع بچسبانند و بدین ترتیب است که قدرت، مشروعیت کسب می‌کند.

و بالاخره، مسئله بسیار مهمتر، به خطر افتادن وظیفه دیگر یعنی حفظ یک رنگی و یک بومی مذهب است. یعنی التقاط همیشه این نیست که عناصری را از لیبرالیسم غربی و یا فاشیسم استالینیستی بردارند و وارد اسلام کنند. این کارها و این اختلاط‌ها خطر دارد ولی خطر اصلی نیست. خطر مهم این است که آن وظیفه چهارم که حفظ فرهنگ و معنویت جامعه در مقابل فرهنگ شاهنشاهی و زور بود، عملاً فراموش می‌شود. یعنی فرهنگ شاهنشاهی، فرهنگی بود که برای زور، توجیه درست می‌کرد، حال اگر دین هم برای زور، توجیه درست کند، دین التقاطی می‌شود یعنی عملاً به فرهنگ شاهنشاهی بدل می‌گردد. پس نه تنها نباید این واقعیت را که اینجا و آنجا کارهایی بر اساس زورمداری انجام می‌گردند، انکار کرد، بلکه باید با آن به شدت و قاطعیت تمام مبارزه نمود زیرا این کارها زمینه انحرف بسیار خطرناکی را که شرح دادیم، فراهم می‌آورند.

مشکل سیاسی دوم ایران

با این حال، این مسئله در مقایسه با مسئله اساسی کشور، کوچک است: مسئله اساسی اینست که یک دستگاه اداری و یک دستگاه نظامی با عناصری به شدت قدرت مدار، از زمان شاه سابق مانده اند و اکنون عملاً قدم به قدم شروع به اعتصاب و کارشکنی کرده اند و این مسئله دوم سیاسی ایران است:

چند نمونه ذکر کنم: خود اینجانب در خدمت آیت الله طالقانی به سندانج رفتم. آنجور نیست که از ترس هیچ دخالتی در قضیه نداشته است. بالاخره فرمان تسلیم را فرمانده قشون صادر کرده بود. و نیز ژاندارمری هم

مقصر بوده است و درها را به روی مهاجمین باز نموده بود. بروی هم، از مجموعه دوازده عاملی که در واقعه سنج ذی مدخل بوده اند، بیش از نیمی دمه دستگاه اداری نظامی بوده است (رجوع کنید به سرمقاله دوشنبه ۸ مرداد). در میوان هم وضع بهتر از سنج نیست، دستگاهیان اعتصاب کرده اند و کار نمی کنند.

درک مکانیسم یا ساز و کار این روابط ساده است: اینطور نیست که دستگاه اداری - نظامی نخواهد که کار کند، بلکه نمی تواند با وضع فعلی کار کند. یعنی این دستگاه برای سالیان بسیار زیاد خو کرده بود تمام قوا در اختیار او باشد و بیرون از خودش، هیچکس به پیشیزی شمرده نشود. اکنون که تمامی این اختیارات یعنی همه قدرت ها را از او گرفته ایم، می گوید آن ها را به دست من بده تا کار کنم و اگر ندهی، نمی کنم!

این مسئله را در همه جا داریم: همین در گیلان، آن هایی که جهاد سازندگی می کنند می گفتند که این استاندار حاضر نیست به ما کوچکترین وسیله ای برای کار بدهد. نه بولدوزر می دهد و نه ماشین و نه ... سابق ملت اعتصاب کرده بودند و حالا این ها اعتصاب کرده اند تا قدرت را مثل سابق دوباره در اختیار گیرند. و اینست که اینان قدم به قدم و دائماً کشور را به جایی می برند که جولانگاه توطئه ها باشد.

اکنون به روشنی می بینیم که یکی از دلایلی که بخشی از روحانیت در بعضی از موارد جلو آمده و قدرت را به دست گرفته و عمل می کند اینست که عمل دولت و عمل دستگاه دولتی، خلاء بوجود آورنده است و این کجی بینش و ضعف بنیادی کار، گناهی است که به دولت نمی توان بخشید. مثلاً ما از روز اول پیشنهاد کردیم که این شهربانی رضاخانی، «شهربانی بشو» نیست و از بنیاد برای همان رژیم اختناق پهلوی درست شده است. بنابراین بهتر است مثلاً با بخشی از همافران که در انقلاب شرکت کرده اند و تعدادشان زیاد است شهربانی ای از نو ایجاد شود. اگر این کار شده بود، کمیته بوجود نمی آمد. و این دوگانگی مراکز انتظامی که اکنون داریم، وجود نمی داشت که هر کدام هر کار می خواهند بکنند و هر دو ناراضی باشند و صدای اعتراض هر دو هم بلند باشد و در عین حال امنیت واقعی هم وجود نداشته باشد! این مشکل سیاسی زمان ما راه حل های «رفورمیستی» به اصطلاح شما که از فرنگ آمده اید، ندارد. این مشکل راه حل های انقلابی می طلبد. مثلاً در شهربانی، یک ذره پاکسازی کرده اند، ولی عملاً این شهربانی، شهربانی نشده است زیرا نه در خودش آگاهی لازم را می بیند، نه به خود ایمان دارد و نه قدرت عمل لازم را داراست. بنابراین، در عمل چون شهربانی چه خوب و چه بد، وجود ندارد، کمیته وجود پیدا می کند. کمیته ای که دیگر سلسله مراتب شهربانی را هم ندارد، و بسیاری جاها خود مختار عمل می کنند و اصلاً رئیس کمیته نمی شنود که در اطرافش چه می گذرد. در نتیجه به پای آن روحانی چیزهایی نوشته می شود که او غالباً از آن ها بی خبر است.

مشکل سیاسی سوم ایران

مشکل سوم سیاسی ایران در حال حاضر مشکل مناطق مختلف کشور است. لابد هر روز می خوانید که میروان چه شد، نقده چه شد، گنبد چه شد و ... آن رژیم سابق، وحدت کشور را در اختلاف ایجاد کرده بود. یعنی به قصد و به عمد اختلاف و دشمنی درست کرده بود تا به قشون و ساواک به عنوان عامل وحدت نقش بدهد. و خود دقیقاً مشروعیت خویش را به عنوان نماینده این نیرویی که به زور وحدت صوری کشور را حفظ می کند، بگیرد. حال آنکه تمام عوامل اختلاف در تمام قسمت های مختلف مملکت وجود داشته است. فقر بی انتهای اکثریت بر علیه ثروت بی انتها یک اقلیت کوچک در هر محل، کینه های فرهنگی، کینه های عقیدتی همه وجود داشته اند. شیعه علیه سنی و سنی علیه شیعه تحریک شده بودند. مثلاً می رفتند و تمام مطالبی را که راجع به سنی ها در رساله های مختلف بود، جمع می کردند و در ولایت های سنی نشین پخش می نمودند و ...

حال چکار باید کرد؟ اگر بخواهیم شدت عمل بخرج بدهیم، یک تالی

فاسد دارد و اگر بخواهیم قاطعیت بخرج ندهیم، تالی فاسد دیگری دارد. اگر ارتش را وارد عمل کنیم، تالی فاسدهایی دارد که مهمترین آن این مسئله است که بدو همان نقش و در نتیجه همان مشروعیتی را می دهیم که رژیم شاه داده بود. یعنی وقتی ارتش دارای نقش شد که مثلاً وحدت کشور را تحت لوای یک دولت حفظ کند، پس از جندی چه بخواهیم و چه نخواهیم، خواهد خواست که این نقش را تحت لوای خودش داشته باشد یعنی باز همان حکومت زور. و اگر ارتش را وارد عمل نکنیم، باز تالی فاسدهایی دارد یعنی شما می دانید که اگر انقلابی بخواهد در برابر توطئه ها لایقید بماند و یا مثل دوره مصدق بر خورد جدی نکند و قاطع نباشد، این انقلاب محکوم به فساد است. در کجای دنیا یک انقلابی اینقدر در برابر توطئه هایی که هر روزه روز پیش می آورند، بی تفاوت و به اصطلاح واداده بوده است؟

ما در سرمقاله امروز انقلاب اسلامی از این «رفقای انقلابی» چند سؤال کردیم که لطف کنند و جواب بدهند که چرا این کارها را می کنند؟ تازه محرک های اصلی این بیچاره ها نیستند. این ها مثل السابقون خود در زمان مصدق، آتی پیش نیستند و تازه در آن وقت آن ها قوی تر بودند و امروز ضعیف هستند یعنی بسیار زودتر آلت دست خارجی می شوند.

ما خود در همان سفر سنج قطعنامه سه ماده ای آن ها را به شش ماده افزایش دادیم که مفاد این مواد حق طبیعی مردم هر منطقه و هر ناحیه است. زبان، مذهب، فرهنگ، آموزش و پرورش پیشرفت اقتصادی هر منطقه و اداره امور هر محل باید در اختیار شوراهای منتخب مردم همان محل قرار گیرد و قانون شوراها هم به تصویب شورای انقلاب رسیده بود و اجرا هم کرده بودند حالا راه افتاده اند و به هر جا می رسند می گویند در پیش نویس قانون اساسی کلمه «خودمختاری» نیست! نمی گویند و نمی توانند بگویند که آن چیزهایی را که ما خواسته بودیم، رعایت نشده است. بلکه می گویند کلمه خودمختاری نیست! حال ما پرسیده ایم که شما اسمش را می خواهید یا رسمش را؟!!

و همه نیز می دانند که این ها بهانه است برای چیز دیگری که هنوز جرأت به زبان آوردنش را ندارند: همانطوری که آقای عزالدین حسینی که سابق به عنوان امام جمعه منصوب حکومت، از ساواک شاه پول می گرفت و حالا با مارکسیست ها پیوند بهم زده و انقلابی شده در مصاحبه تلویزیونی (که متأسفانه بی جهت این قسمت را حذف کردند چون خیلی هم آموزنده بود) گفت که ما اکنون استقلال نمی گویم چون قوه اقتصادی نداریم! و وقتی هم که ما آنجا بودیم، استانداری هم منصوب کردند که درست با این آقایان مناسب باشد و قشنگ هم به این ها پروبال بدهد که داد و هر جا رسید پول ها را به آقایان چریک فدائی خلق می داد که آن ها هم به نام خودکار کنند و تبلیغات نمایند.

در مورد خوزستان هم آقای صدام حسین پیغام داده که ما ده یک آنچه را باید بکنیم نمی کنیم! آن اشخاصی را که بمب منفجر می کنند، ما خود می فرستیم! شما ول کنید تا ما هم ول کنیم! و کسی هم نیست که به ایشان پاسخ بدهد ما کجا را گرفتیم که «ول» کنیم؟ اگر جریان کردستان و جلال طالبانی را می گویند که او که در داخل ایران می زند و به داخل ایران بر می گردد و خوزستان را هم به این ترتیب دوستان آقا انگولک می کنند، پس از چند جا ما را گرفته اند و «ول» نمی کنند! تازه آنوقت برخلاف مصلحت انقلاب اسلامی می گوئیم که به «صدور انقلاب» معتقد نیستیم و اجازه می دهیم رژیم های فاشیست عرب جای پای خود را محکم کنند و به کمک ملت های مستضعف این کشورها نمی رویم.

البته بجای این امر واضح است که برای اینکه تحریکات خارجی مؤثر شود، ضعفهایی هم باید وجود داشته باشد و این ضعف ها وجود دارند و زمینه تحریکات می شوند. و ما متأسفانه به سرعت با این ضعف ها برخورد نکردیم و آن ها را از بین نبردیم. بطور مثال وقتی به کردستان رفتیم صورتی هم از کارهایی که باید انجام بشود، تهیه کردیم و با دودیدن به اینور و آنور بوجه اش را هم معین کردیم، عملاً پول ها به همان ترتیب خرج شد که شنیدند (خواندیدا) باید فوراً به دردهای جامعه رسیدگی کرد تا زمینه تحریک از بین

برود و دشمن نتواند بهره برداری بکند ولی ما این کارها را نمی کنیم و تا حالا هم نکرده ایم ولی مثل اینکه قرار شده انشاءالله در آتیه بکنیم.

مشکل سیاسی چهارم ایران

مشکل چهارم سیاسی ما اینست که ما مسلمان ها متأسفانه هنوز نتوانسته ایم یک جبهه متحدی درست کنیم یعنی سازمان سیاسی واحدی درست کنیم که امیر پیشبرد انقلاب را به گردن گیرد. حتی اگر از آن هایی که بشود گفت خط فکری و سیاسی نسبتاً متفاوتی دارند، صرف نظر کنیم، آن افراد و گروه هایی هم که خط فکشان نزدیک به هم می باشد، هم متأسفانه نتوانسته اند دور هم جمع بشوند و اساس یک وحدت را بنیان بدهند. مثال راهنمایی تاریخی وحدت که اخیراً انجام شد، بسیار گویا است. همه مردم متحد و یکپارچه تحت رهبری امام انقلاب کردند و انقلاب را به پیروزی رساندند و اکنون که هنوز چند ماه از سرنگونی رژیم سابق نمی گذرد. بیش از (۱۰۰) صد گروه دعوت به این راهپیمایی را امضا کرده اند. یعنی بیش از صد گروه به اسم اسلام وجود دارند و هر کدام جداگانه عمل می کنند. در این چهار ماهی که به اینجا آمده ایم، خیلی کوشش کردیم که همه این نیروها در یک جبهه اسلامی، متحد بشوند. اگر یادتان باشد در اروپا هم در سمینار آخری که شرکت کردم. هشدار دادم و اظهار خطر کردم. مع التأسف فیلسوف و کسی که نگرش علمی دارد و بر اساس آن می تواند پیش بینی علمی بکند، دو فحش می خورد یک فحش بخاطر آنکه مطلبی را که اکثر مردم نمی بینند و هنوز قبول ندارند از پیش می بیند و می گوید. و فحش دوم وقتی است که خطر آمده و مردم آنرا درک و لمس کرده اند و چون به هشدار قبلی فیلسوف وجدان و آگاهی پیدا نکرده بودند، اکنون او را فحش می دهند که چرا از پیش به ما نگفتی! آنوقت فحش می دادند که چرا «جبهه ای هستی و اکنون فحش می دهند که چرا آنوقت قرص نایستادی و هشدار کافی ندادی! البته ما از روزی که به ایران آمده ایم استوار ایستاده ایم که جبهه اسلامی یکدست و یکپارچه ای بوجود بیاید.

علت عملی نشدن این دعوت هم واضح و آشکار است و همان چیزی است که در ابتدا گفتم یعنی در ایران قوه سیاسی به معنای درست کلمه وجود ندارد یعنی برنامه ای نیست و تشتت آراء وجود دارد، هر کسی برای خود اینطرف و آنطرف می دود که کاری بکند و هیچوقت آن همگرایی کافی که لازمه ایجاد نیروی سیاسی ای اسیت که بتواند در مقیاس کشور قاطعانه عمل بکند، بوجود نمی آید.

چندی پیش با آقای طالقانی صحبت کردیم که یک دعوتی برای گفتگو راجع به ایجاد چنین جبهه نیرومندی بکنیم که متأسفانه با پیش آمدن جریان سعادت، مسئله خراب شد و روی خط هایی افتاد که نمی بایست حال هم اکنون در میان همین مسلمانان، یک جناح اقلیت، خود را «روشنفکر مذهبی» می داند و مخالف «قشری گری» روحانیت است و یکدسته هم که اکثریت عظیم مسلمانان هستند. و طبیعتاً تا وقتی این دو دسته با هم تلفیق نشوند، آن نتیجه دلخواه به دست نمی آیند: آن اقلیت می گوید که با قشری گری مخالف است و باید جهات «مترقی» اسلام را در نظر گرفت و این اکثریت هم مظنونانه به او می نگرد که تو «چیزهای دیگری» در کله داری! ما همانطوریکه در اروپا پیشنهاد کرده بودیم، در اینجا هم پیشنهاد کردیم که یک اجتماع ایدئولوژیک بزرگی تحت فیادت امام انجام بگیرد و ماه رمضان برای چنین کاری فرصت بسیار مناسبی است که با هم گفتگو کنند که اصول و ضوابط ایدئولوژیک همگی، یکی بشود و همه بفهمند و موافق بشوند که چه چیز را به نام اسلام قبول داریم و همه به راه افتیم.

ولی به گمان اینجانب، تنها مشکل، مشکل اختلاف در عقیده نیست، زیرا که صرف اختلاف در عقیده هیچوقت مایه دعوا نمی شود وقتی در عقیده اختلافی بود. صاحبان عقاید، آن ها را مبادله می کنند زیاد و کم عقاید با هم برخورد می کنند و بتدریج اگر صداقت در کار باشد، به توحید عقیده می رسند پس وقتی که عقیده وسیله دعوا شد، مسئله این می شود که این گروه ها به مصلحت خود نمی بینند که در همچنین اجتماعی شرکت

کنند. چرا این امر، به مصلحت نیست؟ دلیل اول، همان ترکیب سیاسی گروه ها است یعنی یکدستی سیاسی بوجود نیامد و معلوم نیست که فردا چه خواهد شد؟ بنابراین گروه ها دلیلی نمی بینند که به اصطلاح خود شناس های آینده را از دست بدهند. دلیل دوم اینست که چون در چنین وحدتی، گردانندگان گروه ها می دانند که آن موقعیتی را که برای خود تصور می کنند، دیگر نخواهند داشت، زیر بار نمی روند. من گزارشی تهیه کرده ام از اینکه چه دلایلی موجب شکست کلیه احزاب ایرانی از مشروطه تاکنون شده است و در این گزارش پیشنهاداتی ارائه داده ام، یکی از این پیشنهادات این بود که کنفرانس وحدت ایدئولوژیک تشکیل بشود، تا یک جبهه اسلامی قوی تحت زعامت امام خمینی بوجود بیاید که همه و همه کسانی که خود را در آن وحدت ایدئولوژیک و در آن رهبری امام شریک و سهیم می دانند، در آن جبهه حضور پیدا کنند. پیشنهاد دوم این بود که از همه کسانی که در جریان انقلاب در نقاط مختلف کشور سهمی داشته اند و مبارزه کرده اند، دعوت بشود تا در کنفرانس وسیعی در قم شرکت کنند و در این کنفرانس یک شورای رهبری عمومی انتخاب کنند. هم اکنون قرار شده است که به این دو پیشنهاد رسیدگی کنند و جواب بدهند. در انتظار این پاسخ، در سرمقاله گذشته روزنامه پیشنهاد کردم که هسته مرکزی این شورای رهبری عمومی می تواند متشکل از اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی باشد و این افراد هسته یک سازمان رهبری واحد سیاسی در سطح کشور را تشکیل بدهند. ادامه دارد

مشکل سیاسی پنجم ایران

مشکل سیاسی پنجم کشور ما گروه های غیراسلامی است. حالتی که اکنون حاکم است، در آن روزهای اول انقلاب نبود. در آن روزها، آن ها حالت خودباختگی در برابر جنبش اسلامی داشتند. ماتشان برده بود که این چه معجزه ای است که واقع شده و چگونه اسلام مبارزه مردم را به پیروزی رسانده است. متأسفانه تدریجاً این حالت خودباختگی که این ها داشتند و یقیناً می شد در نزد اکثرشان این حالت را به حالت دلباختگی تبدیل کرد، از بین رفت، یعنی از جمله بر اثر تضاد بعضی از ماها، این حالت به حالت ضدیت تبدیل شد. بنحوی که امروزه شما می توانید در جاهایی ببینید که به عنوان ضدیت با اسلام، تظاهر به رفتارهایی می شود. نه به آن خاطر که آن طرف از روی نیاز سیاسی و یا عقیدتی، لازم ببیند که چنین تظاهری بکند. بلکه تظاهر می کند که بگوید «من هم هستم».

به هر حال تمام آن بیست، سی گروه کوچک سیاسی بااصطلاح مارکسیستی که در خارج بودند و مصیبت ما بودند، هم اکنون در ایران وجود دارند و فعالیت هم می کنند. امروز صبح در منزل امام گفتند که شما مارکسیست ها را عقب زدید و اینان دیگر ساکت شده اند و نتوانستند در ایران گل کنند و خیلی از این لحاظ سطح فشار را در کشور پایین آوردید. جواب من این بود که اگر به جبهه اسلامی چنین توفیقی رسیده است علت آن این می باشد که ما تمام آن تجربه ای را که در مدت ۱۷ سال در خدمت شما و برادران و خواهران دوره های قبل از شما بدست آوردیم، بکار بستیم. روش های اینان را خوب یاد گرفته بودیم. انسان هر چقدر هم بیهوش باشد، اینها آنقدر عوضی عمل می کنند که انسان هوشمند می شود. ما از همان اول دست پیش گرفتیم و به اسلام دعوتشان کردیم و گفتیم بیایید بحث آزاد بگذاریم تا هر حرفی دارید، بزنید و حرف های ما را نیز گوش کنید. و اینها هم تاکنون بحمدالله هیچ خودی نشان نداده اند برای اینکه واقعاً هم حرفی برای زدن ندارند، زیرا که نه جامعه را می شناسند و نه دردهای آن و نه روش علمی دارند که مشکلات را بر فرض دانستن علاج کنند.

اما این امر مانع از این نیست که آن گروه هایی که از رژیم سابق در ایران مانده اند و فعالیت می کنند، این فعالیت خود را از طریق پوشش گروه های بااصطلاح چپی انجام ندهند. البته در جاهای دیگر هم حاضرند و از طریق آنها هم عمل می کنند ولی گروه های کوچک که اقلیت هستند و انگیزه هم برای کارشان دارند، پوشش مناسب تری هستند. البته انگیزه گردانندگان این

گروه‌ها عقیدتی نیست. اکثر جوان‌هایشان انگیزه عقیدتی دارند ولی آن‌ها که از پشت این‌ها را می‌گردانند و می‌چرخانند، انگیزه قدرت و منابع را دارند. حال آن کسانی که انگیزه هر چیزی را دارند که از دست داده‌اند، آرام نمی‌گیرند. آن‌ها که ذره‌ای رو دارند چون به آسانی نمی‌توانند به اسم اسلام فعال شوند، در این گروه‌های اقلیت فعال می‌گردند. و آن‌ها که بر فرض «رو» نداشته باشند، بطور مخفی از پشت انگولک می‌کنند. اگر به این روزنامه‌های تبلیغاتی دشمن نگاه کنید می‌بینید که اکثر نزدیک به اتفاق آن‌ها دست‌بازماندگان رژیم سابق است و خوشبختانه جوانان مسلمان دارند این‌ها را «لو» می‌دهند و با چاپ اسناد سابقه آن‌ها را که فراموش هم نشده، برملا می‌کنند. همین چندی پیش با انتشار چند سند درباره آقای مرزبان «پیغام امروز» نشان دادند که این آقای «مترقی» امروزی کسی جز همکار دیروزی رژیم شاه سابق و هویدا نبوده است. به هر حال این نکته بدیهی است که بازماندگان رژیم سابق وظیفه خود می‌دانند که این روزنامه‌ها را پخش کنند. همین امروز شنیدم که کسی به روزنامه فروشی می‌رود و هر روز به او پنج تومان می‌دهد که این آبدان را بگیرد و اینجا بفروشد. و اگر نخریدند و کم آمد، خود می‌دهم. حال آنکه ما مسلمانان متأسفانه وظیفه خودمان نمی‌بینیم که با تمام نیرو از روزنامه‌های خودمان پشتیبانی کنیم. در نتیجه آن‌ها از نظر تبلیغات از ما جلوترند با همه اینکه ما محتوای کارمان خیلی غنی است و آن‌ها حرفی جز فحش و برچسب و تهمت ندارند.

مشکل سیاسی ششم ایران

مشکل سیاسی ششم ایران معاصر یعنی ایران امروز، مشکل دولت حاضر است. شما حتماً سرمقاله‌ای را که من نوشتم که چرا پیشنهاد آقای نخست‌وزیر را برای شرکت در دولت نپذیرفتم، دارید! حالا ایشان هم به تلویزیون رفته‌اند و بدون اینکه قراری باشد، اعضای شورا را «لو» داده‌اند و گفته‌اند که اعضای شورا اینها هستند!

بله، دعوایی بین دو دید و دو بینش بود و هنوز هم هست. یعنی این دعوا هنوز طی نشده است. خود ایشان هم قبول دارند که دعوا هست و این دعوا بین این دو دید است: ما می‌گوییم که این قوه مجریه رژیم سابق باید تابع انقلاب باشد. دولت می‌گوید نه، شما چون دست دور از واقعیت است، فکر می‌کنید که همین، با حرف این کارها شدنی است. نخیر، ما نمی‌توانیم همه چیز را بهم بزیم و بهم بریزیم. و اتفاقاً در همان اوان کار هم بدون اینکه سروصدائی بشود، لغت انقلاب را از نام رسمی دولت حذف کردند و صریح به خارجی‌ها هم گفتند که ما طرفدار «تغییرات بنیادی» نیستیم. بنابراین عملاً «نظریه» تابع «مجریه» می‌شود.

و همین است که سر ملی شدن بانک‌ها دعوا بود و ما این پیشنهاد را چهار ماه زودتر داده بودیم و ایشان مخالفت می‌کردند و متأسفانه خیلی دیر متوجه شدند که اشتباه می‌کنند. سر ملی شدن صنایع دعوا بود. سر خیلی چیزهای دیگر عوا بود. مثلاً پس از استعفای آقای دکتر سنجایی، ایشان پیشنهاد کردند که شما وزیر خارجه بشوید. گفتم من وزارت شما را می‌پذیرم ولی حاضرم سرپرستی وزارت خارجه را برای مدت سه ماه عهده دار بشوم تا در این مهلت، اصلاحات لازم بنیادی را بدهم. ایشان گفتند دو شرط دارد. یکی اینکه در کارها، (اکی) موافقت من را داشته باشید. دوم اینکه این معاون وزارت خارجه (آقای احمد سلیمان) را به سفارتی، به جایی بفرستید! گفتم، نه، این از من ساخته نیست. «اکی» شما در چه جهت؟ اگر بناست یک کاری در خارج انجام بدهیم که سفارتخانه‌های ما معرف انقلاب اسلامی ما باشد، خوب باید این کارها را کرد. برای «اکی» شما، بفرمایید همین الان می‌گوییم که این سفارتخانه‌ها را به شوراهای محلی انجمن‌های اسلامی خارج خواهیم سپرد! ایشان گفتند آخر دانشجو به سفارت چکار دارد؟ گفتم اولاً سفارتخانه‌های ما کاری جز این ندارند و کار خوبشان همین است و ثانیاً این مسئله، دانشجو و غیر دانشجو ندارد. مسئله، مسئله داشتن یا نداشتن علاقه و اعتقاد به انقلاب است و دانشجویان ما دارند و آن دیگران سفارت خانه چی‌ها ندارند. حالا شما هم که می‌گویید «کادر» ندارید، خوب

این‌ها خود بروند و کار خود را انجام بدهند. خلاصه موافقت حاصل نشد ... منظور به اینکه این اختلاف دید در نوع بسیار آشکاری وجود دارد و خود نخست‌وزیر هم صریحاً گفته است که ایشان عقیده به «فورم» دارد. و حال آنکه می‌شود گفت که اکثریت شورا همین اینهایی که روحانی هستند. عقیده به انقلاب دارند و این برای آقای نخست‌وزیر تعجب آور است. این دوگانگی در دید، موجب شده است که چندین مرکز تصمیم‌گیری بوجود آید و تصمیمات این مراکز با هم ناسازگاری کنند. شورا به یک نوع تصمیمات تمایل دارد و دولت به نوع دیگر تصمیمات.

خارج از این‌ها یک دادگاه انقلاب هم داریم که در تمام امور دخالت می‌کند و طبیعی است که در نتیجه از کار اصلی خود غافل مانده است. آقای هادوی، مدیر کارخانه نصب می‌کند؛ مثلاً وقتی رفتیم با همافران صحبت کنیم معلوم شد ایشان به آنجا رفته‌اند و مدیر ضداطلاعات در نیروی هوایی نصب کرده‌اند. آخر این کارها به دادستان انقلاب چه مربوط است؟ اگر کسی با کسی لواط کرده باشد، ایشان رسیدگی می‌کند و خودش هم به ما گفت من از این کارها خیلی بدم می‌آید و باید خیلی سخت گرفت. گفتیم بابا، بدت می‌آید یا خوشت می‌آید، به شما نیامده که به این کارها رسیدگی کنی! به شما گفتند ضدانقلابی را تعقیب کن و مجازات کن، نه آنکه مملکت را اداره کن. خوب ایشان می‌خواهد مملکت را اداره کند و یک مرکز تصمیم‌گیری هم ایشان شده است.

سپاه انقلاب هم یک مرکز دیگر تصمیم‌گیری شده است. و همه دسته‌هایی را هم که می‌بینید داد و فریاد می‌کنند، خود مرکز تصمیم‌گیری شده‌اند. همین آقایان مجاهد خلق زندان دارند. فدائی خلق زندان دارد. دسته‌های مخالف اینها به همچنین. دستگیر می‌کنند، محاکمه می‌کنند و خلاصه هر کاری توانستند، می‌کنند. ایران شده است مملکتی که هر گروهی به همان مقدار قدرت که احساس می‌کند، در حد قدرت خود عمل می‌کند. و ریشه همه این کارها را در همان عدم هماهنگی در رهبری، در وحدت است. و شما ملاحظه می‌کنید که ما چقدر برای شما از انسجام در رهبری و یکدستی رهبری حرف زدیم و چقدر متأسفم که بسیاری از شما نشنیدید و حالا ما به اینجا رسیده‌ایم که آن ریشه چرکین فساد در خود رهبری است که هماهنگی پیدا نمی‌کند. وزیر دفاع، رئیس دژبان را از این در عزل می‌کند و او از آنور نصب می‌شود. از این طرف رئیس ستاد نصب می‌کند، از آنطرف عزل. و شما که در اروپا بودید، آیا انعکاس این کارها غیر از این بود که ایران کشور آشفته‌ای است که از دست رفته است؟

مشکل اساسی اینست که ما نتوانسته‌ایم رهبری مسنجمی بوجود بیاوریم. دولت بازرگان تصور کرد که با ادغام شورای انقلاب و دولت این انسجام بوجود می‌آید. ما تردیدمان را نسبت به این تصور در همان سرمقاله گفتیم و گفتیم که دولت باید چهار کار بکند تا این چنین ادغامی بتواند مفید واقع بشود. عقیده من اینست که این گروه بازی‌ها که در ایران بوده و هست، باید از بین برود. در اروپا هم که بودم شدیداً با این گروه بازی‌ها مبارزه می‌کردم و چقدر هم بوسیله این گروه‌ها سانسور شدم و چقدر جنبش ما از این سانسورها زیان دید. خیلی‌ها عمق مسئله و بدی اساسی گروه بازی را نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند. هر چیزی مشکل‌گیرش بیاید، خیال می‌کند با یک سازش یا یک حذف، باید قضیه را حل کرد. حال آنکه مسئله به این ترتیب حل نمی‌شود. حالا فرض کنیم ما هم می‌پذیرفتیم و به وزارت دارائی می‌رفتیم (گرچه من هنوز سر قولم ایستاده‌ام که بدون شرکت در دولت، حاضر هستم کار اصلاح انقلابی امور بانکی کشور را در دست بگیرم)، جناب وزیر می‌گویند اوضاع اقتصادی عادی است بنده می‌گویم که مملکت را رژیم شاه سابق به «فلج اقتصادی» کشانده است. چگونه این معاون با آن وزیر می‌تواند کار کند؟ به آقایی عرض کردم که حالا فرض کنیم شما با چهار پنج نفر روحانی از شورا وارد هیات دولت شدید. مسئله عنوان رسمی دولتی داشته باشد یا نه را هم کنار بگذاریم. حال می‌خواهند تصمیم بگیرند، اگر تصمیم بر انقلاب بگیرند، یک جور است و اگر تصمیم بر رفورم بگیرند، جور دیگر می‌شود و چگونه این دو می‌توانند جمع بشوند؟

اگر بر رفورم تصمیم بگیرند، در دفاع از دولت، همه یکدست می شوند، ولی آن گونه یکدستی که پشت سر اشکال درست خواهد کرد. مثل همین قضیه نیروی هوایی. و دوام دولت برابری بر خورد با این مشکلات زیاد نیست زیرا که نیروی کافی ندارد برای اینکه در انقلاب، نیروها در جهت انقلاب بسیج هستند و بالقوه و بالفعل در جهت مقابل غیرانقلاب می ایستند و نیروهای خود را در غیرانقلاب جمع نمی کنند.

پس رفتن در خط رفورم مشکلی را حل نمی کند. مشکل، خود دولت است که باید حل بشود یعنی در خط انقلاب برود و انقلابی عمل کند و برای اینکار باید دید خودش را عوض کند و انقلابی بشود. و من نمی بینم که در شرایط حاضر، این وضعیت حاصل بشود.

مشکل سیاسی هفتم ایران

مشکل سیاسی هفتم ما، مشکل تبلیغات ما است. همین اکنون شما می بینید که این رادیو تلویزیون تبدیل به یک زمینه مهم حمله به رهبری انقلاب ایران شده است. هر روزی آقای کی استعفاء داد، آقای کی رفت، آقای کی گفت من حاضر نیستم ... امروز نوشتند آقای موسوی نماینده امام هم گفته من حاضر نیستم نظارت کنم. برخلاف آنچه اکثر تصور می شود، به نسبت، قسمت، خیلی کم این مشکل، مربوط به مدیریت آنجاست و بنظر من، قسمت اصلی آن به بینش حاکم بر تبلیغات ما بر می گردد. اگر بدانیم از تبلیغات چه می خواهیم، رهبری متناسب با این خواست اگر هم وجود نداشته باشد، بوجود خواهد آمد، آنجا خواهد آمد و رادیو تلویزیون را اداره خواهد کرد. امروز روزنامه ها از آقای خمینی نقل کردند که موسیقی باید از رادیو حذف بشود. خیلی ها می گفتند: در این مملکت، شما همه چیز را از دست ما گرفتی، توی این مملکت نه حرف منطقی می شنویم و نه می زنیم، نه تفریح بکنیم، نه ساز گوش بدهیم، نه آواز گوش بدهیم، نه ورزش و سرگرمی و ... نه اگر انتقادی داشتیم کسی حاضر است گوش بدهد. حالا آن رژیم سابق چیزهایی داشت. ساز و آوازی داشت! پس اینجا بگویید که یک محیط خفقان درست کرده اید! و در مقابل اینهمه تبلیغات که در خارج هم پخش شد، هنوز رادیو تلویزیون نتوانسته است جواب درست و منطقی عرضه کند که غنا چیست که در اسلام حرام است و موسیقی چیست که می تواند باشد و اصولاً آن چیزهایی که باید باشد، کدام ها هستند و نه کسی هم به این فکر افتاد که در مقابل این چپی ها که از تجاع اسلام می گفتند بگوید خوب خود جناب مائو وقتی در چین انقلاب فرهنگی کرد، مگر دستور نداد همه ادوات غنا را از بین ببرند و حتی دیگر به تهوون ها هم رحم نکرد! منظور اینکه هنوز مشخص نشده است که تبلیغات ایدئولوژیک ما باید در چه خطی انجام بگیرد. شما لابد شنیده اید که آقای بنام مهدی صفا که ظاهراً از سازمان مجاهدین خلق تشریف داشته است، از اعتمادی که به او داشتند سوءاستفاده کرده و یک ربع ساعت هر چه دلخواهش بوده راجع به تلویزیون گفته است. علتش هم این بوده که به او ابلاغ کرده بودند که شما دیگر آن تفسیر را نباید بکنید. آیا افکار عمومی که این چیزها را می بیند، گیج نمی شود. نماینده امام می گوید من دیگر اینجا نمی مانم. آن یکی خلبان می رود اعلامیه می نویسد که چیزهایی که من در آنجا دیدم چنین و چنان بود. ما خودمان حال آن خلبان را پی گیری کردیم و دیدیم هم اسنادش جعلی بود و هم ادعاهایش جعلی. تازه کسی هم نمی رود و تحقیق کند که با حیثیت و شرافت مردم بازی نکنند. این دادگاه انقلاب اسلامی ما که به همه چیز می رسد، باید تکلیف این ها را روشن کند که مثلاً تکلیف تو آقای تهران مصور چیست که در تمام دوران رژیم سابق از آخور دستگاه می خوردی و مداح شاه بودی، حالا برای تحریک مردم عکس جعلی چاپ می کنی. تو آقای خلبان، این دروغ ها و این سندهای جعلی چه بود که چاپ کردی؟ اگر این تکلیف ها را روشن کنند، بزودی مچ دست همه آن ها باز خواهد شد.

همین آقایان آیندگان که هر روز علیه ما، علیه جنبش انقلاب اسلامی ما تبلیغ می کنند و همین کیهان و اطلاعات به قول گویندگان تا روزی

۱۵۰۰۰۰ تومان از دولت بابت آگهی های دولتی می گیرند و دیگر لازم نیست که از شاه سابق یا از سیای آمریکا بگیرند و حال آنکه دولت هنوز به ما یکدانه آگهی نداده است. وقتی از دولت می پرسیم، بنا منطبق ارسطویی جواب می دهند که تا امتیاز نداشته باشید آگهی نمی دهیم و تا رسمیت نداشته باشید، امتیاز نمی دهیم و تا لایحه جدید مطبوعات تصویب نشود، رسمیت ندارید! (تازه لابد اگر با لایحه هم مخالفت کنیم که دیگر نورعلی نور می شود) می گویم آقا شما انقلاب کردی که به کله همین این رسمیت ها بزنی و نفی کنی «رسمیتی» را که به زعم تو باعث می شود روزی ۱۵۰۰۰۰ تومان به هر کدام از این روزنامه هایی که کارشان دائم توطئه و تحریک علیه جنبش است بدهی در حالیکه ما که زاده انقلاب هستیم، رسمیت نداریم و آنوقت آن ضد انقلاب رسمیت دارد و اسم اینرا هم می گذارند «بی طرفی» که اگر قرار باشد به شما بدهیم باید به دو بیست روزنامه دیگر هم بدهیم حال آنکه ما بی طرفیم. نتیجه این «بی طرفی»، طرف روزنامه های عصر شاه سابق بودن است که از بودجه ملت ارتزاق کنند و دیناری به روزنامه های عصر جدید نرسد. و آنوقت چون کاغذ روزنامه نداریم و هزار مشکل برای خرید آن درست می کنند، باید برویم با قرض فراوان و با قول و وعده کاغذ را دو برابر گران بخریم که روزنامه تعطیل نشود. آن آقا همه چیز دارد چون با آن دستگاه دولتی از قدیم الایام با هم کار می کردند و زد و بندها را بلدند و راه و چاه ها را هم می شناسند و پول هم فراوان دارند و ما هیچکدام را نمی شناسیم و امکاناتی هم نداریم. اینهمه تبلیغات سیاسی ما است.

مشکل سیاسی هشتم ایران

مشکل هشتم سیاسی ایران علمای گرامی ما و ناهماهنگی آنها می باشد که باصطلاح مراجع ما هستند در ناهماهنگی شده است که یکی از ایشان مصاحبه می کند در یک باب و دیگری بلافاصله مصاحبه می کند بر ضد مطلب او. اگر مسائل جامعه ما حل شده بودند و دیگر مشکل بزرگی حل نشده برجای نمانده بود، انعکاس به این عدم هماهنگی کم بود و یا اصلاً نبود. یعنی می گفتند خوب آزادی است هر کس هر عقیده ای دارد، می گوید. اما توان جامعه ما به رهبری است، حفظ وحدت جامعه ما به رهبری است، آینده جامعه ما به رهبری است و برای این جامعه تحمل این عدم هماهنگی بسیار مشکل است. خوشبختانه امروزها این عدم هماهنگی مقدار زیادی تخفیف پیدا کرده است اما بکلی از بین نرفته است. هم در قم هست و هم در شهرهای دیگر.

در این زمینه، یک مشکل سیاسی دیگر ما، مسئله قبل از ۱۵ خرداد، قبل از بهمن انقلاب، بعد از بهمن انقلاب و ... است به چه معنی؟ به این معنی که تمایلی هست که بگویند که هر چه قبل از ۱۵ خرداد بوده است مردود است خصوصاً منظور خط مصدق است. ریشه این امر را که می دانید از کجاست و جای تردید نیست که وابستگی های مختلف و منجمله عاطفی به طرفین آن اختلاف اولیه، ذی مدخل می باشند. ولی خوب، همانطور که در روز تظاهرات ۳۰ تیر دیدیم و یا در سالروز مرگ مصدق، کار وی و مبارزاتی که وی رهبری کرد، در جامعه ریشه دارد. ملی شدن نفت را نمی توان نادیده گرفت و اصولاً دلیلی هم برای اینکار وجود ندارد و نباید هم مبارزات عظیم مردم خود را فراموش کنیم. ولی عده ای می گویند که دلیل دارند و دلیل شان هم این است که می خواهند زمینه درست کنند که گروه

مشکلات دیگر...

مشکلاتی که در بالا برشمردیم، مهمترین مشکلات روز هستند. البته مشکلات مهم دیگری نیز وجود دارند که مهمترین آن ها مشکل ارتش است که جنبه سیاسی دارد. آغاز این ارتش قزاق روس ها است که برای سرکوبی ایران ساختند و آن قضایا را از همان زمان مشروطه بوجود آورد. بعد این ارتش افتاد دست انگلیس ها که رضاخان قزاقی را علم کردند که فجایع سری بعد را بوجود آورد و بعد هم که افتاد دست آمریکائی ها که فجایع دوره محمدرضا خانی را ایجاد کرد. از چنین ارتشی با این همه زد و بند و با این

همه وابستگی ارتش مؤمن و معتقد و وفادار به انقلاب اسلامی باز آوردن، کار حضرت فیل است. اگر هم سربرش بگذارند، می گوید روحیه ندارم و نمی توانم! بعضی از آن عناصر فاسد را هم که گرفتند و از بین بردند، همان ها باز احتمالاً چیزی یاد گرفته بودند! به هر حال به ارتش هم اعتمادی نیست و نه با ساخت فعلی آن می شود کاری کرد.

پس شکل ارتش، شکل سیاسی خیلی مهمی است (همین امروز بعد از ظهر هم نوعی از آن مشکل بروز کرد: ظاهر قضیه اینست که به همافر گفته اند که شما نمی توانید افسر باشید. همافر هم گفته است که موقعیت من را معلوم کن و آنگاه من در جلسه مشترک به دولت گفتم آقا چطور شده، شما نسبت به رژیم سابق بنایت بر ارفاقه، به این همافران که می پرسی، جیغ و داد و فغان می کنی؟ آیا غیر از این است که آن کسانی که در آن ساخت قدیمی می توانستند فعال باشند و به اصطلاح برای خود شخصیتی می دیدند، در این همافران دشمنان آشکاری می بینند زیرا این ها کسانی هستند که قبل از پیروزی انقلاب در بارگاه امام رژه رفتند و روحیه انقلابی نشان دادند و روز آن شب که می خواستند کودتای کذایی بکنند، این ها ایستادگی کردند. حال تو می خواهی که این نباشد و ما که می فهمیم قضیه از چه قرار است. چرا چنین می کنی و میایی ظاهر قضا یا را به یک صورت در می آوری که این جوانانی که می بینند به اسلام خدمت کرده اند، و اکنون چنین پاداشی می گیرند خطر منحرف شدن دارند. ممکن است این جوانان بگویند از اسلام خیری ندیدیم و دنبال یک پیام غیراسلامی بروند.

اینها مشکلات سیاسی روز ما است سیاست خارجی هم البته جای مهم خودش را دارد و چون مفصل راجع به نقش آمریکا و سیاست خارجه توضیح داده ایم در اینجا بدان نمی پردازیم، الا اینکه این نکته را ذکر کنم که آقای سخنگوی سفارت آمریکا در تهران چندی پیش به دفتر روزنامه انقلاب اسلامی آمده بود و می گفت مطالب شما و سرمقاله های تان در افکار عمومی ایران تحریک ایجاد می کند بر ضرر آمریکا. گفتیم خوب شما بر علیه انقلاب ما تحریکات می کنید، ما مجبوریم دفاع کنیم.

در برابر این نقطه های تاریک و احتمالاً یأس آور یک نوع بااصطلاح دیدگاه های امیدبخش سیاسی هم وجود دارند و از نظر من مهمترین این دیدگاه های امیدبخش سیاسی، این است که رهبری این انقلاب، رهبری قاطع و یکدستی است و توانسته با وجود همه این مشکلات اعتماد کامل مردم را حفظ کند. چنانچه در این راهپیمائی سه شنبه گذشته این حضرات فکر می کردند خیلی به سرعت ایران به طرف مخالف شدن می رود و عجله کرده بودند و نوشته بودند که ۷۵ درصد مردم مخالف شده اند. نه! رهبری یکدستی خود را حفظ کرده است و مردم هم نسبت به این رهبری صمیمی هستند و می دانند در کار این رهبری غل و غشی در کار نیست. این نکته بسیار مثبت این انقلاب است.

انقلاب اسلامی: با تمام سعی که کردیم تمامی سخنرانی و منجمله نکات قوت انقلاب را که بنی صدر شرح داده بود، در این شماره بیاوریم، متأسفانه قادر نشدیم. هر چند می خواستیم تمامی متن قبل از انتخابات دوران ساز فردا چاپ شود، بالاچار آنرا به شنبه موکول می کنیم.

نکته مثبت دوم انقلاب

نکته مثبت دوم انقلاب ایران اینست که مردم از گروه گرایشی خسته شده اند و آن تظاهرات و اعمال و کرداری که دارای جنبه های گروه گرایی باشد، در میان مردم «گل نمی کند» و تاکنون نیز نکرده است. اکنون خطر زمان مصدق، یعنی این خطر که جامعه تقسیم بشود و هر قسمت دنباله یکی از رهبران را بگیرد و گروه بازی بشود، دیده نمی شود. البته نمی شود گفت که امروز دستجاتی نسبت به روز اول انقلاب توانا تر نشده اند. شاید بتوان گفت که توانا تر شده اند و زور هم می زند که این امر را در میان همه تعمیم بدهند، ولی این دستجات موفق نشده اند. دلیل آشکار من بر این ادعا، علاوه بر راهپیمائی بزرگ وحدت، همین مراسم بزرگداشت ۳۰ تیر است که آخر

سر چاره ندیدند جز اینکه به دو مقام محبوب روحانی مراجعه کنند. و عملاً هم ۳۰ تیر به این خاطر انجام گرفت و آن ها هم می دانستند که با عنوان گروه و دسته فلان و بهمان ۳۰ تیر، «بشو» نیست و تظاهرات آنچنانی صورت نمی گیرد.

و این مسئله، مسئله ای بسیار اساسی است زیرا نشان می دهد که این خط و روشی که بنای آن بر خود مردم شده است، این خط می تواند بتدریج جلو بیاید و جامعه را از این بیماری گروه و فرقه گرایی که همیشه داشته است و از فسادهای مهم ایران بوده است، برای همیشه راحت بکند. یعنی دیگر این امید می ورد که آن بیماری که عبارت از این باشد که سرنوشت مملکت دست چند گروه بیافتند که با موافقت یا مخالفتی، زیری را رو بکنند و رویی را زیر، یا سفیدی را سیاه کنند و سیاهی را سفید، بکلی از مملکت ریشه کن بشود. این مرض در زمان مصدق هم بود و ضعف زیاد ببار آورد ولی یک علت آنکه مصدق توانست جلو بیافتد و موفق بشود، این بود که وی از چنگ گروه ها خلاص شد و مستقیم به توده مردم متکی گشت.

این کار، یعنی مراجعه مستقیم به مردم، در عین حال که قوت است، ضعفی نیز دارد. نقطه قدرت آنرا که عبارت از حذف گروه ها و گروه بازی ها باشد شرح دادم. مثلاً همین الان به اسامی که گروه های مختلف برای مجلس خبرگان فهرست می کنند، نگاه کنید. سنتز غریبی است از افرادی که قاعدتاً نباید و نمی توانند با هم اصلاً جمع بشوند. اصلاً اصرار زیادی است که در هر جا، «سران» را، حتی اگر با هم بشدت فرق داشته باشند، از یکجا کاندید کنند و یا سازمانی که مثلاً دم از ضد آمریکایی بودن می زنند، بر اساس زد و بند، با کسانی که همیشه بر خط آمریکا عمل می کردند، یک لیست مشترک کاندیدا می دهد. اگر قرار بود کار دست این گروه باشد، ببینید این مجلس چه از آب در می آید؛ ولی این کار خطری هم دارد و آن اینست که چون انقلاب سازماندهی نیست، یک لحظاتی می رسد که ضربه پذیر می شود، یعنی وقتی ضربه می رسد، اقلیت های کوچک می توانند فوراً خودشان را جمع و جور کنند، ضربه را تحمل و دفع کنند، اما توده ای عظیم نمی تواند زیرا هر لحظه آماده نیست که جلوی ضربه بایستد. و ناچار این شکل تماس مستقیم با مردم و در عین حال امکان سازماندهی عظیم در برگیرنده همه مردم حل نمی شود مگر با جبهه ای اسلامی که شرحش را قبل از این دادم.

نکته مثبت سوم انقلاب

نکته مثبت سوم انقلاب ایران این است که بتدریج یک خط روشنفکری واقعی اسلامی در حال پیدایش و در حال قوت گرفتن است. خارج از آن، قشری گرایشی واقعی گروهی از روشنفکر نمایان امروزی که واقعیت همه چیز را قربانی چند ایده ای می کنند که از لحاظ علمی هم معلوم شده اکثراً غلط می باشند. روشنفکر جدیدی در حال ولادت است که می خواهد پایه کار را بر این بگذارد که واقعیت چیست و اسلام برای این واقعیت، بطور عینی و روزمره، چه واقعیتی می جوید و برای رسیدن به آن چه راه حل مشخصی ارائه می دهد. این روشنفکر با این خط به پیش می رود. همین خط است که جهاد سازندگی را براه انداخته و به پیش برده است. نمی گویم که از لحظات اول، این خط نتایج بسیار درخشانی از خود نشان داده است، بلکه منظور نظر من اینست که همین امور حاکی از این هستند که مردم ما بر جستجوی راه حل اسلامی برای واقعیتی که با آن روبرو می باشند، هستند و این امر، نکته بسیار روشن و گرانقدری است. یعنی همان نقطه روشنی که در صدر اسلام پیدا شد. در آن زمان هم، در میان خط های روشنفکری، گروه های زیادی بودند تا آنکه نورمحمدی آمد و همه آن ها را در تاریکی قرار داد. ابوالحکیم را ابوجهل کرد، ابوجهل، قبل از نورمحمدی، پدر حکمت زمان خودش بود و یک نوع بیان کننده جناح روشنفکری عصر خویش بشمار می رفت. اما اسلام آمد و برای هر واقعیتی یک راه حل روشنی پیدا کرد و جلو رفت.

آن نکته مثبت پیدایش خط روشنفکری اسلامی همین است که روز

اول که ما به تهران آمدیم، دانشگاه تقریباً در تصرف این گروه هایی بود که دم از روشنفکری می زدند. ولی هم اکنون تحقیقات از تصرف این گروه ها بیرون آمده است و سایر دانشگاه ها نیز در همین حالت هستند و این جریان هم اکنون قوت می گیرد و امیدواریم که آن ضعف های دیگر را برشمیریم، بتدریج جذب کند و از بین ببرد.

نکته مثبت چهارم انقلاب

نکته مثبت چهارم انقلاب ایران اینست که گرچه این گروه های مارکسیستی وجود دارند و خیلی هم فعالند، اما این ها که در زمان مصدق از لحاظ ایدئولوژی بر ما غلبه داشتند، هم اکنون بسیار مغلوب شده اند. در زمان مصدق ما حرفی برای زدن نداشتیم و اگر هم داشتیم، پیدا نکردیم. آنوقت ها ایدئولوژی ما این ها به مناظره دعوت بکنند و ما قبول کنیم. امروزه دقیقاً برعکس شده است. ما دعوت به مناظره می کنیم و آن ها نمی پذیرند. امروزه الحمدالله، ما از لحاظ ایدئولوژیک و فکری قوی تریم. خود شما که در اروپا هستید، می دانید که مارکسیسم در «بحران» است و بحران بسیار عمیقی. حملات زیادی بر علیه مارکسیسم می شود و به قول «کلنتی» این حمله ها دیگر از بورژوازی نیست، از خود مارکسیسم به مارکسیسم است. آقا، این راه حل ها که شمرده بودی، این ترها که ارائه داده بودی، باطل از آب در آمده اند و هم اکنون در برابر مسائل مهمی قرار گرفته ای، که برای آن ها جوابی نداری.

برای مسئله رشد اقتصادی که یکجا می انجامد، جوابی نداری. آن سرانجام خوشی که برای او پیش بینی کرده بودی، غلط از آب در آمده است و برعکس آن، اگر همین جریان رشد فعلی کشورهای صنعتی ادامه پیدا کند، اول قرن بیست و یکم نابودی در کار است و نه رشد. راه حل های تو برای مسئله نابرابری و برابری اجتماعی ناکام در آمده اند. هر جا رفتی برابر درست کنی، بدترین نابرابری ها را بوجود آوردی. بسیار مسائل دیگر که برای تو لاینحل مانده است.

مارکسیست های ایرانی هم که در زمینه واقعیت اجتماعی ایران گنج اندر گنج هستند. و چون در زمینه های جدید اجتماعی ایران، آن آقایان «متروپول» (کشور مادر) فکری نکرده اند، این ها هم حرفی برای زدن ندارند. اینست که زمینه باصطلاح ایدئولوژیک جامعه ایرانی سالم است و این امر به سلامت جامعه کمک کرده است. اینطور نیست که مردم چیزی در چنته ندارند. الحمدالله آن دعوت ما به بحث آزاد و چند بحث آزادی که انجام گرفت به نزد جوان های دانشجو و دیگران این را معلوم کرد که دست ما پر است و آن ها دستشان خالی است و این نکته مثبت بسیار مهمی است.

نکته مثبت پنجم انقلاب

نکته مثبت پنجم انقلاب ایران روحیه عمومی است. یعنی جامعه ما برای قبول فداکاری آماده است. بنابراین اگر ما بخواهیم برای حل مشکلات خود، راه حل های انقلابی پیشنهاد بکنیم، جامعه زودتر و صمیمانه تر دنبالش می رود تا اینکه راه حل های «اصلاح طلبانه» یا باصطلاح «رفورمیستی» به او عرضه بشوند. زیرا که خود جامعه می داند که چیزی توی این راه حل های «اصلاح طلبانه» نیست و دردی را دوا نخواهد کرد.

دلیل من همین روحیه عمومی است که مثلاً در موردملی کردن بانک ها خود را نشان داد که باعث شد که قوانین سرعت رد بشوند و به تصویب برسند و اجرا گردند. این حکایت از آن روحیه انقلابی عمیق در جامعه ما می کند و بسیار نویدبخش است. خود همین مسئله که من از وقتی به ایران آمده ام، اصلاً حتی به روزنامه هم نمی رسم و اگر کار دیگری نباشد از صبح تا آخر شب باید منبر بروم و حرف بزیم حکایت از این می کند که جامعه آتش دارد و آماده است که بر اساس واقعیت های محسوس خویش، راه حل را گوش بدهد و در صورتیکه این راه حل هخا را به او ارائه بدهید، آماده هست که آن ها را دنبال کند و اجرا نماید.

و به همین دلیل است که بخش مهمی از تبلیغات آن ۲۰۰ روزنامه ای که

علیه اسلام تبلیغ می کنند به این اختصاص داده شده است که این روحیه عمومی را خنثی بکنند و از بین ببرند. مثلاً همین دیروز که در اراک بودیم و با بلندگو اعلام می کردند من برای سخنرانی فلان ساعت در فلان جا خواهم بود، یک کسی که باصطلاح خودش را مارکسیست می خوانده، توی بلندگو کلمه ای راجع به من گفته بود. بیش از ۲۰۰۰ تلفن به آن مرکز شد و از خود آن ساختمان بیش از ۲۰۰ نفر به آن شخص رفتند و گفتند چرا این حرف را گفتی. فوراً ثابت کن. و او هم که نتوانسته بود ثابت کند، همان فحش روزنامه بنی حرف را تکرار کرده بود است و مردم به او گفته بودند که چرا این حرف را زدی. این روحیه مسئول و مراقب و خواهان و جویا از نظر سیاسی، در تاریخ ما و بخصوص در تاریخ معاصر ما به احتمال قریب به یقین دیده نشده است. یا آن موقع که چلنگر یک کاریکاتوری کشیده بود، دستجات مختلف رفتند آنجا که باید اثبات کنی. البته این روحیه عمومی را باید بارور کرد و نباید رها بشود. وقتی ما خود به این روحیه توجه نکنیم، از دیگران چطور انتظار داشته باشیم.

نکته مثبت ششم انقلاب

ششمین جنبه مثبت وضعیت امروزی ایران اینست که در توده اداری و لشگری کشور، بتدریج و البته به زحمت، نسبت به سرنوشت ایران حساسیت بوجود آمده است. نه اینکه لاقید باشند نسبت به خطری که ایران را تهدید می کند. و اگر ما یک مقدار درست عمل بکنیم، می توانیم این حساسیت را به یک عقیده استواری در خدمت انقلاب اسلامی بدل بکنیم. در نتیجه این کار، ارتش که از نظر کادر رهبری اطمینان بخش نشده است، اما از نظر توده ای ارتشی روزبروز اطمینان بخش تر می شود. در همان راهبیمایی وحدت، این روحیه بسیار مثبت افراد ارتشی نسبت به انقلاب بسیار قابل ملاحظه بود و جلب توجه می کرد. در نتیجه ما اکنون چون می توانیم که گروه های پایین سازمان اداری و ارتشی تکیه کنیم، آن ضعف ها که در رده های پایین نداریم. ضعف ما کادرها هستند که بنظر من چون دولت روش انقلابی در پیش نگرفت، این ضعف تشدید هم شده است.

نکته مثبت هفتم انقلاب

هفتمین نکته مثبت، بسیار نویدبخش اینست که طلبه های ما به متفکران جوان زیاد تمایل پیدا کرده اند و مایل هستند در خط مسئولیت های بزرگ زمان قرار گیرند. چون من با این ها زیاد سر و کار دارم می بینم که غیر از طلبه های بیست سال پیش هستند. در آن هواها نیستند، در هواهای دیگری هستند که باز اگر این خوب مراقبت بشود، جامعه ما می تواند به نسل شما امیدوار باشد که جناح روشنفکر و مذهبی اش باهم سازگاری خواهند داشت در پیش بردن اسلام. و خود وجود این طلاب جوان بعضی تمایلاتی را که بخواهند در بالا، خلاف جهت امام اقدام بکنند، تهدید می کند و باز می دارد و این خود نکته مثبتی است.

نکته مثبت هشتم انقلاب

هشتمین نکته مثبت اینست که اگر در گردانندگان هنوز تمایل به وحدت سازمانی بوجود نیامده است، این تمایل در بین نیروهای جوان زیاد است و هیچ میل ندارند که اختلافی در رأس باشد و عمداً این اختلاف ها را اگر هم ببینند، پرده پوشی می کنند.

نکته مثبت نهم انقلاب

نهمین نکته ای که باید عرض کرد و نتیجه گیری نمود و مورد ارزیابی قرار داد اینست که فرهنگ سیاسی ایران مثل فرهنگ سیاسی دوران مصدق نیست که دو خط بود، یکی مارکسیسم اینور خط که یک جناح هایی را تصرف کرده بود و یکی غیرمارکسیسم که در عمق جریان رنگ مذهبی داشت ولی بتدریج که از عمق به بالا می آمد، رنگ مذهبی اش کم می شد و رنگ ملیتش قوی تر می شد. اکنون نه مثل زمان مصدق است و نه مثل بعد

از آن زمان که تا سال ۴۲ بود که یک نوع بی میلی و انزجار نسبت به مبارزه سیاسی بود و نه مثل دوره ۱۵ خرداد و نه مثل سال های ۵۳-۱۳۵۲. که در این سال ها استفاده از مذهب در یک جناحی و «نو» کردن مذهب با قبول عناصر «علمی» جزو فرهنگ سیاسی ابراز بود و این جناح ها می خواستند با این علمی کردن ها به مذهب تحرکی بدهند.

ولی اکنون دیگر جریان مثل آن زمان ها نیست. همین پیش نویس قانون اساسی شاهد است و همین تصمیمات شورای انقلاب شاهد است که در مذهب آن آمادگی لازم بوجود آمده است که آنچه را که لازمه پیشواز از انقلاب است، بگوید.

نمی گویم مقاومت ها نیست، زیاد هستند. اما خود مذهب توانائی خنثی کردن آن مقاومت ها را دارا شده است. بنابراین بیان سیاسی مذهب می تواند به خود مذهب تکیه داشته باشد و نه به سراغ فلسفه ارسطویی برود و نه به سراغ افلاطون و نه حرف هایی بزنند که دیگران هیچ جرأت هم نمی کردند بزنند، مقصد حرف های کسانی است که باصطلاح رفته بودند عناصری بیاورند که مذهب را «نو» کنند.

این ۸۵ درصد صنایع ایران که ملی شده است، در هیچ کدام از آن رژیم های سوسیالیستی نا به این حد نشده است. در هیچ کدام از پیشنهادهایی که گروه های سیاسی کرده اند، چنین چیزی نبوده است. این برنامه از آنجا نمی آید که جناح اسلامی خواسته باشد «رقابت» با دیگران بکند که بفرما، تو می گفتی اسلام نمی تواند، این جوابت! بلکه مسئله همانست که گفتیم که اسلام دارد برای واقعیت ها، راه حل پیدا می کند. اگر شما بروید و وضع صنایع را مطالعه کنید ملاحظه می کنید که بطور ملموس برای این مشکل، راه حل دیگری وجود نداشته است و این مذهبی که می گفتند زیر بار واقعیت نمی رود، حالا منتهای توانایی را که برای قبول واقعیت دارد و حاضر هم هست که تا آخر خط برود.

همین امر که مثلاً از کتاب اقتصاد توحیدی متجاوز از یک میلیون نسخه چاپ شده است و هیچ کتابی این مقدار وسعت انتشار نداشته، نشان می دهد که هم زمینه قبول اسلام خاصی که راه حل مسائل را در بر دارد در جامعه ایران قوی است و هم اینکه در خود اسلام، وقتی پیام صاف اسلامی را گرفت، راه حل انقلابی وجود دارد و جامعه خواهان او می باشد و دنبال این دین می رود.

ارزیابی در مجموع

ارزیابی من اینست که اگر ما موفق بشویم یک رهبری منسجمی، یک جبهه اسلامی قوی و یک دست، حزب خدا را درست بکنیم، می توانیم با موفقیت برنامه انقلاب اسلامی را با همه صراحت و وضوح انشاءالله به نتیجه برسانیم. گیر کار ما در این دو زمینه است و گیر محوری هم هست. اگر موفق شدیم تا آن رهبری توانا را بوجود آوریم، آن سازمان لازم را بوجود آوریم که هر مسلمانی که خواست در خدمت عقیده عمل کند، در این حزب خدا بود، و در این رهبری حاضر بود، پیروز شده ایم و با توجه به این نکات مثبت و منفی از لحاظ سیاسی، ایران امروز توانائی غلبه بر مشکلات این زمان را انشاءالله داریم. خصوصاً به اینکه ما فرصت آزمایش دیگری هم نداریم. مشکل بسیار زیاد است، خیلی خیلی بیشتر از آنکه فکر می کردیم و تحلیل می دادیم دولت بازرگان ۴/۵ میلیارد دلار کسر دارد یعنی ۲۰ سال بعد فاجعه رخ خواهد داد. بنابراین فکر نکنید فرصت زیاد است، اگر این نشد، یکی دیگر. خیر! ما هستیم و پول نفت که بیست سال دیگر تمام می شود.

یا می خواهیم انقلابی عمل کنیم و اقتصاد ایران را دگرگون کنیم یا نه. دیروز هم در وزارت دارائی به آن ها گفتیم: اگر به اسلام و ملت عقیده ندارید، پیش کش، لااقل فکر زندگی خودتان و بچه هایتان باشید. اگر بخواهید عمر این اقتصاد را که ده بیست سال هم بیشتر نیست طولانی کنید، باید لااقل برای هر نفری که کار اداری دارد، ۱۰ نفر کار تولیدی کنند نه اینکه مثل امروز برای هر یک کارگر مولد، یک کارگر مصرف کننده داشته باشیم. بیخودی هم نگویید کار نیست. کار تولیدی زیاد است. شما نیستید تا انجام دهید. ولی

فرصت آزمایش دیگری نداریم، یادتان باشد که انقلاب وارد مرحله ای می شود که تحت عنوان ایران در پرتگاه سخنرانی کردیم. در شهرها و در همه جا همان مسائل سابق هست و خودتان بروید و امتحان کنید. آزمایش کنید، بررسی کنید، ببینید همان خطرات سابق بر جای خود باقی مانده اند یا خیر؟ همان اقتصاد و همان وضعیت و همان حالت فلج و شدیدتر هم شده اند. چون هر چه بوده غارت کرده اند و بیرون برده اند.

حال که فرصت آزمایش دیگری نداریم، ناچار باید این آزمایش را پیروز بشویم، در این آزمایش حتماً باید موفق بشویم. و اگر باید حتماً موفق بشویم باید یک مقدار این گیرودارها را کنار بگذاریم، خودمان را از آن تصورهای که داشتیم و خوب و بدی ها که نسبت بهم می گفتیم، خالی کنیم و تمایلات روحی همدیگر را در یک وحدت ذوب کنیم. و کسی غیر از شما جوان ها نمی تواند این کار را بکند. اگر همین دو کار را کردیم، در انسجام رهبری و ایجاد سازمانی که معرف اسلام باشد و اسلامی عمل کند، موفق شده ایم. زمینه های موفقیت هم زیاد هستند همانطور که زمینه های شکست وجود دارند، اگر در این کارها موفق نشویم با کمال تأسف احتمال شکست خیلی زیاد خواهد بود.

موفق و منصور باشید. به امید پیروزی انقلاب اسلامی ایران و عالمگیر شدن آن. والسلام علیکم.

۱- سیاسی

اظهار نظر دربارهٔ قانون اساسی
شوراها
ابرقدرت ها و بازی هایشان
کسر بودجه
فلج اداری
فلج سیاسی
آفت های وحدت
برای رفع ضعفهای تنهائی چه باید کرد
انقلاب و ضعف سازمانی آن
در انحصار طلبی و توطئه ها
انحصارطلبی روحانیت
جنگ روانی
نظریه و اجرائیه
خودمختاری، بهانهٔ توطئه
تجربه تنهائی لبنان
میوه های ممنوعه
انقلاب و ضدانقلاب در کردستان
اجتماع غیرمتعهدها
جهاد سازندگی
بانک ها
فرار مغزها
روز قدس
۲۸ مرداد روزی که بود و روزی که شد
حزب جهانی مستضعفان
مشکل مسکن
ترور
جهاد سازندگی در خانه
آزادی های سیاسی
به گُرد باید اعتماد کرد
جوانی و آزادی

۱۷ شهریور

آغاز سال تحصیلی
سیاست و علم در دانشگاه
دانشگاه و تضادها
توحید و حق تصمیم
مصاحبه ای که امید داد
ترمیم
مهاجرت
جوان و انقلاب
انقلاب اسلامی و آمریکا
مشکلات سیاسی ایران

- آزادی و استقلال

اظهار نظر دربارهٔ قانون اساسی
شوراها
ابرقدرت ها و بازی هایشان
آفت های وحدت
در قوت و ضعف تنهائی
برای رفع ضعفهای تنهائی چه باید کرد
انقلاب و ضعف سازمانی آن
وقت وحدت
سی تیر
ارتش: سنگ میان دو آسیا
مشکل انتخاب
انتخاب سرنوشت
پیش و بعد از رأی
از مشروطیت تا جمهوریت
اجتماع غیرمتعهدها
توقیف روزنامه
روز قدس
روحانی در دانشگاه
راه حل ها

انقلاب و آمریکا

- خودمختاری

شوراها
آفت های وحدت
خودمختاری، بهانهٔ توطئه
انقلاب و ضدانقلاب در کردستان
روز قدس
به گُرد باید اعتماد کرد
برای رفع ضعفهای تنهائی چه باید کرد
انحصارطلبی روحانیت
جنگ روانی
نظریه و اجرائیه
تجربه تنهائی لبنان
انقلاب و ضدانقلاب در کردستان
تناقض ها
ترور
به گُرد باید اعتماد کرد
علاج انزوا
ترمیم
تورم از بین رفتنی است
جوان و انقلاب
مشکلات سیاسی ایران

- ارتش

ابرقدرت ها و بازی هایشان
در انحصار طلبی و توطئه ها
انحصارطلبی روحانیت
ارتش: سنگ میان دو آسیا
میوه های ممنوعه
انقلاب و ضدانقلاب در کردستان

جهاد سازندگی

۲۸ مرداد روزی که بود و روزی که شد
مجلس خبرگان و مسئولیت بزرگش
پیروزی و وظایف ناشی از آن
طرحی برای ارتش
فشار تضادها
جا و موقعیت ارتش
راه حل ها
ارتش خلق

- احزاب و گروهها

فلج سیاسی
آفت های وحدت
در قوت ضعف و تنهائی
سی تیر
چگونه وحدت را بارور سازیم
میوه های ممنوعه
پیش و بعد از رأی
رهبری
اجتماع غیرمتعهدها
فرار مغزها
جنگ انحرافی
چماق بدستان
۲۸ مرداد روزی که بود و روزی که شد
زمین و دهقان
جوان و فرصت های عمل
پیروزی و وظایف ناشی از آن
اصالت زور
در سوگ قارنا
آغاز سال تحصیلی
گشودن افق امید
جوان و انقلاب

– ابر قدرت ها

ابر قدرت ها و بازی هایشان
 فلج سیاسی
 آفت های وحدت
 برای رفع ضعف های تنهائی چه باید کرد
 در انحصار طلبی و توطئه ها
 خودمختاری، بهانه توطئه
 توطئه ها و سؤال ها
 تجربه تنهائی لبنان
 انقلاب و ضدانقلاب در کردستان
 از مشروطیت تا جمهوریت
 اجتماع غیرمتعهدها
 روز قدس
 انقلاب ایران و خاورمیانه

– آمریکا

فلج اداری
 فلج سیاسی
 برای رفع ضعف های تنهائی چه باید کرد
 در انحصار طلبی و توطئه ها
 انحصار طلبی روحانیت
 در معنویت انقلاب
 نظریه و اجرائیه
 ارتش: میان دو سنگ آسیاب
 انقلاب و ضدانقلاب در کردستان
 رهبری
 جهاد سازندگی
 روز قدس
 ۲۸ مرداد روزی که بود و روزی که شد
 ترور
 ۱۷ شهریور
 انقلاب ایران و خاورمیانه
 انقلاب اسلامی و آمریکا

– مجلس خبرگان

اظهار نظر درباره قانون اساسی
 مشکل انتخاب
 انتخاب سرنوشت
 هدف وسیله را توجیه نمی کند
 پیش و بعد از رأی
 از مشروطیت تا جمهوریت
 رهبری
 فرار مغزها
 ۲۸ مرداد روزی که بود و روزی که شد
 مجلس خبرگان و مسئولیت بزرگش

تناقض ها
 مرگ طالقانی
 علاج انزوا
 مسائل جوانان

– مستضعفان

ابر قدرت ها و بازی هایشان
 انقلاب و ضعف سازمانی آن
 حزب جهانی مستضعفان

۲- فرهنگی و دینی

شوراها
 بشارت باد ... و برهم زدن میتینگ
 اخلاق، حقوق، قانون
 روزنامه برای کیست
 تولدی دیگر
 آفت های وحدت
 در کنار آتش
 برای رفع ضعف های تنهائی چه باید کرد
 انقلاب و ضعف سازمانی آن
 در انحصار طلبی و توطئه ها
 در معنویت انقلاب
 قوت وحدت
 سی تیر
 نظریه و اجرائیه
 خودمختاری، بهانه توطئه
 ارتش: میان دو سنگ آسیاب
 انقلاب و رمضان
 چگونه وحدت را بارور سازیم
 میوه های ممنوعه
 مشکل انتخاب
 انتخاب سرنوشت
 هدف وسیله را توجیه نمی کند
 پیش و پس از رأی
 از مشروطیت تا جمهوریت
 فرار مغزها
 چماق بدستان
 روز قدس
 مجلس خبرگان و مسئولیت بزرگش
 تناقض ها
 خانواده
 جهاد سازندگی در خانه
 جوانی و آزادی
 پیروزی و وظایفی ناشی از آن
 احتمال صدق و کذب خبر
 اصالت زور
 در سوگ قارنا

آغاز سال تحصیلی
 سیاست و علم در دانشگاه
 دانشگاه و تضادها
 توحید و کمونیسم
 توحید و رشد اقتصادی
 توحید، اخلاق، و کمیابی
 توحید و حق تصمیم
 روحانی و دانشگاهی
 مهاجرت
 القاء ایدئولوژی و رهبری
 مشکلات سیاسی ایران

– وحدت

شوراها
 تولدی دیگر
 فلج سیاسی
 آفت های وحدت
 در قوت ضعف و تنهائی
 برای رفع ضعف های تنهائی چه باید کرد
 انقلاب و ضعف سازمانی آن
 جنگ روانی
 قوت وحدت
 نظریه و اجرائیه
 انقلاب و رمضان
 چگونه وحدت را بارور سازیم
 انقلاب و ضد انقلاب در کردستان
 رهبری
 اجتماع غیرمتعهدها
 روز قدس
 روحانی و دانشگاهی
 مشکلات سیاسی ایران

– رهبری

شوراها
 تولدی دیگر
 فلج سیاسی
 آفت های وحدت
 در قوت ضعف و تنهائی
 برای رفع ضعف های تنهائی چه باید کرد
 انقلاب و ضعف سازمانی آن
 انحصار طلبی روحانیت
 جنگ روانی
 تجربه تنهائی لبنان
 انقلاب و رمضان
 چگونه وحدت را بارور سازیم
 انتخاب سرنوشت
 رهبری

جنگ انحرافی
 چماق بدستان
 جوان و فرصت های عمل
 مرگ طالقانی
 در سوگ قارنا
 دانشگاه و تضادها
 انزوای دانشگاه
 گشودن افق امید
 مهاجرت
 القاء ایدئولوژی و رهبری
 مشکلات سیاسی ایران

– انقلاب اسلامی

تجربه پیروز
 در قوت ضعف و تنهائی
 انقلاب و ضعف سازمانی آن
 جنگ روانی
 در معنویت انقلاب
 نظریه و اجرائیه
 تجربه تنهائی لبنان
 انقلاب و رمضان
 میوه های ممنوعه
 مشکل انتخاب
 هدف وسیله را توجیه نمی کند
 پیش و بعد از رأی
 چماق بدستان
 آزادی های سیاسی
 در سوگ قارنا
 جوان و انقلاب
 انقلاب ایران و خاورمیانه
 انقلاب اسلامی و آمریکا

– روحانیت

آفت های وحدت
 انحصار طلبی روحانیت
 در معنویت انقلاب
 قوت وحدت
 انتخاب سرنوشت
 از مشروطیت تا جمهوریت
 جهاد سازندگی
 فرار مغزها
 روحانی و دانشگاهی
 انزوای دانشگاه
 تورم از بین رفتنی است
 وضعی که در آنیم
 مسایل جوانان
 مشکلات سیاسی ایران

– اخلاقی

اخلاق، حقوق، قانون
تولدی دیگر
توقیف روزنامه
توحید، اخلاق و کمیابی
توحید و حق تصمیم
گشودن افق امید

– حقوقی

اخلاق، حقوق، قانون
آفت های وحدت
مشکل انتخاب
پیش و بعد از رأی
توقیف روزنامه
فرار مغزها
جهاد سازندگی در خانه

۳- اجتماعی

تجربه پیروز
شوراها
در انحصارطلبی و توطئه ها
مشکل انتخاب
جهاد سازندگی
فرار مغزها
تناقض ها
اعتیاد
خانواده
جهاد سازندگی در خانه
جوان و فرصت های عمل
پیروزی و وظایف ناشی از آن
احتمال صدق و کذب خبر
مصاحبه ای که امید داد
انزوای دانشگاه
علت های انزوا
علاج انزوا
گشودن افق امید
وضعی که در آنیم
مسائل جوانان
جوان و انقلاب
بیکاری
علاج بیکاری
صدمین شماره

– بحث آزاد و سانسور

تجربه پیروز
اظهار نظر درباره قانون اساسی

بشارت باد ... و بر هم زدن میتینگ
روزنامه برای کیست
فلج اقتصادی
انقلاب و ضعف سازمانی آن
جنگ روانی
توطئه ها و سؤال ها
انقلاب و ضدانقلاب در کردستان
هدف وسیله را توجیه نمی کند
رهبری
چماق بدستان
روز قدس
اعتیاد
آزادی های سیاسی
جوانی و آزادی
اصالت زور
آغاز سال تحصیلی
سیاست و علم در دانشگاه
روحانی و دانشگاهی
علاج انزوا
گشودن افق امید
بیکاری
صدمین شماره
مشکلات سیاسی ایران

– انحصار طلبی

بشارت باد ... و بر هم زدن میتینگ
در انحصار طلبی و توطئه ها
انحصار طلبی روحانیت
قوت وحدت
توطئه ها و سؤال ها
رهبری
جنگ انحرافی
مجلس خبرگان و مسئولیت بزرگش
مصاحبه ای که امید داد
گشودن افق امید

– روشنفکر

روزنامه برای کیست
انحصارطلبی روحانیت
در معنویت انقلاب
انقلاب و رمضان
انقلاب و ضدانقلاب در کردستان
مشکل انتخاب
پیش و بعد از رأی
از مشروطیت تا جمهوریت
رهبری
جنگ انحرافی

روز قدس

آزادی های سیاسی

هفده شهریور

مشکلات سیاسی ایران

– رادیو تلویزیون

اظهار نظر درباره قانون اساسی
روزنامه برای کیست
فلج اقتصادی
مقدمه سازمان برنامه و بودجه
جنگ روانی
انقلاب و ضدانقلاب در کردستان
هدف وسیله را توجیه نمی کند
پیش و بعد از رأی
رهبری
جهاد سازندگی
نمی توان در بن بست ماند

– مطبوعات

تجربه پیروز
اظهار نظر درباره قانون اساسی
اخلاق، حقوق، قانون
روزنامه برای کیست
در قوت ضعف و تنهایی
انحصارطلبی روحانیت
انقلاب و ضدانقلاب در کردستان
توقیف روزنامه
۲۸ مرداد روزیکه بود و روزیکه شد
آزادی های سیاسی
گشودن افق امید
بیکاری
صدمین شماره
مشکلات سیاسی ایران
جوان و فرصت های عمل
جوانی و آزادی
مصاحبه ای که امید داد
گشودن افق امید
مهاجرت

۴- اقتصادی

ابرقدرت ها و بازی هایشان
قیمت ها چرا بالا می روند
فلج اقتصادی
کسر بودجه

مقدمه سازمان برنامه و بودجه

فلج اداری

در کنار آتش

در انحصارطلبی و توطئه ها

جهاد سازندگی

بانک ها

۲۸ مرداد روزی که بود و روزی که شد
زمین و دهقان
مشکل مسکن
توحید و کمونیسم
توحید و رشد اقتصادی
توحید، اخلاق و کمیابی
توحید و حق تصمیم
گرانی روزافزون
تورم از بین رفتنی است
نمی توان در بن بست ماند
بیکاری
علاج بیکاری
مشکلات سیاسی ایران

– کارگران و دهقانان

زمین و دهقان
مشکل مسکن
به گُرد باید اعتماد کرد
توحید و حق تصمیم
مهاجرت
مسائل جوانان
بیکاری
علاج بیکاری

۵- تاریخی

تولدی دیگر
جنگ روانی
سی تیر
میوه های ممنوعه
انتخاب سرنوشت
از مشروطیت تا جمهوریت
جنگ انحرافی
چماق بدستان
روز قدس
۲۸ مرداد روزی که بود و روزی که شد
پیروزی و وظایف ناشی از آن
هفده شهریور
مرگ طالقانی
مهاجرت
راه حل ها
مشکلات سیاسی